

با نظارت: حضرت آية الله مكارم شیرازی

تفسیر جوان

(برگرفته از تفسیر نمونه)

جزء ۳۰ جلد ۳۰

۳۰

به اهتمام: دکتر محمد بیستونی

الْإِهْدَاءِ

إِلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ
رَسُولِ اللَّهِ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ إِلَى مَوْلَانَا
وَ مَوْلَى الْمُؤَحِّدِينَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِلَى بِضْعَةِ
الْمُصْطَفَى وَ بِهِجَةِ قَلْبِهِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ إِلَى سَيِّدَتِي
شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، أَسْبُطَيْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنَ وَ إِلَى الْأَيْمَةِ التَّسْعَةِ
الْمَعْصُومِينَ الْمُكَرَّمِينَ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ لِأَسَيِّمًا بِقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ وَارِثِ عُلُومِ
الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ، الْمَعْدُ لِقَطْعِ دَابِرِ الظُّلْمَةِ وَ الْمُدْخِرِ لِأَحْيَاءِ الْفَرَائِضِ وَ مَعَالِمِ الدِّينِ ،
الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمَانِ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ فَيَا مُعِزَّ
الْأَوْلِيَاءِ وَيَا مُدِلَّ الْأَغْدَاءِ أَيُّهَا السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ قَدِّمْنَا
وَ أَهْلَنَا الضُّرَّ فِي غَيْبَتِكَ وَ فِرَاقِكَ وَ جِنُّنَا بِبِضَاعَةِ
مُرْجَاةٍ مِنْ وَلَانِكَ وَ مَحَبَّتِكَ فَأَوْفِ لَنَا الْكِيلَ مِنْ مَنكَ وَ
فَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا بِنَظَرَةٍ رَحْمَةٍ مِنْكَ
إِنَّا نَرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

متن تأییدی مرجع عالیقدر حضرت «آیه الله العظمی مکارم شیرازی» در
مورد کتاب «تفسیر جوان» (منبع مطالعاتی و
تحقیقاتی اصلی «روش انس با قرآن»)

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن مجید بالاترین سند افتخار مامسلمانان است و تا کسی با قرآن آشنا نشود، پی
به عظمت آن نخواهد برد و هر قدر آشنایی ما با این کتاب بزرگ آسمانی افزون گردد،
به درجه اهمیت و عظمت آن بهتری می‌بریم، مخصوصاً برای حل مشکلات مسلمین
در دنیای امروز، بهترین راه گشا قرآن است.
به همین دلیل شایسته است نسل جوان پرومندا روزبه روز با این کتاب آسمانی
آشنا تر گردد، نه فقط به «خواندن» و «قرائت» و «حفظ» آن، بلکه به «محتوا و معنای

قرآن، به یقین قرآن مجید می‌تواند صفا و روشنی ویژه‌ای به تمام زندگی آنان بدهد و از آنان افرادی باایمان، شایسته، قوی، شجاع و طرفدار حق بسازد. از آنجا که تفسیر نمونه بحمدالله در میان تمام قشرها نفوذ یافته و تحولی در محیط ما ایجاد کرده است، جناب آقای «دکتر محمد بیستونی» که فردی باذوق و علاقمند به مسائل اسلامی و مسائل جوانان است. ابتکاری به خرج داده و تفسیر نمونه را به صورت فشرده و خلاصه با «سبکی تازه» که به آسانی قابل استفاده برای همه جوانان باشد، درآورده و به گونه‌ای که هم‌اکنون ملاحظه می‌کنید، در اختیار آنان گذاشته است. خداوند این خدمت را از ایشان قبول کند و به همه جوانان عزیز توفیق استفاده از آن را مرحمت فرماید.

ناصر مکارم شیرازی

۷۹/۸/۲۸

متن تأییدیہ حضرت آیت اللہ خزعلی مفسر و حافظ کل قرآن کریم

بسم الله الرحمن الرحيم

هر زمانی را زبانی است یعنی در بستر زمان خواسته‌هایی نو نو پدید می‌آید که مردم آن دوران خواهان آنند. با وسایل صنعتی و رسانه‌های بی‌سابقه خواسته‌ها مضاعف می‌شود و امروز با اختلاف تمدن‌ها و اثرگذاری هریک در دیگری آرمان‌های گوناگون و خواسته‌های متنوع ظهور می‌یابد بر متفکران دوران و افراد دلسوز خود ساخته در برابر این هنجارها فرض است تا کمر خدمت را محکم ببندند و این خلأ را پر کنند همان‌گونه که علامه امینی با الغدیرش و علامه طباطبایی با المیزانش. در این میان نسل جوان را باید دست گرفت و بر سر سفره این پژوهشگران نشاند و رشد داد. جناب آقای دکتر محمد بیستونی رئیس هیئت مدیره مؤسسه قرآنی تفسیر جوان به فضل الهی

این کار را بعهده گرفته و آثار ارزشمند مفسران را با زبانی ساده و بیانی شیرین، پیراسته از تعقیدات در اختیار نسل جوان قرار داده علاوه بر این آنان را به نوشتن کتابی در موضوعی که منابع را در اختیارشان قرار داده دعوت می‌کند. از مؤسسه مذکور دیدار کوتاهی داشتیم، از کار و پشتکار و هدفمند بودن آثارشان اعجاب و تحسینم شعله‌ور شد، از خداوند منان افاضه بیشتر و توفیق افزونی برایشان خواستارم. به امید آنکه در مراحل غیرتفسیری هم از معارف اسلامی درهای وسیعی برویشان گشاده شود.

آمین رب العالمین .

۲۱ ربیع الثانی ۱۴۲۵
۲۱ خرداد ۱۳۸۳
ابوالقاسم خزعلی

سورة نبأ

محتوا و فضیلت تلاوت سورة « نبأ »

اکثریت قریب به اتفاق سوره‌های جزء آخر قرآن در « مکه » نازل شده و بیش از هر چیز روی مسأله مبدأ و معاد و بشارت و انذار، که طبیعت سوره‌های مکی است ، تکیه می‌کند ، غالباً لحنی کوبنده و تکان‌دهنده و بیدارکننده دارد . آیه‌ها همگی جز در مواردی معدود، کوتاه و پر از اشارات است و به همین دلیل تأثیر عمیقی روی هر فرد آگاه می‌گذارد . ناآگاهان رانیز بیدار کرده و به کالبدهای بی‌روح ، جان می‌دهد . به افراد بی‌تفاوت ، احساس مسؤولیت می‌بخشد و برای خود عالمی پر از شور و نوا دارد . درباره فضیلت تلاوت این سوره ، امام صادق (علیه السلام) در حدیثی فرموده‌اند : « کسی که هر روز بر سورة "عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ" مداومت کند ، سال تمام نمی‌شود مگر این که خانه خدا را زیارت می‌کند. » (۱)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 ۱. عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ
 ۲. عَنِ النَّبَأِ الْعَظِيمِ
 ۳. الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ

خبر مهم

«نَبَأٌ» به گفته «راغب» در «مفردات» به معنی خبری است که مهم باشد و دارای فایده و انسان نسبت به آن علم یا ظن غالب پیدا کند و این امور سه گانه در معنی نبأ شرط است. بنابراین توصیف به «عظیم» تأکید بیشتری را می‌رساند و روی هم رفته نشان می‌دهد این خبر که گروهی در آن تردید داشتند، واقعیتی بوده است شناخته شده، پراهمیت و با عظمت که منظور «خبر روز رستاخیز» می‌باشد.

مسألة «ولایت» و «نبأ عظیم»

«نَبَأٌ عَظِيمٌ» به چند معنی تفسیر شده است؛ قیامت، قرآن، تمام اصول عقاید دینی اعم از مبدأ و معاد. ولی قرائن موجود در مجموعه آیات این سوره نشان می‌دهد که تفسیر آن به «معاد» بر

همه برتری دارد. ولی در روایات زیادی از طریق اهل بیت و بعضی از طرق اهل سنت نقل شده «نبأ عظیم» (خبر بزرگ) به مسألة ولایت و امامت امیر مؤمنان علی (علیه السلام) که مورد اختلاف و گفتگو از سوی جمعی بود، یا به مسألة ولایت به طور اعم تفسیر شده است. این روایات گاهی از خود علی (علیه السلام) و گاهی از دیگران نقل شده که به عنوان نمونه، سه روایت را در این جا می آوریم:

۱- روایتی است که «حافظ محمد بن مؤمن شیرازی» که از علمای اهل سنت است، نقل کرده که: رسول الله در تفسیر «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ، عَنِ النَّبَأِ الْعَظِيمِ»، فرمود: «منظور "ولایت علی (علیه السلام)" است که از آن ها درباره آن در قبر سؤال می شود و هیچ کس در شرق و غرب عالم و در بر و بحر از دنیا نمی رود، مگر این که فرشتگان از او درباره ولایت امیر مؤمنان (علیه السلام) بعد از مرگ سؤال می کنند و به او می گویند: دینت چیست؟ پیامبرت کیست؟ و امامت کیست؟»^(۱) ۲- در حدیث دیگری آمده است که روز جنگ صفین مردی از لشکر شام در حالی که سلاح بر تن پوشیده و قرآنی حمایل کرده بود، وارد میدان شد و

۱- «رسالة الاعتقاد»، (طبق نقل احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۴۸۴).

سوره «نبأ» را تلاوت می‌کرد ، علی‌الکلیه شخصاً به میدان آمد و به او فرمود : «أَتَعْرِفُ النَّبَأَ الْعَظِيمَ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ : آیا می‌دانی نبأ عظیمی که در آن اختلاف دارند ، چیست » ۱۹ ، آن‌مرد در جواب گفت : «نه نمی‌دانم » . امام فرمود : «أَنَا وَاللَّهِ النَّبَأُ الْعَظِيمُ الَّذِي فِيهِ اخْتَلَفْتُمْ وَ عَلَى وَايَتِهِ تَنَارَعْتُمْ ، وَ عَنْ وَايَتِي رَجَعْتُمْ بَعْدَ مَا قَبِلْتُمْ ... وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَعْلَمُونَ مَا عَلِمْتُمْ : منم آن نبأ عظیم که درباره آن اختلاف دارید و در ولایت او به نزاع برخاسته‌اید ، شما از ولایت من بازگشتید بعد از آن‌که پذیرفتید و در قیامت بار دیگر آن‌چه را قبلاً در این زمینه دانسته‌اید ، خواهید دانست » . (۱) ۳ - در روایتی از امام صادق علی‌الکلیه آمده است که فرمود : «نبأ عظیم ، همان مسأله ولایت است » . (۲) جمع میان محتوای این روایات و آن‌چه در مورد تفسیر آیه به مسأله معاد ذکر کردیم ، از دو راه ممکن است : نخست این‌که «نبأ عظیم» مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد که همه این‌ها را شامل می‌شود ،

۱- «تفسیر برهان» ، جلد ۴ ، صفحه ۴۲۰ ، حدیث ۹ .

۲- «تفسیر برهان» ، جلد ۴ ، صفحه ۴۱۹ ، حدیث ۳ .

هر چند به هنگام نزول این آیات تکیه قرآن بیش از همه در بیان این جمله روی مسأله معاد بود ، ولی این مانع نمی شود که آیه مصداق های دیگری نیز نداشته باشد . دیگر این که همان گونه که می دانیم و بارها نیز گفته ایم ، قرآن دارای بطون مختلفی است ، یعنی یک آیه ممکن است معانی متعددی داشته باشد ، که از میان آن ها یک معنی ظاهر است و معانی دیگر بطون قرآن است که به کمک قرائن مختلفی از آن استفاده می شود و یا به تعبیر دیگر نوعی دلالت التزامی است که برای هیچ کس جز خاصان روشن نیست . تنها این آیه نیست که دارای ظاهر و باطنی است ، آیات زیاد دیگری در قرآن کریم داریم که در روایات اسلامی تفسیرهای گوناگونی برای آن آمده که بعضی هماهنگ با ظاهر است و بعضی معنی باطن را بیان می کند . ولی این نکته را مؤکداً یادآور می شویم که فهم باطن قرآن بدون وجود قرائن روشن ، یا تفسیرهایی که از شخص پیغمبر و امامان معصوم رسیده است ، جایز نیست و وجود بطون برای قرآن نباید دستاویزی برای هوسبازان و منحرفان شود که آیات قرآن را مطابق سلیقه و میل خود تفسیر کنند .

چنین نیست که آن ها فکر می کنند ، به زودی می فهمند .

﴿ ۴ ﴾ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ

﴿ ۵ ﴾ ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ باز هم چنین نیست که آن‌ها می‌پندارند ، به‌زودی می‌فهمند . « آن روز باخبر می‌شوند که فریاد و احسرتای آن‌ها بلند است و از تفریط و کوتاهی خود سخت پشیمان می‌شوند » (۵۶ / زمر) . آن روز که امواج عذاب گرداگرد آن‌ها را می‌گیرد و تقاضای بازگشت به دنیا را می‌کنند (۴۴ / شوری) . حتی لحظه مرگ که حجاب‌ها از برابر چشم انسان کنار می‌رود و حقایق عالم دیگر در برابر او آشکار می‌شود و به برزخ و معاد یقین پیدا می‌کند ، در همان لحظه نیز فریادش بلند می‌شود که « رَبِّ اِزْجِعُونِ لَعَلِّيْ اَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ: مَر اِبْرَکْرَدَانِید تَاعْمَلُ صَالِحِیْ اِنْجَامِ دَهَم » (۹۹ - ۱۰۰ / مؤمنون) . تعبیر به « سَيَعْلَمُونَ » (با « س » که معمولاً برای آینده نزدیک می‌آید) ، اشاره به این است که قیامت ، امری است نزدیک و تمام عمر دنیا در برابر آن ساعتی بیش نیست . علت تکرار دو آیه به منظور تأکید بر یک واقعیت است و آن آگاهی آن‌ها در آینده نزدیک ، از قیامت و رستاخیز است .

این همه تکیه بر معاد برای چیست ؟

گفتیم از مهم‌ترین مسایلی که در جزء سیام قرآن مجید که اکثریت قریب به اتفاق سوره‌های آن

مکی است و بر آن تکیه شده ، مسأله "معاد" و شرح احوال انسان در روز رستاخیز است زیرا نخستین گام در زمینه اصلاح انسان این است که بداند حساب و کتابی در کار است . نه توصیه و رشوه در آن کارساز است و نه امکان دروغ و انکار و بالاخره هیچ راهی برای فرار از چنگال مجازات در آن جا نیست ، تنها راه ، ترک گناه در این دنیا است . ایمان به وجود چنین محکمه و دادگاهی انسان را تکان می دهد و ارواح خفته را بیدار می کند ، روح تقوا و تعهد و احساس مسئولیت را زنده می کند و او را به وظیفه شناسی دعوت می نماید . اصولاً در هر محیطی که فساد رخنه کند ، عامل آن یکی از دو چیز است : ضعف نیروی مراقبت ، یا ضعف تشکیلات قضایی . اگر مراقبین تیزبین اعمال انسانها را زیر نظر بگیرند ، دادگاهها دقیقاً به جرایم متخلفان برسند و هیچ « جرمی » بدون « جریمه » نماند ، در چنین محیطی مسلماً فساد و گناه و تجاوز و تعدی و طغیان به حداقل خواهد رسید . جایی که زندگی مادی در پرتو چنین مراقبین و دادگاههایی باشد ، تکلیف زندگی معنوی و الهی انسان روشن است . ایمان به وجود مبدئی که همه جا با او است : «لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ» به اندازه سنگینی ذره ای، چیزی از علم او مخفی نمی گردد « (۳/سبأ) و ایمان به وجود معادی

که به مصداق «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (۷ و ۸ / زلزال) ، ذره‌ای کار خوب و بد به دست فراموشی سپرده نمی‌شود و در آن‌جا در برابر او قرار می‌گیرد . چنین ایمانی ، چنان تقوایی در انسان ایجاد می‌کند که در تمام زندگی می‌تواند راهنمای او در مسیر خیر باشد.

﴿ ٦ 〉 اَلَمْ نَجْعَلِ الْاَرْضَ مِهَادًا آیا ما زمین را محل آرامش (شما) قرار ندادیم؟

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار...

«مِهَاد» به‌طوری‌که «راغب» در «مفردات» می‌گوید، به معنی «مکان آماده و صاف و مرتب» است و در اصل از «مهد» به معنی محلی که برای استراحت کودک آماده می‌کنند (اعم از گاهواره و یا بستر) گرفته شده و جمعی از ارباب لغت و مفسران ، آن را به «فراش» یعنی «بستر» تفسیر کرده‌اند که هم صاف و نرم است و هم راحت . انتخاب این تعبیر برای زمین ، بسیار پرمعنی است ، چراکه از یکسو قسمت‌های زیادی از زمین آن‌چنان نرم و صاف و مرتب است که انسان به خوبی می‌تواند در آن خانه‌سازی کند ، زراعت و باغ احداث نماید . از سوی دیگر همه نیازمندی‌های او در سطح زمین یا اعماق آن به صورت مواد اولیه و معادن گرانبها نهفته است . ثالثاً مواد

زاید او را به خود جذب می‌کند و اجساد مردگان با دفن در آن به زودی تجزیه و متلاشی می‌شوند و انواع میکروب‌ها به واسطه اثر مرموزی که دست آفرینش در خاک نهاده است، نابود می‌گردد. رابعاً با حرکت نرم و سریع خود به دور خورشید و به دور خود گردش می‌کند. شب و روز و فصول چهارگانه را که نقش عمده‌ای در حیات انسان دارند، می‌آفریند. خامساً قسمت زیادی از آب‌هایی که بر سطح آن می‌بارد را در درون خود ذخیره می‌کند و به صورت چشمه‌ها و قنات‌ها بیرون می‌فرستد. خلاصه در این بستر آرام، همه وسایل آسایش و آرامش فرزندان این زمین آماده و مهیا است و هنگامی اهمیت این نعمت آشکارتر می‌گردد که مختصر زلزله و دگرگونی در آن رخ دهد.

و الْجِبَالِ أَوْتَاداً ۷ و کوه‌ها را میخ‌های زمین.

چرا قرآن کوه‌ها را میخ‌های زمین می‌نامد؟

قرآن کریم به چهار دلیل زیر کوه‌ها را میخ‌های زمین می‌نامد: ۱- ریشه‌های عظیمی در اعماق زمین دارند و در آن‌جا به هم پیوسته‌اند و همچون زرهی پوسته زمین را در برابر فشار ناشی از مواد مذاب درونی و تأثیر جاذبه جزر و مد آفرین ماه از بیرون حفظ می‌کنند. ۲- دیوارهای بلندی در

برابر طوفان‌های سخت و سنگین محسوب می‌شوند و پناهگاه مطمئنی برای مهد آسایش انسان می‌سازند که اگر نبودند، دائماً زندگی انسان زیر ضربات کوبنده طوفان‌ها دستخوش ناآرامی بود. ۳- کانونی هستند برای ذخیره آب‌ها و انواع معادن گرانبها. ۴- علاوه بر همه این‌ها در اطراف کره زمین، قشر عظیمی از هوا وجود دارد که بر اثر وجود کوه‌ها که به صورت دنده‌های یک چرخ، پنجه در این قشر عظیم افکنده‌اند، همراه زمین حرکت می‌کنند، دانشمندان می‌گویند اگر سطح زمین صاف بود، قشر هوا به هنگام حرکت زمین روی آن می‌لغزید و طوفان‌های عظیم ایجاد می‌شد و هم ممکن بود این اصطکاک دایمی سطح زمین را داغ و سوزان و غیرقابل سکونت کند.

و خَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجاً و شمارا به صورت زوج‌ها آفریدیم.

«أَزْوَاج» جمع «زوج» و به معنی «جفت» و جنس مذکر و مؤنث است و آفرینش انسان از این دو جنس علاوه بر این که ضامن بقای نسل اوست، سبب آرامش جسم و جان او می‌شود، چنان‌که در آیه ۲۱ سوره روم می‌خوانیم: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً: از نشانه‌های (عظمت) خداوند این است که همسرانی از جنس

خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنها آرامش یابید و در میان شما محبت و رحمت قرار داد .

﴿ ۹ ﴾ وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُباتاً

و خواب شما را مایه آرامشتان قرار دادیم .

«سُبات» از ماده «سَبَت» (بر وزن وقت) در اصل به معنی «قطع کردن» است و سپس به معنی «تعطیل کار به منظور استراحت» آمده و این که «روز شنبه» در لغت عرب «يَوْمُ السَّبْتِ» نامیده شده ، به خاطر آن است که این نامگذاری متأثر از برنامه های یهود بوده که روز شنبه را روز تعطیلی می دانستند . تعبیر به «سُبات» اشاره لطیفی به تعطیلی قسمت های قابل توجهی از فعالیت های جسمی و روحی انسان در حالت خواب می باشد و همین تعطیل موقت سبب استراحت و بازسازی اعضای فرسوده ، تقویت روح و جسم ، تجدید نشاط انسان ، دفع هرگونه خستگی و ناراحتی و بالاخره آمادگی برای تجدید فعالیت می شود . با این که یک سوم زندگی انسان را « خواب » فراگرفته و همیشه انسان با این مسأله مواجه بوده ، هنوز اسرار خواب به خوبی شناخته نشده است و حتی این که چه عاملی سبب می شود که در لحظه معینی بخشی از فعالیت های مغزی از کار بیفتد و سپس

پلک چشم‌ها روی هم آمده و تمام اعضای بدن در سکون و سکوت فرو رود ، هنوز به درستی روشن نیست . « خواب » نقش عظیمی در سلامت انسان دارد و به همین دلیل روانپزشکان تلاش می‌کنند که خواب بیماران خود را به صورت عادی تنظیم کنند ، چراکه بدون آن تعادل روانی آن ممکن نیست . افرادی که به صورت طبیعی نمی‌خوابند ، افرادی پژمرده ، عصبانی ، افسرده ، غمگین و ناراحتند و به عکس کسانی که از خواب معتدلی بهره‌مندند ، به هنگامی که بیدار می‌شوند ، نشاط و توان فوق‌العاده‌ای در خود می‌بینند . مطالعه بعد از یک خواب آرام‌بخش ، بسیار سریع پیش می‌رود و کارهای فکری و جسمی بعد از چنین خوابی همیشه فرین موفقیت است و این‌ها همه بیانگر نقش پراهمیت خواب در زندگی انسان است . البته آنچه درباره اهمیت خواب گفته شد ، منظور یک خواب متعادل و مناسب است وگرنه پر خوابی مانند پر خوری از صفات زشت و موجب بیماری‌های مختلف است . و عجیب این‌که مقدار خواب طبیعی برای انسان‌ها یکسان نیست و هیچ‌گونه حد معینی برای آن نمی‌توان در نظر گرفت. لذا هر کس باید با تجربه ، نیاز خویش را به خواب با توجه به میزان فعالیت‌های جسمی و روحی خود دریابد . و عجیب‌تر این‌که به هنگام بروز

حوادث سخت که انسان ناچار است مدت‌ها بیدار بماند، مقاومت انسان در برابر بی‌خوابی، موقتاً افزایش می‌یابد، خواب از سر انسان می‌پرد و گاه به حداقل لازم یعنی یک یا دو ساعت می‌رسد ولی بسیار دیده شده که این کمبود به هنگام عادی شدن اوضاع، جبران می‌گردد و جسم و روح انسان طلب خود را از خواب باز می‌ستاند.

﴿۱۰﴾ وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا و شب را پوششی (برای شما).

پرده شب، لباس و پوششی است بر اندام زمین و تمام موجودات زنده‌ای که روی آن زیست می‌کنند، فعالیت‌های خسته کننده زندگی را به حکم اجبار قطع می‌کند و تاریکی را که مایه سکون و آرامش و استراحت است، بر همه چیز مسلط می‌سازد، تا اندام‌های فرسوده مرمت گردد و روح خسته تجدید قوا کند، چراکه خواب آرام جز در تاریکی میسر نیست. از این گذشته با فروفتادن پرده شب، نور خورشید بر چیده می‌شود که اگر به طور مداوم بتابد، تمام گیاهان و حیوانات را می‌سوزاند و زمین جای زندگی نخواهد بود. قابل توجه این‌که در قرآن مجید به بسیاری از موضوعات مهم، یک بار قسم یاد شده، در حالی که به «شب» ۷ بار سوگند یاد شده است. و

می‌دانیم سوگند به امور مهم یاد می‌شود و این خود نشانه اهمیت پرده‌ظلمت شب است .
 آن‌ها که شب را با نور مصنوعی روشن می‌سازند و تمام شب را بیدارند و به جای آن روز را
 می‌خوابند ، افرادی رنجور و ناسالم و فاقد نشاط می‌باشند . مردمی که در روستاها به عکس شهرها
 شب زود می‌خوابند و صبح زود برمی‌خیزند ، از سلامت بیشتری برخوردارند. شب ، منافع جانبی
 دیگری نیز دارد چراکه سحرگاهانش بهترین وقت برای راز و نیاز به درگاه محبوب و عبادت و
 خودسازی و تربیت نفوس است ، همان‌گونه که قرآن مجید در توصیف پرهیزگاران می‌گوید : «و
 بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ : آن‌ها در سحرگاهان استغفار می‌کنند » (۱۸ / ذاریات) .
 ﴿ ۱۱ ﴾ وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا وروز را وسیله‌ای برای زندگی و معاش قرار دادیم .
 روشنایی روز نیز خود نعمتی است بی‌نظیر ، جنب و جوش و حرکت می‌آفریند ، انسان
 را برای کار و تلاش آماده می‌سازد ، گیاهان را با نور می‌رویاند و حیوانات در پرتو آن
 رشد می‌کنند و به حق این تعبیر که می‌فرماید : «روز را وسیله معاش و زندگی شما قرار دادیم » ،
 تعبیری است از هر نظر رسا که نیاز به شرح و توصیف ندارد .

﴿۱۲﴾ وَ بَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَاداً و بر فراز شما هفت (آسمان) محکم بنا کردیم . عدد «هفت» در این جا ممکن است برای «تکثیر» و اشاره به کُرّات متعدد آسمان و مجموعه های منظومه ها و کهکشان ها و عوالم متعدد جهان هستی باشد که دارای خلقتی محکم و ساختمانی عظیم و قوی هستند و یا برای «تعداد» باشد، به این ترتیب که آنچه ما از ستارگان می بینیم ، همه به حکم آیه ۶ سورة صافات «إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ : ما آسمان پایین را با ستارگان زینت بخشیدیم» متعلق به آسمان اول است و ماورای آن شش عالم و آسمان دیگر وجود دارد که از دسترس علم بشر بیرون است . این احتمال نیز وجود دارد که منظور طبقات متعدد هوای اطراف زمین باشد که در عین رقیق بودن ظاهری ، از چنان استحکامی برخوردار است که این کُرّه خاکی را از هجوم مستمر سنگ های آسمانی حفظ می کند و به محض این که یکی از آن ها جذب کُرّه زمین شود ، بر اثر تصادم شدید با قشر هوا چنان داغ می شود که آتش می گیرد و می سوزد و خاکستر آن به طور ملایم بر زمین می نشیند و اگر این قشر هوانبود ، شهرها و آبادی های ما شب و روز در معرض پرتاب این سنگ ها قرار داشت . بعضی از دانشمندان محاسبه کرده اند که استقامت

قشر هوای اطراف زمین که بیش از یکصد کیلومتر ضخامت دارد ، به اندازه یک « سقف پولادین به ضخامت ده متر » است و این یکی از تفسیرهای «سَبْعاً شِذَاداً» است .
 ﴿۱۳﴾ وَجَعَلْنَا سِرَاجاً وَهَّاجاً و چراغی روشن و حرارت‌بخش آفریدیم .
 «وَهَّاج» از ماده «وَهَج» (بر وزن کرج) به معنی نور و حرارتی است که از آتش صادر می‌شود ، بنابراین ذکر این وصف برای این چراغ پرفروغ آسمانی ، اشاره‌ای به دو نعمت بزرگ است که خمیر مایه همه مواهب مادی این جهان است ؛ «نور» و «حرارت» . نور خورشید نه تنها صحنه زندگی انسان و تمام منظومه شمسی را روشنی می‌بخشد ، بلکه تأثیر عمیقی در پرورش موجودات زنده دارد . حرارت آن نیز علاوه بر تأثیری که در حیات انسان و حیوان و گیاه به طور مستقیم دارد ، منبع اصلی وجود ابرها، وزش بادهای، نزول باران‌ها و آبیاری سرزمین‌های خشک است . خورشید به خاطر اشعه مخصوص «ماوراء بنفش» ، تأثیر فراوانی در کشتن میکروب‌ها دارد ، که اگر نبود ، کره زمین به بیمارستان عظیمی تبدیل می‌شد و چه بسا در مدت کوتاهی نسل موجودات زنده از بین می‌رفت . خورشید، نوری سالم ، مجانی ، دایمی و از فاصله‌ای مناسب ، نه چندان گرم و سوزان و نه

سرد و بی‌روح در اختیار همه ما می‌گذارد. اگر قیمت انرژی حاصل از خورشید را با قیمت منابع دیگر انرژی محاسبه کنیم، عدد بسیار عظیمی را تشکیل می‌دهد و اگر فرضاً بخواهیم درخت سیبی را با نور و انرژی مصنوعی پرورش دهیم، قیمت هر دانه سیب سرسام‌آور خواهد بود. آری این «سِرَاجٌ وَهَّاجٌ» عالم آفرینش همه این‌ها را به طور رایگان در اختیار ما می‌گذارد. در کتاب «دنیای ستارگان» تألیف «آنتری وایت» محاسبه‌ای درباره نور و حرارتی که خورشید به اهل زمین می‌دهد، کرده است و می‌گوید: اگر قرار بود برای نور و حرارتی که رایگان از خورشید دریافت می‌داریم، طبق بهای معمولی «برق» پول بپردازیم، مردم روی زمین هر ساعتی می‌بایست یک میلیارد و هفتصد میلیون دلار بپردازند که در یکسال مبلغ سرسام‌آوری می‌شود. این نشان می‌دهد که چه ثروت عظیمی از این رهگذر به طور رایگان به ما می‌رسد. و به گفته نویسنده کتاب «از جهان‌های دور» اگر مردم زمین بخواهند نوری را که از خورشید می‌گیرند، از لامپ‌هایی دریافت دارند که در همان محلی که خورشید قرار گرفته نصب شود، باید به تعداد هر یک نفر بیش از «پنج میلیون میلیارد لامپ ۱۰۰ شمعی» روشن شود. جرم خورشید حدود $1/300/000$ برابر کره زمین است، فاصله

آن حدود $150/000/000$ کیلومتر می باشد ، حرارت پرونی سطح خورشید بالغ بر 6000 درجه سانتیگراد و حرارت درونی آن در حدود $20/000/000$ درجه تخمین زده شده است. تمامی این موارد آن چنان دقیق حساب شده که اگر کمی کمتر یا بیشتر می بود ، عرصه زندگی را بر اهل زمین تنگ می کرد و ادامه حیات را غیرممکن می ساخت که شرح آن در حوصله این بیان مختصر نمی گنجد.

﴿۱۴﴾ **وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا** و از ابرهای باران زا آبی فراوان نازل کردیم . «مُعْصِرَات» جمع «مُعْصِر» از ماده «عصر» به معنی «فشار» است که اشاره به ابرهای باران زا است ، گویی خودش را می فشارد تا آب از درونش فروریزد . به گفته بعضی از دانشمندان ، هنگام تراکم ، سیستمی بر ابرها حاکم می شود که خود را می فشارد و در نتیجه باران از آن فرو می بارد و این تعبیر در حقیقت از معجزات علمی قرآن مجید محسوب می شود (به کتاب باد و باران صفحه ۱۲۶ مراجعه شود) . «ثَجَّاج» از ماده «ثَجَّج» (بر وزن حج) به معنی «فرو ریختن آب به صورت پی در پی و فراوان» است و باتوجه به این که «ثَجَّاج» ، صیغه مبالغه است ، کثرت و فزونی بیشتری را بیان می کند و در مجموع معنی آیه چنین می شود که ما از ابرهای باران زا آبی فراوان و پی در پی

فروفرستادیم . نزول باران به خودی خود مایهٔ خیر و برکت است ، هوا را لطیف می‌کند ، آلودگی‌ها را می‌شوید، کثافات را با خود می‌برد، گرمای هوا را فرومی‌نشانند و حتی سرما را تعدیل می‌کند ، از عوامل بیماری می‌کاهد و به انسان روح و نشاط می‌دهد .

﴿۱۵﴾ لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَ نَبَاتًا تا به وسیلهٔ آن دانه و گیاه بسیار برویانیم.

﴿۱۶﴾ وَ جَنَّاتٍ أَلْفَافًا و باغ‌هایی پر درخت .

در حقیقت در این دو آیه به تمام مواد غذایی که انسان و حیوان از آن استفاده می‌کنند و از زمین می‌روید ، اشاره شده است ؛ زیرا قسمت مهمی از آن‌ها را دانه‌های غذایی تشکیل می‌دهد (حَبًّا) و قسمت دیگری سبزیجات و ریشه‌هاست (وَ نَبَاتًا) و بخش دیگری نیز میوه‌ها و باغ‌ها می‌باشند (وَ جَنَّاتٍ) . «الْفَاف» به گفتهٔ «راغب» در «مفردات» اشاره به این است که درختان این باغ‌ها به قدری زیاد و انبوه است که به یکدیگر پیچیده شده‌اند . درست است که در این دو آیه تنها همین سه منفعت بزرگ برای نزول باران ذکر شده ، ولی بدون شک منافع باران منحصر به این‌ها نیست . اصولاً حدود ۷۰٪ بدن انسان را آب تشکیل می‌دهد و سرچشمهٔ پیدایش همهٔ موجودات زنده ، طبق صریح

قرآن، آب است؛ «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ» (۳۰/ انبیاء). نه تنها بدن انسان که غالب کارخانه‌ها نیز بدون آب فلج می‌شود و نظام صنایع نیز فرو می‌ریزد. زیبایی چهره طبیعت و نشاط آن با آب است و بهترین جاده‌های تجاری و اقتصادی دنیا از طریق راه‌های آبی تشکیل می‌شود.

پیوند این آیات با مسأله «معاد»

در این آیات که مطرح شد، به مهم‌ترین مواهب الهی و اساسی‌ترین ارکان زندگی انسان، یعنی «نور» و «ظلمت» و «حرارت» و «آب» و «خاک» و «گیاهان» اشاره شده است. بیان این نظام دقیق از یک سو دلیل روشنی است بر قدرت خداوند بر همه چیز، بنابراین جایی برای این سخن باقی نمی‌ماند که چگونه ممکن است خداوند بار دیگر مردگان را به زندگی و حیات بازگرداند همان‌گونه که در پاسخ منکران معاد در آیات آخر سوره «یس» نیز با کمال وضوح بیان شده است که می‌فرماید: «آیا کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده، قادر نیست همانند آن را بیافریند؟» (۸۱/ یس). از سوی دیگر این تشکیلات عظیم حتماً هدفی دارد و این هدف مسلماً زندگی چند روزه دنیا نمی‌تواند باشد و به همین خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها و خواب و بیداری‌ها اکتفاء شود، بلکه حکمت

خداوند ایجاب می‌کند که هدفی والاتر برای آن باشد یا به تعبیر دیگر «نشئه اولی» تذکری است برای «نشئه آخرت» و منزلگاهی است برای سیر طولانی بشر، همان‌گونه که در آیه ۱۱۵ سوره مؤمنون می‌فرماید: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ»: آیا گمان کردید که شمارا بیهوده آفریدیم و به سوی ما باز نمی‌گردید؟ و از طرفی مسأله خواب و بیداری که خود نمونه‌ای از مرگ و حیات مجدد است و مسأله زنده شدن زمین‌های مرده بر اثر نزول باران که صحنه معاد را همه سال در برابر چشمان انسان‌ها جلوه‌گر می‌کند، اشاراتی است پرمعنی به مسأله رستاخیز و زندگی پس از مرگ، همان‌گونه که در آیه ۹ سوره فاطر بعد از ذکر تجدید حیات زمین‌های مرده با نزول باران می‌فرماید: «كَذَلِكَ النُّشُورُ»: رستاخیز نیز چنین است.

﴿۱۷﴾ **إِنَّ يَوْمَ الْفُصْلِ كَانَ مِيقَاتًا**
سرانجام روز موعود فرا می‌رسد
 روز جدایی میعاد همگان است.

تعبیر به «يَوْمَ الْفُصْلِ» تعبیر بسیار پرمعنایی است که بیانگر جدایی‌ها در آن روز عظیم است.
 ﴿﴾ جدایی حق از باطل. ﴿﴾ جدایی صفوف مؤمنان صالح از مجرمان بدکار.

✍ جدایی پدر و مادر از فرزند و برادر از برادر.

«مِیقَات» از ماده «وقت» به معنی «وقت معین و مقرر» است و این که به مکان های معینی که زائران خانه خدا از آن جا مُحَرَم می شوند ، میقات گفته می شود ، به خاطر آن است که در وقت معینی در آن جا اجتماع می کنند .

﴿۱۸﴾ یَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا

روزی که در «صور» دمیده می شود و شما فوج فوج وارد محشر می شوید .
از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که دو حادثه عظیم به عنوان «نفخ صور» واقع می شود .
در حادثه اول نظام جهان هستی به هم می ریزد و تمام اهل زمین و همه کسانی که در آسمان ها هستند ، می میرند و در حادثه دوم جهان نوسازی می شود و مردگان به حیات جدید بازمی گردند و رستاخیز بزرگ انجام می گیرد . «نفخ» به معنی «دمیدن» و «صور» به معنی «شیپور» است که معمولاً آن را برای توقف قافله و لشکر ، یا برای حرکت آن به صدا درمی آورند و اهل قافله و لشکریان از آهنگ مختلف این دو صدا می فهمند که باید توقف کنند ، یا حرکت نمایند . این تعبیر کنایه لطیف زیبایی

از آن دو حادثه عظیم است و آنچه در این آیه آمده ، اشاره به «نفخ صور دوم» است که «نفخة حیات و زندگی مجدد و رستاخیز» می باشد . این آیه می گوید : در آن روز فوج فوج وارد محشر می شوید ، در حالی که آیه ۹۵ مریم می گوید : «هرکس در آن روز تنها است» و آیه ۷۱ اسراء می گوید : «هر گروهی با پیشوای خودشان وارد عرصه محشر می شوند» . جمع میان این آیات چنین است که فوج فوج بودن مردم ، منافاتی با این ندارد که هر فوج با رهبرش وارد محشر می شود و اما فرد بودن آنها به خاطر این است که قیامت مواقف متعددی دارد ، ممکن است در مواقف نخستین ، مردم گروه گروه با رهبران هدایت یا گمراهی وارد محشر شوند ، اما به هنگام قرار گرفتن در پای محکمه عدل الهی فرد فرد باشند و به تعبیر قرآن در آیه ۲۱ سوره ق هر کدام با یک نفر مأمور و یک گواه در آنجا حاضر می گردند «وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ» .

﴿١٩﴾ وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَاباً

و آسمان گشوده می شود و به صورت درهای متعددی در می آید.

منظور از این «درها» چیست ؟ و گشوده شدن چه مفهومی دارد ؟ انسان در شرایط موجود در

دنیا قادر به حرکت در آسمان‌ها نیست و اگر هم برای او امکان داشته باشد بسیار محدود است ، گویی شرایط موجود تمام درهای آسمان رابه روی او بسته ، ولی در قیامت انسان از کُرهٔ خاکی آزاد می‌شود و درهای سفر به آسمان‌ها به روی او گشوده و شرایط آن فراهم می‌گردد . به تعبیر دیگر : روز قیامت نخست آسمان‌ها از هم متلاشی شده و به دنبال آن طبق آیهٔ ۴۸ سورهٔ ابراهیم ، آسمان‌هایی نوین و زمینی نو جای آن را می‌گیرد : «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ السَّمَوَاتُ» و در این حال درهای آسمان‌ها به‌روی زمینیان گشوده می‌شود و راه آسمان‌ها به روی انسان بازمی‌گردد ، بهشتیان به‌سوی بهشت می‌روند و درهای بهشت به روی آنها گشوده خواهد شد : «حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا وَ فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ : تَأْذِنَانِ که بهشتیان به‌سوی بهشت می‌آیند و درهای آن گشوده می‌شود و خازنان بهشت به آنها می‌گویند درود بر شما» (۷۳ / زمر) . و در همین جا است که فرشتگان از هر دری بر آنها وارد شده و تبریک و تهنیت می‌گویند : «وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ» (۲۳ / رعد) . و درهای دوزخ نیز به‌روی کافران گشوده می‌شود : «وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا» (۷۱/زمر) . و به‌این ترتیب انسان در عرصه‌ای قدم می‌گذارد

که پهنایش به پهنای زمین و آسمان کنونی است: «وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ» (۱۳۳/آل عمران).

﴿۲۰﴾ وَ سَيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا

و کوه‌ها به حرکت درمی‌آید و به صورت سرابی می‌شود.

«سَرَاب» از ماده «سرب» (بر وزن طرف) به معنی «راه رفتن در سراشیبی» است و از آن‌جا که در بیابان‌ها در هوای گرم به هنگامی که انسان در سراشیبی حرکت می‌کند، از دور تالوایی به نظرش می‌رسد که گمان می‌کند آب وجود دارد، در حالی که چیزی جز «شکست نور» نیست، پس به هر چیزی که ظاهری دارد اما حقیقتی در آن نیست، سراب گفته می‌شود. به این ترتیب آیه فوق آغاز این حرکت و پایان آن را بیان می‌کند و مراحل دیگر در آیات دیگر آمده است.

سرنوشت نشن مرحله‌ای کوه‌ها در قیامت

به طوری که از جمع‌بندی آیات مختلف قرآن درباره «سرنوشت کوه‌ها در قیامت» به دست می‌آید، کوه‌ها مراحل را به شرح زیر طی می‌کنند: ۱- کوه‌ها به «حرکت» درمی‌آید (۱۰ / طور).
۲- از جاکنده می‌شود و «سخت درهم‌کوبیده» می‌گردد (۱۴/حاقه). ۳- به صورت «توده‌ای از شبنم‌های

متراکم» درمی آید (۱۴/مزمّل). ۴- به شکل «پشم زده شده» درمی آید که با تندباد حرکت می کند (۵/قارعه). ۵- به صورت «گرد و غبار» در فضا پراکنده می شود (۵ و ۶ / واقعه). ۶- بالاخره چنان که در این آیه آمده است، تنها اثری از آن باقی می ماند و همچون «سرابی» از دور نمایان خواهد شد. و به این ترتیب سرانجام کوه ها از صفحه زمین بر چیده می شود و زمین صاف و هموار می گردد: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا، فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا»: از تو درباره کوه ها سؤال می کنند، بگو: پروردگارم آن ها را بر باد می دهد و زمین را صاف و هموار می سازد (۱۰۵ و ۱۰۶ / طه). درواقع کوه ها به شکل غباری در فضا به وضعی سراب مانند درمی آیند. آن جاکه کوه با آن عظمت و صلابت، چنین سرنوشتی پیدا کند، مشخص است که چه دگرگونی ها در جهان به موازات آن روی می دهد؟ همچنین افراد یا قدرت هایی که در زندگی این جهان، ظاهری همچون کوه داشتند، در آن جا سرابی بیش نخواهند بود. قابل توجه این که در آیات گذشته، کوه ها به عنوان میخ ها و زمین به عنوان گهواره معرفی شده بود و در آیات مورد بحث می گوید: آن روز که فرمان فناء جهان صادر می شود، آن گهواره به هم می خورد و این میخ های عظیم از جا کنده خواهد شد، روشن است

هنگامی که میخ‌های چیزی را بکشند ، از هم متلاشی می‌شود .

﴿۲۱﴾ إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا
جهنّم، کمینگاه بزرگ

«مِرْصَاد» اسم مکان است به معنی "جایگاهی که در آن کمین می‌کنند" و در این‌که چه کسی در دوزخ در کمین طغیانگران است ؟ ، گفته‌اند : فرشتگان عذاب ، زیرا طبق آیه ۷۱ سورة مریم ، همه انسان‌ها اعم از نیک و بد از کنار دوزخ یا از بالای آن عبور می‌کنند (وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا) در این گذرگاه عمومی و همگانی فرشتگان عذاب در کمینند و دوزخیان را می‌ربایند. و اگر به معنی صیغه مبالغه تفسیر کنیم ، خود دوزخ در کمین آن‌ها قرار دارد و هرکدام از طغیانگران به آن نزدیک می‌شوند ، آن‌ها را به سوی خود می‌کشاند و در کام خود فرومی‌برد، به هر حال از این گذرگاه عمومی، احدی از سرکشان نمی‌توانند بگذرند ؛ یا فرشتگان عذاب آن‌ها را می‌ربایند و یا جاذبه شدید جهنم.

﴿۲۲﴾ لِلطَّاغِيْنَ مَابَأْ
و محل بازگشتی برای طغیانگران .

«مُأَب» به معنی «مرجع و محل بازگشت» است و گاه به معنی «منزلگاه و فرارگاه» می‌آید و در این جا به همین معنی است.

﴿۲۳﴾ لَا بُثِينَ فِيهَا أَحْقَاباً مدت‌های طولانی در آن می‌مانند .

«أَحْقَاب» جمع «حُقَب» (بر وزن قفل) به معنی «مدت نامعلومی از زمان» است . معروف در میان مفسران این است که منظور از «أَحْقَاب» در این جا این است که مدت‌هایی طولانی و سالیان دراز بی‌دری می‌آید و می‌گذرد ، بی‌آنکه پایان یابد و هر زمانی که می‌گذرد ، زمان دیگری جانشین آن می‌شود . در بعضی روایات نیز آمده است که این آیه دربارهٔ گنهکارانی است که سرانجام پاک می‌شوند و از دوزخ آزاد می‌گردند نه کافرانی که مخلد در آتشند .^(۱)

﴿۲۴﴾ لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَاباً

در آن جا نه چیز خنکی می‌چشند و نه نوشیدنی گوارایی .

۱- «نور الثقلین» ، جلد ۵ ، صفحه ۴۹۴ ، حدیث ۲۳ و صفحه ۴۹۵ ، حدیث ۲۶ .

﴿۲۵﴾ **إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا** جز آبی سوزان و مایعی از چرک و خون .
 «حَمِيم» به معنی "آب بسیار داغ" و «غَسَّاق» به معنی "چرک و خونی است که از زخم جاری می شود" و بعضی آن را به معنی "مایعات بدبو" تفسیر کرده اند . در این دو آیه به گوشه کوچکی از عذاب های بزرگ جهنم اشاره کرده و می افزاید : «آنها در آن جا نه چیز خنکی می چشند که گرمای وحشتناک دوزخ را فرونشاند و نه نوشیدنی گوارایی که عطش شدید آنها را تسکین بخشد و نمی نوشند به جز آب بسیار داغ چرکین بدبو» .

﴿۲۶﴾ **جَزَاءً وَفَاكًا** این مجازاتی است موافق و مناسب (اعمال آنها).
 از آیات قرآن استفاده می شود که حداقل بسیاری از کیفرهای قیامت ، تجسمی است از اعمال دنیای انسان ها ، چنان که در آیه ۷ سورة تحریم می خوانیم : «ای کافران امروز عذر میخواهید ، چرا که جزای شما تنها اعمالی است که انجام می دادید» (که اکنون تجسم یافته و در برابر شما حضور پیدا کرده) .
 ﴿۲۷﴾ **إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا** چرا که امیدی به حساب نداشتند .
 در این آیه علت این مجازات را توضیح می دهد . بی اعتنایی به حساب و روز جزا مایه طغیان و

سرکشی و ظلم و ستم آنها شد و آن ظلم و فساد چنین سرنوشت دردناکی را برای آنان فراهم ساخت. در حقیقت عدم ایمان به حساب، عاملی است برای طغیان و آن هم عاملی است برای آن کیفرهای سخت. آیه بیانگر این واقعیت است که آنان هیچگاه انتظار و ترسی از حساب و کتاب نداشتند، یا به تعبیر دیگر حساب روز قیامت را به دست فراموشی سپرده و از برنامه زندگی خود کاملاً حذف کرده بودند و طبیعی است که چنین افرادی آلوده گناهان عظیمی شوند و سرانجام گرفتار این عذابهای سخت و دردناک.

﴿۲۸﴾ وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذْبًا و آیات ما را به کلی تکذیب کردند.

پیدا است که آیات در این جا معنی گسترده‌ای دارد که همه آیات توحید و نبوت و تشریع و تکوین و معجزات انبیاء و احکام و سنن را شامل می‌شود و با توجه به تکذیب این همه نشانه‌ها و آیات الهی که جهان تکوین و تشریع را پر کرده، باید تصدیق کنیم که آن مجازات برای چنین اشخاصی جزاء وفاق و کیفر مناسب است.

﴿۲۹﴾ وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا و ما همه چیز را احصاء و ثبت کرده‌ایم.

آیه بالا هشداری به این طغیانگران و تأکیدی بر مسأله وجود موازنه میان « جرم » و « جرمه » و حاکمیت « جزای وفاق » است . این حقیقت که تمام کارهای انسان اعم از کوچک و بزرگ ، صغیره و کبیره ، آشکار و پنهان و حتی نیات و عقاید انسان ثبت و ضبط می شود ، در بسیاری از آیات قرآن منعکس است . در یک جا می فرماید: « هرکاری را که انجام دادند، درنامه های اعمالشان ثبت است و هر عمل کوچک و بزرگی نوشته می شود » (۵۲ و ۵۳ / قمر) . و در جای دیگر می فرماید: « إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ: رسولان ما آنچه نیرنگ می کنید ، می نویسند » (۲۱ / یونس) . و در جای دیگر آمده: « وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ: ما آنچه را از پیش فرستاده اند و همچنین تمام آثار آنهارا می نویسیم » (۱۲ / یس) . و لذا هنگامی که نامه اعمال مجرمان را به دست آنها می دهند ، فریادشان بلند می شود ، می گویند: « يَا وَيْلَتْنَا مَا هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَايِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا: ای وای بر ما، این چه کتابی است که هیچ کار کوچک و بزرگی نیست مگر این که آنرا ثبت کرده است » (۴۹ / کهف) بدون شک کسی که این واقعیت را با تمام قلبش باور کند ، در انجام کارها بسیار دقیق و حسابگر خواهد بود و همین اعتقاد مانع بزرگی میان انسان و گناه ایجاد می کند و از عوامل مهم تربیت محسوب می شود .

﴿۳۰﴾ فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا پس بچشید که چیزی جز عذاب بر شما نمی افزایم. این جزای کسی است که وقتی آیات الهی برای او خوانده می شد، «جز بر نفرتش چیزی نمی افزود» (وَ مَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا) (۴۱/اسراء). این است سزای کسی که از هیچ گناهی رویگردان نبود و به هیچ کار خیری علاقه نداشت. در حدیثی از پیغمبر اسلام نقل شده است که فرمود: «این آیه شدیدترین آیه‌ای است که در قرآن مجید درباره دوزخیان آمده است» (۱).

﴿۳۱﴾ إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا برای پرهیزگاران مسلمان پیروزی بزرگی است. بخشی از پاداش عظیم پرهیزگاران

«مَفَاز» اسم مکان یا مصدر میمی از ماده «فوز» به معنی «رسیدن به خیر و نیکی توأم با سلامت» است و به معنی «نجات و پیروزی» که لازمه این معنی است نیز آمده و با توجه به این که «مَفَازاً» به صورت نکره ذکر شده، اشاره به پیروزی عظیم و رسیدن به خیر و سعادت بزرگی است.

﴿ ۳۲ ﴾ حَٰذِئْكَ وَاعْنَابًا

باغ‌هایی سرسبز و انواعی از انگورها.

«حَٰذِئْكَ» جمع « حدیقه » به معنی باغ و بستان خرم و سرسبز و پردرخت است که دیوار گرداگرد آن کشیده شده و از هر نظر محفوظ است . «واعنب» در « مفردات » می‌گوید : « حدیقه » در اصل به زمینی می‌گویند که دارای آب است ، همچون « حدقه » چشم که همیشه آب در آن وجود دارد . جالب این‌که از میان تمام میوه‌ها در این‌جا روی انگور تکیه شده ، به خاطر مزایای فوق‌العاده‌ای که این میوه در میان میوه‌ها دارد، زیرا به گفته دانشمندان غذاشناس «انگور» علاوه بر این‌که از نظر خواص ، یک غذای کامل محسوب می‌شود و مواد غذایی آن بسیار نزدیک به شیر مادر است ، دو برابر گوشت در بدن ایجاد حرارت می‌کند . گذشته از این به قدری مواد مفید در آن وجود دارد که می‌توان گفت یک داروخانه طبیعی است . «انگور» دارای خاصیت ضد سم ، مفید برای تصفیه خون ، دفع رماتیسم ، نقرس و عامل مبارزه با افزایش اوره خون است . علاوه بر این‌ها انگور اعصاب را تقویت کرده و تولید نشاط کرده و به خاطر داشتن انواع ویتامین‌ها ، به انسان نیرو و توان می‌بخشد. این‌ها گوشه‌ای از آثار و خواص انگور است و لذا در حدیثی از پیغمبر اکرم

می‌خوانیم: «خَيْرُ فَوَاحِشِكُمُ الْعَيْبُ: بهترین میوه‌های شما انگور است».^(۱)

و کَوَاعِبِ أَتْرَاباً^(۳۳) و حوریانی بسیار جوان و هم سن و سال.

«کَوَاعِبِ» جمع «کاعب» به معنی «دوشیزه‌ای است که تازه برآمدگی سینه او آشکار شده» و اشاره به آغاز جوانی است و «اتْرَاب» جمع «ترب» (بر وزن حزب) به معنی «افراد هم سن و سال» است و بیشتر در مورد جنس مؤنث به کار می‌رود و به گفته بعضی در اصل از «ترائب» به معنی «دنده‌های قفسه سینه» گرفته شده که شباهت زیادی با هم دارند. این هم‌سن و سال بودن در میان خود زنان بهشتی است، یعنی همگی جوان و همسان در زیبایی و حسن و جمال و اعتدال قامتند.

و کَأْسَاءِ دِهَاقاً^(۳۴) و جام‌هایی لبریز و بیایی (از شراب ظهور).

«کَأْسَاءِ» (بر وزن رأس) به معنی «جام مملو از نوشیدنی» است و گاه به خود جام یا محتوای آن نیز اطلاق می‌شود. «دهاق» به معنی «لبریز»، «پی‌درپی» و «صاف و زلال» است. بنابراین اگر مجموع

۱- «بحار الانوار»، جلد ۵۹، صفحه ۲۹۲.

این معانی را در نظر بگیریم ، مفهوم آیه چنین می شود که برای بهشتیان جام های مملو از شراب طهور ، زلال ، لبریز و پی در پی می آورند .

﴿ ۳۵ ﴾ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِذَابًا

در آن جا نه سخن لغو و بیهوده ای می شنوند و نه دروغی .

یکی از مواهب بزرگ بهشتیان این است که در آن جا اثری از دروغ پردازی ها ، بیهودگی ها ، تهمت ها و افتراها ، تکذیب حق ، توجیه باطل و گفتگوهای ناهنجاری که قلب پرهیزگاران را در این دنیا آزار می دهد ، وجود نخواهد داشت و به راستی چه زیبا است آن محیطی که اثری از این سخنان ناموزون و رنج آور در آن وجود ندارد و طبق آیه ۶۲ سورة مریم « جز سلام و نجات و سخنان مسالمت آمیز در آن جا چیزی نمی شنوند » (لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا).

﴿ ۳۶ ﴾ جَزَاءً مِّن رَّبِّكَ عَطَاءٌ حِسَابًا

این جزایی است از سوی پروردگارت و عطیه ای است کافی .

«رَبِّ» (پروردگار) همراه با ضمیر مخاطب و توأم با کلمه «عَطَاء» بیانگر لطف فوق العاده ای

است که در این پاداش‌ها نهفته است . واژه «حِسَاباً» به عقیده بسیاری از مفسران در این جا به معنی «کافياً» می باشد ، چنان‌که گاه گفته می‌شود «أَحْسَبْتُ» یعنی آن‌قدر به او بخشیدم که گفت : «حَسْبِي» (کافی است) .^(۱) در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است که در قیامت خداوند حسنات مؤمنان را حساب می‌کند و هر حسنه را ده برابر تا هفتصد برابر پاداش مرحمت می‌کند ، همان‌گونه که در قرآن فرموده : «جَزَاءٌ مِنْ رَبِّكَ عَطَاءٌ حِسَاباً» .^(۲)

﴿ ۳۷ ﴾ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَاباً
همان پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آن دو است ، پروردگار رحمان و هیچ‌کس حق ندارد بی‌اجازه او سخنی بگوید (یا شفاعتی کند) .
آری آن کس که مالک این جهان با عظمت و مدبر و مربی آن است و رحمتش همه‌جا و همه‌کس

۱- تفسیر «بیضاوی» ، ذیل آیه مورد بحث .

۲- تفسیر «نور الثقلین» ، جلد ۵ ، صفحه ۴۹۵ ، حدیث ۲۹ .

را فرا گرفته ، هم او بخشنده آن همه عطایا در قیامت به نیکان و پاکان است . در حقیقت این آیه اشاره ای به این واقعیت است که اگر خداوند چنین وعده هایی را به متقین می فرماید ، گوشه ای از آن را در این دنیا به صورت رحمت عامش به اهل آسمان ها و زمین نشان داده است . و در پایان آیه می فرماید : « و هیچ کس حق ندارد بی اجازه او در پیشگاهش سخنی بگوید ، یا شفاعتی کند » (لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَاباً) . ضمیر در «لَا يَمْلِكُونَ» ممکن است به همه اهل آسمان ها و زمین برگردد ، یا تمام متقین و طاغیان که در عرصه محشر برای حساب و جزاء جمع می شوند و اشاره به این است که هیچ کس را در آن روز حق اعتراض و چون و چرا نیست ، زیرا آن قدر حساب الهی دقیق و عادلانه است که جایی برای « چون و چرا » باقی نمی ماند . علاوه بر این ، هیچ کس حق شفاعت ندارد جز به اذن او « مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ » (۲۵۵ / بقره).

﴿ ۳۸ ﴾ يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا
روزی که آن فرشته بزرگ روح القدس با همه فرشتگان صف زده و به نظم برخیزند و
هیچ کس سخن نگوید جز آن کسی که خدای مهربانش اذن دهد و او سخن به صواب گوید.

بدون شک قیام «روح» و «فرشتگان» در آن روز در یک صف و سخن نگفتن جز به اذن خداوند رحمان، فقط برای اجرای فرمان او است، آن‌ها در این جهان نیز «مدبرات امر» و مُجری فرمان‌های او هستند و در عالم آخرت این امر واضح‌تر خواهد بود. منظور از «روح» در این جا یکی از فرشتگان بزرگ الهی است که طبق بعضی از روایات حتّی از جبرئیل برتر است، چنان‌که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «او فرشته‌ای است بزرگ‌تر از جبرئیل و میکائیل».^(۱) این مخلوق بزرگ الهی خواه از فرشتگان باشد، یا موجود دیگری، در قیامت همراه ملائکه آماده اطاعت فرمان او هستند و چنان هول و اضطراب محشر همه را فراگرفته که هیچ‌کس را یاری سخن گفتن نیست و آن‌گاه که ذکر یا سخنی بگویند، یا شفاعتی کنند، تنها به اذن پروردگار است، حمد و ثنای او می‌گویند و یا شفاعت برای آن‌ها که شایسته شفاعتند. در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: درباره این آیه سؤال کردند، فرمود: «به خدا سوگند در روز قیامت به ما اجازه

۱- «مجمع‌البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۲۷.

داده می شود و سخن می گویم». راوی سؤال می کند: «در آن روز شما چه می گوید؟» فرمود: «تمجید و ستایش پروردگارمان را می کنیم و بر پیامبران درود می فرستیم و برای پیروانمان شفاعت می کنیم و خداوند شفاعت ما را رد نمی کند»^(۱) از این روایت استفاده می شود که انبیاء و امامان معصوم نیز در صف فرشتگان و روح قرار می گیرند و از کسانی که به آنها اجازه سخن گفتن و مدح و ثناء خداوند و شفاعت، داده می شود، آنها هستند. تعبیر «صَوَاباً» دلیل بر این است که اگر ملائکه و روح یا انبیاء و اولیاء برای کسانی شفاعت کنند، آن هم روی حساب است و بی دلیل نیست.

﴿۳۹﴾ ذٰلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ اِلٰى رَبِّهِ مَآبًا

آن روز حق است، هرکس بخواهد راهی به سوی پروردگارش برمیگزیند.

«حق» به معنی چیزی است که ثابت است، واقعیت دارد و تحقق می یابد و این معنی در مورد قیامت کاملاً صادق است، به علاوه روزی است که «حق» هرکس به او داده می شود، حقوق

۱- «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۲۷.

مظلومان از ظالمان گرفته خواهد شد و «حقایق» و اسرار درون به ظهور می پیوندد، بنابراین روزی است به تمام معنی حق. «صَاب» به معنی «محل بازگشت» است، به معنی «طریق و راه» نیز آمده است. تمام اسباب این حرکت الهی فراهم است، راه و چاه ارائه شده، انبیاء به قدر کافی ابلاغ فرمان حق کرده اند، عقل انسانی نیز که پیامبری از درون اوست، سرنوشت طاغیان و پرهیزگاران را به خوبی تبیین کرده و «دادگاه» و «دادخواه» و «دادرس» نیز تعیین گردیده، تنها چیزی که باقی مانده، تصمیم قاطع انسان است، که با استفاده از اختیاری که خدا به او داده است، راه را برگزیند و پیش رود.

﴿٤٠﴾ إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا

و ما شمارا از عذاب نزدیکی بیم می دهیم، این عذاب در روزی خواهد بود که انسان آنچه را از قبل با دست های خود فرستاده می بیند و کافر می گوید: «ای کاش خاک بودم».

کافران می گویند: ای کاش خاک بودیم

عمر دنیا هر قدر باشد، در برابر عمر آخرت ساعتی بیش نیست. از آیات مختلف قرآن و روایات

اسلامی استفاده می‌شود که اعمال انسان در آن روز به صورت‌های مناسبی مجسم شده و در برابر او ظاهر می‌شوند، او به راستی اعمال خویش را می‌بیند و از مشاهده منظره اعمال بدش در وحشت و ندامت و حسرت فرو می‌رود و از دیدن اعمال حسنه‌اش، شاد و مسرور می‌گردد و اصولاً یکی از بهترین پاداش‌های نیکوکاران و یکی از بدترین کیفرهای بدکاران، همین اعمال مجسم آن‌ها است که همراهشان خواهد بود. و این از شگفتی‌های عالم قیامت است که اعمال آدمی در آن‌جا مجسم می‌گردد و انرژی‌ها تبدیل به ماده شده، جان می‌گیرد. تعبیر به «قَدَّمْتُ يَدَاهُ» (دو دست او آن را از پیش فرستاده) به خاطر آن است که انسان غالب کارها را با دست انجام می‌دهد، ولی مسلماً منحصر به اعمال دست نیست، بلکه آنچه با زبان و چشم و گوش نیز انجام می‌دهد، همه مشمول این قانون است. به هر حال کفار بعد از آنکه اعمال تمام عمر خود را همه در برابر خویش حاضر می‌بینند، آن‌چنان در اندوه و حسرت فرو می‌روند که می‌گویند: ای کاش خاک بودیم. و ای کاش بعد از آنکه انسان شدیم و مردیم، هرگز پس از مردن و خاک شدن، زندگی تازه‌ای در رستاخیز نمی‌یافتیم. البته آن‌ها می‌دانند که خاک هم از آن‌ها بهتر است، چرا که خاک یک دانه می‌گیرد و گاه

صدها دانه پس می‌دهد ، خاک منبع انواع مواد غذایی و معادن و سایر برکات است ، خاک بستر انسان و گاهواره زندگی او است و بی آن که کمترین ضرری داشته باشد ، آن همه فایده دارد ، اما آن ها یکی از فواید خاک را ندارند ولی معدن ضررهای بسیارند. آری کار انسانی که اشرف مخلوقات است، گاه بر اثر کفر و گناه به جایی می‌رسد که آرزو می‌کند در صف یکی از موجودات بی‌روح و پست باشد.

راه حل روشن ده گانه برای مسأله « جبر و اختیار »

این مسأله از قدیمی ترین مسایلی است که در میان دانشمندان مطرح بوده ؛ گروهی طرفدار آزادی اراده انسان و گروهی طرفدار جبر بوده‌اند و هر کدام دلایلی برای اثبات مقصود خود آورده‌اند. ولی جالب این است که هم « جبریین » و هم « طرفداران اختیار » در عمل اصل اختیار و آزادی اراده را به رسمیت شناخته و پذیرفته‌اند . این وجدان عمومی و فطرت همگانی که یکی از روشن ترین دلایل اختیار است ، به صورت های گوناگونی در زندگی انسان تجلی می‌کند ، زیرا اگر انسان خود را در اعمالش مجبور می‌دانست و اختیاری برای خود قایل نبود، چرا:

✎ ۱- گاه به خاطر اعمالی که انجام داده و یا به خاطر اعمالی که انجام نداده ، پشیمان می‌شود و

تصمیم می‌گیرد در آینده از تجربه گذشته استفاده کند ، این حالت ندامت برای طرفداران عقیده جبر فراوان است ، اگر اختیاری در کار نیست، ندامت چرا؟ ۲- بدکاران را همه ملامت و سرزنش می‌کنند، اگر جبر است، سرزنش چرا؟ ۳- نیکوکاران را مدح و تمجید و ستایش می‌نمایند . ۴- در تربیت و تعلیم فرزندان می‌کوشند تا آن‌ها سعادتمند شوند و اگر همه مجبورند ، تعلیم چه مفهومی دارد؟ ۵- برای بالا بردن سطح اخلاق جامعه ، همه دانشمندان بدون استثناء تلاش دارند . ۶- انسان از خطاهای خود توبه می‌کند ، با قبول اصل جبر توبه معنی ندارد . ۷- انسان بر کوتاهی‌هایی که کرده حسرت می‌خورد ، چرا؟ ۸- در تمام دنیا بدکاران و مجرمان را محاکمه می‌کنند و آن‌ها را تحت بازپرسی شدید قرار می‌دهند ، کاری که از اختیار بیرون است ، دیگر بازپرسی و محاکمه ندارد . ۹- در همه دنیا و میان تمام اقوام اعم از خداپرستان و مادیین برای مجرمان مجازات قایلند ، مجازات بر کاری که مجبور بوده ؟ ۱۰- حتی طرفداران مکتب جبر هنگامی که کسی به منافع و حیثیت آن‌ها تجاوز کند، فریاد می‌کشند و او را مقصر می‌شمارند و به دادگاه می‌کشانند ، همه این‌ها نشان می‌دهد که اصل آزادی

اراده ، فطری همه انسان‌ها و موافق وجدان عمومی بشر است ، نه تنها عوام که همه خواص و همه فلاسفه در عمل چنین‌اند و حتی جبری‌ها در عمل اختیاری هستند . و جالب این‌که قرآن مجید نیز کراراً بر همین مسأله تکیه کرده نه تنها در آیات مورد بحث می‌فرماید: «فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَنَابًا: هرکس بخواهد می‌تواند راهی را به‌سوی پروردگارش برگزیند» ، بلکه در آیات دیگر نیز روی مشیت و اراده انسان بسیار تکیه کرده است که ذکر همه آن‌ها طولانی می‌شود ، تنها به سه آیه زیر اکتفا می‌کنیم: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا: ما راه را به انسان نشان دادیم ، خواه پذیرا شود و شکرگزار گردد یا مخالفت کند و کفران نماید» (۳/دهر). و در آیه ۲۹ سورة کهف می‌فرماید: «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ: هرکس می‌خواهد ایمان بیاورد و هرکس نمی‌خواهد ، راه کفر پیش گیرد» (ولی بدانند ما برای کافران آتش عظیمی فراهم ساخته‌ایم). و نیز در آیه ۲۹ دهر می‌خوانیم: «إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا: این تذکری است، هرکس بخواهد راهی به‌سوی پروردگارش انتخاب می‌کند».

چرا برخی افراد به سرنوشت جبری معتقدند ؟

طرفداری گروهی از مسأله جبر تنها به‌خاطر پاره‌ای از مشکلات فلسفی و استدلالی نبوده بلکه

عوامل مهم روانی و اجتماعی دیگری بدون شک در پیدایش و ادامه این عقیده دخالت داشته است. بسیاری از افراد عقیده به «جبر» یا «سرنوشت جبری» یا «قضا و قدر» به معنی جبری آن را که همه ریشه‌های مشترکی دارند، به‌خاطر فرار از زیر بار مسئولیت‌ها پذیرفته‌اند یا این عقیده را پوششی برای شکست‌ها و ناکامی‌های خود که بر اثر کوتاهی و سهل‌انگاری حاصل شده، قرار داده‌اند. و یا پوششی برای هوس‌های سرکش خویش که «می‌خوردم ما را حق ز ازل می‌دانسته و ما برای این می‌خوریم که علم خداوند جهل نشود».

گاه استعمارگران برای درهم‌کوبیدن مقاومت مردم و خاموش کردن آتش فخر ملت‌ها، با توسل به این عقیده خود را بر همه تحمیل می‌کردند که سرنوشت شما از اول همین بوده و غیر از تسلیم و رضا هیچ چاره‌ای نیست. با قبول این مکتب اعمال همه جنایتکاران موجه می‌شود و گناه همه گنهکاران توجیه منطقی می‌یابد و فرقی میان مطیع و مجرم باقی نخواهد ماند.

خداوندا! ما را از شر عقاید انحرافی و پی‌آمدهای آن حفظ فرما. پایان سورة نبأ

سورة نازعات

فضیلت تلاوت سورة « نازعات »

در فضیلت تلاوت این سوره ، روایاتی نقل شده از جمله در حدیثی از پیغمبر اکرم آمده است : « کسی که سوره نازعات را بخواند ، توقف و حساب او در روز قیامت تنها به اندازه خواندن یک نماز روزانه است و بعد از آن وارد بهشت می شود » .^(۱) امام صادق علیه السلام نیز فرموده اند : « کسی که این سوره را بخواند ، سیراب از دنیا می رود و خداوند او را سیراب محشور می کند و سیراب وارد بهشت می سازد »
(سیراب از رحمت بی پایان حق) .^(۲)

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا

سوگند به فرشتگانی که ارواح مجرمان را به شدت از بدن هایشان برمی کشند .

﴿٢﴾ وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا

و فرشتگانی که ارواح مؤمنان را با مدارا و نشاط جدا می سازند .

﴿٣﴾ وَ السَّابِحَاتِ سَبْحًا

و سوگند به فرشتگانی که در اجرای فرمان الهی با سرعت حرکت می کنند .

﴿٤﴾ فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا

و سپس بر یکدیگر سبقت می گیرند .

﴿٥﴾ فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا

و آن ها که امور را تدبیر می کنند .

سوگند به این فرشتگان پرتلاش

« نازعات » از ماده « نزع » به معنی « چیزی را از جابرکندن و یا کشیدن » است ، مانند کشیدن کمان به هنگام پرتاب تیر و گاه این واژه در امور معنوی نیز به کار می رود ، مانند نزعِ عداوت یا محبت از قلب به معنی برکنندن آن . « غَزَقَ » (بروزن فرق) به گفته « ابن منظور » در « لسان العرب » اسمی است که جانشین مصدر شده و به معنی « اغراق » است و اغراق در اصل به معنی « کشیدن کمان تا آخرین نقطه ممکن » است ، سپس به معنی مبالغه در هرکار آمده است . و از این جا به خوبی

روشن می‌شود که آنچه در آیه فوق آمده ، به معنی غرق شدن نیست بلکه به معنی "انجام یک کار تا سر حد امکان" است . «نَاشِطَات» از ماده «نشط» (بر وزن هشت) در اصل به معنی "گشودن گره‌هایی است که به آسانی باز می‌شود" و به چاه‌هایی که عمق کمی دارد و دَلُو به آسانی و با یک حرکت از آن بیرون می‌آید «انشاط» گفته می‌شود و به شترهایی که بانداک اشاره‌ای ، به سرعت حرکت می‌کنند، نیز «نشیطة» می‌گویند ولذا به‌طور کلی این واژه در هر نوع حرکتی که با سهولت انجام می‌شود، به کار می‌رود. «سَائِجَات» از ماده «سَجَّح» (بر وزن سطح) به معنی "حرکت سریع در آب یا در هوا" است ، لذا در مورد شنا کردن در آب و یا حرکت سریع اسب و با سرعت به دنبال کاری رفتن گفته می‌شود، «تسبیح» که به معنی پاک شمردن خداوند از هر عیب و نقص است نیز از همین معنی گرفته شده ، گویی کسی که تسبیح می‌گوید ، با سرعت در عبادت پروردگار به پیش می‌رود .

«سَائِقَات» از ماده «سَبَقَت» به معنی "پیشی گرفتن" است و از آن‌جا که پیشی گرفتن معمولاً بدون سرعت ممکن نیست گاه از این ماده مفهوم سرعت نیز استفاده می‌شود . «مُدْبِرَات» از ماده «تدبیر» به معنی "عاقبت چیزی را اندیشیدن" است و از آن‌جا که عاقبت‌اندیشی و آینده‌نگری ،

سبب سامان یافتن کار به نحو احسن می‌گردد ، واژه « تدبیر » در این معنی نیز به کار می‌رود .
 اکنون باتوجه به آنچه در معنی لغات این آیات گفته شد ، به سراغ تفسیر آنها می‌رویم .
 این سوگندهای پنجگانه که در ابتدا در هاله‌ای از ابهام فرو رفته ، ابهامی که انگیزه « اندیشه » بیشتر و عمیق‌تر و سبب جولان ذهن و دقت و بررسی است ، اشاره به چه کسان ، یا چه چیزهایی است ؟ منظور از این سوگندها "فرشتگانی" است که مأمور قبض ارواح کفار و مجرمانند که آنها را به شدت از بدن‌هایشان برمی‌کشند ، ارواحی که هرگز حاضر به تسلیم در برابر حق نبودند . و فرشتگانی که مأمور قبض ارواح مؤمنانند که با مدارا و نرمش و نشاط آنها را جدا می‌سازند . و فرشتگانی که در اجرای فرمان الهی با سرعت حرکت می‌کنند ، سپس بر یکدیگر پیشی می‌گیرند و سرانجام امور جهان را به فرمان او تدبیر می‌کنند . در روایتی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم که در تفسیر آیه اول فرمود : « منظور فرشتگانی است که ارواح کفار را از بدن‌هایشان به شدت بیرون می‌کشند ،

آن‌چنان که تیر انداز ، کمان را تا آخرین مرحله می‌کشد»^(۱).

مراحل پنجگانه اجرای فرمان‌های الهی توسط فرشتگان

البته می‌توان همین تفسیر را به صورت کلی‌تر و عمومی‌تری بیان کرد که مسأله قبض ارواح مؤمنان و کفار یکی از مصادیق آن باشد نه تمام محتوای آن ، به این ترتیب که گفته شود منظور از این سوگندها در مجموع فرشتگان است در رابطه با اجرای کل فرمان‌های الهی که اجرای این فرمان‌ها در پنج مرحله به شرح زیر تحقق می‌یابد :

❧ ۱- حرکت شدید نخستین به دنبال تصمیم‌گیری قاطع . ❧ ۲- مرحله راه افتادن آرام .
❧ ۳- مرحله سرعت گرفتن . ❧ ۴- مرحله پیشی جستن . ❧ ۵- تدبیر و سامان دادن امور .
ولی به هر حال برنامه فرشتگان در زمینه قبض ارواح کفار و مؤمنان یکی از مصادیق این مفهوم کلی است و زمینه‌ساز بحث‌های آینده این سوره درباره معاد محسوب می‌شود . آخرین سخن که در

۱- «نور الثقلین» ، جلد ۵ ، صفحه ۴۹۷ ، حدیث ۴ .

این جا باید گفته شود این است که همه این سوگندها برای بیان مطلبی است که صریحاً در آیه ذکر نشده، ولی از قرینه مقام و همچنین از آیات بعد به خوبی روشن می شود، هدف این است که بگوید: «سوگند به این امور که همه شما سرانجام مبعوث و محشور می شوید و قیامت و رستاخیز حق است».

﴿۶﴾ یَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ

در آن روز که زلزله های وحشتناکی همه چیز را به لرزه درمی آورند .
 ﴿۷﴾ تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ و به دنبال آن حادثه دومین (صیحه عظیم) رخ می دهد .
 «رَاجِفَةُ» از ماده «رَجَفَ» (بر وزن کشف) به معنی "اضطراب و لرزه شدید" است و از آن جا که اخبار فتنه انگیز مایه اضطراب جامعه می شود ، به آن «اراجیف» می گویند . «رَادِفَةُ» از ماده «رَدَفَ» (بر وزن حرف) به معنی شخصی یا چیزی است که به دنبال دیگری قرار می گیرد و لذا به شخصی که دنبال سر دیگری سوار بر مرکب می شود «ردیف» می گویند . منظور از «رَاجِفَةُ» همان صیحه نخستین یا "نفخ صوراول" است که شیپور فتنای جهان و زلزله نابودی دنیا است و «رَادِفَةُ» اشاره به صیحه دوم یا "نفخ صورثانی" است که نفخه حیات و رستاخیز و بازگشت به زندگی جدید

است . بنابراین آیه شبیه چیزی است که در آیه ۶۸ سوره زمر آمده است : « در صور دمیده می شود و تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند ، مدهوش می شوند و می میرند ، مگر آن ها که خدا بخواهد ، سپس بار دیگر در صور دمیده می شود ناگهان همه به پامی خیزند و در انتظار حسابند » .

دل هایی در آن روز سخت مضطرب است. ﴿ ۸ ﴾ قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ

« وَاجِفَةٌ » از ماده « وَجَفَ » (بر وزن حذف) و در اصل به معنی " سرعت سیر " است و از آن جا که حرکت سریع باعث لرزه و اضطراب است ، این واژه در معنی " شدت اضطراب " نیز به کار می رود . ﴿ ۹ ﴾ أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ

و چشم های آنان از شدت ترس فرو افتاده . این اضطراب درونی به قدری شدید است که آثار آن در تمام وجود گنهکاران ظاهر می شود . در آن روز چشم ها به گودی می نشینند ، از حرکت بازمی ایستند و خیره می شود و گویی دید خود را از شدت ترس از دست می دهد .

﴿ ۱۰ ﴾ يَقُولُونَ ءَاِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ

(ولی امروز) می گویند : آیا ما به زندگی مجدد بازمی گردیم ؟

«خافرة» از ماده «حفر» در اصل به معنی «کندن زمین» است و اثری که از آن باقی می ماند ، « حفره » نامیده می شود ، سپس « حافره » به عنوان کنایه در حالت نخستین استعمال شده ، زیرا انسان از راهی که می رود زمین را با پای خود حفر می کند و جای پای او باقی می ماند و هنگامی که باز می گردد، در همان « حفره های نخستین » گام می نهد و لذا این واژه به معنی حالت اول آمده است .

﴿ ۱۱ ﴾ عَٰذَا كُنَّا عِظَامًا نَّخِرَةً

آیا هنگامی که استخوان های پوسیده ای شدیم (ممکن است زنده شویم) ؟
«نَخِرَة» صفت مشبیه است از ماده «نخر» (بر وزن «نخل» و همچنین بر وزن «شجرة») دراصل به معنی «درخت پوسیده و تو خالی» است که وقتی باد بر آن می وزد صدای کند و لذا به صدایی که در بینی می پیچد «نخیر» می گویند، سپس این کلمه در مورد هر موجود پوسیده و متلاشی شده به کار رفته است . این همان چیزی است که همواره منکران معاد روی آن تکیه می کردند و می گفتند : باورکردنی نیست که استخوان پوسیده بار دیگر لباس حیات بر تن بپوشد، چرا که فاصله میان آن و یک موجود زنده را بسیار زیاد می دیدند ، در حالی که فراموش کرده بودند که در آغاز نیز از همان

خاک آفریده شده‌اند. این جمله محذوفی دارد و در تقدیر چنین است «إِذَا كُنَّا عِظَامًا نَجْرَةً أَيْتَالْمَبْعُوثُونَ».

﴿۱۲﴾ قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ

می‌گویند: اگر قیامتی در کار باشد، بازگشتی است زیانبار.

منکران معاد به این هم قناعت نمی‌کنند، بلکه به استهزای «معاد» برخاسته و به عنوان مسخره می‌گویند: اگر قیامتی در کار باشد، وضع و حال ما در آن روز سخت و دردناک خواهد بود.

﴿۱۳﴾ فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ

ولی این بازگشت تنها با یک صیحه عظیم واقع می‌شود.

﴿۱۴﴾ فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ

ناگهان همگی بر عرصه زمین ظاهر می‌شوند.

معاد تنها با یک صیحه عظیم رخ می‌دهد

«زَجْرَةٌ» در اصل به معنی فریادی است که برای راندن گفته می‌شود و در این جا به معنی «نفخه» دوم است، انتخاب این تعبیر (زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ) با توجه به محتوای این دو کلمه، اشاره به سرعت و

ناگهانی بودن رستاخیز و سهولت و آسانی آن در برابر قدرت خداست که با یک فریاد آمرانه از سوی فرشته رستاخیز، یا صور اسرافیل، همه مردگان لباس حیات در تن می‌کنند و در عرصه محشر برای حساب حاضر می‌شوند. این کار پیچیده و مشکلی نیست، همین که به فرمان خدا نفخه دوم دمیده شود و بانگ حیات و زندگی برخیزد، تمام این خاک‌ها و استخوان‌های پوسیده یک مرتبه جمع می‌شوند و جان می‌گیرند و از قبرها بیرون می‌پرند. «سَـٰهَرَة» از ماده «سَهَر» (بر وزن سحر) و در اصل به معنی "شب بیداری" است و از آن‌جا که حوادث وحشتناک، خواب شبانه را از چشم می‌برد و زمین قیامت نیز بسیار هول‌انگیز است، کلمه «ساهره» به عرصه محشر اطلاق شده، بعضی نیز گفته‌اند «ساهره» را به هر بیابانی می‌گویند، چون اصولاً همه بیابان‌ها وحشتناک هستند، گویی که بر اثر وحشت، خواب شبانه را از چشم می‌برند.

﴿١٥﴾ هَلْ أَتَيْكَ حَدِيثٌ مُّوسَىٰ

آیا داستان موسی به تو رسیده است؟

فرعون می‌گفت من خدای بزرگ شما هستم

بعد از بیانات نسبتاً مشروحی که در آیات قبل درباره مسئله معاد و انکار و مخالفت مشرکان

آمد ، در آیات مورد بحث به داستان یکی از طغیانگران بزرگ تاریخ یعنی فرعون و سرنوشت دردناک او اشاره می‌کند ، تا هم مشرکان عرب بدانند که افراد نیرومندتر از آنها نتوانستند در برابر خشم و عذاب الهی مقاومت کنند و هم مؤمنان را دلگرم سازد که از برتری نیروی ظاهری دشمن هراسی به دل راه ندهند ، چرا که درهم کوبیدن آنها برای خداوند بسیار سهل و آسان است .

﴿۱۶﴾ اِنْ نَادَيْتُمْ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى

در آن هنگام که پروردگارش او را در سرزمین مقدس «طوی» صدازد (و گفت :).
 «طوی» نام سرزمین مقدسی است که در شام در میان «مدین» و «مصر» قرار داشت و نخستین جرقه وحی در آن بیابان بر قلب موسی وارد شد، این تعبیر در آیه ۱۲ سوره «طه» نیز آمده است .
 ﴿۱۷﴾ اِذْ هَبْ اِلَىٰ فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغٰى به سوی فرعون برو که طغیان کرده است .
 ﴿۱۸﴾ فَقُلْ هَلْ لَكَ اِلٰى اَنْ تَزْكٰى و به او بگو : آیا می‌خواهی پاکیزه شوی ؟
 ﴿۱۹﴾ وَ اِهْدِكَ اِلٰى رَبِّكَ فَتَحْشٰى

و من تو را به سوی پروردگارت هدایت کنم تا از او بترسی (و خلاف نکنی).

﴿۲۰﴾ فَارِیْهِ الْاٰیَةَ الْکُبْرٰی

سپس موسی معجزه بزرگ را به او نشان داد .

روش تربیتی انبیاء الهی

در این چهار آیه نکات جالبی است که توجه به آن لازم است : ﴿ ۱ - علت رفتن به سوی فرعون را طغیان فرعون ذکر می کند و این نشان می دهد که یکی از اهداف بزرگ انبیا ، هدایت طغیانگران یا مبارزه قاطع با آنها است . ﴿ ۲ - دعوت فرعون را با ملایم ترین و خیر خواهانه ترین تعبیر دستور می دهد و می فرماید : « به او بگو : آیا میل داری پاک و پاکیزه شوی ؟ » شبیه تعبیری که در آیه ۴۴ سوره طه آمده است : « فَقُولْ لَهُ قَوْلًا لَّیِّنًا : یا او با ملایمت سخن بگوید . » ﴿ ۳ - این تعبیر اشاره لطیفی به این حقیقت است که رسالت انبیا برای پاکسازی انسان ها و بازگرداندن طهارت فطری نخستین به آنها است . در ضمن نمی گوید : من تو را پاک کنم ، بلکه می گوید : « پاکی را پذیرا شوی » و این نشان می دهد که « پاک شدن باید به صورت خودجوش باشد نه تحمیل از برون » . ﴿ ۴ - ذکر « هدایت » بعد از « پاک شدن » دلیل بر این است که باید در آغاز شستشویی کرد سپس به کوی دوست گام نهاد . ﴿ ۵ - تعبیر به « رَبِّکَ » (پروردگارت) در حقیقت تأکید بر این نکته است که

تو را به سوی کسی می‌برم که مالک و مربی و پرورش‌دهنده تو است ، چرا از مسیر سعادت می‌گریزی ؟ ﴿۶﴾ - «خَشِيتَ» و خدا ترسی ، نتیجه هدایت به سوی خدا است ، آری ثمره درخت هدایت و توحید ، همان احساس مسؤولیت در برابر خداوند بزرگ است ، چراکه هرگز خشیت بدون معرفت حاصل نمی‌شود و لذا در آیه ۲۸ سورة فاطر می‌خوانیم : «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» : تنها علما و ارباب معرفت از خدا می‌ترسند . ﴿۷﴾ - موسی نخست سراغ هدایت عاطفی او می‌رود ، بعد هدایت عقلی و منطقی از طریق نشان دادن آیت کبری و معجزه بزرگ و این مؤثرترین راه تبلیغ است که "نخست از طریق خیرخواهی و محبت در عواطف طرف نفوذ کنند سپس به طرح استدلال و بیان حجت پردازند".

﴿۲۱﴾ فَكَذَّبَ وَعَصَى اِذَاوْ تَكْذِيبُ كَرْد و عصیان نمود .
این طاغوت خیره‌سر، هرگز از مرکب غرور پیاده نشد و به تکذیب و عصیان پروردگار پرداخت .
این نشان می‌دهد که تکذیب‌ها مقدمه عصیان‌ها است ، همان‌گونه که تصدیق‌ها و ایمان‌ها مقدمه طاعت‌ها است .
﴿۲۲﴾ ثُمَّ أَذْبَرَ يَسْعَى سپس پشت کرد و پیوسته (برای محو آیین موسی) تلاش نمود .

به این مقدار هم قناعت نکرد و در برابر دعوت موسی ، بی تفاوت نماند ، بلکه بی وقفه برای مبارزه با او و محو آیینش سعی و تلاش نمود .

و ساحران را جمع کرد و مردم را دعوت نمود .
 و از آن جاکه معجزه موسی تمام موجودیت طاغوتی او را به خطر می انداخت ، مأموران را به شهرهای مختلف اعزام کرد تا ساحران را جمع کنند و در میان مردم نیز دستور داد ندا دهند و آنها را برای مشاهده مبارزه ساحران با موسی دعوت نمایند .

و گفت : من پروردگار بزرگ شما هستم .
 به راستی عجیب است که این طاغیان خیره سر هنگامی که بر مرکب غرور و خودخواهی سواری شوند ، هیچ حدّ و مرزی را به رسمیت نمی شناسند ، حتی به ادعای خدایی نیز قانع نیستند ، بلکه می خواهند « خدای خدایان » شوند . خودش یکی از بت پرستان بود ولی در این جا ادعا می کند من پروردگار بزرگ شما هستم ، یعنی حتی خودش را از معبود خودش نیز بالاتر می شمرد و این است بیهوده گویی های طاغوت ها .

﴿۲۵﴾ فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى

لذا خداوند او را به عذاب آخرت و دنیا گرفتار ساخت .

«نَکال» (بر وزن ضلال) در اصل به معنی "ضعف و ناتوانی و عجز" است . و لذا در مورد کسی که از ادای حواله‌ای خودداری می‌کند ، می‌گویند نکول کرد . «نَکَل» (بر وزن فِکَر) به معنی "زنجیر سنگین" است که انسان را ضعیف و ناتوان می‌سازد و از حرکت باز می‌دارد و از آن‌جا که عذاب الهی نیز مایهٔ ناتوانی است و افراد دیگر را از ارتکاب گناه باز می‌دارد، به آن نَکال گفته شده . تعبیر به «نَکالَ الْآخِرَةِ» اشاره به عذاب‌های قیامت است که دامن فرعون و فرعونیان را می‌گیرد و چون در درجهٔ اول اهمیت است ، مقدم شمرده می‌شود . منظور از «أُولَى» "عذاب دنیا" است که دامن فرعون را گرفت و او را با تمام یارانش در رود نیل غرق نمود .

﴿۲۶﴾ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَنْ يَخْشَى

در این عبرتی است برای کسانی که خدا ترسند .

این آیه به‌خوبی نشان می‌دهد که عبرت‌گرفتن از این ماجراها، تنها برای کسانی میسر است که بهره‌ای از

خوف و خشیت و احساس مسؤولیت به دل راه داده‌اند و یا به تعبیر دیگر دارای چشمی عبرت بینند :
 ای خوشا چشمی که عبرت بین بود عبرت از نیک و بدش آیین بود
 آری این بود سرنوشت فرعون طغیانگر ، تا فراعنة دیگر ، رؤسای مشرکان عرب و پویندگان راه فرعون
 در هر عصر و زمان حساب خویش را برسند و بدانند این فرمان قطعی تاریخ و سنت تغییرناپذیر خدا است .

گوشه‌ای از فصاحت قرآن

دقت در آیات ۱۵ تا ۲۶ این سوره ، بیانگر نهایت فصاحت و بلاغت قرآن است ، در این چند
 خط کوتاه خلاصه‌ای از تمام ماجرای موسی و فرعون ، انگیزه رسالت ، هدف رسالت ، وسیله
 پاک‌سازی ، چگونگی دعوت ، کیفیت واکنش و عکس‌العمل ، چگونگی توطئه فرعون ، نمونه‌ای از
 ادعاهای پوچ و بی‌اساس او و سرانجام مجازات‌های دردناک این مست باده غرور و در نهایت درس
 عبرتی که از آن عاید همه انسان‌های بیدار می‌شود ، منعکس شده است .

﴿ ۲۷ ﴾ **ءَاَنْتُمْ اَشْدُّ خَلْقًا اَمْ السَّمَاءُ بَنِيهَا**

آیا آفرینش شما (بعد از مرگ) مشکل تر است یا آفرینش آسمانی که خداوند بنا نهاد ؟

آفرینش شما مشکل تر است یا آسمان ها؟ (دلیل دیگری بر معاد)

به دنبال نقل سرگذشت موسی و فرعون به عنوان یک درس عبرت برای همه طغیانگران و تکذیب کنندگان باردیگر به مسئله معاد و رستاخیز برمی گردد و نمونه هایی از قدرت بی انتهای حق را در جهان هستی به عنوان یک دلیل برای امکان معاد بیان می کند و گوشه هایی از نعمت های بی پایانش را بر انسان ها شرح می دهد تا حس شکرگزاری را که سرچشمه معرفه الله است ، در آنها برانگیزد . نخست منکران معاد را مخاطب ساخته و ضمن یک استفهام توبیخی می فرماید : « آیا آفرینش شما (و بازگشت به زندگی پس از مرگ) مشکل تر است یا آفرینش این آسمان با عظمت که خداوند بنا نهاده است ؟ » این آیه می گوید هر انسانی در هر مرحله ای از درک و شعور باشد ، می داند که آفرینش این آسمان بلند ، این همه کرات عظیم و کهکشان های بی انتها ، قابل مقایسه با آفرینش انسان نیست . کسی که این قدرت را داشته ، چگونه از بازگرداندن شما به حیات ، عاجز است ؟

سقف آن را برافراشته و آن را منظم ساخت .
 ﴿ ٢٨ ﴾ رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّيْهَا
 «سَمَكٌ» (بروزن سقف) در اصل به معنی "ارتفاع و بلندی" است و به معنی "سقف" نیز آمده است.

«سَوَّاهَا» از ماده «تسویه» به معنی «تنظیم و موزون ساختن چیزی» است و اشاره به نظم دقیقی است که بر تمام کُرّات آسمانی حکمفرما است. ممکن است که آیه هم اشاره به ارتفاع آسمان و فاصله بسیار زیاد و سرسام آور کُرّات آسمانی از ما بوده باشد و هم اشاره به سقف محفوظ و قشر عظیم هوای اطراف زمین که آن را از هجوم سنگ‌های پراکنده آسمانی و اشعه‌های مرگبار کیهانی، حفظ می‌کند.

﴿۲۹﴾ **وَاعْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحِيهَا** و شبش را تاریک و روزش را آشکار نمود.

«اعْطَشَ» از ماده «عَطَشَ» (بر وزن عرش) به معنی «تاریکی» می‌باشد. «ضُحَى» به معنی موقعی است که نور آفتاب در آسمان و زمین پهن می‌شود. هرکدام از دو نعمت نور و ظلمت، در زندگی انسان و سایر موجودات زنده اعم از حیوان و گیاه نقش فوق‌العاده مهمی دارد. نه انسان بدون نور می‌تواند زندگی‌کننده همه‌برکات و روزی‌ها و حس و حرکت او وابسته به آن است و نه بدون ظلمت، زندگی او ممکن نیست که رمز آرامش اوست.

﴿۳۰﴾ **وَالْأَرْضُ بَعْدَ ذَلِكَ دَحِيهَا** و زمین را بعد از آن گسترش داد.

«دَحَا» از ماده «دَحَو» (بر وزن محو) به معنی «گستردن» است. منظور از «دَحَوُ الْأَرْضِ» این

است که در آغاز تمام سطح زمین را آب‌های حاصل از باران‌های سیلابی نخستین فراگرفته بود این آب‌ها تدریجاً در گودال‌های زمین جای گرفتند و خشکی‌ها از زیر آب سر بر آوردند و روز به روز گسترده‌تر شدند تا به وضع فعلی درآمد (و این مسأله بعد از آفرینش زمین و آسمان روی داد).

﴿۳۱﴾ أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعِيَهَا

آبش را خارج کرد و چراگاهش را آماده ساخت.

«مَرْعَى» اسم مکان است به معنی «چراگاه» و در اصل از «رعی» به معنی حفظ و مراقبت حیوان، خواه از طریق تغذیه یا جهات دیگر گرفته شده و لذا مراعات به معنی محافظت و مراقبت و تدبیر امور آمده است و حدیث معروف «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»، نیز اشاره به لزوم مراقبت مردم از یکدیگر، دارد.^(۱) این تعبیر نشان می‌دهد که آب در لابلای قشر نفوذپذیر زمین پنهان بود، سپس به صورت چشمه‌ها و نهرها جاری شد و حتی دریا و دریاچه‌ها را تشکیل داد.

۱- «مفردات» راغب، ماده «رعی».

﴿ ۳۲ ﴾ وَالْجِبَالُ أَرْسَاهُنَّ و کوه‌ها را ثابت و محکم نمود .

از آن‌جا که عوامل مختلفی از جمله طوفان‌های عظیم و دائمی و دیگر جزرومدهایی که در پوسته زمین بر اثر جاذبه ماه و خورشید و همچنین لرزه‌هایی که بر اثر فشار مواد مذاب درونی می‌توانست آرامش زمین را بر هم زند، آن را به وسیله شبکه نیرومندی از کوه‌ها که سرتاسر روی زمین را فراگرفته ، آرام کرد.

﴿ ۳۳ ﴾ مَتَاعاً لَّكُمْ وَلِإِنْعَامِكُمْ همه این‌ها برای بهره‌گیری شما و چهارپایان شماست.

در پایان می‌فرماید همه این‌ها وسیله تمتع و حیات شما و چهارپایان شما می‌باشد . آری ؛ آسمان با عظمت را برافراشت ؛ و نظام نور و ظلمت را برقرار ساخت ؛ زمین را گسترش داد و پهن کرد ؛ و آب و گیاهان ، را از آن خارج نمود ؛ کوه‌ها را مراقب حفاظت زمین نمود ؛ و همه وسایل زندگی انسان را فراهم ساخت ؛ و همه را از بهر او سرگشته و فرمانبردار کرد ؛ تا از مواهب حیات بهره گیرد و به غفلت نخورد و به پاس این همه فرمانبرداران که برای انسان آفریده است ، او نیز در مسیر اطاعت از خدا گام بردارد . این‌ها از یکسو نشانه‌های قدرت او بر مسئله معاد است و از

سوی دیگر دلایل عظمت و نشانه‌های وجود او در مسیر توحید و معرفت است .

﴿۳۴﴾ **فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَىٰ** هنگامی که آن حادثه بزرگ رخ دهد .
 «طامّة» از ماده «طَمَّ» (بر وزن فَنَ) در اصل به معنی "پُرکردن" است و به هر چیزی که در حدّ اعلا قرار گیرد ، طامّه می‌گویند و لذا به حوادث سخت و مصائب بزرگ که مملو از مشکلات است ، نیز طامّه اطلاق می‌شود و در این جا اشاره به قیامت است که مملو از حوادث هولناک می‌باشد و توصیف آن به «کُبری» تأکید بیشتری درباره اهمیت و عظمت این حادثه بی‌نظیر است .
 ﴿۳۵﴾ **يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَىٰ** در آن روز انسان به یاد کوشش‌هایش می‌افتد .
 حادثه عظیم قیامت هنگامی که به وقوع پیوندد ، همگان از خواب غفلت بیدار می‌شوند و انسان به یاد سعی و کوشش و اعمال خویش اعم از نیک و بد می‌افتد .

﴿۳۶﴾ **وَبُرَزَّتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَىٰ** و جهنم برای هر بیننده‌ای آشکار می‌گردد .
 جهنم هم‌اکنون نیز وجود دارد، بلکه طبق آیه ۵۴ سوره عنکبوت: «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ» ، جهنم ، کافران را از هر سو احاطه کرده اما حجاب‌های عالم دنیا ، مانع رؤیت آن

است ولی آنروز که روز ظهور و بروز همه چیز است ، جهنم از همه آشکارتر ظهور می کند .

﴿ ۳۷ ﴾ فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ

اما آن کسی که طغیان کرده ،

﴿ ۳۸ ﴾ وَآثَرَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

و زندگی دنیا را مقدم داشته ،

﴿ ۳۹ ﴾ فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ

مسلماً دوزخ جایگاه اوست .

در جمله اول اشاره به فساد عقیدتی آنها می کند زیرا طغیان ناشی از خودبزرگ بینی است و خودبزرگ بینی ناشی از عدم معرفه الله است. کسی که خدا را به عظمت بشناسد ، خود را بسیار کوچک و ضعیف می بیند و هرگز پای خود را از جاده عبودیت بیرون نمی گذارد . و جمله دوم اشاره به فساد عملی آنهاست ، چراکه طغیان سبب می شود که انسان لذات زودگذر دنیا و زرق و برق آن را بالاترین ارزش حساب کند و آن را بر همه چیز مقدم بشمرد . این دو در حقیقت علت و معلول یکدیگرند ، طغیان و فساد عقیده سرچشمه فساد عمل و ترجیح زندگی ناپایدار دنیا بر همه چیز است و سرانجام این دو آتش سوزان دوزخ است . علی علیه السلام در حدیثی می فرماید : «وَمَنْ طَغَىٰ ضَلَّ عَلَىٰ عَمَلٍ بِأَلْحُجَّةِ» کسی که طغیان کند ، گمراه می شود و دست به اعمالی می زند که هیچ دلیلی برای

آن ندارد»^(۱) و این ناشی از همان خودبزرگ بینی است که انسان تمایلات خویش را بدون هیچ دلیل منطقی می‌پذیرد و برای آن ارج قائل است.

رابطه « طغیان » و « دنیاپرستی »

در حقیقت آیات فشرده بالا اصول سعادت و شقاوت انسان را به نحو زیبا و شایسته‌ای ترسیم کرده است، شقاوت انسان را در « طغیان » و « دنیاپرستی » می‌شمرد و سعادت او را در « خوف از خدا » و « ترک هوی » و عصاۃ تمام تعلیمات انبیاء و اولیاء نیز همین است و بس. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «الْجَنَّةُ مَخْفُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ وَالصَّبْرِ، فَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمَكَارِهِ فِي الدُّنْيَا دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَ جَهَنَّمَ مَخْفُوفَةٌ بِاللَّذَاتِ وَالشَّهَوَاتِ، فَمَنْ أَعْطَى نَفْسَهَا لَذَّتْهَا وَ شَهَوَاتَهَا دَخَلَ النَّارَ: بهشت در لایلای نازاحتی‌ها و صبر و شکیبایی و استقامت پوشیده شده است، هرکس در برابر نازاحتی‌ها (و ترک شهوات) در دنیا شکیبایی کند، داخل بهشت می‌شود و دوزخ در لایلای لذات نامشروع و شهوات سرکش

۱- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۰۶، حدیث ۴۳.

پیچیده شده و هرکس نفس خویش را در برابر این لذات و شهوات آزاد بگذارد ، داخل آتش می شود .^(۱) نه تنها جهنم آخرت زائیده هواپرستی است ، که جهنم های سوزان دنیا همچون ناامنی ها ، بی نظمی ها ، جنگ ها ، خونریزی ها ، جدال ها و کینه توزی ها همه ناشی از آن است .

﴿ ۴۰ ﴾ وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ

و آن کس که از مقام پروردگارش خائف بوده و نفس را از هوای بازداشته .

﴿ ۴۱ ﴾ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ

بهشت جایگاه او است .

آن ها که نفس را از هوا و هوس بازدارند

شرط اول بهشتی شدن ، « خوف » ناشی از « معرفت » است ، شناختن مقام پروردگار و ترسیدن از مخالفت فرمان او . شرط دوم که در حقیقت نتیجه شرط اول و میوه درخت « معرفت و خوف » است ، تسلط بر هوای نفس و بازداشتن آن از سرکشی می باشد . حتی ابزار نفوذ شیطان در وجود

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۵۰۷ ، حدیث ۴۶ .

آدمی ، « هوای نفس » است که اگر این « شیطان درون » با « شیطان برون » هماهنگ نشود و در را به روی او نگشاید ، وارد شدن او غیرممکن است ، همان گونه که قرآن می گوید : « إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ : تو هرگز بر بندگان من تسلط نخواهی یافت مگر بر گمراهانی که از تو پیروی می کنند » (۴۲/حجر).

« مقام رب » چیست ؟

قابل توجه این که در آیات مورد بحث می فرماید : « کسی که از "مقام" پروردگارش بترسد » ، نمی فرماید : « کسی که از پروردگارش بترسد » . منظور از « مقام » چیست ؟ منظور ، « مواقف قیامت » و « مقام عدالت » و « علم خداوند و مقام مراقبت او » نسبت به همه انسان ها است . در این رابطه حدیثی است از امام صادق علیه السلام که فرمود : « کسی که می داند خدا او را می بیند و آنچه را می گوید ، می شنود و از آنچه از خیر و شر انجام می دهد ، آگاه است و این توجه او را از اعمال قبیح باز می دارد ، او کسی

است که از مقام پروردگارش خائف است و خود را از هوای نفس بازداشته است» (۱)

﴿۴۲﴾ یَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسِيهَا

از تو درباره قیامت سؤال می‌کنند که در چه زمانی واقع می‌شود؟

﴿۴۳﴾ فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرِهَا

تو را باید آوری این سخن چه کار؟ تاریخ قیامت را فقط خدا می‌داند

در این آیات به سراغ سؤال همیشگی مشرکان و منکران معاد رفته می‌فرماید: از تو درباره قیامت سؤال می‌کنند، قرآن در پاسخ این سؤال برای این که به آنها بفهماند که هیچ کس از لحظه وقوع قیامت باخبر نبوده و نخواهد بود، روی سخن را به پیامبر کرده، می‌گوید: «تو را با یادآوری این سخن چه کار؟» یعنی تاریخ وقوع قیامت حتی از تو پنهان است، تا چه رسد به دیگران، این از آن علم غیبی است که از مختصات ذات پروردگار می‌باشد و احدی را به آن راهی نیست. از

مطالبی که بر همگان مکتوم است ، زمان قیام قیامت است، چراکه اثر تربیتی آن بدون کتمان ممکن نیست ، زیرا اگر آشکار شود و زمانش دور باشد ، غفلت ، همگان را فرامی گیرد و اگر نزدیک باشد ، پرهیز از بدی ها به شکل اضطراب و دور از آزادی و اختیار، درمی آید و این هر دو فاقده ارزش تربیتی است .

﴿۴۴﴾ **إِلَىٰ رَبِّكَ مُنْتَهِيًّا** انتهای آن به سوی پروردگار تو است .

تنها اوست که می داند قیامت چه هنگام برپا می شود ، هیچ شخص دیگری از آن آگاه نیست و هرگونه تلاش و کوشش برای آگاهی از زمان قیام قیامت بی فایده است .

﴿۴۵﴾ **إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ مَّنْ يَّحْشِيهَا**

کار تو فقط انذار کردن کسانی است که از آن می ترسند .

احساس « مسؤولیت » عامل « هدایت » است

وظیفه تو همین انذار و هشدار و بیم دادن است و بس و اما تعیین وقت از قلمرو وظیفه و آگاهی تو بیرون است . قابل توجه این که انذار را مخصوص کسانی می شمرد که ترس و خوف از آن روز بزرگ دارند و این شبیه همان مطلبی است که در آیه دوم سوره « بقره » آمده است: «ذَلِكَ الْكِتَابُ

لَا زَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ : در این کتاب آسمانی تردیدی نیست و مایهٔ هدایت پرهیزکاران است» این گونه تعبیرات اشاره به این حقیقت است که تاروح حق جویی و حق طلبی و احساس مسؤولیت در برابر پروردگار در انسان نباشد، به سراغ تحقیق از کتب آسمانی نمی رود، و به انذارهای انبیاء و اولیاء اهمیت قائل نمی شود .

﴿٤٦﴾ كَانَهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحِيهَا

آنها در آن روز که قیام قیامت را می بینند ، چنین احساس می کنند که گویی توقف آنها (در دنیا و برزخ) جز عصرگاهی یا صبحگاهی بیشتر نبوده است .

«عَشِيَّةً» به معنی «عصر» و «ضُحًی» به موقعی گفته می شود که آفتاب بالا آمده و شعاع آن گسترده شده است . به قدری عمر کوتاه دنیا به سرعت می گذرد و دوران برزخ نیز سریع طی می شود که به هنگام قیام قیامت آنها فکر می کنند تمام این دوران چند ساعتی بیش نبود . این امر هم ذاتاً صحیح است که عمر دنیا بسیار کوتاه و زودگذر است و هم در مقایسه با قیامت که تمام عمر جهان در مقایسه با آن لحظه ای بیش نیست. در بعضی از آیات قرآن آمده است که در قیامت

هنگامی که مجرمان درباره مقدار توقفشان در عالم برزخ یا دنیا به گفتگو می پردازند : «يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا: بعضی به بعضی دیگر می گویند شما تنها ده شبانه روز در جهان برزخ توقف کرده اید» (۱۰۳ / طه) . ولی آن ها که بهتر فکر می کنند ، می گویند : «يَقُولُ امْتَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا: شما تنها به اندازه یک روز در برزخ درنگ کردید» (۱۰۴ / طه) . و در جای دیگر از مجرمان نقل می کند که وقتی قیامت برپا می شود ، مجرمان سوگند یاد می کنند که جز یک ساعت توقف نداشتند . (و يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ) (۵۵ / روم) . تفاوت این تعبیّرات به خاطر آن است که آن ها می خواهند کوتاهی این مدت را با یک بیان تقریبی منعکس کنند و هر کدام احساس خود را با تعبیری بیان می کنند که همه در یک امر مشترک است و آن کوتاهی عمر این جهان در برابر عمر قیامت است و این مطلبی است که انسان را تکامل می دهد و از خواب غفلت بیدار می سازد .

پایان سورة نازعات

سورة عبس

فضیلت تلاوت سورة « عبس »

در فضیلت تلاوت این سوره ، در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام آمده است : « کسی که سورة عبس را بخواند ، روز قیامت در حالی وارد محشر می شود که صورتش خندان و بشاش است » . (۱)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ	بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
عَبَسَ وَتَوَلَّى	چهره در هم کشید و روی برتافت .
أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى	از این که نابینایی به سراغ او آمده بود .
وَمَا يَذُرُّكَ لَعَلَّهٗ يَرْزُقْكَ	تو چه می دانی ، شاید او پاکی و تقوا پسته کند .
أَوْ يَذْكُرُ فِتْنَفَعَهُ الْذِكْرُ	یا متذکر گردد و این تذکر به حال او مفید باشد .

این آیات اجمالاً نشان می دهد که خداوند کسی را در آن ها مورد عتاب قرار داده به خاطر این که

فرد یا افراد غنی و ثروتمندی را بر نایبانی حق طلبی مقدم داشته است، اما این شخص مورد عتاب کیست؟ این آیات دربارهٔ مردی از بنی امیه نازل شده که نزد رسول گرامی نشسته بود، در همان حال «عبدالله بن امّ مکتوم» که مرد نابینا و ظاهراً فقیری بود، وارد مجلس شد. هنگامی که چشمش به «عبدالله» افتاد، خود را جمع کرد مثل این که می ترسید آلوده شود و قیافه درهم کشیده و صورت خود را برگردانید. خداوند در آیات فوق عمل او را نقل کرده و مورد ملامت و سرزنش قرار داده است، این شأن نزول در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است. ^(۱) این آیات می تواند بیانگر فرهنگ اسلام در مورد برخورد با مستضعفان و مستکبران باشد، که چگونه مرد فقیر نایبانی مؤمنی را بر آن همه اغنیا و سران قدرتمند مشرک عرب مقدم می شمرد، این به خوبی نشان می دهد که اسلام حامی مستضعفان و دشمن مستکبران است.

﴿أَمْ أَنْتَ مَنْ اسْتَعْجَنِي﴾ اما آن کس که مستعجی است.

١- «مجمع البيان»، جلد ١٠، صفحة ٢٣٧.

﴿٦﴾ فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى تو به او روی می آوری .

در دو آیه بالا عتاب را ادامه داده و می گوید : « ای پیامبر تو اصرار به هدایت کسی داری که گرفتار غرور ثروت و خودخواهی است ، غروری که منشأ طغیان و گردنکشی است همان گونه که در آیه ۶ و ۷ سورة علق آمده است : « إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ » انسان طغیان می کند از این که خود را غنی می بیند .

﴿٧﴾ وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَكِّي در حالی که اگر او خود را پاک نسازد، چیزی بر تو نیست .

وظیفه تو تنها ابلاغ رسالت است ، خواه از آن پند گیرند یا ملال بنابرین به خاطر این گونه افراد نمی توانی نابینای حق طلب را نادیده بگیری ، یا آزرده خاطر سازی ، هر چند هدف تو هدایت این گردنکشان باشد .

﴿٨﴾ وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى اما کسی که به سراغ تو می آید و کوشش می کند ،

﴿٩﴾ وَهُوَ يَخْشَى و از خدا ترسان است ،

﴿١٠﴾ فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى تو از او غافل می شوی .

در سه آیه بالا بار دیگر تأکید و عتاب را از سر می گیرد و به صورت خطاب می فرماید : « آیا تو

از کسی که انگیزه ترس از خداوند او را به دنبال تو فرستاده تا حقایق بیشتری را درک کند و خود را پاکیزه سازد ، غافل می شوی و به دیگری می پردازی ؟ هرچند هدف از پرداختن به دیگران نیز هدایت آنها باشد ، چراکه در محاسبه اولویت ها ، اولویت از آن گروه مستضعف پاکدل است .

اسلام و قرآن احترام خاصی برای حق جویان مستضعف قائل است

این عتاب و خطاب ، بیانگر این واقعیت مهم است که اسلام و قرآن اهمیت و احترام خاصی برای پویندگان راه حق مخصوصاً از طبقات مستضعف قائل است . و به عکس موضع گیری تند و خشنی در برابر آنها که بر اثر وفور نعمت الهی ، مست و مغرور شده اند ، دارد تا آنجا که خدا راضی نمی شود به خاطر پرداختن به آنان کمترین رنجشی در این قشر مستضعف حق طلب پیدا شود . دلیل آن نیز روشن است ، زیرا همیشه این گروه ، پشتیبان مخلص اسلام و فریادرس پیشوایان بزرگ دین در مشکلات و ایتارگر میدان های نبرد و شهادت بوده اند ، همان گونه که امیرمؤمنان علی علیه السلام در فرمان معروف مالک اشتر می فرماید: « ستون دین و سرمایه اجتماع مسلمین و نیروی ذخیره در برابر دشمنان ،

تنها همین توده مردمند ، لذا باید به سخنان آنها گوش فرادهی و علاقه خود را به آنها معطوف داری .^(۱)

﴿ ۱۱ ﴾ **كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ** هرگز چنین مکن ، این (قرآن) یک تذکر و یادآوری است .

تنها دست پاکان به دامن قرآن می رسد

در ادامه آیات گذشته که در آن سخن از سرزنش کسی آمده بود که نسبت به نابینای حق طلبی کم توجهی نموده بود، در این آیات به مسئله اهمیت قرآن مجید و مبدأ پاک آن و تأثیرش در نفوس پرداخته ، می فرماید : « هرگز این کار را تکرار مکن و آن را برای همیشه فراموش نما » (کَلَّا) ، چرا که این آیات وسیله ای است برای تذکر و یادآوری خلق خدا ﴿ إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ ﴾ . نیازی به این نیست که از مستضعفان پاکدل غافل شوی و به افراد متنفذ و مغرور روی آوری .

﴿ ۱۲ ﴾ **فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ** و هرکس بخواهد از آن پند می گیرد .

این تعبیر هم اشاره ای است به این که اکراه و اجباری در کار نیست و هم دلیلی است بر آزادی

۱- « نهج البلاغه » ، بخش نامه ها ، نامه ۵۳ .

اراده انسان که تا نخواهد و تصمیم بر قبول هدایت نگیرد، نمی‌تواند از آیات قرآن بهره گیرد.

﴿۱۳﴾ **فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ** در الواح پرازشی ثبت است.

«صُحُف» جمع «صحیفه» به معنی «لوح» یا «ورقه» و یا چیز دیگری است که در آن مطلبی را می‌نویسند و این تعبیر نشان می‌دهد که آیات قرآنی قبل از نزول بر پیغمبر اکرم در الواحی نوشته شده بود و فرشتگان وحی آن را با خود می‌آوردند، الواحی بسیار گران‌قدر و پرازش.

﴿۱۴﴾ **مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ** الواحی والاقدرد و پاکیزه.

بالاتر از آن است که دست نااهلان به سوی آن دراز شود و یا قادر بر تحریف آن باشند و پاک‌تر از آن است که دست ناپاکان آن را آلوده کند و از هرگونه تناقض و تضاد و شک و شبهه منزّه است.

﴿۱۵﴾ **بِأَيِّدِي سَفَرَةٍ** به دست سفیرانی است.

«سَفَرَة» (بر وزن طلبة) جمع «سافر» از ماده «سَفَر» (بر وزن قمر) در اصل به معنی «پرده‌برداری از چیزی» است و لذا به کسانی که میان اقوام رفت و آمد دارند تا مشکلات آن‌ها را حل کنند و از مبهمات پرده بردارند، «سفیر» گفته می‌شود. منظور از «سَفَره» در این‌جا «فرشتگان

الهی" است که سفیران وحی یا کاتبان آیات او هستند. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «الْحَافِظُ لِلْقُرْآنِ الْعَامِلُ بِهِ مَعَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَّةِ: کسی که حافظ قرآن باشد و به آن عمل کند، با سفیران بزرگوار فرمانبردار الهی خواهد بود.» (۱)

﴿۱۶﴾ كِرَامٍ بَرَرَةٍ والامقام و فرمانبردار و نیکوکار.

«کرام» جمع «کریم» به معنی «عزیز و بزرگوار» است و اشاره به عظمت فرشتگان وحی در پیشگاه خداوند و بلندی مقام آنهاست. «بَرَّة» جمع «بار» (مثل طالب و طلبه) از ماده «بر» در اصل به معنی «وسعت و گستردگی» است و لذا به صحراهای وسیع «بر» گفته می‌شود و از آنجا که افراد نیکوکار وجودی گسترده دارند و برکات آنها به دیگران می‌رسد، به آنها «بار» گفته شده. منظور از نیکوکاری در آیه مورد بحث، اطاعت فرمان الهی و پاکی از گناه می‌باشد. و به این ترتیب خداوند فرشتگان را به سه وصف توصیف کرده است: نخست این‌که آنها سفیران و حاملان وحی او هستند و

دیگر این که ذاتاً عزیز و گرانمایه‌اند و سومین وصف پاکی اعمال آنها ، اطاعت و تسلیم و نیکوکاری است .

﴿۱۷﴾ قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا اكْفَرَهُ مرگ بر این انسان ، چقدر کافر و ناسپاس است ؟

«کُفِّر» به معنی هرگونه "ستر و پوشش حق" می‌باشد و مناسب همین معنی جامع است ، چراکه در آیات قبل سخن از اسباب هدایت و ایمان بود و در آیات بعد سخن از انواع نعمت‌های پروردگار است . تعبیر «قَتَلَ الْإِنْسَانَ» نوعی نفرین و به گفته « زمخشری » در « کشاف » از بدترین انواع نفرین است و « ما » در جمله « مَا اكْفَرَهُ » به عنوان تعجب است ، تعجب از کسی که از یک سو این همه اسباب هدایت در اختیار دارد و از سوی دیگر این همه نعمت‌های الهی شامل حال اوست ، باز راه کفر و کفران را در پیش می‌گیرد . با وجود این همه اسباب هدایت الهی که در صُحُفِ مُکَرَّمه به وسیله فرشتگان مقرب خداوند ، با انواع تذکرات ، نازل شده ، باز هم این انسان سرکش و ناسپاس تسلیم حق نمی‌شود . به هر حال منظور از تعبیر « مرگ بر این افراد » معنی اشاره‌ای آن یعنی " اظهار شدت غضب و تنفر " نسبت به این گونه افراد کافر و ناسپاس است .

﴿۱۸﴾ مِنْ أَىِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ (خداوند) او را از چه چیز آفرید ؟

﴿۱۹﴾ مِنْ نُّطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ

از نطفه ناچیزی او را آفرید، سپس اندازه گیری کرد و موزون ساخت . جمله «قَدَرَهُ» از ماده «تقدير» به معنی "اندازه گیری و موزون ساختن" است ، زیرا می دانیم در ساختمان وجود انسان بیش از بیست نوع فلز و شبه فلز به کار رفته که هرکدام از نظر کمیت و کیفیت اندازه معینی دارد ، که اگر کم و بیشی در آن رخ دهد ، نظام وجود انسان به هم می ریزد ، از این گذشته کیفیت ساختمان اعضاء بدن و تناسب و ارتباط های آن ها با یکدیگر ، اندازه های دقیقی دارد و نیز استعدادها و غرایز و امیالی که در فرد انسان و در مجموعه جهان بشریت نهفته است ، باید طبق حساب خاصی باشد تا سعادت بشر را تأمین کند . خداوند کسی است که تمام این اندازه گیری ها را در آن نطفه بی ارزش انجام داد، نطفه ای که به قدری کوچک است که اگر به تعداد تمام افراد انسان ها از سلول اصلی حیات که شناور در آب نطفه است ، در یک جا جمع شود بیش از یک انگشتانه را پر نمی کند. آری در چنین موجود کوچکی این همه بدایع و نقوش را ترسیم کرد و به ودیعت نهاد . سرچشمه سرکشی ها و ناسپاسی ها غالباً غرور است ، برای درهم شکستن این غرور در

بالا اشاره می‌کند که چرا این انسان به اصل خلقت خود نمی‌اندیشد؟ و ناچیز بودن مبدأ اصلی خود را فراموش می‌کند، وانگهی چرا قدرت خداوند در آفرینش این موجود بدیع از آن نطفه ناچیز را نمی‌نگرد؟ که دقت در همین آفرینش انسان از نطفه و اندازه‌گیری تمام ابعاد وجودی او، اعضاء پیکرش، استعدادهایش و نیازهایش خود بهترین دلیل برای خداشناسی و معرفه‌الله است.

﴿٢٠﴾ ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرُهُ

راه‌رشد و سعادت انسان سهل و آسان است

راه تکامل پرورش جنین در شکم مادر و سپس راه انتقال او را به این دنیا سهل و آسان نمود. از عجایب تولد انسان این است که قبل از لحظات تولد آن چنان در شکم مادر قرار دارد که سر او به طرف بالا و صورتش به پشت مادر و پای او در قسمت پایین رحم است ولی هنگامی که فرمان تولد صادر می‌شود، ناگهان واژگونه می‌گردد، سر او به طرف پایین می‌آید و همین موضوع امر تولد را برای او و مادرش آسان می‌کند، البته گاهی بچه‌هایی هستند که از طرف پا متولد می‌شوند و مشکلات زیادی برای مادر ایجاد می‌کنند. بعد از تولد نیز در مسیر نمو و رشد جسمی در دوران

کودکی و سپس نمو و رشد غرایز و بعد از آن رشد در مسیر هدایت معنوی و ایمان ، همه را از طریق عقل و دعوت انبیاء برای او سهل و آسان ساخته است . چه جمله جامع و جالبی است که در عین فشرده‌گی به همه این مسایل اشاره می‌کند و این یکی از نشانه‌های فصاحت و بلاغت قرآن کریم است «ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ». این نکته نیز قابل توجه است که می‌فرماید : «راه را برای انسان آسان ساخت» و نمی‌فرماید : «او را مجبور بر پیمودن این راه کرد» و این خود تأکید دیگری بر مسئله "آزادی اراده انسان و اختیار" است .

بعد او را میراند و در قبر پنهان نمود . ﴿٢١﴾ ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ

مسلماً «أَمَاتَهُ» (میراندن) کار خداست ، همچنان‌که «فَأَقْبَرَهُ» یعنی "پنهان ساختن انسان در قبر بعد از مرگ" نیز کار اوست . یکی از احترامات خداوند نسبت به نوع بشر، همین برنامه دفن اجساد آنهاست ، چراکه اگر راهی برای دفن وجود نداشت و یا دستوری در این زمینه صادر نشده بود و جسد آدمی روی زمین می‌ماند و متعفن می‌گشت و سپس طعمه حیوانات درنده و پرندگان می‌شد ، ذلت و خواری عجیبی بود ، بنابراین الطاف الهی نه تنها شامل حال انسان در حیات دنیا است ، که

بعد از مرگ نیز مشمول الطاف اوست. از این گذشته دستور به دفن کردن بدن مردگان (بعد از غسل و کفن و نماز) دستوری است الهام بخش که مرده انسان‌ها باید از هر نظر پاک و محترم باشد تا چه رسد به زنده آن‌ها. این نکته نیز قابل توجه است که مسأله مرگ در این آیه نیز در عداد نعمت‌های الهی ذکر شده و اگر دقت شود، مطلب همین‌گونه است، چرا که اولاً مرگ مقدمه‌ای است برای آسودگی از رنج‌های این جهان و انتقال به سرای دیگر که عالمی است بسیار گسترده‌تر و ثانیاً مرگ نسل‌های موجود سبب می‌شود که جا برای نسل‌های آینده گشوده شود و نوع انسان طی نسل‌ها، تداوم و تکامل یابد و در غیر این صورت چنان عرصه بر انسان‌ها تنگ می‌شد که زندگی کردن بر روی زمین غیرممکن بود. جالب این‌که همین معنی ضمن اشاره لطیفی در سورة الرحمن آیات ۲۶ تا ۲۸ نیز آمده است آن‌جا که می‌فرماید: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ، وَ يَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ: تمام کسانی که روی زمین زندگی می‌کنند می‌میرند، تنها ذات ذوالجلال و گرامی پروردگارت باقی می‌ماند، پس کدامین نعمت از نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ مطابق این آیات مرگ یکی از نعمت‌های بزرگ خداست. آری دنیا با تمام نعمت‌هایش

زندانی است برای مؤمن و خروج از این دنیا آزاد شدن از این زندان است و از این گذشته نعمت‌های فراوان الهی گاه برای گروهی مایه غفلت و بی‌خبری می‌شود و یاد مرگ پرده‌های غفلت را می‌درد و از این نظر نعمتی است و هشدار، از همه گذشته زندگی دنیا اگر ادامه یابد، مسلماً ملال‌آور و خسته‌کننده است، نه همچون زندگی آخرت که سرتاسر نشاط و خوشدلی است.

﴿۲۲﴾ **ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ** سپس هر زمان بخواهد او را زنده می‌کند.

«أَنْشَرَهُ» از ماده «إِشَار» و در اصل به معنی «گسترده شدن بعد از جمع کردن» است و این تعبیر جالبی است که نشان می‌دهد با مرگ، زندگی انسان به کلی جمع می‌شود و در رستخیز در محیطی بزرگ‌تر و عالی‌تر گسترش می‌یابد.

﴿۲۳﴾ **كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ**

چنین نیست که او می‌پندارد، او هنوز فرمان الهی را اطاعت نکرده است. تعبیر «لَمَّا» به معنای «هنوز نه» که معمولاً برای نفی توأم با انتظار می‌باشد، اشاره به این است که با این همه مواهب الهی و این همه وسایل بیداری که در اختیار بشر قرار داده، انتظار می‌رود که او

در راه امتثال اوامر الهی جدی و کوشا باشد ولی تعجب است که هنوز این وظیفه را انجام نداده است. «إِنْسَان» در آیات مورد بحث "همه انسان‌ها" را شامل می‌شود، چراکه هیچ‌کس (اعم از مؤمن و کافر) حق عبودیت و بندگی و اطاعت خدا را آن‌چنان‌که شایسته مقام باعظمت اوست، انجام نداده است. ﴿٢٤﴾ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ انسان باید به غذای خویش بنگرد.

انسان باید به غذای جسمی و روحی خود بنگرد

از آن‌جاکه آیات قبل سخن از مسأله معاد می‌گفت و آیات آینده نیز باصراحت بیشتری از این مسأله سخن می‌گوید، به نظر می‌رسد که این آیات به منزله دلیلی است برای مسأله معاد که از طریق بیان قدرت خداوند بر همه چیز و همچنین احیای زمین‌های مرده به وسیله نزول باران که خود نوعی معاد در عالم گیاهان است، امکان رستاخیز را اثبات می‌کند. نزدیک‌ترین اشیاء خارجی به انسان غذای او است که با یک دگرگونی جزء بافت وجود او می‌شود و اگر به او نرسد، به زودی راه فنا را پیش می‌گیرد و به همین دلیل قرآن از میان تمام موجودات، روی مواد غذایی آن‌هم موادی که از طریق گیاهان و درختان، عاید انسان می‌شود، تکیه کرده است. روشن‌است که

منظور از « نگاه کردن » تماشای ظاهری نیست، بلکه نگاه به معنی « دقت و اندیشه » در ساختمان این مواد غذایی و اجزاء حیاتبخش آن و تأثیرات شگرفی که در وجود انسان دارد و سپس اندیشه در خالق آنهاست. بعضی نیز معتقدند که منظور از نگاه کردن به مواد غذایی، این است که انسان هنگامی که بر سر سفره می‌نشیند، دقیقاً بنگرد که آنها را از چه راهی تهیه کرده؟ حلال یا حرام؟ مشروع یا نامشروع؟ و به این ترتیب جنبه‌های اخلاقی و تشریعی را مورد توجه قرار دهد. در بعضی از روایات که از معصومین نقل شده نیز آمده است که منظور از طعام در این جا « علم و دانشی » است که غذای روح انسان است، باید بنگرد که آن را از چه کسی گرفته؟ از جمله از امام باقر علیه السلام نقل شده که در تفسیر این آیه فرمود: «عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ عَمَّنْ يَأْخُذُهُ»^(۱) بدون شک معنی ظاهری آیه همان غذاهای جسمانی است که در آیات بعد مشروحاً ذکر شده، ولی غذای روح را نیز از طریق قیاس اولویت می‌توان استفاده کرد، چراکه انسان ترکیبی است از روح و جسم، همان‌گونه

۱- تفسیر «برهان»، جلد ۴، صفحه ۴۲۹.

که جسم او نیاز به غذای مادی دارد، روح او نیز محتاج به غذای روحانی است. از آنجا که انسان باید در غذای جسمانی دقیق شود و سرچشمه آن را که باران حیاتبخش است، طبق آیات بعد بشناسد، باید در غذای روحانی خود نیز دقیق شود که از طریق باران وحی بر سرزمین قلب پاک پیامبر نازل می‌گردد و از آنجا در سینه‌های معصومین ذخیره می‌شود و مانند چشمه‌های جوشانی در صفحه قلوب جاری می‌گردد و انواع میوه‌های لذتبخش ایمان و تقوا و فضایل اخلاقی را پرورش می‌دهد. آری انسان باید درست بنگرد که سرچشمه اصلی علم و دانش او که غذای روحانی اوست کجاست، مبادا از سرچشمه آلوده‌ای تغذیه شود و روح و جان او را بیمار کند یا به هلاکت افکند. خلاصه آن که هم «طعام» در آیه شریفه معنی وسیع و گسترده دارد و هم «نگاه کردن» و بنابراین تفسیرهای سه‌گانه فوق در آن جمع می‌گردد.

﴿۲۵﴾ اِنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا
ما آب فراوانی را از آسمان فروریختیم.

آب باران مهم‌ترین مایه حیات است

«صَبَّ» به معنی «فروریختن آب است از طرف بالا» و در این جا منظور «نزول باران» است و تعبیر

به «صَبَّأً» در آخر آیه برای بیان تأکید و فراوانی این آب می باشد. آری آب که مهم ترین مایه حیات است، همواره به مقدار فراوان به لطف پروردگار از آسمان نازل می شود و می دانیم تمام نهرها، چشمه ها، قنات ها و چاه های آب ذخایر آبی خود را از باران می گیرند و مایه اصلی همه آن ها باران است که:

اگر باران به کوهستان نبارد

به سالی دجله گردد خشک رودی

بنابراین به هنگام مطالعه مواد غذایی قبل از هر چیز انسان به نظام بارش باران متوجه می شود، که چگونه دائماً آفتاب بر سطح دریاها می تابد، ابرها از آن برمی خیزند، بادهای آن ها را به حرکت درمی آورند، سپس به خاطر دور شدن از سطح زمین و قرار گرفتن در منطقه سرد جوی بار دیگر تبدیل به آب شده و فرومی ریزند، آبی زلال و پاک و خالی از هر گونه املاح مضر و آلودگی، آن هم به صورت قطرات کوچک یا دانه های نرم برف که به آرامی بر زمین نشسته یا جذب زمین و گیاهان و درختان می شود.

سپس زمین را از هم شکافتیم.

﴿۲۶﴾ ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا

در آغاز سطح زمین را قشر عظیمی از سنگ ها پوشانده بود، باران های سیلابی پی در پی

فروباریدند و سنگ‌ها را شکافتند، ذرات آن را جدا کردند و در قسمت‌های گود زمین گسترده و به این ترتیب توده خاک قابل زراعت تشکیل شد و هم‌اکنون نیز سیلاب‌ها قسمتی از آن‌ها را در خود حل کرده و به دریا می‌ریزند، اما خاک‌های جدیدی که به وسیله برف و باران مجدداً تشکیل می‌شود، جای آن را می‌گیرد و گرنه انسان گرفتار کمبود خاک زراعتی می‌شد. به این ترتیب آیه اشاره به یکی از معجزات علمی قرآن است که نشان می‌دهد اول باران‌ها فرومی‌بارند و سپس زمین‌ها شکافته می‌شوند و آماده زراعت می‌گردند، نه تنها در روزهای نخست این عمل صورت گرفته که امروز نیز ادامه دارد. تفسیر «ابنات» و رویاندن گیاه که در آیه بعد ذکر می‌شود، از دیگر تفاسیر که منظور را «شکافتن زمین» به وسیله جوانه‌های گیاهی یا شخم‌زدن انسان‌ها یا حشرات ذکر می‌کنند، مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

رویدنی‌های هشتگانه، ارکان اساسی غذای انسان یا حیوان

بعد از ذکر این دو رکن اساسی یعنی «آب» و «خاک» به هشت قسمت از رویدنی‌ها که از ارکان اساسی غذای انسان یا حیوانات است، اشاره می‌کند.

﴿ ۲۷ ﴾ فَأَنْبِئْنَا فِيهَا حَبًّا

و در آن دانه‌های فراوانی رو بآیندیم .

تعبیر به «حَبًّا» به صورت نکره در این جا دلیل بر بیان عظمت و یا تنوع انواع دانه‌های خوراکی ، دارویی و صنعتی است . دانه‌های غذایی مایه اصلی تغذیه انسان و انواع حیوانات است و اگر یک سال بر اثر خشکسالی قطع شود ، قحطی و گرسنگی تمام جهان را فرا می‌گیرد و انسان‌ها همه در زحمت فرو می‌روند .

﴿ ۲۸ ﴾ وَعِنَبًا وَقَضْبًا

و انگور و سبزی بسیار ،

ذکر «عِنَب» (انگور) از میان تمام میوه‌ها به خاطر مواد غذایی و حیاتی فراوانی است که در این میوه نهفته شده و آن را به صورت یک غذای کامل درآورده است . «قَضْب» (بر وزن جذب) در اصل به معنی سبزی‌هایی است که آن را در نوبت‌های مختلف می‌چینند و در این جا به معنی " انواع سبزی‌های خوردنی " است که در علم غذاشناسی امروز فوق‌العاده روی آن تکیه می‌شود . ولی بعید نیست که «قَضْب» در این جا معنی گسترده‌ای داشته باشد که هم سبزی‌های خوردنی را شامل شود و هم میوه‌های بوته‌ای و هم ریشه‌های غذایی را .

﴿ ۲۹ ﴾ وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا

و زیتون و نخل فراوان ،

تکیه روی این دو میوه نیز دلیلش روشن است چراکه امروزه ثابت شده که هم «زیتون» و هم «خرما» از مهم‌ترین مواد غذایی نیروبخش و مفید و سلامت‌آفرین است.

اهمیت مواد غذایی زیتون و خرما و انگور

ممکن است چنین به نظر آید که اگر قرآن از میان انواع میوه‌ها، روی زیتون و خرما (نخل) و انگور تکیه کرده، به خاطر وجود آن‌ها در محیط نزول قرآن بوده است، ولی با توجه به جهانی و جاودانی بودن قرآن و عمق تعبیراتش، روشن می‌شود که مطلب از این فراتر است. غذاشناسان و دانشمندان بزرگی که سالیان دراز از عمر خود را در راه مطالعه خواص گوناگون میوه‌ها صرف کرده‌اند، به ما می‌گویند کمتر میوه‌ای است که برای بدن انسان از نظر غذایی به اندازه این سه میوه، مفید و مؤثر باشد. آن‌ها می‌گویند «روغن زیتون» برای تولید سوخت بدن، ارزش بسیار فراوان دارد، کالری حرارتی آن بسیار بالاست و از این جهت یک نیروبخش است و آن‌ها که می‌خواهند همواره سلامت خود را حفظ کنند، باید به این اکسیر علاقمند شوند. روغن زیتون دوست صمیمی کبد آدمی است و برای رفع عوارض کلیه‌ها و سنگ‌های صفراوی و قولنج‌های کلیوی و کبدی و رفع

پیوست بسیار مؤثر است. به همین دلیل در روایات اسلامی نیز از آن مدح و تمجید فراوان شده، در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام درباره زیتون چنین می خوانیم: «غذای خوبی است، دهان را خوشبو و بلغم را برطرف می سازد، صورت را صفا و طراوت می بخشد، اعصاب را تقویت نموده و بیماری و درد را از میان می برد و آتش خشم و غضب را فرومی نشاند». و از آن مهم تر این که در خود قرآن از درخت زیتون به عنوان «شجره مبارکه» (درخت پربخت) یاد شده است. با پیشرفت دانش پزشکی و غذاشناسی، اهمیت دارویی «خرما» نیز به ثبوت رسیده است. در خرما کلسیم وجود دارد که عامل اصلی استحکام استخوان ها است و نیز فسفر وجود دارد که از عناصر اصلی تشکیل دهنده مغز و مانع ضعف اعصاب و خستگی است و قوه بینایی را می افزاید. و همچنین پتاسیم دارد که فقدان آن را در بدن علت حقیقی زخم معده می دانند و وجود آن برای ماهیچه ها و بافت های بدن بسیار پرارزش است. این سخن امروزه در میان غذاشناسان معروف است که خرما از سرطان جلوگیری می کند، زیرا آمارهایی که در این زمینه تهیه شده، نشان می دهد در مناطقی که خرما بیشتر می خورند، ابتلای به سرطان کمتر است و اعراب و صحرائنشینانی که در فقر غذایی به

سر می‌برند، به واسطه خوردن خرما، هرگز مبتلا به سرطان نمی‌شوند، عامل این موضوع را وجود «منیزیم» می‌دانند. قند فراوانی که در خرما وجود دارد، از سالم‌ترین قندها است که حتی در بسیاری از موارد مبتلایان به بیماری قند نیز می‌توانند به راحتی از آن استفاده کنند. دانشمندان در خرما سیزده ماده حیاتی و پنج نوع ویتامین کشف کرده‌اند که آن را به صورت یک منبع غذایی غنی و بسیار پرازش درآورده است. به همین دلیل در روایات اسلامی نیز روی این ماده غذایی تأکید فراوان دیده می‌شود، از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمودند: «كُلُوا التَّمْرَ فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنَ الْأَدْوَاءِ: خرما بخورید که شفا‌ی بیماری‌ها است»^(۱). و نیز روایت شده که در بسیاری از اوقات غذای علی علیه السلام را نان و خرما تشکیل می‌داد. و در روایت دیگری می‌خوانیم: «خانه‌ای که در آن خرما نیست، اهل آن خانه در واقع گرسنه‌اند». در آیات سوره مریم نیز آمده که خداوند مریم را در آن بیابان که فاقد وسیله بود، هنگامی که عیسی علیه السلام را به دنیا آورده بود، از رطب

۱- «بحار الانوار»، جلد ۶۶، صفحه ۱۴۱.

تازه روزی داد و این اشاره‌ای است به این‌که یکی از بهترین غذاها برای مادری که فرزند به دنیا آورده، رطب تازه است و حتی در روایاتی که ذیل آیه آمده می‌خوانیم، بهترین دارو برای چنین زنان همین میوه است. و اما در مورد «انگور» به گفته دانشمندان غذاشناس به قدری عوامل مؤثر دارد که می‌توان گفت، یک داروخانه طبیعی است. علاوه‌براین انگور از نظر خواص، بسیار نزدیک به شیر مادر است، یعنی یک غذای کامل محسوب می‌شود. انگور دوبرابر گوشت، در بدن حرارت ایجاد می‌کند و علاوه‌براین ضد سم است، برای تصفیه خون، دفع رماتیسم، نقرس و زیادی اوره خون، اثر درمانی مسلمی دارد. انگور معده و روده را لایروبی می‌کند، نشاط‌آفرین و برطرف‌کننده اندوه است، اعصاب را تقویت کرده و ویتامین‌های مختلف موجود در آن به انسان نیرو و توان می‌بخشد و علاوه‌براین که غذای بسیار پُرازشی است، قدرت میکروب‌کشی قابل ملاحظه‌ای دارد و عامل مؤثری است برای مبارزه با بیماری سرطان، به‌همین دلیل در حدیثی از پیامبر می‌خوانیم که: «خَيْرُ طَعَامِكُمُ الْخُبْزُ وَ خَيْرُ فَاكِهَتِكُمُ الْعِنَبُ: بهترین طعام شما نان و بهترین میوه شما

انگور است»^(۱) اگر ما بخواهیم آنچه را غذاشناسان در زمینه این میوه‌ها گفته‌اند و روایات فراوانی که در منابع اسلامی در این رابطه نقل شده، در این جا بیاوریم، مسلماً از روش تفسیر خارج خواهیم شد، مقصود این بود روشن سازیم که تکیه کردن قرآن بر این سه نوع میوه بی دلیل نیست و شاید در آن روز قسمت مهمی از آن بر مردم پوشیده بوده است.

﴿۳۰﴾ وَحَدَائِقِ غُلْبًا و باغ‌هایی پر درخت،

«حَدَائِقِ» جمع «حَدِيقَةٍ» به معنی «باغی است که اطراف آن دیوار و محفوظ باشد» و در اصل به معنی قطعه زمینی است که دارای آب است، این واژه از «حَدِيقَةٍ» چشم گرفته شده که دائماً آب در آن جاری است. و از آن جا که این گونه باغ‌ها معمولاً باغ‌های میوه است، می تواند اشاره‌ای به انواع میوه‌های بهشتی بوده باشد. «غُلْب» (بر وزن قفل) جمع «اغلب» و «غُلْبَاء» به معنی «گردن کلفت» است و در اصل از ماده «غلبه» گرفته شده و در این جا به معنی «درختان بلند و تنومند» است.

۱- «بحار الانوار»، جلد ۶۲، صفحه ۲۹۲.

﴿ ۳۱ ﴾ وَفَاكِهَةً وَأَبًّا

و میوه و چراگاه ،

«أَبَّ» (با تشدید باء) به معنی گیاهان خودرو و چراگاهی است که آماده چریدن حیوانات و یا چیدن گیاهان باشد و در اصل معنی "آمادگی" رami بخشد و از آن جاکه این گونه چراگاهها آماده بهره برداری است ، به آن «أَبَّ» گفته شده است . در این جا این سؤال پیش می آید که در آیات گذشته بعضی از میوهها بالخصوص مطرح شده بود و در این جا میوه به طور کلی مطرح شده و از این گذشته در آیه قبل که سخن از باغها می گفت، ظاهراً نظر به میوههای باغها داشت ، چگونه بار دیگر میوه در این جا مطرح شده است ؟ در پاسخ می گوییم : اما این که بعضی از میوهها بالخصوص ذکر شده مانند انگور و زیتون و خرما (به قرینه درخت نخل) به خاطر اهمیت فوق العاده ای است که از میان میوهها دارند و اما این که چرا «فَاكِهَةً» (میوه) جداگانه از «حِذَائِقُ» (باغها) ذکر شده ، ممکن است به خاطر این باشد که باغها منافع دیگری غیر از میوه نیز دارند ، منظره زیبا ، طراوت و هوای سالم و مانند آن . از این گذشته برگ بعضی از درختان و ریشه و پوست بعضی دیگر ، جزء مواد خوراکی هستند (مانند چای و دارچین و زنجبیل و امثال آن) به علاوه برگهای بسیاری از

درختان، خوراک مناسبی برای حیوانات است و می‌دانیم آنچه در آیات فوق آمده ، هم خوراک انسان را شامل می‌شود ، هم خوراک حیوان را.

﴿۳۲﴾ **مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ** تا وسیله‌ای برای بهره‌گیری شما و چهارپایانتان باشد . «مَتَاع» هر چیزی است که انسان از آن متمتع و بهره‌مند می‌شود . در این آیه به نعمتی که خداوند از طریق گیاهان و حبوبات و میوه‌ها برای خوراک انسان و حیوان فراهم آورده است ، اشاره می‌کند .

عمده‌مواد غذایی سالم گیاهان، حبوبات و میوه‌ها می‌باشد

آنچه در این آیات آمده بود ، هشت نوع از مواد غذایی برای انسان و چهارپایان بودو جالب این‌که همه آن‌ها ، غذاهای گیاهی و نباتی است ، این به خاطر اهمیتی است که «گیاهان» و «حبوبات» و «میوه‌ها» در تغذیه انسان دارد، بلکه غذای حقیقی انسان همین‌هاست و غذاهای حیوانی به مقدار کمتر و در درجه بعد قرار دارد . آنچه در این جا قابل توجه است ، این که : علم غذاشناسی امروز که یکی از علوم گسترده و مهم است و برای خود دنیای وسیعی با چشم‌اندازهای وسیع‌تری را مجسم می‌کند ، در حقیقت شرحی است بر آنچه در این آیات آمده ، زیرا توصیه

می‌کند خوردن مواد حیوانی نظیر گوشت و چربی به حداقل ممکن تقلیل یابد ، این موضوع عظمت قرآن را منعکس می‌کند ، مخصوصاً موادی که در آیات بالا روی آن تکیه شده هریک از دیدگاه علم غذاشناسی ، بسیار مهم و باارزش است . به هرحال دقت در این امور ، انسان را به عظمت خالق آنها و الطاف و محبت‌های او نسبت به نوع بشر آشناتر می‌سازد . آری دقت در غذای جسم و سپس در غذای روح ، هم از نظر محتوا و ساختمان و هم از نظر طرق اکتساب ، می‌تواند آدمی را در مسیر معرفه‌الله و تهذیب نفس و خودسازی پیش برد ، آری «آدمی باید در غذایش به دقت بنگرد» و چه پرمعنی است همین یک جمله کوتاه .

﴿۳۳﴾ فَأَذَا جَاءَتِ الضَّآئَةُ

هنگامی که آن‌صدای مهیب (صیحه رستاخیز) بیاید ، (کافر اندر اندوه عمیقی فرومی‌روند) .

صیحه رستاخیز

«ضآئة» از ماده «صَحَّ» در اصل به معنی "صوت شدیدی است که نزدیک است گوش انسان را کر کند" و یا به راستی گوش را کر می‌کند و در این جا اشاره به "نفخه دوم صور" است ، همان

صبحه عظیمی که صبحه بیداری و حیات می باشد و همگان را زنده کرده ، به عرصه محشر دعوت می کند . آری این صبحه چنان عظیم و تکان دهنده است که انسان را از همه چیز جز خودش و اعمالش و سرنوشتش غافل می کند .

۳۴
۳۵
۳۶

یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ
 وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ
 وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ

در آن روز که انسان از برادر خود فرار می کند ،
 و از مادر و پدرش ،
 و زن و فرزندان ،

انسان نزدیک ترین نزدیکانش را که برادر و پدر و مادر و زن و فرزند هستند ، نه فقط فراموش می نماید ، بلکه از آنها فرار می کند و این نشان می دهد هول و وحشت محشر آن قدر زیاد است که انسان را از تمام پیوندها و علائقش جدا می کند .

برادری که با جان او برابر بود . مادری که به او عشق می ورزید . پدری
 که سخت مورد احترام او بود . همسری که شدیداً به او محبت داشت . و فرزندان که
 میوه قلب و نور چشمان او شدند . بعضی گفته اند منظور فرار از برادران و پدران و مادران و همسر و

فرزندانی است که راه ایمان و تقوا و اطاعت خدا را نیمودند ، او از آنها فرار می کند ، مبادا به سرنوشتشان گرفتار شود . ترتیب فوق روی حساب ترتیب در اهمیت و اولویت نیست ، زیرا همه مردم در مورد علاقه و رابطه با این پنج گروه یکسان نیستند ، گاه برادر نقش مهم تری در زندگی انسان دارد ، بنابراین بیشتر مورد علاقه او است و گاه همسر و گاه فرزند و لذا نمی توان یک قاعده کلی در این جا به دست داد . البته برای اهمیت پیوند انسان با هر یک از این گروه پنجگانه مطالب بسیاری می توان گفت ولی چنان نیست که به طور مطلق بتوان یکی را بر دیگری از تمام جهات - مخصوصاً به شکلی که در آیه آمده است - ترجیح داد .

﴿ ۳۷ ﴾ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ

در آن روز هر کدام از آنها وضعی دارد که او را کاملاً به خود مشغول می سازد . تعبیر به «یُغْنِيهِ» (او را بی نیاز می سازد) کنایه ظریفی است از این حقیقت که در آن روز آن قدر انسان به خود مشغول است ، که به دیگری نمی پردازد و حوادث به قدری شدید و هولناک است ، که برای اشغال تمامی فکر و قلب او کافی است . در حدیثی آمده که بعضی از خاندان پیامبر از آن

حضرت پرسیدند: «آیا در روز قیامت انسان به یاد دوست صمیمیش می‌افتد؟» حضرت پاسخ فرمودند: «سه موقف است که هیچ‌کس در آن‌ها به یاد هیچ‌کس نمی‌افتد؛ اول پای‌میزان سنجش اعمال است تا ببیند آیامیزانش سنگین است یا سبک؟ سپس بر صراط است تا ببیند آیا از آن می‌گذرد یا نه؟ و سپس به هنگامی است که نامه‌های اعمال را به دست انسان‌های دهند تا ببینند آن‌را به دست راستشان می‌دهند یا دست چپ؟ این سه موقف است که در آن‌ها کسی به فکر کسی نیست، نه دوست صمیمی، نه یار مهربان، نه افراد نزدیک، نه دوستان مخلص، نه فرزندان و نه پدر و مادر و این همان است که خداوند متعال می‌فرماید: در آن روز هرکسی به قدر کافی به خود مشغول است.» (۱)

صورت‌هایی در آن روز گشاده و نورانی است،
خندان و مسرور است.
و صورت‌هایی در آن روز غبارآلود است،

﴿۳۸﴾ وَجُوهٌ يُّؤْمِنُ بِمُسْفِرَةٌ
﴿۳۹﴾ ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ
﴿۴۰﴾ وَجُوهٌ يُّؤْمِنُ عَلَيْهَا غَبْرَةٌ

﴿٤١﴾ تَرْهَقْهَا قَتَرَةٌ

و دود تاریکی آن‌ها را پوشانده .

﴿٤٢﴾ أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجَرَةُ

آن‌ها همان کافران فاجرند .

رنگ رخساره خبر از سر درون می‌دهد

«مُسْفِرَةٌ» از ماده «سَفَر» به معنی «آشکار شدن و درخشیدن» است، مانند طلوع سپیده صبح در پایان شب تاریک. «عَبْرَةٌ» (بر وزن غلبه) از «غبار» به معنی «باقی مانده خاکی است که از زمین بر خاسته و بر چیزی نشسته»، می‌باشد. «قَتَرَةٌ» (بر وزن غلبه) در اصل از ماده «قَتَار» (بر وزن غبار) به معنی «دودی است که از چوب یا چیز دیگری برمی‌خیزد»، بعضی از ارباب لغت آن را نیز به معنی غبار تفسیر کرده‌اند، اما جمع میان این دو تعبیر در آیات فوق نشان می‌دهد که این دو واژه دارای دو معنی متفاوت است. «كَفَرَةٌ» و «فَجَرَةٌ» (بر وزن غلبه) جمع «کافر» و «فاجر» است که اولی اشاره به «افراد فاسدالعقیده» و دومی اشاره به «افراد فاسدالعمل» است. از این آیات به خوبی استفاده می‌شود که در صحنه قیامت آثار عقاید و اعمال سوء انسان‌ها در چهره‌هایشان نمایان می‌گردد. ضمناً تعبیر به «وُجُوهُ» به خاطر این است که رنگ صورت بیش از هر چیزی می‌تواند

بیانگر حالات درونی باشد ، هم ناراحتی‌های فکری و روحی و هم ناراحتی‌های جسمانی. به هر حال گروهی در آنجا خندان و مسرورند ، چهره‌هایشان گشاده و نورانی است ، روشنایی ایمان و پاکی عمل در صورت آن‌ها موج می‌زند، «و رنگ رخساره آن‌ها خبر از سِرِّ درون می‌دهد». بر عکس گروهی که تاریکی کفر و زشتی اعمالشان در چهره‌هایشان نمایان است، گویی گرد و غبار سیاهی بر صورتشان نشسته و هاله‌ای از دود آن را در خود فروبرده، آثار غم و اندوه و رنج و درد از صورت‌هایشان می‌بارد و اصولاً همان‌گونه که در آیه ۴۱ سوره الرَّحْمَن آمده: «يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ: گنهکاران با سیمایشان شناخته می‌شوند» ، در آنروز رنگ چهره‌ها برای شناخت انسان‌ها کافی است.

اصول پنجگانه برنامه خودسازی

تعبیراتی که در آیات کوتاه و پرتنین این سوره آمده ، برنامه جامعی برای خودسازی است :

۱- از یک سو به انسان دستور می‌دهد که برای درهم شکستن کِبَر و غرور به آغاز آفرینش خود بازگردد و ببیند چگونه از نطفه بی‌ارزشی آفریده شده ؟ و می‌دانیم یکی از بزرگ‌ترین موانع راه خودسازی همین کِبَر و غرور است .

۲- از سوی دیگر هدایت‌های الهی را به عنوان بهترین توشه این راه معرفی می‌کند، اعم از هدایت‌هایی که از طریق وحی و رهنمودهای انبیاء و اولیاء سرچشمه می‌گیرد و هدایت‌هایی که از طریق عقل و بررسی قوانین و نظامات عالم تکوین حاصل می‌شود.

۳- سپس به انسان دستور می‌دهد که به غذای جسمانش خوب بنگرد، چشمانش را بگشاید و ببیند این خالق رحیم و مهربان چگونه انواع مواد غذایی دانه‌ها و میوه‌ها را از این خاک تیره برای او آفریده و در برابر ربوبیتش سر تعظیم فرود آورد، نه تنها به ساختمان تکوینی این مواد غذایی بنگرد، بلکه چگونگی تحصیل آن را نیز مورد توجه قرار دهد، چراکه غذای پاک و حلال یکی از پایه‌های مهم خودسازی است.

۴- به طریق اولی باید به غذای روحش بنگرد که از کدامین سرچشمه تراوش کرده سرچشمه‌ای پاک یا آلوده؟ چراکه تعلیمات ناسالم و تبلیغات گمراه‌کننده همچون غذای مسمومی است که حیات معنوی انسان را به خطر می‌افکند. عجیب این‌که بعضی از مردم در مورد غذای جسم بسیار سخت‌گیر و موشکافند، ولی در غذای روحشان بی‌اعتنا، هر کتاب فاسد و مفسدی را می‌خوانند،

به هرگونه تعلیمات گمراه کننده گوش فرامی دهند و برای غذای روحشان هیچ قید و شرطی قائل نیستند. در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «برای چیست که می بینم مردم را هنگامی که در شب طعامی نزدشان حاضر کنند حتماً چراغ می افروزند تا ببینند چه غذایی در شکم خود وارد می سازند؟ ولی به غذای روحشان اهمیت نمی دهند و چراغ عقل را به وسیله علم روشن نمی سازند، تا از عوارض جهالت و گناهان در اعتقادات و اعمال سالم بمانند»^(۱). نظیر همین معنی را فرزندش امام مجتبی علیه السلام فرموده اند: «عَجِبْتُ لِمَنْ يَتَفَكَّرُ فِي مَأْكُولِهِ، كَيْفَ لَا يَتَفَكَّرُ فِي مَعْقُولِهِ، فَيُجْنِبُ بَطْنَهُ مَا يُؤْذِيهِ، وَ يُودِعُ صَدْرَهُ مَا يُزْدِيهِ: عَجَبٌ دَارِمٌ أَنْ أَهْلَكَهُ بِغَذَائِهِ جَسْمَهُ خُودَ مِی اَنْدِیْشَنْد، اَمَا دَرِ غَذَائِ رُوحِ دَقْتِ نَمِی كَنْد، خُورَاكِ زَبَانِبَارِ رَا اَزِ شَكْمِ خُودِ دُورِ مِی دَارَنْد، اَمَا قَلْبِ رَا بِاِ مَطَالِبِ مَهْلَكِ آكَنْدَه مِی كَنْد»^(۲).

۱- «سفينة البحار»، جلد ۲، صفحه ۱۴، مادة طعم.

۲- «سفينة البحار»، جلد ۲، صفحه ۱۴، مادة طعم.

۵- بعد به خاطر بیاورد که صبحه گوس خراش محشر همه را از خواب مرگ بیدار می‌کند و انسان را در برابر اعمالش قرار می‌دهد و آن‌چنان اوضاع محشر هولناک است ، که انسان عزیزترین عزیزانش را فراموش می‌کند ، باید بیندیشد آیا امروز کاری می‌کند که در آن روز چهره‌ای خندان و مسرور و نورانی داشته باشد ، یا چهره‌ای زشت و عبوس و تاریک ؟ و از هم اکنون خود را برای آن روز آماده کند .

خداوندا! به ما توفیق خودسازی مرحمت کن.

پروردگارا! ما را از غذای جان‌پرور روحی محروم مفرما.

بارالها! پیش از صبحه محشر ما را از خواب گران بیدار نما.

پایان سورة عبس

سورة تکویر

فضیلت تلاوت سورة « تکویر »

احادیث متعددی در اهمیت این سوره و تلاوت آن نقل شده است ، از جمله در حدیثی از پیغمبر اکرم می خوانیم: « کسی که سوره إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ را بخواند ، خداوند او را از رسوایی در آن هنگام که نامه های عمل گشوده می شود، حفظ می کند. » (۱)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
نشانه های هشتگانه پیچیده شدن طومار کائنات در قیامت

در آغاز سوره با اشارات کوتاه و هیجان انگیز و تکان دهنده ای از حوادث هولناک پایان این جهان و آغاز رستاخیز برخوردار می کنیم که انسان را در عوالم عجیبی سیر می دهد و مجموعاً هشت نشانه از این نشانه ها را بازگو می کند که عبارتند از :

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۱۰ ، صفحه ۴۴۱ .

۱- پیچیده شدن خورشید . ۲- بی فروغ شدن ستارگان .
 ۳- به حرکت درآمدن کوه ها . ۴- فراموش شدن اموال باارزش .
 ۵- رستاخیز و جمع شدن حیوانات . ۶- برافروخته شدن دریاها .
 ۷- قرین شدن نفوس همسان . ۸- سؤال از زنده به گورکردن و کشتن دختران .
 ﴿۱﴾ إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ در آن هنگام که خورشید درهم پیچیده شود .
 «کُوِّرَتْ» از ماده «تکویر» به معنی «پیچیدن و جمع و جورکردن چیزی» است . (همچون
 پیچیدن عمامه بر سر) منظور در این جا پیچیده شدن نور خورشید و تاریک شدن و جمع شدن
 حجم آن است . می دانیم خورشید در حال حاضر کره ای است فوق العاده داغ و سوزان به اندازه ای
 که تمام مواد آن به صورت گاز فشرده ای درآمده و در گرداگردش شعله های سوزانی زبانه می کشد که
 صدها هزار کیلومتر ارتفاع آن ها است و اگر کره زمین در وسط یکی از این شعله های عظیم گرفتار
 شود، در دم خاکستر و تبدیل به مشتی گاز می شود . ولی در پایان این جهان و در آستانه قیامت ،
 این حرارت فرومی نشیند و آن شعله ها جمع می شود ، روشنایی آن به خاموشی می گراید و از حجم

آن کاسته می‌شود و این است معنی «تکویر». این حقیقتی است که در دانش امروز نیز منعکس است و کُره خورشید تدریجاً رو به تاریکی و خاموشی می‌رود.

﴿۲﴾ **وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ** و در آن هنگام که ستارگان بی‌فروغ شوند .

«انْكَدَرَتْ» از ماده «انْكَدَر» به معنی «سقوط کردن و پراکنده شدن» است و از ریشه «كدورت» به معنی تیرگی و تاریکی است و جمع میان هر دو معنی در آیه مورد بحث امکان‌پذیر است ، چراکه در آستانه قیامت ستارگان هم فروغ و روشنایی خود را از دست می‌دهند و هم پراکنده می‌شوند و سقوط می‌کنند و نظام جهان بالا درهم می‌ریزد ، همان‌گونه که در آیه ۲ سوره انفطار آمده : «وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ : هنگامی که ستارگان فروریزند و پراکنده شوند» و همان‌گونه که در آیه ۸ سوره مرسلات آمده : «وَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ : و هنگامی که ستارگان محو و تاریک شوند» .

﴿۳﴾ **وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ** و در آن هنگام که کوه‌ها به حرکت درآیند .

از آیات مختلف قرآن استفاده می‌شود که در آستانه قیامت کوه‌ها مراحل مختلفی را طی می‌کنند، نخست به حرکت درمی‌آیند و در آخرین مرحله به غبار پراکنده‌ای تبدیل می‌شوند (شرح

بیشتر در این باره را در تفسیر آیه ۲۰ سورة نبا مطالعه فرمایید).

﴿۴﴾ وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ

و در آن هنگام که بالارزش ترین اموال به دست فراموشی سپرده شود.

«عِشَار» جمع «عشراء» در اصل به معنی "شتر ماده بارداری است که ده ماه بر حمل او گذشته" و در آستانه آوردن بچه است یعنی چیزی نمی گذرد که شتر دیگری از او متولد می شود و شیر فراوان در پستان او ظاهر می گردد. در آن روز که این آیات نازل گشت، چنین شتری بالارزش ترین اموال عرب محسوب می شد. «عُطِّلَتْ» از ماده «تعطیل» به معنی "رها کردن بدون سرپرست و چوپان" است. منظور این است که شدت هول و وحشت آن روز به قدری است که هر انسانی نفیس ترین اموال خویش را فراموش می کند.

﴿۵﴾ وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ

و در آن هنگام که وحوش جمع شوند.

همان حیواناتی که در حال عادی از هم دور بودند و از یکدیگر می ترسیدند و فرار می کردند، ولی شدت وحشت حوادث هولناک آستانه قیامت آن چنان است که این ها را گرد هم جمع می کند و

همه چیز را فراموش می‌کنند، گویی می‌خواهند با این اجتماعشان از شدت ترس و وحشت خود بکاهند. و به تعبیر دیگر: وقتی آن صحنه‌های هولناک خصایص ویژه حیوانات وحشی را از آنها می‌گیرد، با انسان‌ها چه می‌کند؟

آیا رستاخیز برای حیوانات هم وجود دارد؟

بسیاری از مفسران معتقدند که آیه فوق اشاره به «حشر حیوانات وحشی» در دادگاه قیامت است که آنها نیز در عالم خود و در حدود آگاهی خویش مسئولیت‌هایی دارند و اگر ظلم و ستمی به یکدیگر کرده باشند، در آنجا از آنها قصاص می‌شود و این آیه را شبیه آیه ۳۸ سوره انعام می‌دانند که می‌گوید: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ: هیچ جنبنده‌ای در زمین و هیچ پرنده‌ای که بادو بال خود پرواز می‌کند، وجود ندارد مگر این که امت‌هایی همانند شما هستند، ما چیزی را در این کتاب فروگذار نکردیم، سپس همگی به سوی پروردگارشان جمع و محشور می‌شوند». شک نیست که نخستین شرط حساب و جزا، مسأله «عقل و شعور» و به دنبال آن «تکلیف و مسئولیت» است، طرفداران

این عقیده می‌گویند: مدارکی در دست است که نشان می‌دهد حیوانات نیز به اندازه خود دارای درک و فهمند، از جمله: زندگی بسیاری از حیوانات آمیخته با نظام جالب و شگفت‌انگیزی است که روشن‌تر سطح عالی فهم و شعور آنها است. کیست که دربارهٔ مورچگان و زنبور عسل و تمدن عجیب آنها و نظام شگفت‌انگیز لانه و کندو، سخنانی نشنیده باشد و بر درک و شعور تحسین‌آمیز آنها آفرین نگفته باشد؟ گرچه بعضی میل دارند همه این‌ها را یک نوع الهام غریزی بدانند، اما هیچ دلیلی بر این موضوع در دست نیست که اعمال آنها به صورت ناآگاه (غریزه بدون عقل) انجام می‌شود. علاقه‌ای که بسیاری از حیوانات تدریجاً به صاحب خود پیدا می‌کنند، شاهد دیگری برای این موضوع است، بسیاری از سگ‌های درنده و خطرناک نسبت به صاحبان خود و حتی فرزندان کوچک آنان مانند یک خدمتگذار مهربان رفتار می‌کنند. داستان‌های زیادی از وفای حیوانات و این که آنها چگونه خدمات انسانی را جبران می‌کنند، در کتاب‌ها و در میان مردم شایع است که همه آنها را نمی‌توان افسانه دانست. و مسلم است آنها را به آسانی نمی‌توان ناشی از غریزه دانست، زیرا غریزه معمولاً سرچشمه کارهای یکنواخت و مستمر است، اما اعمالی که در

شرایط خاصی که قابل پیش‌بینی نبوده به‌عنوان عکس‌العمل انجام می‌گیرد، به فهم و شعور شبیه‌تر است تا به غریزه. امروزه بسیاری از حیوانات را برای مقاصد قابل توجهی تربیت می‌کنند، سگ‌های پلیس برای گرفتن جنایتکاران، کبوترها برای رساندن نامه‌ها و بعضی از حیوانات برای خرید جنس از مغازه‌ها و حیوانات شکاری برای شکار کردن، آموزش می‌بینند و وظایف سنگین خود را با دقت عجیبی انجام می‌دهند، امروزه حتی برای بعضی از حیوانات رسماً مدرسه افتتاح کرده‌اند. از همه این‌ها گذشته، در آیات متعددی از قرآن، مطالبی دیده می‌شود که دلیل قابل ملاحظه‌ای برای فهم و شعور بعضی از حیوانات محسوب می‌شود، داستان فرار کردن مورچگان از برابر لشکر سلیمان و داستان آمدن هُدُهد به منطقه «سبا و یمن» و آوردن خبرهای هیجان‌انگیز برای سلیمان شاهد این مدعاست. احادیث متعددی نیز در زمینه رستاخیز حیوانات دیده می‌شود، از جمله؛ از ابوذر نقل شده که می‌گوید: ما خدمت پیامبر بودیم که در پیش روی ما دو بُز به یکدیگر شاخ زدند، پیغمبر فرمود: «می‌دانید چرا این‌ها به یکدیگر شاخ زدند؟» حاضران عرض

کردند: «نه»، پیامبر فرمود: «ولی خدای داند چرا و به زودی در میان آنها داوری خواهد کرد»^(۱) و در روایتی از طرق اهل تسنن از پیامبر نقل شده که در تفسیر این آیه فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَحْشُرُ هَذِهِ الْأُمَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَقْتَضِ مِنْ بَعْضِهَا لِبَعْضٍ حَتَّى يَقْتَضَ لِلْجَمَاعِ مِنَ الْقُرْآنِ: خداوند تمام این جنبندگان را روز قیامت برمی انگیزاند و قصاص بعضی را از بعضی می گیرد، حتی قصاص حیوانی که شاخ نداشته و دیگری بی جهت به او شاخ زده است، از او خواهد گرفت»^(۲).

اگر حیوانات رستاخیز دارند، تکلیف هم دارند؟

سؤال مهمی که در این جا پیش می آید و تا آن حل نشود، تفسیر آیه فوق روشن نخواهد شد این است که «آیا می توانیم قبول کنیم که حیوانات تکالیفی دارند با این که یکی از شرایط مسلم تکلیف عقل است و به همین جهت کودک و یا شخص دیوانه از دایره تکلیف بیرون است؟ آیا حیوانات دارای چنان عقلی هستند که مورد تکلیف واقع شوند؟ و آیا می توان باور کرد که یک حیوان بیش از

۱- «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۲۹۸. ۲- «تفسیر المنار»، ذیل ۳۸ / انعام.

یک کودک نابالغ و حتی بیش از دیوانگان درک داشته باشد؟ و اگر قبول کنیم که آن‌ها چنان عقل و درکی ندارند، چگونه ممکن است تکلیف متوجه آن‌ها شود؟ در پاسخ این سؤال باید گفت که: تکلیف مراحل دارد و هر مرحله ادراک و عقلی متناسب خود می‌خواهد، تکالیف فراوانی که در قوانین اسلامی برای یک انسان وجود دارد، به قدری است که بدون داشتن یک سطح عالی از عقل و درک، انجام آن‌ها ممکن نیست و ما هرگز نمی‌توانیم چنان تکالیفی را برای حیوانات بپذیریم، زیرا شرط آن، در آن‌ها حاصل نیست، اما مرحله ساده و پایین‌تری از تکلیف تصور می‌شود که مختصر فهم و شعور برای آن کافی است، ما نمی‌توانیم چنان فهم و شعور و چنان تکالیفی را به طور کلی درباره حیوانات انکار کنیم. حتی درباره کودکان و دیوانگانی که پاره‌ای از مسائل را می‌فهمند، انکار همه تکالیف مشکل است مثلاً اگر نوجوانان ۱۴ ساله که به حد بلوغ نرسیده ولی کاملاً مطالب را خوانده و فهمیده‌اند در نظر بگیریم، اگر آن‌ها عمداً مرتکب قتل نفس شوند، در حالی که تمام زیان‌های این عمل را می‌دانند، آیا می‌توان گفت هیچ گناهی از آن‌ها سر نزده است؟ قوانین کیفری دنیا نیز افراد غیربالغ را در برابر پاره‌ای از گناهان مجازات می‌کند، اگرچه

مجازات‌های آنها مسلماً خفیف‌تر است . بنابراین بلوغ و عقل کامل ، شرط تکلیف در مرحله عالی و کامل است، در مراحل پایین‌تر یعنی در مورد پاره‌ای از گناهانی که قُبْح و زشتی آن برای افراد پایین‌تر نیز کاملاً قابل درک است ، بلوغ و عقل کامل را نمی‌توان شرط دانست . باتوجه به تفاوت مراتب تکلیف و تفاوت مراتب عقل ، اشکال بالا در مورد حیوانات نیز حل می‌شود .

﴿ ٦ 〉 **وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ** و در آن هنگام که دریاها برافروخته شوند . «سُجِّرَتْ» از ماده «تسجیر» در اصل به معنی «برافروختن و به هیجان آوردن آتش» است . و اگر این تعبیر قرآن در گذشته برای مفسران عجیب بود ، امروز برای ما جای تعجب نیست ، زیرا می‌دانیم آب از دو ماده «اکسیژن» و «هیدروژن» ترکیب یافته که هر دو سخت قابل اشتعال است ، بعید نیست که در آستانه قیامت آب دریاها چنان تحت فشار قرار گیرد که تجزیه شوند و تبدیل به یکپارچه آتش گردند .

﴿ ٧ 〉 **وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ** و در آن هنگام که هرکس با همسان خود قرین گردد . صالحان با صالحان و بدکاران با بدکاران ، اصحاب‌الیمین با اصحاب‌الیمین و اصحاب‌الشمال

با اصحاب الشمال، برخلاف این دنیا که همه با هم آمیخته‌اند، گاه همسایه مؤمن، مشرک است و گاه همسر صالح، ناصالح ولی در قیامت که يوم الفصل و روز جدایی‌هاست، این صفوف کاملاً از هم جدا می‌شوند. گواه و دلیل این تفسیر، آیه ۷ تا ۱۱ سوره واقعه می‌باشد: «وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً، فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ، وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ، وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»: در آن روز شما به سه گروه تقسیم خواهید شد: نخست اصحاب میمنه هستند چه اصحاب میمنه‌ای؟ گروه دیگر اصحاب شمال که قوم شومی هستند و سومین گروه پیشگامان پیشگامانند و آن‌ها مقربانند». در حقیقت این آیه بعد از ذکر شش تحول عظیم که از مقدمات رستاخیز است، به نخستین طلیعه آن روز بزرگ یعنی روزی که هرکس با قرین خود همراه می‌گردد، اشاره می‌کند.

۸ ﴿وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ﴾

و در آن هنگام که از دختران زنده به گور شده سؤال شود،

۹ ﴿بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾

که به کدامین گناه کشته شدند؟

«مَوْءُودَة» از ماده «وَاد» (بر وزن وعد) به معنی "دختری است که زنده در زیر خاک دفن شده

است". در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: هنگامی که از تفسیر این آیه سؤال شد، فرمود: «مَنْ قُتِلَ فِي مَوَدَّتِنَا: منظور کسانی هستند که در طریق محبت و دوستی ما کشته می شوند»^(۱). البته ظاهر آیه همان تفسیر اول است، ولی ملاک و مفهوم آن قابل چنین توسعه ای می باشد.

زنده به گور کردن دختران

یکی از دردناک ترین و وحشیانه ترین پدیده های عصر جاهلیت عرب، پدیده «وَأُد» است که در قرآن مجید مکرر به آن اشاره شده است. گرچه بعضی معتقدند که این جنایت در همه قبایل عرب عمومیت نداشته و تنها در قبیله «کنده» (یا بعضی از قبایل دیگر) بوده است، ولی مسلماً مسئله نادری نیز محسوب نمی شده و گرنه قرآن با این تأکید و به طور مکرر، روی آن صحبت نمی کرد. ولی به هر حال این کار به قدری وحشتناک است که حتی موارد نادر آن، قابل دقت و بررسی است. مفسران گفته اند در جاهلیت عرب، هنگامی که وقت وضع حمل زن فرامی رسید، پدر حفره ای در

۱- تفسیر «برهان»، جلد ۴، صفحه ۴۳۲، حدیث ۱۱ و ۷.

زمین حفر می‌کرد و بالای آن می‌نشست، اگر نوزاد دختر بود، آن‌را در میان حفره پرتاب می‌کرد و اگر پسر بود، آن‌را نگه می‌داشت، لذا یکی از شعرای آن‌ها در همین زمینه با لحن افتخارآمیزی می‌گوید: «نام آن نوزاد دختر را به هنگام تولد «تموت» (یعنی می‌میرد در مقابل یحیی که مفهومش این است که زنده می‌ماند) گذاشتم. و قبر، داماد من است که او را دربرگرفته و خاموش ساخته است».^(۱) عامل پیدایش این جنایت، امور مختلفی بوده است از جمله: عدم ارزش زن به عنوان یک انسان در جامعه جاهلی. مسأله فقر شدید که بر آن جامعه حاکم بوده، مخصوصاً با توجه به این‌که دختران همانند پسران قادر بر تولید اقتصادی نبودند و در غارتگری‌ها شرکت نداشتند. همچنین این فکر که در جنگ‌های فراوان قبیله‌ای آن روز، ممکن بود دختران به اسارت درآیند و به اصطلاح نوامیس آن‌ها به دست بیگانگان بیفتد و از این راه لکه ننگی بر دامنشان بنشیند، در این کار بی‌اثر نبود. این عوامل چندگانه دست‌به‌دست هم داد و پدیده وحشتناک «وَأْدِیا وَثَاد» (زنده به گور کردن دختران) را به وجود

۱- «مجمع‌البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۴۴.

آورده بود . با نهایت تأسف این مسأله به آشکال دیگری در جاهلیت قرون اخیر نیز خودنمایی می‌کند ، در شکل آزادی سقط جنین که به صورت قانونی در بسیاری از کشورهای به اصطلاح متمدن رواج یافته ، اگر عرب جاهلی بعد از تولد نوزادان را می‌کشت انسان‌های متمدن عصر ما آن را در شکم مادر می‌کشتند . قابل توجه این که قرآن مجید به قدری این مسأله را زشت و منفور شمرده و با آن برخورد قاطع کرده است که حتی رسیدگی به این موضوع را مقدم بر مسأله نشر نامه‌های اعمال در قیامت و دادخواهی در مسائل دیگر می‌شمرد و این نهایت اهتمام اسلام را به خون انسان‌ها و مخصوصاً انسان‌های بی‌گناه و همچنین ارزش جنس زن را از دیدگاه اسلام نشان می‌دهد . نکته دیگری که توجه به آن در این جا لازم است این است که ، قرآن نمی‌گوید از قاتلین سؤال می‌کنند ، بلکه می‌گوید : از این کودکان معصوم سؤال می‌شود که گناهشان چه بوده است که چنین بی‌رحمانه کشته شدند ؟ گویی قاتلین ارزش بازپرسی را هم ندارند ، به علاوه شهادت و گواهی این مقتولین ، به تنهایی کافی است .

نقش اسلام در احیای ارزش مقام زن

تحقیر و درهم شکستن شخصیت زن ، تنها در میان عرب جاهلی نبود ، بلکه در میان اقوام دیگر

و حتی شاید متمدن‌ترین ملل آن زمان نیز، زن شخصیتی ناچیز داشت و غالباً با او به صورت یک کالا و نه یک انسان رفتار می‌شد ولی مسلماً عرب جاهلی این تحقیر را در آشکال زننده‌تر و وحشتناک‌تری انجام می‌داد، تا آن‌جا که اصلاً نَسَب را مربوط به مرد می‌دانست و مادر را تنها ظرفی برای نگهداری و پرورش جنین محسوب می‌کرد. این را نیز می‌دانیم که آن‌ها برای زن حقی در ارث قائل نبودند و برای تعدد زوجات، حد و مرزی قائل نمی‌شدند. به سادگی خوردن آب ازدواج می‌کردند و به آسانی آن‌ها را طلاق می‌دادند. ولی اسلام ظهور کرد و با این خرافه در ابعاد مختلفش سرسختانه جنگید، مخصوصاً تولد دختر را که ننگ می‌دانستند، در احادیث اسلامی به عنوان گشوده شدن ناودانی از رحمت خدا به خانواده معرفی کرد. و خود پیامبر آن قدر به دخترش بانوی اسلام فاطمه زهرا احترام می‌گذاشت، که مردم تعجب می‌کردند. با تمامی مقامی که داشت، دست دخترش را می‌بوسید و به هنگام مراجعت از سفر نخستین کسی را که دیدار می‌کرد، دخترش فاطمه بود و به عکس هنگامی که می‌خواست به سفر برود، آخرین خانه‌ای را که خداحافظی می‌کرد، باز خانه دخترش فاطمه بود. در حدیثی می‌خوانیم که به پیامبر

خبر دادند که خدا به او دختری داده است ، ناگهان نگاه به صورت یارانش کرد، آثار ناخشنودی در آن‌ها نمایان گشت (گویی هنوز رسوبات افکار جاهلی از مغز آن‌ها برچیده نشده) پیامبر فوراً فرمود: «مَا لَكُمْ؟ رِيحَانَةٌ أَشْمُهَا، وَ رِزْقُهَا عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: و این چه حالتی است در شما می‌بینم؟ خداوند گلی به من داده آنرا می‌بویم و اگر غم روزی او را می‌خورید ، روزیش با خداست » . (۱)

در حدیث دیگری از پیامبر می‌خوانیم که فرمود: «نِعْمَ الْوَلَدُ الْبَنَاتُ، مُلَطِّفَاتٌ، مُجَهِّزَاتٌ، مُوَسِّسَاتٌ، مُفْلِيَاتٌ: چه فرزند خوبی است دختر ، هم پرمحبت است ، هم کمک‌کار ، هم مونس است و هم پاک و پاک‌کننده » . (۲) در حدیث دیگری از پیامبر می‌خوانیم که فرمود: « کسی که بازار می‌رود و تحفه‌ای برای خانواده خود می‌خرد ، همچون کسی است که می‌خواهد به نیازمندی کمک کند (همان پاداش را دارد) و هنگامی که می‌خواهد تحفه را تقسیم کند ، نخست باید به دختر و سپس به پسران بدهد ، چراکه

۱- « وسائل الشیعه » ، جلد ۱۵ ، صفحه ۱۰۲ .

۲- « وسائل الشیعه » ، جلد ۱۵ ، صفحه ۱۰۰ .

هرکس دخترش را شاد و مسرور کند، چنان است که گویی کسی از فرزندان اسماعیل علیه السلام را آزا کرده باشد.^(۱) در واقع این احترام به شخصیت زن سبب آزادی او در جامعه و پایان دادن به دوران بردگی زنان است. گرچه در این زمینه سخن بسیار است و ذیل آیات مناسب بحث شده است، ولی از این واقعیت نمی‌توان به آسانی گذشت که با نهایت تأسف هنوز در جوامع اسلامی، آثاری از همان افکار جاهلی وجود دارد و هنوز کم نیستند خانواده‌هایی که از تولد پسر خوشحال و از نوزاد دختر ناراحت می‌شوند و یا لااقل تولد پسر را بر دختر ترجیح می‌دهند. البته ممکن است شرایط خاص اقتصادی و اجتماعی در رابطه با وضع زنان در جوامع کنونی یکی از علل این‌گونه عادات و رسوم باشد، ولی هرچه هست باید عموم مسلمین راستین با این طرز فکر مبارزه کنند و ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن را بسوزانند، چون اسلام نمی‌پسندد که بعد از گذشت چهارده قرن پیروانش به افکار جاهلی بازگردند و این یک نوع جاهلیت ثانوی است. حتی در جوامع غربی که

۱- «مکارم الاخلاق»، صفحه ۵۴.

تصور می‌کنند برای زن شخصیت والایی قائلند ، عملاً می‌بینیم او را آن‌چنان تحقیر کرده‌اند که به صورت یک عروسک بی‌ارزش یا وسیله‌ای برای خاموش کردن آتش شهوت و یا کالایی برای تبلیغ کالاهایشان درآورده‌اند .
﴿۱۰﴾ وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِيرَتْ و در آن هنگام که نامه‌های اعمال گشوده شود .

«صُحُفٌ» جمع «صحیفه» در اصل به معنی "چیز گسترده" است ، مانند صحیفه صورت و سپس به الواح و کاغذهایی که روی آن مطالبی می‌نویسند، اطلاق شده است. گشوده شدن نامه‌های اعمال در قیامت هم‌دربار چشم صاحبان آن‌هاست، تابخوانند و خودشان به حساب خود برسند، همان‌گونه که در سورة اسراء آیه ۱۴ آمده است: «إِذَا كُتِبَ عَلَيْكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا». و هم در برابر چشم دیگران است که خود تشویقی است برای نیکوکاران و مجازات و رنجی است برای بدکاران.
﴿۱۱﴾ وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ و در آن هنگام که پرده از روی آسمان برگرفته شود.

«كُشِطَتْ» از ماده «كَشَطَ» (بر وزن کشف) در اصل چنان‌که «راغب» در «مفردات» می‌گوید، به معنی "کندن پوست حیوان" است و بنا به گفته «ابن منظور» در «لسان العرب» به معنی "برداشتن پرده از روی چیزی" نیز آمده است و لذا هنگامی که ابرها پاره شوند و متفرق گردند ، این تعبیر به

کار می‌رود. منظور از آن در آیه مورد بحث این است که پرده‌هایی که در این دنیا بر جهان ماده و عالم بالا افکنده شده و مانع از آن است که مردم فرشتگان یا بهشت و دوزخ را که درون این جهان است ببینند، کنار می‌رود و انسان‌ها حقایق عالم هستی را می‌بینند و همان‌طور که در آیات بعد می‌آید، دوزخ شعله‌ور و بهشت به انسان‌ها نزدیک می‌گردد. آری روز قیامت، «يَوْمَ الْبُرُوزِ» است و حقایق اشیاء در آن روز ظاهر و آشکار می‌گردد و پرده از آسمان برداشته می‌شود. مطابق این تفسیر، آیه فوق، ناظر بر حوادث مرحله دوم رستاخیز، یعنی مرحله بازگشت انسان‌ها به زندگی و حیات نوین است، آیات قبل و بعد نیز ناظر به همین معنی است.

﴿۱۲﴾ **وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ** و در آن هنگام که دوزخ شعله‌ور گردد.

مطابق آیه «إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ»: دوزخ به کافران احاطه دارد» (۴۹ / توبه) جهنم هم امروز موجود است ولی پرده‌ها و حجاب‌های عالم دنیا مانع از مشاهده آن است، همان‌گونه که

مطابق بسیاری از آیات قرآن ، بهشت نیز هم اکنون آماده برای پرهیزگاران است . (۱)

﴿۱۳﴾ **وَإِذَا الْجَنَّةُ أُنْزِلَتْ** و در آن هنگام که بهشت نزدیک شود .

«أُنْزِلَتْ» از ماده «زَلَفَ» (بر وزن حرف) و «زُلْفَى» (بر وزن کُبْرَى) به معنی "قرب و نزدیکی" است . چه منظور نزدیکی مکانی باشد و چه زمانی و یا از نظر اسباب و مقدمات و یا همه این‌ها، یعنی بهشت هم از نظر مکان به مؤمنان نزدیک می‌شود و هم از نظر زمان ورود و هم اسباب و وسایلش در آن جا سهل و آسان است . قابل توجه این که نمی‌گوید : نیکوکاران به بهشت نزدیک می‌شوند ، بلکه می‌گوید: بهشت را به آن‌ها نزدیک می‌سازند و این محترمانه‌ترین تعبیری است که در این زمینه ممکن است . همان گونه که گفتیم بهشت و جهنم هم اکنون وجود دارند ، اما در آن روز بهشت نزدیک‌تر و دوزخ از هر زمان شعله‌ورتر می‌گردد .

﴿۱۴﴾ **عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أُخْضِرَتْ** آری در آن موقع هر کس می‌داند چه چیزی را آماده کرده است.

آن روز معلوم می‌شود که چه کرده‌ایم؟!

این تعبیر به خوبی نشان می‌دهد که همهٔ اعمال انسان‌ها در آن‌جا حاضر می‌شود و علم و آگاهی آدمی نسبت به آن‌ها علمی توأم با شهود و مشاهده خواهد بود. این آیه نیز بیانگر تجسم اعمال است و این‌که اعمال انسان‌ها که ظاهراً در این جهان نابود می‌شود، هرگز نابود نشده و در آن‌روز به صورت‌های مناسبی مجسم می‌گردد و در عرصهٔ محشر حاضر می‌شود.

نظم آیات در قالب بیان حوادث دوازده‌گانهٔ رستاخیز در دو مرحلهٔ فنا‌ی این جهان و حیات پس از مرگ

در آیات مورد بحث و آیات گذشته به دوازده حادثه در رابطه با مسألهٔ رستاخیز اشاره شده که شش حادثهٔ نخست مربوط به مرحلهٔ اول یعنی فنا‌ی این جهان است و شش حادثهٔ دوم مربوط به مرحلهٔ دوم یعنی زندگانی مجدد و حیات پس از مرگ است. در قسمت اول سخن از تاریکی خورشید، بی‌فروغی ستارگان، تزلزل و حرکت کوه‌ها، آتش گرفتن دریاها، فراموش شدن اموال و ثروت‌ها و متوحش شدن حیوانات است. و در مرحلهٔ دوم سخن از محشر شدن انسان‌ها در

صفوف جداگانه ، سؤال از دختران بی‌گناهی که زنده به گور شدند ، گشوده شدن نامه اعمال ، کنار رفتن حجاب‌ها از صفحه آسمان ، برافروخته شدن آتش دوزخ ، نزدیک شدن بهشت و بالاخره آگاهی کامل انسان از اعمال خویش است . این آیات در عین کوتاهی ، به قدری پرمعنی ، پُرطنین و بیدارگر است که هر انسانی را تکان می‌دهد و در عالمی از اندیشه و فکر فرومی‌برد ، به گونه‌ای که سرانجام این جهان و چگونگی رستخیز را در عباراتی کوتاه در برابر چشمان خود مجسم می‌بیند و چه زیبا و رساست آیات قرآن و تعبیراتش و چه پرمعنی و الهام‌بخش است اشارات و نکاتش .

آیا منظومه شمسی و ستارگان خاموش می‌شوند ؟

قبل از هر چه باید بدانیم خورشید این کانون حیاتبخش منظومه ما گرچه نسبت به ستارگان آسمان ستاره متوسطی است ، ولی در حد ذات خود و نسبت به کُره زمین فوق‌العاده عظیم است ، طبق بررسی دانشمندان ، حجم آن یک میلیون و سیصد هزار مرتبه از زمین بزرگ‌تر است ، منتها چون فاصله‌ای در حدود یکصد و پنجاه میلیون کیلومتر با ما دارد ، به اندازه فعلی دیده می‌شود . برای تجسم عظمت و وسعت خورشید همین اندازه کافی است که اگر کُره ماه و زمین را با همین

فاصله‌ای که الآن بین آنها وجود دارد به داخل خورشید منتقل کنیم ، ماه به آسانی می‌تواند دور زمین بگردد بی آن‌که از سطح خورشید خارج شود . حرارت سطح خورشید را بالغ بر شش هزار درجه سانتیگراد و حرارت عمق آن را بالغ بر چند میلیون درجه می‌دانند . هرگاه بخواهیم وزن خورشید را بر حسب تن بیان کنیم ، باید عدد «۲» را بنویسیم و بیست و هفت صفر پهلوی آن بگذاریم (یعنی دو میلیارد میلیارد تن) . از سطح خورشید شعله‌هایی زبانه می‌کشد که ارتفاع آن گاه بالغ بر یکصد و شصت هزار کیلومتر است و کُره زمین به آسانی در وسط آن گم می‌شود ، چراکه قطر کُره زمین بیش از دوازده هزار کیلومتر نیست . و اما منبع انرژی حرارتی و نورانی خورشید ، برخلاف آنچه بعضی تصور می‌کنند ، ناشی از سوختن نیست ، چراکه به گفته «جورج گاموف» در کتاب « پیدایش و مرگ خورشید » ، اگر جرم خورشید از زغال سنگ خالص ساخته شده بود و در زمان نخستین فرعون مصر آن را آتش زده بودند ، باید تا امروز تمام آن سوخته و چیزی جز خاکستر بر جای نمانده باشد ، هر نوع ماده سوختنی دیگری به جای زغال سنگ فرض کنیم ، همین اشکال را دارد . حقیقت این است که مفهوم سوختن در مورد

خورشید صادق نیست ، آنچه صدق می‌کند انرژی حاصل از تجزیه‌های اتمی است و می‌دانیم این انرژی فوق‌العاده عظیم است بنابراین اتم‌های خورشید دائماً در حال تجزیه و تشعشع و تبدیل به انرژی است ، که طبق محاسبه دانشمندان هر ثانیه‌ای که بر او می‌گذرد ، چهار میلیون تن از او کاسته می‌شود . اما حجم خورشید به قدری عظیم است که با گذشت هزاران سال کمترین تغییری ظاهراً در وضع آن حاصل نمی‌شود . ولی باید دانست که همین امر در دراز مدت به فنا و نابودی خورشید کمک می‌کند و سرانجام این جرم عظیم لاغر و لاغرتر و کم‌فروغ و عاقبت بی‌نور می‌شود ، این امر درباره سایر ستارگان نیز صادق است . بنابراین آنچه در آیات فوق پیرامون تاریک شدن خورشید و تلاشی شدن ستارگان آمده است ، حقیقتی است که با علم امروز کاملاً هماهنگ می‌باشد و قرآن زمانی این حقایق را بیان کرده که نه تنها در محیط جزیره عربستان ،

که در محافل جهان علمی آن روز نیز از این مسایل خبری نبود .

سوگند به ستارگانی که باز می‌گردند .

حرکت می‌کنند و از دیده‌ها پنهان می‌شوند ،

﴿۱۵﴾ فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُوسِ

﴿۱۶﴾ الْجَوَارِ الْكُنُوسِ

«خُنُس» جمع «خانس» از ماده «خُنُس» (بر وزن شمس) در اصل به معنی "انقباض و بازگشت و پنهان شدن" است و شیطان را از این جهت «خَنَاس» می‌گویند که خود را مخفی می‌کند و هنگامی که نام خدا برده می‌شود، منقبض می‌شود همان‌گونه که در حدیث آمده است: «الشَّيْطَانُ يُوسِسُ إِلَى الْعَبْدِ فَإِذَا ذَكَرَ اللَّهَ خُنُسٌ: شیطان پیوسته بندگان خدا را وسوسه می‌کند و هنگامی که خدا را یاد کنند، برمی‌گردد». «جَوَار» جمع «جَارِيَّة» به معنی "رونده سریع" است. «كُنُس» جمع «كَنِس» از ماده «كنس» (بر وزن شمس) به معنی "مخفی شدن" است و «كناس» (بر وزن پلاس)، به لائۀ پرندگان و مخفیگاه آهوان و حیوانات وحشی گفته می‌شود. در این که منظور از این سوگندها چیست، بسیاری از مفسران معتقدند که اشاره به پنج ستارهٔ سیار منظومهٔ شمسی است که با چشم غیر مسلح دیده می‌شود (عطارد، زهره، مریخ، مشتری و زحل). توضیح این که اگر در چند شب متوالی چشم به آسمان بدوزیم، به این معنی پی می‌بریم که ستارگان آسمان دست‌جمعی تدریجاً طلوع می‌کنند و باهم غروب می‌نمایند، بی آن‌که تغییری در فواصل آن‌ها به وجود آید، گویی مرواریدهایی هستند که روی یک پارچهٔ سیاه در فواصل معینی دوخته شده‌اند و این پارچه را از

یک طرف بالا می‌آورند و از طرف دیگر پایین می‌کشند ، تنها پنج ستاره است که از این قانون کلی مستثنی است ، یعنی در لابلای ستارگان دیگر حرکت می‌کنند ، گویی پنج مروارید نندوخته روی یک پارچه آزاد قرار گرفته‌اند و در لابلای آن‌ها می‌غلطند . این‌ها همان پنج ستاره بالاست که عضو خانواده منظومه شمسی می‌باشند و حرکات آن‌ها به خاطر نزدیکی‌شان با ما است و گرنه سایر ستارگان آسمان نیز دارای چنین حرکاتی هستند اما چون از ما بسیار دورند ، ما نمی‌توانیم حرکات آن‌ها را احساس کنیم، این از یکسو. از سوی دیگر توجه به این نکته نیز لازم است که علمای هیأت ، این ستارگان را «*نجوم متحیره*» نامیده‌اند ، زیرا حرکات آن‌ها روی خط مستقیم نیست و به نظر می‌رسد که مدتی سیر می‌کنند ، بعد کمی برمی‌گردند ، دومرتبه به سیر خود ادامه می‌دهند که درباره علل آن در علم «*هیأت*» بحث‌های فراوانی شده است . آیات فوق ممکن است اشاره به همین باشد که این ستارگان دارای حرکتند (*الْجَوَارِ*) و در سیر خود رجوع و بازگشت دارند (*الْخُنُوسِ*) و سرانجام به هنگام طلوع سپیده صبح و آفتاب ، مخفی و پنهان می‌شوند، شبیه آهوانی که شب‌ها در بیابان‌ها برای به دست آوردن طعمه می‌گردند و به هنگام روز از ترس صیاد و حیوانات وحشی در

«کناس» خود مخفی می‌شوند (الْكُنُوسُ). ضمناً تعبیر به «جَواری» جمع «جاریه» که یکی از معانی آن «کشتی‌های در حال حرکت» است، تعبیر لطیفی است که شباهت حرکت این ستارگان را در اقیانوس آسمان به حرکت کشتی‌ها بر صفحه دریاها نشان می‌دهد. به هر حال گویا قرآن مجید می‌خواهد با این سوگندهای پُر معنی و آمیخته با نوعی ابهام اندیشه‌ها را به حرکت درآورد و متوجه وضع خاص و استثنایی این سیارات در میان خیل عظیم ستارگان آسمان کند تا بیشتر در آن فکر کنند و به عظمت پدیدآورنده این دستگاه عظیم آشنا تر شوند. در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نیز آمده است که در تفسیر این آیات فرمود: «هِيَ خَمْسَةُ أَكْجَمٍ: زُحَلٌ وَالْمُشْتَرِئُ وَالْمَرِيخُ وَالزُّهْرَةُ وَعُطَانُودُ: آن‌ها پنج ستاره‌اند: زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد».^(۱)

﴿١٧﴾ وَاللَّيْلِ إِذَا عَشْعَسَ و قسم به شب هنگامی که پشت کند و به آخر رسد ،
 «عَشْعَسَ» از ماده «عَسَعَسَ» در اصل به معنی «تاریکی رقیق» است ولی در این جا به قرینه آیه

۱- «مجمع‌البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۴۶.

بعد که سخن از صبح می‌گوید ، منظور همان پایان گرفتن شب است و در حقیقت شبیه سوگندی است که در آیه ۳۳ سورة مُدَّثِرُ آمده : «وَاللَّيْلِ إِذَا أَدْبَرَ» . اصولاً شب همان‌گونه که قبلاً اشاره کرده‌ایم ، یکی از مواهب بزرگ الهی است ، هم مایه آرامش روح و جسم است و هم سبب تعدیل حرارت آفتاب و ادامه حیات موجودات ولی تکیه روی پایان شب ممکن است به خاطر این باشد که رو به سوی روشنایی و نور می‌رود و از این گذشته بهترین زمان برای نیایش و عبادت پروردگار است و آغاز حرکت و جنبش در عالم حیات .

﴿۱۸﴾ وَ الصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ و صبح هنگامی که تنفس کند ،

چه تعبیر جالبی ، صبح را به موجود زنده‌ای تشبیه کرده که نخستین تنفسش با طلوع سپیده آغاز می‌شود و روح حیات در همه موجودات می‌دمد ، گویی در زیر دست و پای لشکر زنگی شب نفسش بریده بود و با درخشیدن اولین شعاع نور از زیر چنگال او آزاد می‌شود و نفس تازه می‌کند .

﴿۱۹﴾ إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ

که (این) قرآن کلام فرستاده بزرگواری است (جبرئیل امین) .

پیک وحی الهی بر او نازل شده

و این پاسخی است به آن‌ها که پیامبر را متهم می‌کردند که قرآن را خود ساخته و پرداخته و به خدا نسبت داده است. در این آیه و آیات بعد پنج وصف برای «جبرئیل» پیک وحی خدا بیان شده که در حقیقت اوصافی است که برای هر فرستاده جامع‌الشرایط لازم است. نخست توصیف او به «کریم بودن» که اشاره به ارزش وجودی او است، آری او نزد خداوند بزرگ وجودی است بالارزش و بااهمیت.

﴿۲۰﴾ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ

که صاحب قدرت است و نزد (خداوند) صاحب عرش مقام والا دارد.

تعبیر به «ذی قُوَّة» (صاحب قدرت) درباره جبرئیل به خاطر آن است که برای دریافت چنین پیام بزرگ و ابلاغ دقیق آن قدرت و نیروی عظیمی لازم است و اصولاً هر رسول و فرستاده‌ای باید در حدود رسالت خود «صاحب قدرت» باشد، مخصوصاً باید از هر گونه فراموشکاری در زمینه پیامی که مسؤول ابلاغ آن است، برکنار باشد. «ذی الْعَرْش» اشاره به ذات پاک خداوند است گرچه او صاحب تمام عالم هستی است، ولی از آن‌جا که عرش خواه به معنی عالم ماوراء طبیعت باشد و یا

مقام علم مکنون خداوند ، اهمیت بیشتری دارد ، او را به صاحب عرش بودن توصیف می کند. «مَکِیْن» به معنی "کسی است که صاحب منزلت و مکان" است . اساساً باید رسول "شخص بزرگ و فرد برجسته ای" باشد که بتواند نمایندگی و رسالت او را به عهده گیرد و کاملاً مقرب و نزدیک به او باشد و مسلماً تعبیر به «عِنْدُ» (نزد) به معنی حضور مکانی نیست ، چراکه خداوند مکان ندارد بلکه حضور مقامی و قُرب معنوی است .

﴿۲۱﴾ مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ فرمانروا و امین است .

تعبیر به «ثَمَّ» که برای اشاره به بعید به کار می رود ، ناظر به این حقیقت است که پیک وحی خدا در عالم فرشتگان نافذالکلمه و مورد اطاعت است و از همه این ها گذشته در ابلاغ رسالت خویش نهایت امانت را دارد . از روایات استفاده می شود که گاه جبرئیل "امین" برای ابلاغ آیات قرآن از سوی گروه عظیمی از فرشتگان همراهی می شد و مسلماً در میان آن ها "مُطَاع" بود و یک رسول باید در میان همراهانش مُطَاع باشد .

﴿۲۲﴾ وَ مَا ضَاجِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ و مصاحب شما (پیامبر) دیوانه نیست .

تعبیر به «صاحب» که به معنی «ملازم و رفیق و همنشین» است ، علاوه بر این که از مقام تواضع پیامبر نسبت به همه مردم حکایت می کند ، اشاره به این است که او سالیان دراز در میان شما زندگی کرده و همنشین با افراد شما بوده است و او را به عقل و درایت و امانت شناخته اید ، چگونه نسبت جنون به او می دهید ؟ جز این که او بعد از بعثت ، تعلیماتی با خود آورده که با تعصبات و تقلیدهای کورکورانه و هوا و هوس های شما سازگار نیست . نسبت «جنون» ، از جمله نسبت هایی است که طبق آیات قرآن از جمله آیه ۵۲ سوره ذاریات ، به همه پیامبران الهی از سوی دشمنان لجوج و معاند داده شده ، عاقل در منطق آنها کسی بود که همرنگ با محیط فاسد باشد و دنباله روی شهوات آنها ، نان را به نرخ روز خورد و از هر حرکت اصلاحی و انقلابی دوری کند و با این معیار و ضابطه ، همه پیامبران از دیدگاه تاریک دنیاپرستان ، دیوانه بوده اند .

﴿ ۲۳ ﴾ وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأَفْـَـقِ الْمُبِينِ

او رسول الهی (جبرئیل) را در افق روشن مشاهده کرد .

منظور از افق مبین ، همان «افق اعلی» و افق آشکارکننده فرشتگان است که پیامبر ،

جبرئیل را در آن مشاهده کرد .

﴿ ۲۴ ﴾ وَ مَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ

او نسبت به آنچه از طریق وحی دریافت داشته، بخیل ندارد .
 «ضنین» از ماده «ضَنَنَه» (بر وزن مَنَنَه) به معنی "بخل" در مورد اشیاء نفیس و گرانبها است .
 پیامبر همه آنچه را از طریق وحی دریافت داشته را ، بی کم و کاست در اختیار بندگان خدا و همه نیازمندان می گذارد، او مانند بسیاری از مردم نیست که وقتی به حقیقت مهمی دست می یابند ، اصرار در کتمان آن دارند و غالباً از بیان آن بخل می ورزند و چه بسا آن معلومات را با خود به گور می برند.
 ﴿ ۲۵ ﴾ وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِیمٍ این (قرآن) گفته شیطان رجیم نیست .

واژه «رَجیم» در اصل از ماده «رَجَمَ» و «رَجَام» (بر وزن لَجَام) به معنی "سنگ" گرفته شده و سپس به پرتاب سنگ برای راندن شخص یا حیوانی اطلاق گردیده و بعد از آن به معنی هرگونه طرد کردن و دور کردن آمده و منظور از «شَیْطَانٍ رَجِیم» در این جا همین معناست ، یعنی شیطانی که از درگاه خداوند مطرود است . این آیات قرآن هرگز مانند سخنان کاهنان که تاریک و گمراه کننده است

و از طریق ارتباط باشیاطین دریافت می‌داشتند، نمی‌باشد و نشانه‌های این حقیقت در آن ظاهر است، چراکه سخنان کاهنان آمیخته با دروغ و اشتباهات فراوان بوده و بر محور امیال و مطامعشان دور می‌زد و این هیچ نسبتی با قرآن مجید ندارد، زیرا آیات قرآنی همان‌گونه که در اولین برخورد برای هرکس روشن می‌شود، سراسر نور و هدایت و روشنائی است.

ویژگی‌های پنجگانه رسول و فرستادگان از دیدگاه قرآن

صفات پنجگانه‌ای که در آیات فوق برای «جبرئیل امین» به عنوان فرستاده خداوند به سوی پیغمبر گرامی اسلام آمده، صفاتی است که با در نظر گرفتن سلسله مراتب در هر رسول و فرستاده‌ای ضرورت دارد: ۱- کرامت و داشتن صفات برجسته نفسانی است که او را لایق رسالت مهمی کند. ۲- دارا بودن قدرت (ذی قُوَّة) تا در امر رسالت خویش با قاطعیت و توانایی پیش رود و از هر ضعف و فتور و سستی برکنار باشد. ۳- داشتن مقام و منزلت در نزد کسی که از طرف او رسالتی را پذیرفته (مکین) تا بتواند پیام‌ها را به خوبی دریافت دارد و چنانچه جوابی لازم بود، بدون هیچ‌گونه ترس و واهمه‌ای ابلاغ کند. ۴- چنانچه امر رسالت مهم باشد، باید معاونانی

داشته باشد که او را در این کار یاری کنند ، معاونانی گوش به فرمان و هماهنگ و فرمانبردار (مُطَاع) . ۵- دارا بودن «امانت» تا کسانی که می‌خواهند پیام را از آن رسول بگیرند ، بر او اعتماد کنند و گفتار او بی‌کم و کاست گفتار کسی محسوب شود که از ناحیه او آمده است . هنگامی که این اصول پنجگانه تأمین گردد، حق رسالت ادا خواهد شد و لذا در حالات پیامبر اکرم و تاریخ زندگی او می‌بینیم که رسولان خود را با دقت زیاد از میان کسانی که واجد این صفات بودند، انتخاب می‌کرد که یک نمونه زنده آن رسالت امیرمؤمنان علی علیه السلام از سوی پیغمبر در ابلاغ آیات آغاز سورة براءت به مشرکان مکه در آن شرایط خاص است که شرح آن در تفسیر سورة براءت آمده است. علی علیه السلام می‌فرماید: «رَسُولُكَ تَرْجُمَانُ عَقْلِكَ وَ كِتَابُكَ اَبْلَغُ مَا يَنْطِقُ عَنْكَ: فرستاده تو نمایانگر عقل تو است و نامه تو گویاترین سخنگویت» . (۱)

فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ ﴿٢٦﴾ پس به کجا می‌روید؟

ای غافلان به کجا می‌روید؟

در آیه مورد بحث مخالفان را به خاطر عدم پیروی از این کلام بزرگ مورد توبیخ قرار می‌دهد و با یک استفهام توبیخی می‌گوید: چرا راه راست را رها کرده، به بیراهه گام می‌نهیید؟ و چرا پشت به این چراغ فروزان نموده رو به سوی تاریکی می‌روید؟ مگر دشمن سعادت و سلامت هستید؟

﴿۲۷﴾ **إِنْ هُوَ إِلَّا نِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ**

این قرآن چیزی جز تذکری برای جهانیان نیست.

همه را اندرز و هشدار می‌دهد تا از خواب غفلت بیدار شوند.

﴿۲۸﴾ **لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ**

برای آن‌ها که می‌خواهند راه مستقیم در پیش بگیرند.

قابل توجه این‌که در آیه قبل می‌گوید: «قرآن مایه ذکر و بیداری برای جهانیان است» و در این آیه تنها گروه خاصی را ذکر می‌کند، همان‌ها که تصمیمی بر قبول هدایت و پیمودن راه راست گرفته‌اند، این تفاوت به خاطر آن است که آیه قبل عمومیت این فیض الهی را بیان می‌کند و این آیه شرط

بهره‌گیری از این فیض را و تمام مواهب عالم چنین است که اصل فیض ، عام است ولی استفاده از آن مشروط به اراده و تصمیم است، زیرا برای هدایت و تربیت ، تنها «فاعلیت فاعل» کافی نیست ، بلکه «قابلیت قابل» نیز شرط است . این آیه از آیاتی است که نشان می‌دهد خداوند انسان را آزاد و مختار آفریده و تصمیم نهایی برای پیمودن راه حق و باطل با خود اوست .

فقط راهی که قرآن و پیامبر خدا معرفی کنند، راه مستقیم هدایت و بقیه راه‌ها انحرافی است

تعبیر به «یَسْتَقِیْم» تعبیر جالبی است که نشان می‌دهد راه اصلی که در پیش روی انسان قرار دارد ، راه مستقیم هدایت و سعادت است و بقیه راه‌ها همه انحرافی است . تمامی نیروهای درون و برون انسان همه بسیج شده‌اند که او را در این راه مستقیم به حرکت درآورند و اگر افراط و تفریط‌ها، وسوسه‌های شیطانی و تبلیغات گمراه‌کننده در کار نباشد ، انسان با ندای فطرت در همین مسیر مستقیم گام می‌نهد، می‌دانیم "خط مستقیم همیشه نزدیک‌ترین راه به مقصد است".

﴿ ۲۹ ﴾ وَمَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

و شما را ده نمی‌کنید مگر این که خداوند پروردگار جهانیان بخواهد.

بحثی پیرامون جبر و اختیار

اما چون تعبیریه مشیت و ارادهٔ انسان ، ممکن است این توهم را ایجاد کند که انسان چنان آزاد است که در پیمودن این راه هیچ نیازی به خداوند و توفیق الهی ندارد ، در این آیه که آخرین آیه از این سوره است ، به بیان نفوذ مشیت پروردگار می‌پردازد . در حقیقت مجموع این دو آیه همان مسألهٔ دقیق و ظریف «أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ» را بیان می‌کند ، از یکسو می‌گوید : تصمیم‌گیری به دست شماست و از سوی دیگر می‌گوید : تا خدا نخواهد ، شما نمی‌توانید تصمیم بگیرید ، یعنی اگر شما مختار و آزاد آفریده شده‌اید ، این اختیار و آزادی نیز از ناحیهٔ خداست ، او خواسته است که شما چنین باشید . انسان در اعمال خود نه مجبور است و نه صددرصد آزاد ، نه طریقهٔ جبر ، صحیح است و نه طریقهٔ تفویض ، بلکه هرچه او دارد ، از عقل و هوش و توانایی جسمی و قدرت تصمیم‌گیری همه از ناحیهٔ خداست و همین واقعیت است که او را از یکسو دائماً نیازمند به خالق می‌سازد و از سوی دیگر به مقتضای آزادی و اختیارش به او تعهد و مسؤولیت می‌دهد . تعبیر به «رَبُّ الْعَالَمِينَ» به خوبی نشان می‌دهد که مشیت الهی نیز در مسیر تربیت و تکامل انسان و همهٔ

جهانیان است ، او هرگز نمی خواهد کسی گمراه شود ، یا گناه کند و از جوار قُرب خدا دور افتد ، او به مقتضای ربوبیتش همه کسانی را که بخواهند در مسیر تکامل گام بردارند ، یاری می دهد .

عجیب این که طرفداران مسلک جبر تنها به آیه دوم چسبیده اند ، درحالی که طرفداران تفویض نیز ممکن است به آیه اول متوسل شوند . این جداسازی آیات از یکدیگر که غالباً معلول پیشداوری های نادرست است ، مایه گمراهی است . آیات قرآن را باید در کنار هم گذاشت و از مجموع استفاده کرد . جالب این که بعضی از مفسران نقل کرده اند که : وقتی آیه اول (لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ) نازل شد ، ابوجهل که عملاً از طرفداران عقیده تفویض بود ، گفت : «خوب شد همه اختیارات با ما است» و این جا بود که آیه دوم نازل گردید (وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ) .^(۱)

پایان سورة تکویر

سورة انفطار

فضیلت تلاوت سورة « انفطار »

درباره اهمیت تلاوت این سوره ، در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم : « هر کس این دو سوره ؛ سوره انفطار و سوره اشقاق را تلاوت کند و آن دو را در نماز فريضة و نافله برابر چشم خود قرار دهد ، هیچ حجابی او را از خدا محجوب نمی دارد و چیزی میان او و خداوند حایل نمی شود ، پیوسته (با چشم دل) به خدا می نگرد و خدا (بالطفش) به او نگاه می کند ، تا از حساب مردم فارغ شود » . (۱)

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر آن زمان که آسمان (کرات آسمانی) از هم شکافته شود. و آن زمان که ستارگان پراکنده شود و فروریزد.	بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ
--	---

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۱۰ ، صفحه ۴۴۷ .

آن زمان که نظام جهان درهم‌ریزد

«انْفَطَرَتْ» از ماده «انفطار» به معنی "انشقاق و شکافته شدن" است. «کواکب» جمع «کوکب» در لغت عرب معانی زیادی دارد از جمله: ستاره به طور اعم و ستاره زهره به طور اخص، سفیدی که در چشم ظاهر می‌شود، گیاهان بلند، شکوفه درختان، نوجوان زیبا، شمشیر، آب، رییس یک جمعیت و غیره. ولی ظاهراً معنی حقیقی آن همان ستاره درخشانده و فروزان است و بقیه معانی مجازی محسوب می‌شوند، که به مناسبت شباهت با معنی اصل، در آن‌ها استعمال شده است. «انْفَتَرَتْ» در اصل از ماده «نثر» (بر وزن نصر) به معنی "پراکنده ساختن" و «انْتِثَار» به معنی "پراکنده شدن" و از آن‌جا که پراکنده شدن ستارگان (همانند گردن‌بندی که رشته آن گسیخته باشد)، سبب می‌شود که هر کدام در گوشه‌ای بیفتند، بسیاری از مفسران آن را به معنی سقوط ستارگان نیز تفسیر کرده‌اند و این لازمه معنی پراکندگی است. در این‌که پراکنده شدن ستارگان و انفجار کواکب آسمان و به هم ریختن نظام آن‌ها تحت تأثیر چه عواملی رخ می‌دهد؟ آیا تعادل جاذبه و دافعه به هم می‌خورد؟ یا یک نیروی عظیم مرموزی آن را تحت الشعاع خویش قرار می‌دهد؟ یا انبساط

تدریجی عالم که امروز از نظر دانشمندان به اثبات رسیده است ، به جایی می رسد که این نتیجه را به دنبال دارد ؟ هیچ کس به درستی نمی داند ، ولی همین اندازه می دانیم که هدف ، اعلام این مطلب است ؛ جایی که این کُرات عظیم آسمانی به چنین سرنوشتی دچار شوند ، تکلیف انسان ضعیف در این میان کاملاً معلوم است . این ها همه هشدار است به انسان در زمینه فتنای این جهان ، تا آن را سر ای جاویدان خود نداند ، به آن دل نبندد و به خاطر آن آلوده هزاران گناه نشود .

﴿ ۳ 〉 وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ و آن زمان که دریاها به هم پیوسته شود .

گرچه امروز نیز تمام دریاهای روی زمین ، (غیر از دریاچه ها) به هم ارتباط دارند ، ولی به نظر می رسد که در آستانه قیامت بر اثر زلزله های شدید یا متلاشی شدن کوه ها و ریختن آن ها در دریاها چنان دریاها پُر می شوند ، که آب سراسر خشکی ها را فرا می گیرد و دریاها به صورت یک اقیانوس گسترده فراگیر در آیند . احتمال دیگری که در تفسیر این آیه مطرح است ، این است که منظور از «فُجِّرَتْ» همان انفجار و برافروختگی است که اقیانوس ها را مبدل به یکپارچه از آتش می کند ، زیرا همان گونه که اشاره کردیم ، آب از دو عنصر تشکیل یافته که هر دو شدیداً قابل احتراق است و اگر

بر اثر عواملی آب دریاها تجزیه و تبدیل به «اکسیژن» و «نیدروژن» شود ، بر اثر یک جرقه همگی تبدیل به آتش خواهد شد .

﴿۴﴾ **وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ** و آن زمان که قبرها زیر و رو شود (و مردگان خارج شوند).
 «بُعْثِرَتْ» به معنی "زیر و رو شدن و پراکنده گشتن" است. این آیه اشاره به مرحله دوم رستاخیز یعنی "مرحله تجدید حیات جهان و تجدید حیات مردگان" است که سریع و ناگهانی صورت می گیرد .
 ﴿۵﴾ **عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ**

در آن زمان هرکس می داند آنچه را از قبل فرستاده و آنچه را برای بعد گذاشته است.
 آری آن روز حجابها کنار می رود ، پرده های غرور و غفلت دریده می شود و حقایق جهان عریان و آشکار می گردد و از آن جا که آن روز «يَوْمُ الْبُرُوزِ» است ، همه چیز بارز و ظاهر می شود و در آن جاست که انسان تمامی اعمال خود را می بیند و از نیک و بد آن آگاه می شود ، چه اعمالی را که از قبل فرستاده و چه کارهایی را که آثارش بعد از او در دنیا باقی مانده و نتایجش به او رسیده است ، مانند خیرات و صدقات جاریه و بناها و آثاری که برای مقاصد رحمانی یا شیطانی ساخته و

از خود به جا نهاده است و یا کتاب‌ها و آثار علمی و غیر علمی که برای مقاصد نیک و بد تحریر یافته و بعد از او مورد بهره‌برداری دیگران قرار گرفته است، همچنین سنت‌های نیک و بد که اقوامی را به دنبال خود کشانیده است. این‌ها نمونه‌هایی از کارهایی است که نتایجش بعد از انسان به او می‌رسد و مصداق «أَحْرَتْ» در آیه فوق است. درست است که انسان در این دنیا نیز اجمالاً از اعمال خود باخبر است، ولی فراموشکاری‌ها و خودخواهی‌ها و حُبِّ ذات غالباً مانع می‌شود که همه را به خاطر بسپارد و به عمق آثار اعمال خویش واقف گردد، ولی در آن روز که انقلاب و تحولی در همه چیز پیدا می‌شود، روح و جان آدمی نیز دستخوش چنین انقلابی می‌گردد، آن‌جاست که به تمام اعمال خود علم تفصیلی و دقیق پیدا می‌کند، بلکه طبق آیه ۳۰ سوره آل عمران «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَ مَّا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ» همه را در مقابل خود حاضر می‌بیند. ضمناً منظور از «نَفْس» در این جا هر نفسی از نفوس انسانی است و تمامی افراد بشر را شامل می‌شود.

آثار کارهای انسان تا قیامت باقی است

علاوه بر آنچه در آیات فوق آمده، از روایات اسلامی نیز به خوبی استفاده می‌شود که ممکن

است آثاری از انسان باقی بماند که برکات یا عواقب سوئش تا سال‌های متمادی و حتی تا دامنۀ قیامت به او برسد . چنان‌که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «لَيْسَ يَتَّبِعُ الرَّجُلَ بَعْدَ مَوْتِهِ مِنَ الْأَجْرِ إِلَّا ثَلَاثُ خِصَالٍ: صَدَقَةٌ أَجْرَاهَا فِي حَيَاتِهِ فَهِيَ تَجْرِي بَعْدَ مَوْتِهِ، وَ سُنَّةٌ هَدَى سَنَهَا فَهِيَ تُعْمَلُ بِهَا بَعْدَ مَوْتِهِ، وَ وَلَدٌ صَالِحٌ يَسْتَغْفِرُ لَهُ: بعد از مرگ انسان پرونده اعمال او بسته می‌شود و اجر و پاداشی به او نمی‌رسد مگر از سه طریق: بناها و اشیاء مفیدی که برای استفاده مردم از خود به یادگار گذارده و بعد از او جریان خود را طی می‌کند و سنت هدایتگری که آن را به وجود آورده و بعد از مرگ او به آن عمل می‌شود و فرزند صالحی که برای او استغفار می‌کند» ^(۱) در روایت دیگری این امور شش چیز شمرده شده که به حال مؤمنان بعد از موتشان مفید است: «فرزند صالح، قرآنی که آن را تلاوت می‌کند، چاهی که حفر کرده، درختی که غرس نموده، تهیه آب و سنت حسنه‌ای که بعد از او باقی می‌ماند و مورد توجه قرار می‌گیرد» ^(۲) در بعضی از روایات روی علم و دانشی که از انسان در میان مردم نیز

۱- «بحار الانوار»، جلد ۷۱، صفحه ۲۵۷. ۲- «بحار الانوار»، جلد ۷۱، صفحه ۲۵۷.

می‌ماند، تکیه شده است.^(۱) برای انجام یک عمل، قطعاً مقدمات زیادی لازم است و در این میان نقش رهبران و ارشادکنندگان و یا وسوسه‌گران، نقش مهمی است. همچنین نقش سنت‌های خوب یا زشت و ننگین که زمینه فکری و اجتماعی را برای این گونه اعمال فراهم می‌کند، نمی‌توان از نظر دور داشت، بلکه گاه می‌شود که نقش رهبران و یا سنت‌گذاران بر همه عوامل دیگر پیشی می‌گیرد. از این رو هیچ دلیلی ندارد که آن‌ها شریک جرم و یا شریک در نیکی‌ها نباشند. روی همین منطبق در آیات قرآن و روایات اسلامی، به مسأله «دلالت بر نیکی و بدی» و یا «سنت‌گذاران اعم از نیک و بد»، تکیه فراوان شده است. این موضوع تا آنجا مورد اهمیت است که به گفته پیامبر اسلام: «الدُّالُّ عَلَى الْخَيْرِ كَفَاعِلِهِ: آن‌کس که دعوت به نیکی می‌کند، همانند فاعل آن است».^(۲) در صحیح مسلم نیز حدیثی از پیامبر اسلام به این مضمون آمده است: پیامبر در میان یاران نشسته بود، جمعی پابره‌نه و فاقد لباس خدمتش رسیدند، در حالی که شمشیرها را بر کمر بسته بودند (و

۱- «منیة المرید»، صفحه ۱۱.

۲- «وسائل الشیعه»، جلد ۱۱، صفحه ۴۳۶.

آماده جهاد بودند). از مشاهده فقر آنها چهره پیامبر دگرگون شد، به خانه رفت و سپس برگشت و به بلال دستور داد مردم را دعوت به اجتماع و نماز کند، بعد از برگزاری نماز پیامبر خطبه‌ای خواند و فرمود: «ای مردم! از خدا بترسید، همان خدایی که همگی شما را از یک نفس آفرید و بداند خدا مراقب شماست. مردم! تقوا پیشه کنید و به فکر فردای قیامت باشید، هر کدام بتوانید از دینار، درهم، لباس، گندم، خرما، حتی بخشی از یک دانه خرما به نیازمندان کمک کنید». در این هنگام مردی از انصار کیسه پولی آورد که در دستش جا نمی‌گرفت این امر، سبب تشویق مردم شد و پشت سرهم کمک‌های مختلف فراهم کردند. به حدی که دو کوبه از مواد غذایی و لباس جمع شد، آثار سرور در چهره پیامبر نمایان گشت. در این هنگام فرمود: «مَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجُورِهِمْ شَيْءٌ وَمَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً سَيِّئَةً كَانَ عَلَيْهِ وِزْرُهَا وَوِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَوزَارِهِمْ شَيْءٌ» کسی که روش خوبی را در اسلام روش سازی کند پس همیشه برای او است پاداش آن عمل خوب و پاداش کسانی که به آن کار خوب عمل می‌کنند بدون اینکه از پاداش عمل‌کننده‌ها چیزی کم شود و کسی که روش بدی را پایه گذاری

کند عذاب و عقوبت مرتب بر آن سنت ناپسند همواره گریبان او را می‌گیرد و عواقب مربوط به کسانی که به آن کار ناپسند عمل کنند نیز همیشه متوجه اوست بدون آنکه چیزی از عذاب عمل‌کننده‌ها کم شود.^(۱) در این جا سؤالی پیش می‌آید که این احادیث و مانند آن از آیات قرآن، با آیه ۱۶۴ سوره انعام: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى: کسی گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد»، چگونه سازگار است؟ پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته کاملاً روشن است و آن این‌که این‌ها مسؤول گناهان دیگری نیستند، بلکه مسؤول گناهان خویشند، زیرا در «تحقیق» گناه دیگران شرکت داشتند و از یک نظر گناه خودشان محسوب می‌شود. این آیات و روایات، ابعاد مسؤولیت انسان در برابر اعمالش از دیدگاه اسلام را منعکس می‌کند و نشان می‌دهد که تا چه حد هر انسانی در مقابل اعمال خویش مسؤول است، تا آن‌جا که ممکن است بعد از گذشتن هزاران سال آثارش برای او پاداشی نیک بیافریند، یا وِزْر و لعن و گناه به بار آورد.

﴿۶﴾ يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّبَكَ رَبِّكَ الْكَرِيمِ

۱- «صحیح مسلم»، جلد ۲، صفحه ۷۰۴.

ای انسان! چه چیز تو را در برابر پروردگار کریمت مغرور ساخته؟

ای انسان چه چیز تو را مغرور ساخته؟

«غَرْكَ» از ماده «غرور» در اصل به معنی «غفلت به هنگام بیداری» است و به تعبیر دیگر غفلت در جایی که انسان باید غافل نباشد و از آنجا که غفلت گاه سرچشمه «جسارت» و با «خودبرتربینی» می شود، واژه «غرور» به این معانی نیز تفسیر شده است. در تفسیر «کریم» تعبیرات گوناگونی گفته اند. بعضی گفته اند که: کریم، بخشنده ای است که تمام افعالش احسان است و هرگز بابخشش خود در پی کسب سود یا دفع زیان نیست. بعضی گفته اند که: کریم، کسی است که هم آن چه را بر اوست و هم آن چه را بر او لازم نیست، می بخشد. و بعضی گفته اند: کریم، کسی است که متاع کم را می پذیرد و بهای زیاد در برابر آن می دهد. ولی در حقیقت همه این ها در مفهوم کریم، در صورتی که در حد اعلی همچون کرم خداوند در نظر گرفته شود، جمع است و در کرم خداوند همین بس که تنها به عفو گنهکار راضی نمی شود، بلکه گناهان را (در مورد کسانی که شایستگی دارند)، به حسنات تبدیل می کند. امیر مؤمنان علی علیه السلام در تفسیر این آیه جمله های

عجیبی دارد ، می‌فرماید : « ای انسان ! چه چیز تو را بر گناهت جرأت داده ؟ و چه چیز تو را در برابر پروردگارت مغرور ساخته ؟ و چه چیز تو را به هلاکت خویش علاقمند نموده ؟ آیا این بیماری تو بهبودی ندارد ؟ یا این خوابت به بیداری نمی‌انجامد ؟ چرا (لااقل) آن مقدار که به دیگران رحم می‌کنی به خودت رحم نمی‌کنی ؟ تو هرگاه کسی را در میان آفتاب سوزان ببینی ، بر او سایه می‌افکنی ، هرگاه بیماری را ببینی که درد ، او را سخت ناتوان ساخته ، از روی ترحم بر او گریه می‌کنی ، پس چه چیز تو را بر بیماریت صبور ساخته و بر مصیبت شکیبا نموده ؟ و از گریه بر خویشتن تسلیت داده ؟ در حالی که عزیزترین افراد نزد تو خودت می‌باشی ، چگونه ترس از نزول بلا در شب تو را بیدار نکرده ، با این که در گناه و معصیت او غوطه‌وری و در حالی که زیر سلطه او قرار داری . بیا و این بیماری (غفلت از خدا) را با داروی تصمیم و عزم راسخ مداوا کن و این خواب غفلتی را که چشمانت را فرو گرفته با بیداری برطرف ساز ، بیا مطیع خداوند شو و به یاد او اُنس گیر ، خوب تصور کن که به هنگام غفلت از خدا ، او با دادن نعمت‌ها به تو عنایت می‌کند ، تو را به سوی عفو و بخشش خویش می‌خواند و زیر پوشش فضل و برکات خود قرار می‌دهد ، در حالی که تو همچنان به او پشت کرده‌ای و به دیگری رومی‌آوری ، بزرگ است خداوندی که با این قدرت عظیم ، " کریم " است ، اما تو با این ضعف و

حقارت چه قدر بر معصیت جسوری ...» (۱)

﴿۷﴾ الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوِّيكَ فَعَدَلَكَ همان خدایی که تو را آفرید و منظم ساخت .
﴿۸﴾ فِي أَيِّ صُورَةٍ مَّا شَاءَ رَكَّبَكَ و در هر صورتی می خواست ، تو را ترکیب نمود .

مراحل چهارگانه خلقت انسان

در آیه مورد بحث ، مراحل چهارگانه عظیم خلقت را یعنی اصل آفرینش و سپس تنظیم و بعد از آن تعدیل و سرانجام ترکیب بندی را در عباراتی کوتاه و پُر معنی بیان می کند . ﴿۱﴾ - مرحله اول اصل آفرینش انسان قرار دارد که او را از نطفه ای ناچیز در ظلمت کده رَجِم آفرید . ﴿۲﴾ - در مرحله بعد که مرحله «تسویه و تنظیم» است ، هر عضوی از اعضاء پیکر او را با نظم بندی عجیبی موزون ساخت ، چشم و گوش و قلب و عروق و سایر اعضا را که اگر انسان در ساختمان و نظام هر یک به تنهایی بیندیشد و الطاف و مواهب الهی را در هر یک از آن ها بنگرد ، دنیایی از علم و قدرت و لطف

۱- «نهج البلاغه» ، خطبه ۲۲۳ .

و کَرَم را در برابر چشمان خود مجسم می‌بیند. ۳ - سپس نوبت به موهبت دیگری می‌رسد که «تعدیل میان قوا و اعضای پیکر و هماهنگی و رابطه آن‌ها با یکدیگر است». بدن انسان عمدتاً از دو بخش آفریده شده که قرینه یکدیگر هستند: دست‌ها و پاها و چشم‌ها و گوش‌ها و استخوان‌بندی‌ها و عروق و اعصاب و عضلات در دو بخش بدن هماهنگ و مکمل یکدیگرند. به علاوه اعضای مختلف نیز کار یکدیگر را تکمیل می‌کنند، مثلاً دستگاه تنفس به گردش خون کمک می‌کند و دستگاه گردش خون به تنفس. برای بلعیدن یک لقمه غذا دندان‌ها و زبان، غده‌های بزاقی عضلات اطراف دهان و گلو همه دست‌به‌دست هم می‌دهند تا لقمه‌ای وارد دستگاه هاضمه شود و از آن پس نیز هماهنگی‌های زیادی صورت می‌گیرد تا غذا هضم و جذب بدن گردد و نیروی لازم را برای تلاش و حرکت ایجاد کند، این‌ها همه در جمله «فَعَدَلَك» جمع است. ۴ - و سرانجام مرحله «ترکیب و صورت‌بندی» او در مقایسه با موجودات دیگر فرامی‌رسد. آری خداوند نوع انسان را در مقایسه با انواع حیوانات و جانوران، صورتی موزون و زیبا و بدیع داده است، همچنین سیرتی زیبا توأم با فطرتی بیدار و ترکیبی که آماده پذیرش هرگونه علم و آگاهی و تعلیم و تربیت است و از این گذشته

صورت‌های افراد انسان با یکدیگر متفاوت است و همان‌گونه که در آیه ۲۲ سورة روم آمده است : « اِخْتِلَافُ رَنَکْها و زبَانْها و شَمَا از آیات خداست » (وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اِخْتِلَافُ اَلْسِنَتِكُمْ وَ اَلْوَايِكُمْ) که اگر این تفاوت نبود ، نظام زندگی اجتماعی بشر مختل می‌شد . علاوه بر این اختلاف ظاهری ، اختلاف‌هایی در استعدادها و ذوق‌ها و سلیقه‌ها قرار داده و آن‌ها را به صورت‌هایی که حکمتش اقتضا می‌کرده ، ترکیب و تنظیم نموده ، تا از مجموع آن‌ها جامعه‌ای سالم به وجود آید که همه نیازمندی‌های خود را تأمین کند و قوای ظاهر و باطن انسان‌ها مکمل یکدیگر شوند . در مجموع همان‌گونه که در آیه ۴ سورة تین آمده است : « لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ : خداوند این انسان را به بهترین صورت آفریده است » . خلاصه این‌که در این آیات و بسیاری دیگر از آیات قرآن ، خداوند این انسان فراموشکار و مغرور را وادار به عرفان خویش می‌کند . از آغاز آفرینش در رَحِم مادر تا لحظه تولد و از آن‌گاه تا نمو و رشد کامل ، وجود خویش را مورد بررسی دقیق قرار دهد و ببیند در هر گام و در هر لحظه نعمت تازه‌ای از سوی آن منعم بزرگ به سراغش آمده تا خود را سراپا غرق احسان او ببیند و از مَرکب غرور و غفلت پایین آید و طوق

بندگی حق را بر گردن نهد .

﴿ ۹ ﴾ كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالذِّينِ

آنچنان که شما می‌پندارید، نیست، بلکه شماروز جزا را منکرید.

آری هنگامی که در حال افراد مغرور و غافل دقت کنیم ، می‌بینیم مسأله اصلی این است که در اعماق روح بسیاری از آن‌ها شک و تردید یا انکار قیامت نهفته است و امور دیگر همگی بهانه است ، به همین دلیل اگر پایه‌های ایمان به معاد در دل‌ها تقویت گردد ، این غرور و غفلت‌ها بر چیده خواهد شد .

﴿ ۱۰ ﴾ وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ

﴿ ۱۱ ﴾ كِرَامًا كَاتِبِينَ

﴿ ۱۲ ﴾ يَخْلُمُونَ مَا تَفْعَلُونَ

منظور از «حَافِظِينَ» در این جا ، فرشتگانی هستند که مأمور حفظ و نگهداری اعمال انسان‌ها

اعم از نیک و بد هستند که در آیه ۱۸ سوره ق از آن‌ها تعبیر به «رَقِيبٌ وَ عَتِيدٌ» شده است : «مَا

يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» : انسان هیچ سخنی را تلفظ نمی‌کند مگر این‌که نزد آن فرشته‌ای است

مراقب و آماده برای انجام مأموریت « و در همان سوره ق در آیه قبل می‌فرماید: «إِذْ يَتَلَفَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنْ الْيَمِينِ وَ عَنْ الشَّمَالِ قَعِيدٌ: به خاطر بیاورید هنگامی را که دو فرشته راست و چپ که ملازم شما هستند، اعمال شما را تلقی و ثبت می‌کنند ».

گواهان هفتگانه در دادگاه قیامت

علاوه بر این‌ها مراقبان دیگری انسان را از هر طرف احاطه کرده‌اند که مجموع آن‌ها را تحت عنوان گواهان در دادگاه قیامت در هفت قسمت و فهرست‌وار اشاره می‌کنیم: ۱- ذات پاک خداوند که می‌فرماید: «هر عملی را که انجام می‌دهید، ما شاهد و ناظریم» (۶۱ / یونس).

۲- پیامبران و اوصیاء هستند (۴۱ / نساء). ۳- زبان و دست و پا و به‌طور کلی اعضای پیکر انسان (۲۴ / نور). ۴- پوست تن انسان (۲۱ / فصلت). ۵- فرشتگان (۲۱ / ق) و آیه مورد بحث. ۶- زمینی که انسان روی آن زندگی می‌کند و اطاعت و گناه از او سر می‌زند (۴ / زلزال). ۷- زمانی که اعمال در آن انجام می‌شود (سفینه البحار، جلد ۲، ماده یوم).

در «احتجاج طبرسی» آمده که شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: «علت وجود فرشتگان مأمور

ثبت اعمال نیک و بد انسان‌ها چیست، در حالی که می‌دانیم خداوند «عَالِمُ السِّرِّ وَ الْخَفِيِّ» است، یعنی هر چیزی را که از آن مخفی‌تر نیست می‌داند؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «خداوند این فرشتگان را به عبادت خود دعوت کرد و آن‌ها را شهود بر بندگانش قرار داد تا بندگان به خاطر مراقبت آنان بیشتر مراقب اطاعت الهی باشند و از عصیان او بیشتر ناراحت شوند و چه بسیار بنده‌ای که تصمیم به گناه می‌گیرد، سپس به یاد این فرشته می‌افتد و خودداری می‌کند، می‌گوید: پروردگارم مرا می‌بیند و فرشتگان حافظ اعمال نیز گواهی می‌دهند. علاوه بر این خداوند به رحمت و لطفش این‌ها را مأمور بر بندگان کرده تا به فرمان خدا شیاطین سرکش را از آن‌ها دور کند و همچنین جانوران زمین و آفات بسیار را که آن‌ها نمی‌بینند، تا آن زمان که فرمان خدا و مرگ آن‌ها فرارسد».^(۱) از این حدیث به خوبی استفاده می‌شود که آن‌ها علاوه بر مأموریت ثبت اعمال، مأمور حفظ انسان از حوادث ناگوار و آفات و وسوسه‌های شیاطین نیز هستند. قابل توجه این که در این آیه در توصیف این فرشتگان می‌گوید: «آن‌ها بزرگوار و در نزد پروردگار

۱- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۲۲.

والامقامند» تا انسان‌ها بیشتر مراقب اعمال خویش باشند، زیرا هر قدر ناظر بر اعمال انسان شخصیت والاتری داشته باشد، انسان بیشتر از او ملاحظه می‌کند و از انجام گناه شرمنده‌تر می‌شود. تعبیر به «کَاتِبِین» در حقیقت تأکیدی است بر این معنی که آن‌ها به حافظه قناعت نمی‌کنند، بلکه دقیقاً می‌نویسند و ثبت می‌کنند و به این ترتیب هرگز چیزی از آن‌ها فوت نمی‌شود و صغیر و کبیر را ثبت می‌کنند. تعبیر مذکور تأکید مجددی است بر این حقیقت که آن‌ها از همه اعمال شما بدون استثناء آگاهند و نوشتن آن‌ها بر اساس همین آگاهی است. ضمناً تمام این تعبیرات بیانگر اختیار و آزادی اراده انسان است، چراکه اگر آدمی اختیاری از خود نداشت، گماردن این همه مأمورین ثبت و ضبط اعمال و این همه هشدار و اخطارها هدف و مفهوم صحیحی نخواهد داشت. از سوی دیگر همه این‌ها بیانگر این واقعیت است که مسئله حساب و جزای الهی بسیار سخت و جدی است، چراکه خداوند اهمیت فوق‌العاده‌ای به آن داده است. و توجه و ایمان به این واقعیت کافی است که انسان را تربیت کند و به مسؤولیت‌هایش آشنا سازد و اثر بازدارنده فوق‌العاده روی اعمال خلاف بگذارد.

روش کار فرشتگان مأمور ثبت اعمال

نه تنها در آیات فوق که در بسیاری از آیات قرآن و روایات اسلامی، به این معنی اشاره شده است که خداوند مأمورانی مراقب هر انسانی کرده که اعمال او را اعم از نیک و بد می‌نویسند و نامه اعمال را برای روز جزا آماده می‌کنند.

۱- کسی از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کرد: «دو فرشته‌ای که مأمور ثبت اعمال انسان هستند، آیا از اراده و تصمیم باطنی او به هنگام گناه یا کار نیک نیز باخبر می‌شوند؟» امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «آیا بوی چاه فاضلاب و عطر یکی است؟» راوی عرض کرد: «نه». امام علیه السلام فرمود: «هنگامی که انسان نیت کار خوبی کند، نفسش خوشبو می‌شود. فرشته‌ای که در سمت راست است (و مأمور ثبت حسنات می‌باشد) به فرشته سمت چپ می‌گوید: برخیز که او اراده کار نیک کرده است و هنگامی که آن را انجام داد، زبان آن انسان قلم آن فرشته و آب دهانش مرکب او می‌شود و آن را ثبت می‌کند، اما هنگامی که اراده گناهی می‌کند، نفسش بدبو می‌شود. فرشته طرف چپ به فرشته طرف راست می‌گوید: برخیز که او اراده معصیت کرده

و هنگامی که آن را انجام می‌دهد، زبانش قلم آن فرشته و آب دهانش مرکب اوست و آن را می‌نویسد.^(۱) طبق این حدیث، نیت انسان در تمام وجود او اثر می‌گذارد. ۲- آن‌ها مأمورند به هنگامی که انسان نیت کار نیک می‌کند، آن را به‌عنوان یک «حَسَنه» ثبت کنند و هنگامی که آن را انجام می‌دهد، ده حسنه بنویسند اما هنگامی که تصمیم بر گناه می‌گیرد، تا عمل نکرده چیزی بر او نمی‌نویسند و بعد از عمل تنها یک گناه ثبت کنند.^(۲) این تعبیر بیانگر نهایت لطف و فضل الهی بر انسان است که نیت گناه را بر او می‌بخشد و فعل گناه را بر طبق موازین عدالت جزا می‌دهد، ولی در مسیر اطاعت هر نیتی حسنه‌ای است و هر کار نیکی را بر اساس تفضل پاداش می‌دهد، نه بر میزان عدل و این تشویقی است برای انجام اعمال نیک. ۳- در روایت دیگری آمده است که رسول خدا بعد از اشاره به وجود این دو فرشته و نوشتن حسنات باپاداش ده برابر، فرمود: «هنگامی که انسان کار بدی

۱- «اصول کافی»، جلد ۲، باب من یهم بالحسنة او السيئة، حدیث ۳.

۲- «اصول کافی»، جلد ۲، باب من یهم بالحسنة او السيئة، حدیث ۱ و ۲.

انجام می دهد، فرشته راست به فرشته چپ می گوید: در نوشتن این گناه عجله مکن، شاید کار نیکی بعد از آن انجام دهد که گناه او را بپوشاند، همان گونه که خداوند بزرگ می فرماید: «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» یا این که توبه و استغفار کند (و اثر گناه از بین برود) ... و او هفت ساعت از نوشتن کار بد خودداری می کند و اگر کار نیک یا استغفاری به دنبال آن نیاید، فرشته حسنات به فرشته سیئات می گوید: بنویس بر این بدبخت محروم». (۱) ۴ - امام صادق علیه السلام در حدیث دیگری فرموده: «وقتی مؤمنان در یک مجلس خصوصی باهم سخن می گویند، حافظان اعمال به هم می گویند: ما از آن ها دور می شویم شاید سر می دارند که خدا آن را مستور داشته». (۲) ۵ - علی علیه السلام در یکی از خطبه هایش که مردم را در آن به تقوا دعوت کرده، می فرماید: «بدانید ای بندگان خدا که مراقبان از خودتان بر شما گماشته شده و دیدبان هایی از اعضای پیکرتان و نیز بدانید حسابگران راستگو اعمال شما را ثبت می کنند و حتی شماره نفس هایتان را نگه می دارند، نه ظلمت

۱- «اصول کافی»، جلد ۲، باب من یهم بالحسنة او السيئة، حدیث ۴.

۲- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۱۱۰.

شب تاریک شمارا از آنها پنهان می‌دارد و نه درهای محکم و فرو بسته و چه فردا به امروز نزدیک است». (۱)

مسلماً نیکان در نعمت فراوانی هستند .

﴿۱۳﴾ إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ

و بدکاران در دوز خند .

﴿۱۴﴾ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ

«أَبْرَار» جمع «بار» و «بَر» به معنی «شخص نیکوکار» است و «بَر» به معنی «هر نوع نیکوکاری» می‌باشد و در این جا هم عقاید نیک را شامل می‌شود و هم نيات خیر و اعمال صالح را . «نَعِيم» مفرد است و به معنی «نعمت» می‌باشد و در این جا به معنی بهشت جاویدان است و این که به صورت نکره ذکر شده برای بیان اهمیت و گستردگی و عظمت این نعمت است که هیچ کس جز خدا وسعت و عظمت آن را به درستی نمی‌داند و انتخاب «نَعِيم» که صفت مشبیه است ، در این جا تأکیدی است بر «بقاء و استمرار» این نعمت ، زیرا این مفهوم معمولاً در صفت مشبیه نهفته شده است . «فُجَّار» جمع «فاجر» در اصل از «فَجَّر» به معنی «شکافتن وسیع» است و طلوع صبح را به این جهت طلوع

فجر می‌گویند، که گویی پرده سیاهی شب با سپیده دم به کلی شکافته می‌شود و از همین رو واژه «فُجُور» در مورد اعمال کسانی که پرده عفاف و تقوا را می‌درند و در راه گناه قدم می‌گذارند، به کار می‌رود. «جَحِيم» از ماده «جَحَم» به معنی «برافروختن آتش» است، بنابراین «جَحِيم» همان آتش فروزان و شعله‌ور است و معمولاً در تعبیر قرآن به معنی «دوزخ» آمده است. و این که می‌فرماید: «نیکوکاران در بهشت و بدکاران در دوزخند»، اشاره به آینده حتمی است، زیرا در ادبیات عرب آینده حتمی و «مضارع متحقق الوقوع» را به صورت حال یا ماضی بیان می‌کنند.

﴿۱۵﴾ يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ روز جزا وارد آن می‌شوند و می‌سوزند.

﴿۱۶﴾ وَ مَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ و هیچ‌گاه از آن غایب و دور نیستند.

«يَصْلَوْنَ» از ماده «صَلَّى» (بر وزن سعی) به معنی «دخول در آتش و سوختن و برشته شدن و تحمل درد و رنج آن» آمده است و به حکم این که فعل مضارع است، دلالت بر استمرار و ملازمت دارد. بسیاری از مفسران این جمله را دلیلی بر خلود و جاودانگی عذاب «فُجَّار» گرفته‌اند و چنین نتیجه‌گیری کرده‌اند که منظور از «فُجَّار» در این آیات کفارند، چرا که خلود و جاودانگی جز در

مورد آنها وجود ندارد ، بنابراین «فَجَار» کسانی هستند که پرده‌های تقوا و عفاف را به خاطر عدم ایمان و تکذیب روز جزا دریده‌اند ، نه به خاطر غلبه بر هوای نفس در عین داشتن ایمان . تعبیر این آیه به صورت « زمان حال » باز تأکیدی است بر آنچه قبلاً اشاره شد که این‌گونه افراد در این دنیا نیز به کلی از جهنم غایب و دور نیستند ، زندگی آن‌ها خود دوزخی است و قبرشان نیز طبق حدیث معروف حفره‌ای از حفره‌های آتش است و به این ترتیب دوزخ دنیا و دوزخ برزخ و دوزخ قیامت ، هر سه برای آن‌ها فراهم است . ضمناً آیه فوق این حقیقت را نیز بازگو می‌کند که عذاب دوزخیان هیچ‌گونه فترتی ندارد و حتی برای ساعت و یا لحظه‌ای از آن دور نمی‌شوند .

﴿ ۱۷ ﴾ **وَمَا أَدْرِكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ** تو چه می‌دانی روز قیامت چیست ؟

﴿ ۱۸ ﴾ **ثُمَّ مَا أَدْرِكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ** باز چه می‌دانی روز قیامت چیست ؟

وقتی پیامبر با آن آگاهی وسیع از قیامت و علم فوق‌العاده او نسبت به مبدأ و معاد ، حوادث آن روز بزرگ و اضطراب و وحشت عظیمی را که بر آن حاکم است ، به خوبی نداند ، تکلیف بقیه روشن است . این سخن بیانگر این واقعیت است که ابعاد حوادث هولناک قیامت آن‌قدر

گسترده و عظیم است ، که با هیچ بیانی قابل توصیف نیست و همان گونه که ما زندانیان عالم خاک از نعمت های بی پایان بهشت به درستی آگاه نیستیم ، از عذاب جهنم و به طور کلی حوادث آن روز بزرگ نیز نمی توانیم آگاه شویم .

﴿ ۱۹ ﴾ **يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ**

روزی است که هیچ کس قادر بر انجام کاری در حق دیگری نیست و همه امور در آن روز از آن خداست .

آن روز که هیچ کس برای دیگری کاری انجام نمی دهد

البته در این جهان نیز همه کارها به دست قدرت او است و همگان به او نیازمندند ، ولی در این جا به هر حال مالکان و حاکمان و فرمانروایان صوری وجود دارند ، که گاهی افراد سطحی و ناآگاه آن ها را مبدأ قدرت مستقلی می پندارند ، ولی در آن روز این مالکیت و حاکمیت صوری و مجازی نیز برچیده می شود و حاکمیت مطلقه خداوند و مالکیت او بر هر چیز از هر زمان آشکارتر است . این همان است که در آیات دیگر قرآن نیز آمده : «لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ : حکومت امروز برای کیست ؟ برای خداوند یکتای غالب » (۱۶ / مؤمن) . اصولاً در آن روز هر کس به

قدری گرفتار خویش است که اگر به فرض قدرتی هم می داشت ، به دیگری نمی پرداخت . «لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ : هر کدام از آن هادر آن روز گرفتاری هایی دارد که برای او کافی است » (۳۷/عبس). در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم : « همه کارها امروز و آن روز به دست خداست ... ولی هنگامی که روز قیامت می شود ، تمام کارها کمان از میان می روند و هیچ حکومتی جز حکومت خدا باقی نمی ماند. » (۱)

در این جا سؤالی مطرح است که آیا این تعبیر با مسألة «شفاعت» انبیاء و اولیاء و فرشتگان منافات دارد ؟ پاسخ این است که قرآن در آیات متعددی تصریح می کند که شفاعت نیز به اذن و اجازه خداست و شفیعان روز جزا جز به رضای او برای کسی شفاعت نمی کنند (وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْضَاهُ) (۲۸ / انبیاء) .

پایان سورة انفطار

سورة مطففين

فضیلت تلاوت سورة «مطففين»

در حدیثی از پیغمبر اکرم می خوانیم : « هر کس سورة مطففين را بخواند ، خدا او را از شراب ظهور زلال و خالص که دست احدی به آن نرسیده است ، در آن روز سیراب می کند » . (۱)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنام خداوند بخشنده بخشایسگر
 وَيُلِّلُ لِلْمُطَفِّفِينَ وای بر کم فروشان
 وای بر کم فروشان

«وَلِّل» در این جا به معنی "شر" یا "غم و اندوه" یا "هلاکت" یا "عذاب دردناک" و یا "وادی سخت و سوزانی در دوزخ" است و معمولاً این واژه به هنگام نفرین و بیان زشتی چیزی به کار می رود و یا این که تعبیری است کوتاه اما مفاهیم زیادی را تداعی می کند . قابل توجه این که در

روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است: « خداوند «وَيْلٌ» را دربارهٔ هیچکس در قرآن قرار نداده مگر این که او را کافر نام نهاده ، همان گونه که می فرماید: «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ: وای بر کافران از مشاهدهٔ روز بزرگ »، ^(۱) از این روایت استفاده می شود که "کم فروشی بوی کفر می دهد". «مُطَفِّفِينَ» از ماده «تطفیف» در اصل از «طف» گرفته شده که به معنی "کناره های چیزی" است و این که سرزمین کربلارا "وادی طف" می گویند ، به خاطر این است که در ساحل فرات واقع شده ، سپس به هر چیز کمی واژه «طَفِيف» اطلاق شده است ، همچنین به پیمانه ای که پُر نباشد ، یعنی محتوایش به کناره های آن رسیده اما مملو نشده است ، نیز همین معنی اطلاق می شود و بعد این واژه در کم فروشی به هر شکل و به هر صورت استعمال شده است . در حدیث آمده که بسیاری از اهل مدینه تاجر بودند و در کار خود کم فروشی می کردند و بسیاری از معاملات آن ها معاملات حرام بود ، این آیات نازل شد و پیامبر آن ها را برای اهل مدینه تلاوت فرمود، سپس افزود: « پنج چیز در برابر

۱- «اصول کافی» ، طبق نقل «نور الثقلین» ، جلد ۵ ، صفحه ۵۲۷ .

پنج چیز است». عرض کردند: «یا رسول الله کدام پنج در مقابل کدام پنج است؟» فرمود: «هیچ قومی عهدشکنی نکردند، مگر این که خداوند دشمنانشان را بر آنها مسلط ساخت. و هیچ جمعیتی به غیر حکم الهی حکم نکردند، مگر این که فقر در میان آنها زیاد شد. و در میان هیچ ملتی فحشا ظاهر نشد، مگر این که مرگ و میر در میان آنها فراوان گشت. هیچ گروهی کم فروشی نکردند، مگر این که زراعت آنها از بین رفت و قحطی آنها را فراوان گرفت. و هیچ قومی زکات را منع نکردند، مگر این که باران از آنها قطع شد» (۱).

﴿۲﴾ الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ

آنها که وقتی برای خود کیل می کنند، حق خود را به طور کامل می گیرند.

﴿۳﴾ وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ

اما هنگامی که می خواهند برای دیگران کیل و وزن کنند، کم می گذارند.

تعبیر «يَسْتَوْفُونَ» مفهومی این است که «حق خود را به طور کامل می گیرند» و این که می بینیم

خداوند آن‌ها را مذمت کرده ، در مقایسه این دو حالت با یکدیگر است که به هنگام خرید ، حق را به طور کامل می‌گیرند و به هنگام فروش ناقص می‌دهند ، درست مثل این است که در مقام مذمت کسی می‌گوییم : «هرگاه "طلبی" از کسی داشته باشد ، "سر موعد" آن را می‌گیرد ، اما اگر "بدهکار" باشد ، ماه‌ها "تأخیر" می‌اندازد» ، با این‌که گرفتن طلب رأس موعد کار بدی نیست ، کار بد در مقایسه این دو با یکدیگر است . قابل توجه این‌که : در مورد گرفتن حق ، تنها سخن از «کیل» است ولی در مورد پرداختن ، سخن از «کیل» و «وزن» هر دو به میان آمده ، این تفاوت تعبیر ممکن است به این دلیل باشد که : برای گرفتن حق ، استفاده از پیمانه مناسب‌تر است ، چراکه تقلب در آن مشکل‌تر می‌باشد ولی برای کم‌فروشی استفاده از «وزن» معمول‌تر است ، چراکه امکان تقلب در آن بیشتر می‌باشد . بلکه بعید نیست با استفاده از الغای خصوصیت،^(۱) کم‌گذااردن در خدمات را نیز

۱- یعنی مسأله حجم در کیل و وزن در اوزان را نادیده گرفته و هر سنجشی ولو معنوی داخل عموم آیه شود .

فراگیرد ، مثلاً اگر کارگر و کارمندی چیزی از وقت خود بدزد ، در ردیف « مطففین » و کم‌فروشانی است که آیات این سوره سخت آن‌ها را نکوهش کرده است.

کم‌فروشی از عوامل فساد در ارض

قرآن کریم در آیات ۱۸۱ و ۱۸۳ سوره شعراء ، کم‌فروشی و ترک عدالت به هنگام پیمان و وزن را در ردیف فساد در زمین شمرده است و این خود دلیلی به ابعاد مفاسد اجتماعی این کار است . و نیز در آیه ۷ و ۸ سوره الرِّحْمَن ، رعایت عدالت در وزن را هم‌ردیف عدالت در نظام آفرینش گذارده است و به عبارت دیگر آن را جزئی از اصل عدالت و نظم کُلّی حاکم بر سراسر عالم هستی می‌داند . به همین دلیل پیشوایان بزرگ اسلام به این مسأله ، اهمیت فراوانی می‌دادند ، تا جایی که در روایت معروف « اصْبَغْ بِنِ نَبَاتَه » آمده است که می‌گوید : از علی علیه السلام شنیدم که بر فراز منبر فرمود : « يَا مَعْشَرَ التُّجَّارِ! الْفِقْهُ ثُمَّ الْمَتْجَرُ : ای گروه تجار ! اول فقه بیاموزید و سپس تجارت کنید » و این سخن را امام علیه السلام سه بار تکرار فرمود ... و در پایان این کلام فرمود : « التَّاجِرُ فَاجِرٌ ، وَ الْفَاجِرُ فِي النَّارِ ، إِلَّا مَنْ أَخَذَ الْحَقَّ وَ أَعْطَى الْحَقَّ : تاجر ، فاجر است و فاجر در دوزخ است مگر آن‌ها که به مقدار حق خویش از

مردم بگیرند و حق مردم را بپردازند».^(۱) در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام نقل شده است: « هنگامی که امیر مؤمنان علی علیه السلام در کوفه بود، همه روز صبح در بازارهای کوفه می آمد و بازار به بازار می گشت و تازینای (برای مجازات متخلفان) بر دوش داشت، در وسط هر بازار می ایستاد و صدا می زد: ای گروه تجار! از خدا بترسید». هنگامی که بانگ علی علیه السلام را می شنیدند، هر چه در دست داشتند، بر زمین گذاشته و با تمام دل به سخنانش گوش فرامی دادند، سپس می فرمود: «از خداوند خیر بخواهید و با آسان گرفتن کار بر مردم برکت بجوید و به خریداران نزدیک شوید، حلم را زینت خود قرار دهید، از سوگند پرهیزید، از دروغ اجتناب کنید، از ظلم خودداری نمایید و حق مظلومان را بگیرید، به ربا نزدیک نشوید، پیمان و وزن را به طور کامل وفا کنید و از اشیاء مردم کم نگذارید و در زمین فساد نکنید».^(۲)

۱- «کافی»، جلد ۵، باب آداب التجارة، حدیث ۱.

۲- «کافی»، جلد ۵، باب آداب التجارة، حدیث ۳ (با کمی اختصار).

و نیز پیغمبر اکرم می‌فرماید: «هر گروهی کم‌فروشی کنند، خداوند زراعت آن‌ها را از آن‌ها می‌گیرد و گرفتار قحطی می‌شوند».^(۱) از مجموع آنچه مطرح شد، استفاده می‌شود که یکی از عوامل مهم نابودی و عذاب بعضی از اقوام گذشته مسأله کم‌فروشی بوده است که موجب به هم خوردن نظام اقتصادی آن‌ها و نزول عذاب الهی شده. حتی در روایات اسلامی در آداب تجارت آمده است که مؤمنان بهتر است هنگام پیمان و وزن کمی بیشتر بدهند و به هنگام گرفتن حق خود کمی کمتر بگیرند (درست برعکس کار کسانی که در این آیات به آن‌ها اشاره شده است که حق خود را به طور کامل می‌گیرند و حتی دیگران را به طور ناقص می‌پردازند).^(۲)

﴿۴﴾ أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ
﴿۵﴾ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ

آیا آن‌ها باور ندارند که برانگیخته می‌شوند؟
در روزی بزرگ.

۱- «مجمع البيان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۵۲.

۲- «وسائل الشیعه»، جلد ۱۲، ابواب التجارة، باب ۷، صفحه ۲۹۰.

﴿۶﴾ **يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ** روزی که مردم در پیشگاه رب العالمین می ایستند . واژه «ظَنُّ» به گفته «راغب» در «مفردات» در اصل اسم برای آن حالتی است که از وجود قرائنی در فکر انسان حاصل می شود، اگر نشانه ها قوی باشد ، علم و یقین می آورد و اگر نشانه ها ضعیف باشد ، از حد گمان بالاتر نمی رود . بنابراین واژه مزبور برخلاف آنچه امروز در میان ما معروف است، مفهوم گسترده ای دارد که هم «علم» و هم «گمان» را شامل می شود و گاه در این و گاه در آن به کار می رود. بسیاری از مفسران «يُظُنُّ» را که از ماده «ظَنُّ» است در این جا به معنی "یقین" می دانند و نظیر این تعبیر در قرآن مجید وجود دارد، مانند آیه ۲۴۹ سوره بقره که می فرماید: «قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ : آنها که می دانستند خدا را ملاقات خواهند کرد (و به روز قیامت ایمان داشتند) گفتند چه بسیار گروه کوچکی که به فرمان خدا بر گروه عظیمی پیروز شدند» (توجه داشته باشید این آیه در باره گروهی از بنی اسرائیل است که ایمان و استقامت خود را در مراحل مختلف نشان داده بودند) . شاهد گویای این سخن حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام است که در تفسیر آیه ۴ فرمود: «مفهومش این است: أَلَيْسَ يُوقِنُونَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ:

آیا یقین ندارند که آن‌ها برانگیخته می‌شوند؟^(۱) و نیز از همان حضرت علیه السلام نقل شده است که فرمود: «ظَنُّ بَرٍّ دُوْ كُؤْنِهٖ اسْتِ بَ ظَنِّ تَرَدِيدٍ وَ ظَنُّ يَقِيْنٍ ، اَنْ چِه در فَرِّ اَنْ دِرْبَارَةُ مَعَادِ اَمَدِهٖ اسْتِ ظَنُّ يَقِيْنٍ اسْتِ وَ اَنْ چِه دِرْبَارَةُ دُنْيَا اَمَدِهٖ اسْتِ ظَنُّ شَكِّ » .^(۲) این احتمال نیز از سوی جمعی داده شده است که ظَنُّ در این جا به همان معنی معروف امروز یعنی گمان بوده باشد ، اشاره به این که توجه به قیامت آن چنان در روح و جان انسان اثر می‌گذارد که حتی اگر کسی گمان به آن داشته باشد و احتمال وجود چنین روزی را بدهد باید از انجام کارهای خلاف خودداری کند ، تا چه رسد به این که یقین داشته باشد و این همان چیزی است که در میان دانشمندان به عنوان «دفع ضرر مظنون» یا «دفع ضرر محتمل» معروف شده است و مفهوم این سخن آن خواهد بود که این گنهکاران بی پروا و بی باک نه تنها یقین به قیامت ندارند بلکه گمان آن را نیز ندارند (ولی تفسیر اول با دلایلی که گفته شد مقدم است) . اگر آن‌ها قیامت را باور می‌داشتند و می‌دانستند حساب و کتابی در کار است و تمام اعمالشان برای

۱- «تفسیر برهان» ، جلد ۴ ، صفحه ۳۸ . ۲- «نور الثقلین» ، جلد ۵ ، صفحه ۵۲۸ .

محاکمه در آن دادگاه بزرگ ثبت می‌شود و هر کس به اندازه سر سوزنی کار نیک و بد کرده نتیجه آن را در آن روز عظیم می‌بیند، هرگز چنین ظلم و ستم نمی‌کردند و حقوق افراد را پایمال نمی‌ساختند.

﴿۷﴾ كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَفِي سِجِّينٍ

چنین نیست که آن‌ها (درباره قیامت خیال می‌کنند) مسلمانان را اعمال فاجران در سِجِّین است.

﴿۸﴾ وَ مَا أَدْرِيكَ مَا سِجِّينٌ تو چه می‌دانی سِجِّین چیست؟

﴿۹﴾ كِتَابٌ مَرْقُومٌ نامه‌ای است رقم‌زده شده و سرنوشتی است حتمی.

منظور از «سِجِّین» چیست؟

در تفسیر این آیات عمده‌تاً دو نظریه وجود دارد: ۱- منظور از «کتاب» همان نامه اعمال انسان‌ها است که هیچ کار کوچک و بزرگ و صغیره و کبیره‌ای نیست مگر این‌که آن را احصا کرده و همه چیز بی‌کم و کاست در آن ثبت است. «سِجِّین» از ماده «سجن» به معنی «زندان و حبس» گرفته شده و معانی مختلفی دارد: زندان سخت و شدید، هر موجود صلب و محکم وادی بسیار هولناکی در قعر جهنم، محلی که نامه‌های اعمال بدکاران در آنجا گذارده می‌شود و آتش دوزخ.

«طُرَّیحی» در «مجمع البحرین» در ماده «سجن» می‌گوید: «در تفسیر آمده است که سَجِن کتابی است جامع دفتر بدی‌ها که خداوند اعمال کافران و فاسقان جن و انس را در آن تدوین کرده است» (طُرَّیحی روشن نساخته که منظور از این تفسیر کدام تفسیر است، از معصوم است یا از غیر او). منظور از «سَجِن» کتاب جامعی است که نامه اعمال همه انسان‌ها به طور مجموعی در آن گردآوری شده و به تعبیر ساده مانند دفتر کلی است که حساب هر یک از بستانکاران و بدهکاران را در صفحه مستقلی در آن ثبت می‌کنند، منتها از این آیات و آیات بعد استفاده می‌شود که اعمال همه بدکاران در یک کتاب به نام «سَجِن» و اعمال همه نیکوکاران و ابرار در یک کتاب دیگر بنام «عَلَّیْن» جمع‌آوری می‌شود. از آیات دیگر قرآن استفاده می‌شود که اعمال انسان در چند کتاب ثبت و ضبط می‌شود، تا به هنگام حساب هیچ‌گونه عذر و بهانه‌ای برای هیچ‌کس باقی نماند. نخست نامه اعمال شخصی است که در قیامت به دست صاحبان آن‌ها داده می‌شود، نیکوکاران به دست راستشان و بدکاران به دست چپشان و در آیات قرآن بسیار به آن اشاره شده است. دوم کتابی است که می‌توان آن را نامه اعمال امت‌ها نام‌گذارد که در آیه ۲۸ سورة «جاثیه» به آن اشاره شده: «كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى

کتابها: روز قیامت هر امتی به نامه اعمالش فراخوانده می شود. سوم نامه اعمال عمومی همه بدکاران و نیکوکاران است که در آیات مورد بحث و آیات آینده به عنوان «سَجِّین» و «عَلَّیِّین» از آن نام برده شده. خلاصه طبق این تفسیر «سَجِّین» همان دیوان کل است که نامه اعمال همه بدان در آن جمع می باشد و تعبیر از آن به عنوان «سَجِّین» شاید به خاطر این باشد که محتویات این دیوان سبب زندانی شدن آنها در جهنم است، یا خود این دیوان در قعر جهنم جای دارد، به عکس کتاب ابرار و نیکان که در اعلی عَلَّیِّین بهشت است. ۲- تفسیر دوم این است که «سَجِّین» به همان معنی مشهور و معروف یعنی «دوزخ» است که زندان عظیمی است برای همه بدکاران و یا محل سختی از دوزخ می باشد و منظور از «کتاب فِجَّار» همان سرنوشتی است که برای آنها رقم زده شده. بنابراین معنی آیه چنین است: «سرنوشت مقرر و مسلم بدکاران در جهنم است» و استعمال کلمه «کتاب» در این معنی در قرآن کم نیست، مانند آیه ۲۴ سورة نساء و آیه ۷۵ سورة انفال. در حدیثی از امام باقر علیه السلام نیز می خوانیم: «سَجِّین» زمین هفتم و «عَلَّیِّین» آسمان هفتم است» (اشاره به پایین ترین و برترین مکان

است).^(۱) از روایات متعددی نیز استفاده می‌شود که اعمالی که لایق قرب خدا نیست سقوط می‌کنند و در سجّین قرار می‌گیرند، چنان‌که در حدیثی از پیغمبر اکرم آمده است: «گاه می‌شود که فوخته عمل بنده‌ای را با خوشحالی و سرور به آسمان بالا می‌برد هنگامی که حسنات او را بالا برد خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: آن را در سجّین قرار دهید که او هدفش جلب رضای من نبوده است». ^(۲) از مجموع این روایات برمی‌آید که «سجّین» مکانی است بسیار پست در دوزخ که اعمال یا نامه اعمال بدکاران را در آن می‌نهند یا سرنوشت آن‌ها گرفتار شدن در آن زندان است. مطابق این تفسیر جمله «كِتَابٌ مَّرْقُومٌ» تأکیدی است بر جمله إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ (نه این‌که تفسیری برای سجّین باشد) یعنی این مجازاتی است برای آن‌ها رقم زده شده و قطعی و حتمی. «مَرْقُومٌ» از ماده «رَقَمَ» (بر وزن زخم) به معنی «خط درشت» است و از آن‌جا که خطوط درشت و روشن خالی از ابهام

۱- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۳۰، حدیث ۱۵.

۲- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۳۰، حدیث ۱۹.

است ، ممکن است این تعبیر اشاره به قطعی بودن و خالی از ابهام بودن ، باشد. چیزی که نه هرگز محو می شود و نه فراموش می گردد. جمع میان دو تفسیر نیز مانعی ندارد ، چراکه سَجِّین در تفسیر اول به معنی "دیوان کلّ اعمال بدکاران" است و در تفسیر دوم به معنی "دوزخ یا قعر زمین" است و معلوم است که این ها علت و معلول یکدیگرند ، یعنی هنگامی که نامه عمل انسان در دیوان کلّ اعمال بدکاران قرار گرفت ، همان سبب می شود که او را به پست ترین مقام و قعر دوزخ بکشاند .

﴿۱۰﴾ **وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ** وای در آن روز بر تکذیب کنندگان .

در این آیه با یک جمله تکان دهنده به عاقبت شوم منکران و تکذیب کنندگان معاد اشاره می کند . تکذیبی که سرچشمه انواع گناهان و از جمله کم فروشی و ظلم است ، با توجه به آیه اول و آیه دهم ، تعبیری که در عین فشرده بودن ، اشاره به انواع عذاب های دردناک و مصائب هولناک می کند ، را به کار برده است. قابل توجه این که در آیه نخست سخن از «مُطَفِّفِينَ» (کم فروشان) است و بعداً سخن از «فُجَّارٍ» (بدکاران) و در آیه اخیر از «مُكَذِّبِينَ» (منکران قیامت) و این به خوبی نشان می دهد که در میان این اعتقاد و آن اعمال رابطه نزدیکی برقرار می باشد که در آیات آینده به طور روشن تری منعکس شده است .

﴿۱۱﴾ الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بَيُّومَ الدِّينِ
 ﴿۱۲﴾ وَ مَا يُكْذِبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ

همان‌ها که روز قیامت را انکار می‌کنند .
 و تنها کسانی آن را انکار می‌کنند که متجاوز و گنه‌کارند .

ریشهٔ انکار قیامت ، منطق و تفکر و استدلال نیست ، بلکه افرادی که می‌خواهند پیوسته به تجاوزها ادامه دهند و در گناه غوطه‌ور باشند ، منکر قیامت می‌شوند (توجه داشته باشید که «آئیم» صفت مشبیه است و دلالت بر استمرار و ادامه گناه دارد) . آنها می‌خواهند بدون هیچ‌گونه احساس مسؤولیت و به گمان خود با نهایت آزادی و دوری از هر گونه فشار و ناراحتی وجدان به زشتکاری‌ها ادامه دهند و هیچ قانونی را به رسمیت نشناسند.

﴿۱۳﴾ إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ

همان‌کس که وقتی آیات ما براو خوانده می‌شود، می‌گوید: این افسانه‌های پیشینیان است .
 «أساطیر» جمع «أُسْطُورَة» از ماده «سَطَر» است و بیشتر در مورد افسانه‌های موهوم و سخنان دروغ به کار می‌رود . آنها علاوه بر این‌که تجاوزگر (مُعْتَدٍ) و گنه‌کار (أَثِيم) هستند ، آیات الهی را

نیز به باد سخریه و استهزاء گرفته آنرا مجموعه‌ای از اسطوره‌ها و افسانه‌های موهوم و سخنان بی‌ارزش، نظیر آنچه از دوران‌های نخستین (دوران نادانی بشر) به یادگار مانده است معرفی می‌کنند و به این بهانه می‌خواهند خود را از مسؤولیت در برابر این آیات برکنار دارند. نه تنها در این مورد، بلکه در آیات دیگری از قرآن مجید نیز می‌خوانیم که مجرمان جسور برای فرار از اجابت دعوت الهی به همین بهانه متوسل می‌شدند، به طوری که در ۹ آیه از قرآن مجید درست همین مطلب منعکس شده است که مشرکان در مقابل آیات قرآن مجید به همین سخن زشت متوسل می‌شدند. از جمله در سورة احقاف آیه ۱۷ از زبان جوان طغیانگری که در مقابل پدر و مادر مهربان و مؤمنش می‌ایستد چنین می‌خوانیم که او تمام نصایح آن‌ها را با این جمله به باد استهزاء می‌گیرد و می‌گوید: «مَا هَذَا إِلَّا أَنْسَاطٌ الْأَوَّلِينَ: این‌ها که شما می‌گویید، چیزی جز اسطوره‌ها و سخنان بی‌اساس پیشینیان و انسان‌های اولیه نیست».

﴿۱۴﴾ كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

چنین نیست که آن‌ها خیال می‌کنند، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دل‌هایشان نشست. «رَانَ» از ماده «رَيْن» (بر وزن عَيْن) به طوری که «راغب» در «مفردات» می‌گوید: همان

زنگاری است که روی اشیاء قیمتی می‌نشیند و به گفته بعضی دیگر از ارباب لغت قشر قرمز رنگی است که بر اثر رطوبت هوا روی آهن و مانند آن ظاهر می‌شود که در فارسی ما آن را «زنگ» یا «زنگار» می‌نامیم و معمولاً نشانهٔ پوسیدن و ضایع شدن آن فلز و طبعاً از بین رفتن شفافیت و درخشندگی آن است.

چرا گناه، زنگار دل است؟

نه تنها در آیات این سوره از تأثیر گناه در تاریک ساختن دل سخن گفته شده، که در بسیاری دیگر از آیات قرآن مجید نیز این معنی به طور مکرر و با صراحت مورد توجه قرار گرفته است. از جمله در آیه ۷ سوره بقره دربارهٔ گروهی از گنهکاران لجوج و عنود می‌فرماید: «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ: خداوند بر دلهای آنها مهر نهاده و همچنین بر گوش‌های آنها و بر چشم‌هایشان "پرده‌ای" فرو افتاده و برای آنها عذاب بزرگی است». بدترین اثر گناه و ادامه آن، تاریک ساختن قلب و از میان بردن نور علم و حس تشخیص است، گناهان از اعضاء و جوارح سرازیر قلب می‌شود و قلب را به یک باتلاق متعفن و گندیده مبدل

می سازد ، این جا است که انسان راه و چاه را تشخیص نمی دهد و مرتکب اشتباهات عجیبی می شود که همه را حیران می کند . در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم : « هنگامی که بنده گناه کند نکته سیاهی در قلب او پیدا می شود ، اگر توبه کند و از گناه دست بردارد و استغفار نماید قلب او صیقل می یابد و اگر باز هم به گناه برگردد ، سیاهی افزون می شود ، تا تمام قلبش را فرامی گیرد ، این همان زنگاری است که در این آیه به آن اشاره شده است » .^(۱) در کتاب اصول کافی از رسول خدا چنین نقل شده که فرمود : « تَذَاكُرُوا وَ تَلَاَقُوا وَ تَحَدَّثُوا فَإِنَّ الْحَدِيثَ جَلَاءٌ لِلْقُلُوبِ إِنَّ الْقُلُوبَ لَتَرِيبٌ كَمَا يَرِيبُ السَّيْفُ ، وَ جَلَاءُ الْحَدِيثِ : مَذَاكِرُهُ كَيْدٌ وَ يَكْذِيبُكَ رَا مَلَاقَاتِ نَمَائِدُو أَحَادِيثِ (پیشوایان دین) را نقل نمایند که حدیث مایه جلای دل هاست ، دل ها زنگار می گیرد همان گونه که شمشیر زنگار می گیرد و صیقل آن حدیث است » .^(۲) از نظر اصول روانشناسی نیز این معنی ثابت شده که اعمال آدمی همواره بازتابی

۱- «درالمنثور» ، جلد ۶ ، صفحه ۳۲۵ .

۲- «نورالثقلین» ، جلد ۵ ، صفحه ۵۳۱ ، حدیث ۲۲ و ۲۳ .

در روح او دارد و تدریجاً روح را به شکل خود درمی آورد ، حتی در تفکر و اندیشه و قضاوت او مؤثر است . این نکته نیز قابل توجه است که انسان با ادامه گناه، لحظه به لحظه در تاریکی روحی بیشتری فرومی رود و به جایی می رسد که گناهانش در نظرش حسنات جلوه می کند و گاه به گناهش افتخار می نماید و در این مرحله راه های بازگشت به روی او بسته می شود و تمام پل های پشت سرش ویران می گردد و این خطرناک ترین حالتی است که ممکن است برای یک انسان پیش آید .

﴿۱۵﴾ كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ

چنین نیست که آنها می پندارند، بلکه آنها در آن روز از پروردگارشان محجوبند . این دردناک ترین مجازات آنها است ، همان گونه که لقای معنوی پروردگار و حضور در بارگاه قُرب او برای ابرار و نیکان بالاترین موهبت و لذتبخش ترین نعمت است . آخرت بازتاب و تجسم عظیمی از اعمال انسان در این دنیا است ، آنها که چشم خود را در این جا از مشاهده حق فرومی بندند و اعمالشان همچون زنگاری بر قلبشان نشسته ، در آن جانیز از پروردگار محجوبند و هرگز یارای مشاهده جمال حق را در آن عالم ندارند و از فیض لقای آن محبوب حقیقی محرومند .

﴿١٦﴾ ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ سپس آنها مسلماً وارد دوزخ می شوند .
این ورود در آتش نتیجه محجوب بودن از پروردگار است و اثری است که از آن جدا نیست و
به طور مسلم آتش محرومیت از دیدار حق ، از آتش دوزخ هم سوزان تر است .

﴿١٧﴾ ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ
بعد به آنها گفته می شود این همان چیزی است که آن را تکذیب می کردید .
این سخن به عنوان توبیخ و ملامت و سرزنش به آنها گفته می شود و عذابی است روحانی و شکنجه ای
است معنوی برای این گروه خیره سر و لجوج .

﴿١٨﴾ كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلَيِّنَ
چنان نیست که آنها (درباره معاد) خیال می کنند، بلکه نامه اعمال نیکان در «علیین» است .

« علیین » در انتظار ابرار است

«علیین» جمع «علی» (بر وزن ملی) در اصل به معنی "مکان بالا" یا اشخاصی است که در
محل بالا می نشینند و به ساکنان قسمت های مرتفع کوه ها نیز اطلاق شده است و در این جا جمعی

آن را به معنی "برترین مکان آسمان" یا "برترین مکان بهشت" تفسیر کرده‌اند. منظور از «کِتَابُ الْأَبْرَارِ» نامه اعمال نیکان و پاکان و مؤمنان است و هدف بیان این نکته است که نامه اعمال آن‌ها در یک دیوان کل که بیانگر تمام اعمال مؤمنان است قرار دارد، دیوانی که بسیار بلندمرتبه و والامقام است.

از مجموع تفاسیر مختلف استفاده می‌شود که هم نامه اعمال آن‌ها در یک دیوان کل قرار دارد و هم مجموعه آن دیوان بر فراز آسمان‌هاست و هم فرمان الهی بر آن قرار گرفته که خودشان در بالاترین درجات بهشت باشند.

﴿۱۹﴾ وَ مَا أَدْرِيكَ مَا عَلَيُّونَ و تو چه می‌دانی عَلَیِّینَ چیست؟

اشاره به این که مقام و مکانی است برتر از «خیال و قیاس و گمان و وهم» که هیچ‌کس حتی پیغمبر اکرم نیز نمی‌تواند ابعاد عظمت آن را دریابد.

﴿۲۰﴾ کِتَابٌ مَرْقُومٌ نامه‌ای است رقم‌زده شده و سرنوشتی است قطعی.

ترجمه بالا تفسیری است که «عَلَیِّین» را به معنی دیوان کل نامه اعمال ابرار معرفی می‌کند و اما

بنابر تفسیر دیگر معنی آیه چنین است : « این سرنوشت حتمی است که خداوند درباره آن‌ها رقم زده که جایگاهشان برترین در جات بهشت باشد » .

﴿ ۲۱ ﴾ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ که مقربان شاهد آند .

«مُقَرَّبُونَ» گروهی از خاصان و برگزیدگان مؤمنانند که مقامی بس والا دارند و شاهد و ناظر نامه اعمال ابرار و نیکان دیگرند ، همان‌گونه که در آیه ۱۰ و ۱۱ سورة واقع بعد از ذکر دو گروه « اصحاب الیمین » و « اصحاب الشمال » می‌فرماید : « وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ، اُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ : و پیشگامان مقربان درگاه اویند » .

﴿ ۲۲ ﴾ إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ مسلماً نیکان در انواع نعمت متعمند .

مفهوم اصلی «نَعِيم» که به گفته «راغب» به معنی «نعمت بسیار» است ، به اضافه ذکر آن به صورت نکره که در این جادلیل بر عظمت و اهمیت است، نشان می‌دهد که آن‌ها دارای آن‌چنان نعمت‌ها و برکاتی هستند که نمی‌توان آن را توصیف کرد و این تعبیری است جامع و سربسته برای اشاره به همه مواهب مادی و معنوی بهشت .

﴿۲۳﴾ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ

بر تخت‌های زیبای بهشتی تکیه کرده و به زیبایی‌های بهشت می‌نگرند .
 «أَرَائِكِ» جمع «اریکه» به معنی "تخت‌های زیبای سلطنتی" است و یا تخت‌های پرزیتی که در «حجله‌گاه» می‌نهند و در این جا اشاره به تخت‌های بسیار زیبای بهشتی است که نیکان بر آن تکیه می‌کنند . در تعبیر «يَنْظُرُونَ» (نگاه می‌کنند) که به صورت سربسته بیان شده نمی‌فرماید به چه می‌نگرند ؟ تا مفهوم وسیع و گسترده‌ای داشته باشد ، آری آن‌ها به لطف خدا می‌نگرند ، به جمال بی‌مثال او ، به انواع نعمت‌های بهشتی و به زیبایی‌های خیره‌کننده‌ای که در بهشت برین است می‌نگرند ، چرا که یکی از مهم‌ترین لذات انسانی «لذت دید و نگاه» است .

﴿۲۴﴾ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ

در چهره‌های آن‌ها طراوت و نشاط نعمت را می‌بینی و می‌شناسی .
 «نَضْرَة» به معنی طراوت و نشاطی است که در صورت صاحبان زندگی مرفه نمایان است .
 اشاره به این‌که نشاط و سرور و شادی در چهره‌هایشان موج می‌زند و نیازی به سؤال نیست ، به

عکس دوزخیان که اگر در چهره‌هایشان بنگری ، غم و رنج و اندوه و بدبختی و بیچارگی از چهره‌هایشان نمایان است .

﴿۲۵﴾ یُسْقَوْنَ مِنْ رَحِیقٍ مَخْتُومٍ

آن‌ها از شراب زلال دست‌نخورده سر بسته‌ای سیراب می‌شوند .

غالب مفسران «رَحِیق» را به معنی شراب خالص گرفته‌اند ، شرابی که هیچ‌گونه غش و ناخالصی و آلودگی در آن وجود ندارد ، بلکه هوش و عقل و نشاط و عشق و صفا می‌آفریند و تعبیر به «مَخْتُوم» که در فارسی امروز به جای آن «در بسته» و «پلمپ‌شده» به کار می‌رود ، نیز تأکیدی بر خلوص و پاکی و دست‌نخورده‌گی آن است . علاوه بر این استفاده از چنین ظرف‌ها، نشانه احترام خاص به میهمان می‌باشد ، ظرفی که آن را بسته‌اند و مهر کرده‌اند و مهرش تنها به دست میهمان شکسته می‌شود .

﴿۲۶﴾ خِتَامُهُ مِسْکٌ وَفِیْ ذَٰلِکَ فَلِیْتَنَافِسِ الْمُتَنَافِسُونَ

مهری که بر آن نهاده شده است ، از مشک است و در این نعمت‌های بهشتی باید راغبان بر یکدیگر پیشی گیرند .

نه مانند ظرف‌های در بسته دنیا که مُهر آن‌را با «گل» می‌نهند و هنگامی که انسان می‌خواهد شیء سربسته‌ای را با شکستن مُهرش باز کند، دستش آلوده می‌شود، شراب طهور بهشتی چنین نیست، هنگامی که دست بر مهرش می‌نهند، بوی عطر مشک در فضا پراکنده می‌شود. در پایان آیه بعد از ذکر اوصاف شراب طهور بهشتی، می‌فرماید: «در این نعمت‌های بهشتی و به خصوص در این شراب طهور بی‌نظیر، باید راغبان بر یکدیگر پیشی گیرند». مفسر بزرگ «طبرسی» در «مجمع‌البیان» می‌گوید: «تَنَافُس» به معنی تمنی (و تلاش) دو انسان است که هر کدام می‌خواهند شیء نفیسی که برای دیگری است، در اختیار او نیز باشد. و در «مجمع‌البحرین» آمده است «تَنَافُس» به معنی سبقت و پیشی گرفتن بزرگوارانه بر دیگری است (رقابت و مسابقه سالم). «راغب» در «مفردات» نیز می‌گوید: «مُتَنَافِسَةٌ» به معنی تلاش انسان است برای شباهت به افراد برجسته و ملحق شدن به آن‌ها، بی‌آن‌که ضرری به دیگری وارد شود. به هر حال تعبیری که در آیه آمده است، زیباترین تعبیری است که برای تشویق انسان‌ها برای وصول به این نعمت‌های بی‌مانند از طریق ایمان و عمل صالح تصور می‌شود و فصاحت قرآن مجید را به عالی‌ترین وجه منعکس می‌کند.

﴿ ۲۷ ﴾ وَ مِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ

این شراب (طهور) ممزوج با تسنیم است.

«تسنیم» از نظر لغت به معنی چشمه‌ای است که از بالا و پایین فرومی‌ریزد. از این آیات استفاده می‌شود که «تسنیم» برترین شراب طهور بهشتی است که مقربان آن را به طور خالص می‌نوشند ولی برای ابرار مقداری از آن را با «رَحِیقَ مَخْنُومٍ» که نوع دیگری از شراب طهور بهشتی است، می‌آمیزند.

انواع شراب‌های بهشتی

شراب‌های بهشتی انواعی به شرح زیر دارد : ۱- بعضی در نهرها جاری است که در آیات متعددی از قرآن به آن اشاره شده است. (۱) ۲- بعضی در ظرف‌های در بسته مُهر شده است، چنان‌که در آیات بالا آمد. ۳- از همه مهم‌تر شرابی است که از آسمان بهشت و یا طبقات بالای آن فرومی‌ریزد و این همان شراب «تسنیم» است که هیچ‌یک از نوشیدنی‌های بهشتی به پای آن نمی‌رسد و طبعاً تأثیری که در روح و جان بهشتیان می‌گذارد، از همه عالی‌تر و پرجاذبه‌تر و

عمیق تر است و نشئه روحانی حاصل از آن غیر قابل توصیف است. در روایات متعددی این شراب بهشتی یاداش کسانی ذکر شده که از شراب آلوده دنیا چشم پیوشند و تشنه کامان را سیراب کنند و آتش اندوه را در دل مؤمنان خاموش سازند. پیغمبر اکرم علیه السلام به علی علیه السلام فرمود: «ای علی کسی که خمر و شراب را به خاطر خدا ترک گوید، خداوند او را از شراب زلال در بسته مهر شده بهشتی سیراب می کند» (۱) و جالب تر این که در حدیث دیگری از همان حضرت آمده که: «حتی اگر شراب دنیا را برای غیر خدا نیز ترک گوید، خداوند او را از این شراب طهور می نوشاند»، علی علیه السلام می گوید: «عرض کردم برای غیر خدا؟» فرمود: «آری، کسی که برای حفظ جان خود نیز از شراب دنیا چشم پیوشد، خدا او را از ریح مخموم سیراب می کند» (۲) و در حدیثی از علی بن الحسین علیه السلام آمده است: «مَنْ سَقَى مُؤْمِنًا مِنْ ظَمَاءٍ سَقَاهُ اللَّهُ مِنَ الرَّحِيقِ

۱- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۳۴، حدیث ۴۰.

۲- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۳۴، حدیث ۳۷.

الْمُحْتَضَمُ: کسی که شخص مؤمن تشنه‌ای را سیراب کند، خداوند او را از رجح مختوم سیراب خواهد کرد» (۱).

«ابرار» و «مقربان» چه کسانی هستند؟

در آیات قرآن مجید کثرتاً سخن از «ابرار» و «مقربان» و مقامات و پاداش‌های عظیم آن‌ها به میان آمده، تا آن‌جا که طبق آیه ۱۹۳ سورة «آل عمران» اُولَ الْأَلْبَابِ (صاحبان اندیشه‌های قوی) تقاضا می‌کنند که پایان زندگی‌شان با ابرار باشد (وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ). و در آیات سورة «دهر» نیز پاداش‌های بسیار مهمی برای آن‌ها ذکر شده است (آیه ۵ تا ۲۲ / دهر). و در آیه ۱۳ سورة «انفطار» و آیات مورد بحث (سورة مطففين) نیز مکرر از الطاف الهی نسبت به آن‌ها یاد شده است. ﴿۲۸﴾ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ همان چشمه‌ای که مقربان از آن می‌نوشند. «أبرار» جمع «برّ» و «بَارّ» به معنی آن‌هایی که روحی وسیع و همتی بلند و اعتقاد و عملی نیک دارند، می‌باشد و «مُقَرَّبَان» دارای قرب مقامی در درگاه خدا می‌باشند و ظاهراً نسبت میان این دو

۱- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۳۴، حدیث ۳۵.

«عموم و خصوص مطلق» است، یعنی همهٔ مقربان از ابرارند، ولی همهٔ ابرار در سلک مقربان نیستند. در حدیثی از امام مجتبیٰ علیه السلام می‌خوانیم: «كُلُّمَا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ قَوْلِهِ إِنَّ الْأَبْرَارَ، قَوَّ اللَّهُ مَا أَرَادَ بِهِ الْأَعْلَىٰ بَنَ أَبِيطَالِبٍ وَ فَاطِمَةَ وَ أَنَا وَ الْحُسَيْنَ (ع)»: هر جادر قرآن مجید «إِنَّ الْأَبْرَارَ» آمده، به خدا سوگند منظور پروردگار از آن، علی بن ابیطالب و فاطمه و من و حسین است.^(۱) بدون شک خمسة طيبة آن پنج نور مقدس از روشن‌ترین مصادیق روشن ابرار و مقربانند و چنان‌که در تفسیر سوره دهر گفتیم، این سوره عمدتاً به امیرمؤمنان علی علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین اشاره می‌کند و هیجده آیه از آن بحث از فضایل آنهاست هر چند نزول آیات دربارهٔ آنها مانع از عمومیت و گسترش مفهوم آیات نیست.

﴿٢٩﴾ إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ

بدکاران (در دنیا) پیوسته به مؤمنان می‌خندیدند.

۱- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۳۳، حدیث ۳۳.

﴿۳۰﴾ وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ

و هنگامی که از کنار آنها (جمع مؤنن) می گذشتند، آنها را با اشارات، مورد سخریه قرار می دادند.

﴿۳۱﴾ وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ

و هنگامی که به سوی خانواده خود باز می گشتند، مسرور و خندان بودند.

﴿۳۲﴾ وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ

و هنگامی که آنها (مؤمنان) را می دیدند، می گفتند: این ها گمراهانند.

شان نزول:

مفسران برای این آیات دو شان نزول نقل کرده اند: نخست این که روزی علی علیه السلام و جمعی از مؤمنان از کنار جمعی از کفار مکه گذشتند، آنها به علی علیه السلام و مؤمنان خندیدند و استهزا کردند، آیات فوق نازل شد و سرنوشت این گروه کافر استهزا کننده را در قیامت روشن ساخت. «حاکم ابوالقاسم حسانی» در «شواهد التنزیل» از «ابن عباس» چنین نقل می کند: «منظور از «إِنَّ»

الَّذِينَ أُجْرِمُوا» ، منافقان قریش و منظور از «الَّذِينَ آمَنُوا» ، علی بن ابی طالب و یاران او است ^(۱) . دیگر این که آیات فوق درباره افرادی همچون عمار، صهیب ، خباب ، بلال و سایر فقرای مؤمنین که مورد استهزای مشرکان قریش همچون ابوجهل و ولید بن مغیره و عاص بن وائل ، واقع می شدند ، نازل شده است ^(۲) . جمع میان این دو شأن نزول نیز کاملاً ممکن است . در تعقیب آیات گذشته که سخن از نعمت ها و پاداش های عظیم ابرار و نیکان بود ، در آیات مورد بحث به گوشه ای از مصائب و زحمات آنها که در این جهان به خاطر ایمان و تقوا با آن روبرو می شوند اشاره می کند ، تا روشن شود که آن پاداش های بزرگ بی حساب نیست .

موضع گیری چهارگانه کفار نسبت به ابرار و نیکان

در این آیات از موضع گیری و برخورد زشت و زنده کفار با آنها سخن می گوید و چهار نوع

۱- «مجمع البیان» ، جلد ۱۰ ، صفحه ۴۵۷ .

۲- «روح المعانی» ، جلد ۳ ، صفحه ۷۶ .

عکس العمل کفار در برابر آنان را به شرح زیر بازگو می‌کند: ۱- نخست می‌فرماید: «بدکاران و کفار، پیوسته به مؤمنان می‌خندیدند». خنده‌ای تمسخرآمیز و تحقیرکننده، خنده‌ای که از روی طغیان و کبر و غرور و غفلت ناشی می‌شود و همیشه افراد سبک‌سر مغرور در برابر مؤمنان باتقوا چنین خنده‌های مستانه داشته‌اند. ضمناً تعبیر به «أَجْرُمُوا» به جای «كَفَرُوا» نشان می‌دهد که افراد کافر و بی‌ایمان را از اعمال گناه‌آلودشان می‌توان شناخت چراکه همیشه کفر سرچشمه جرم و عصیان است. ۲- «و هنگامی که مشرکان از کنار جمع مؤمنان می‌گذرند، آن‌ها را با اشارات چشم و ابرو مسخره می‌کنند». «يَتَغَامِرُونَ» از ماده «غمز» (بر وزن طنز) به معنی اشاره با چشم و دست است به چیزی که مورد عیبجویی است و گاه این واژه به معنی هرگونه عیبجویی به کار می‌رود، هر چند با زبان باشد و تعبیر به «تغامز» (از باب تفاعل) دلیل بر این است که همه آن‌ها در مقابل یکدیگر در این کار شرکت داشتند، هر یک با اشاره به دیگری چیزی می‌گفت که همه استهزاآمیز بود. و با این علامات و اشارات می‌گویند: این بی‌سرو پاها را ببینید که مقربان درگاه خدا شده‌اند. این آستین پاره‌ها و پابره‌ها را تماشا کنید که مدعی نزول وحی الهی بر آن‌ها هستند و این گروه نادان را بنگرید که می‌گویند استخوان پوسیده و

خاک شده بار دیگر به حیات و زندگی برمی‌گردد و امثال این سخنان زشت و بی‌محتوا ۳- این‌ها همه در برخوردشان با مؤمنان بود، در جلسات خصوصی نیز همین برنامه را بازگویی کرده و سخریه‌ها را غیاباً ادامه می‌دادند، همان‌گونه که آیه بعد می‌گوید: «هنگامی که به خانواده خود باز می‌گشتند، مسرور و خندان بودند و از آنچه انجام داده بودند، خوشحالی می‌کردند». «فَکَهِینَ» جمع «فَکِه» صفت مشبهه (بر وزن خَشِن) از «فَکَاهَة» (بر وزن قَبَالَة) به معنی مزاح کردن و خندیدن است و در اصل از «فاکِهه» به معنی میوه گرفته شده است گویی این گفتگوها و شوخی‌ها همچون میوه‌هایی است که از آن لذت می‌برند و به گفتگوی شیرین و دوستانه فُکاهه گفته می‌شود. گویی فتح و پیروزی نصیب آن‌ها شده که به آن مباهات می‌کنند و باز هم در غیاب، همان سخریه‌ها و همان استهزاءها ادامه دارد. گرچه کلمه «اهل» معمولاً به معنی خانواده و خویشاوندان نزدیک است ولی ممکن است در این جا معنی وسیع‌تری داشته باشد و دوستان نزدیک را نیز دربرگیرد.

۴- «وقتی آن‌ها را می‌دیدند، می‌گفتند این‌ها گمراه‌اند». چراکه راه و رسم بت‌پرستی و خرافاتی را که در میان آن‌ها رایج بود و هدایتش می‌پنداشتند، رها کرده و به سوی ایمان به خدا و توحید خالص

بازگشته و به گمان آن‌ها لذت نقد دنیا را به نعمت‌های نسیه آخرت فروخته بودند. ممکن است این تعبیر در مراحل باشد که مطلب از مرحله استهزا گذشته بود و خود را ناچار می‌دیدند که شدت عمل بیشتری نشان دهند، زیرا همیشه هنگام ظهور پیامبران بزرگ و آیین‌های تازه عکس‌العمل دشمنان و مخالفان در آغاز از طریق استهزا و به شوخی گرفتن ظاهر می‌شد، گویی آیین تازه را کمتر از آن می‌دیدند که به طور جدی با آن برخورد کنند، ولی هنگامی که آیین الهی در قلوب افراد آماده، نفوذ می‌کرد و پیروان بیشتری برای آن پیدا می‌شد، آن‌ها احساس خطر کرده، آن را جدی گرفته و مبارزه را شدت می‌بخشیدند، سپس مرحله به مرحله آن را تشدید می‌کردند و آیه فوق نخستین مرحله برخورد جدی آن‌ها است، که در مراحل بعد حتی منجر به جنگ‌های خونین و نبرد مسلحانه شد.

﴿۳۳﴾ وَ مَا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ

در حالی که آن‌ها هرگز مأمور مراقبت و متکفل آنان (مؤمنان) نبودند. مؤمنان غالباً از افرادی بودند که موقعیت اجتماعی و ثروت قابل توجهی در اختیار نداشتند و به همین دلیل کفار به آن‌ها با چشم حقارت می‌نگریستند و ایمانشان را بی‌ارزش شمرده و آیینشان

را به باد مسخره می‌گرفتند . پس به چه حقی و مطابق کدام منطقی بر آنها خرده می‌گیرند؟

﴿۳۴﴾ **فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ**

ولی امروز مؤمنان به کفار می‌خندند .

قیامت بازتابی است از اعمال انسان در دنیا و در آنجا باید عدالت الهی اجرا شود و عدالت ایجاب می‌کند که در آنجا مؤمنان پاکدل بر کفار لجوج و معاند و استهزاگر بخندند و این خود نوعی عذاب دردناک برای این مغروران مستکبر است .

﴿۳۵﴾ **عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ** در حالی که بر تخت‌های مزین بهشتی نشسته‌اند و نگاه می‌کنند .

به چه چیزی نگاه می‌کنند ؟ به آن همه نعمت‌های بی‌پایان الهی ، به آن مواهب عظیم و الطاف بیکران ، به آن آرامش و عظمت و احترام و به آن عذاب‌های دردناکی که کفار مغرور و خودخواه در نهایت ذلت و زبونی به آن گرفتارند .

﴿۳۶﴾ **هَلْ تُؤْتُونَ الْكُفَّارَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ** آیا کفار پاداش اعمال خود را گرفتند؟

«تُؤْتُونَ» از ماده «تَوَبَّ» (بر وزن جَوَف) در اصل به معنی بازگشتن چیزی به حالت نخستین

است و « ثواب » به پاداشی گفته می شود که به انسان در مقابل اعمالش می دهند چرا که نتیجه اعمالش به او برمی گردد ، این واژه هم در جزای نیک و هم بد به کار می رود ، هر چند غالباً در مورد خیر استعمال می شود و لذا آیه فوق دلالت بر نوعی طعن نسبت به کفار دارد و باید چنین باشد زیرا آنها همواره مؤمنان و آیات خدا را مسخره می کردند و باید در آن روز نتیجه استهزاهایشان را ببینند .

پایان سورة مطففین

سورة انشقاق

فضیلت تلاوت سورة «انشقاق»

در فضیلت تلاوت این سوره ، در حدیثی از پیغمبر اکرم می خوانیم : « کسی که سوره انشقاق را بخواند ، خداوند او را از این که در قیامت نامه اعمالش به پشت سرش داده شود ، در امان می دارد » . (۱)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
 در آن هنگام که آسمان (کُرُات آسمانی) شکافته شود .

در آغاز این سوره به حوادث عظیم و عجیب پایان جهان و متلاشی شدن اجرام و کرات آسمانی و نظام کواکب اشاره می کند و این اعلام پایان دنیا و خرابی و فناء آن است .

وَ أَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحَقَّتْ و تسلیم فرمان پروردگارش شود و سزاوار است چنین باشد .
 «أَذْنَتْ» در اصل از «أَذُن» (بر وزن أَفُق) به معنی «گوش» گرفته شده و مفهوم آن استماع کردن و

شنا بودن و در این جا کنایه از اطاعت فرمان و تسلیم است . « حَقَّتْ » از ماده « حَقَّ » به معنی شایسته و سزاوار است . مبدا تصور شود که آسمان با آن عظمت کم ترین مقاومتی در مقابل این فرمان الهی می کند؛ او همچون بنده مطیع و فرمانبرداری است که در برابر این دستور کاملاً تسلیم است .

﴿ ۳ ﴾ **وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ** و در آن هنگام که زمین گسترده شود .

کوه ها - به شهادت آیات فراوانی از قرآن - به کلی متلاشی و بر چیده می شوند و تمام بلندی ها و پستی ها از میان می رود ، زمین صاف و گسترده و آماده حضور همه بندگان در صحنه می شود و چنان دادگاه بزرگی که خلق اولین و آخرین در آن جمعند ، چنین صحنه ای نیز لازم دارد .

﴿ ۴ ﴾ **وَالْقَتُّ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ** و آنچه در درون دارد ، بیرون افکنده و خالی شود .

میان مفسران معروف است که آیه ، در مورد تمام مردگانی که در درون خاک و داخل قبرها آرمیده اند ، یکباره همه به بیرون پرتاب شده و لباس حیات و زندگی بر تن می کنند ، شبیه آنچه در سورة « زلزال » آمده : « وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا : » زمین بارهای سنگین خود را خارج می کند .

بعضی از مفسران گفته اند: علاوه بر انسان ها، معادن و گنج های نهفته درون زمین نیز همگی

بیرون می‌ریزد. این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که مواد مذاب درون زمین با زلزله‌های هولناک و وحشتناک به کلی بیرون می‌ریزد و همه پستی‌ها را پر می‌کنند و سپس درون زمین خالی و آرام می‌گردد.

﴿۵﴾ وَ أَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَ حَقَّتْ

و تسلیم فرمان پروردگارش گردد و شایسته است که چنین باشد.
این حوادث عظیم که با تسلیم کامل همه موجودات توأم است، نشانه سه مطلب به شرح زیر است:
۱- بیانگر فناء این دنیا است، فناء زمین و آسمان و انسان‌ها و گنج‌ها و گنجینه‌ها.
۲- دلیل بر ایجاد نقطه عطفی است در جهان آفرینش و مرحله نوین و تازه هستی.
۳- نشانه قدرت خداوند بزرگ است، بر همه چیز مخصوصاً بر مسأله معاد و رستاخیز.
آری هنگامی که این حوادث واقع شود، انسان نتیجه اعمال نیک و بد خود را می‌بیند (و این جمله‌ای است که در تقدیر است).

﴿۶﴾ يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ

ای انسان! تو با تلاش و رنج به سوی پروردگارت می‌روی و او را ملاقات خواهی کرد.

تلاشی پرنج به سوی کمال مطلق

«کَدَح» (بر وزن مدح) به معنی تلاش و کوششی است که با رنج و تعب همراه باشد و در جسم و جان اثر بگذارد و لذا به گاو سخت‌کوشی که آثار کارکردن در جسم او ظاهر شده ، «تَوَرُّ فِيهِ كَدُوحٌ» می‌گویند . در تفسیر «کَشَّاف» و «فخر رازی» و «روح المعانی» آمده است که : این کلمه در اصل به معنی خراشی است که بر پوست تن وارد می‌شود و به همین مناسبت به تلاش‌هایی که در روح انسان اثر می‌گذارد ، اطلاق شده است . این آیه اشاره به یک اصل اساسی در حیات همهٔ انسان‌ها است ، که زندگی همواره آمیخته با زحمت و رنج و تعب است ، حتی اگر هدف رسیدن به متاع دنیا باشد ، تا چه رسد به این‌که هدف آخرت و سعادت جاویدان و قرب پروردگار باشد ، این طبیعت زندگی دنیا است ، حتی افرادی که در نهایت رفاه زندگی می‌کنند ، آن‌ها نیز از رنج و زحمت و درد برکنار نیستند. آری ما همه مسافرانی هستیم که از سرحدّ عدم بار سفر بسته و به اقلیم وجود گام نهاده‌ایم ، ما همه رهرو منزل عشق او هستیم و به طلب رخ معشوق آمده‌ایم .

دنیا، دار رنج‌ها و دردهاست

تعبیره «کالح» در آیه فوق که اشاره به تلاش و کوشش آمیخته با رنج و زحمت است، باتوجه به این‌که مخاطب در آن همه انسان‌ها می‌باشند، بیانگر این واقعیت است که طبیعت زندگی این جهان در هیچ مرحله خالی از مشکلات، ناراحتی‌ها و رنج و مشقت نیست، خواه این مشکلات جنبه جسمانی و بدنی داشته باشد و یا جنبه روحی و فکری و یا هر دو و هیچ‌کس را خالی از آن نمی‌بینیم. در حدیثی از امام علی بن الحسین علیه السلام آمده است: «راحتی و آسایش در دنیا و برای اهل دنیا وجود ندارد، راحتی و آسایش تنها در بهشت است و برای اهل بهشت، رنج و تعب در دنیا آفریده شده و برای اهل دنیا و (به همین دلیل) هرکسی پیمانه‌ای از آن به دست می‌آورد، دو برابر آن حرص نصیب او می‌شود و کسانی که از دنیا بیشتر دارند، فقیرترند، زیرا محتاج دیگران در حفظ اموال خویشند و به وسایل و ادوات زیادی برای حفظ آن نیازمندند، بنابراین در ثروت دنیا راحتی نیز وجود ندارد». سپس امام علیه السلام در ذیل این حدیث فرمود: «كَلَّا مَا تَعِبَ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا، بَلْ تَعَبُوا فِي الدُّنْيَا لِلْآخِرَةِ: هرگز

دوستان خدا در دنیا به خاطر دنیا رنج و تعب نمی کشند ، بلکه رنج و تعب آنها در دنیا برای آخرت است .^(۱)

﴿فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ﴾ اما کسی که نامه اعمالش به دست راستش داده شده .
 ﴿فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا﴾ به زودی حساب آسانی برای او می شود .

این ها کسانی هستند که در مدار اصلی آفرینش ، در همان مداری که خداوند برای این انسان و سرمایه ها و نیروهای او تعیین کرده ، حرکت می کنند و تلاش و کوشش آنها همواره برای خدا و سعی و حرکتشان به سوی خداست ، در آن جا نامه اعمالشان را به دست راستشان می دهند که این نشانه پاکی عمل و صحت ایمان و نجات در قیامت است و مایه سرافرازی و سربلندی در برابر اهل محشر . در این که منظور از «حِسَابٌ يَسِيرٌ» چیست ، بعضی گفته اند: منظور حساب سهل و آسان است که سخت گیری و دقت در آن نباشد ، از سیئات بگذرد و حسنات را پاداش دهد . در حدیثی از پیغمبر اکرم می خوانیم :

«ثَلَاثَةٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ حَاسِبَةُ اللَّهِ حِسَابًا يَسِيرًا ، وَ ادْخَلَهُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِهِ ، قَالُوا : وَ مَا هِيَ يَا رَسُولَ

۱- «خصال صدوق»، جلد ۱ ، باب الدنيا والآخرة ككفتي الميزان ، حدیث ۹۵ .

اللَّهِ؟ قَالَ: تُعْطَى مَنْ حَرَمَكَ، وَ تَصِلُ مَنْ قَطَعَكَ وَ تَغْفُوا عَمَّنْ ظَلَمَكَ: سه چیز در هر کس باشد خداوند حساب او را آسان می‌کند و او را به رحمتش در بهشت وارد می‌سازد، عرض کردند: آن‌ها چه چیز است ای رسول خدا؟ فرمود: عطا کنی به کسی که تو را محروم کرده و پیوند برقرار سازی با کسی که از تو بریده و عفو کنی کسی را که به تو ستم کرده است.^(۱) این مطلب نیز از روایات استفاده می‌شود که دقت و سخت‌گیری در حساب در قیامت به میزان عقل و دانش انسان‌ها بستگی دارد، چنان‌که امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّمَا يُدَاقُّ اللَّهُ الْعِبَادَ فِي الْحِسَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي الدُّنْيَا: خداوند در قیامت در حساب بندگان به اندازه عقلی که در دنیا به آن‌ها داده است، دقت و سخت‌گیری می‌کند.»^(۲)

﴿ ٩ ﴾ وَ يَنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا و خوشحال به اهل و خانواده‌اش بازمی‌گردد . برای «أهل» در آیات فوق تفسیرهای مختلفی ذکر کرده‌اند، بعضی گفته‌اند: منظور همسر و فرزندان با ایمان اوست که مؤمنان در بهشت به آن‌ها می‌رسند و این خود نعمت بزرگی است که

۱- «مجمع البيان»، ذیل آیات مورد بحث . ۲- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۳۷ .

انسان افراد مورد علاقه‌اش را در بهشت ببیند و در کنار آن‌ها باشد. بعضی دیگر «أهل» را به معنی حوریان بهشتی گرفته‌اند که برای مؤمنان تعیین شده‌اند و بعضی آن‌را به افراد باایمانی که در دنیا مورد علاقه او بودند و در خط او قرار داشتند، تفسیر کرده‌اند. جمع میان این معانی نیز ممکن است.

فرمایش امیرمؤمنان علیه السلام درباره کهکشان، معجزه علمی است

در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام در تفسیر آیه اول این سوره آمده است که فرمود: «إِنَّهَا تَنْشِقُّ مِنَ الْمَجَرَّةِ: آسمان‌ها از کهکشان جدا می‌شود».^(۱) این حدیث پرمعنی و قابل دقت است و از معجزات علمی محسوب می‌شود، از حقیقتی پرده برمی‌دارد که در آن زمان هیچ‌یک از دانشمندان به آن نرسیده بودند و آن این‌که دانشمندان فلکی امروز با مشاهدات نجومی خود به وسیله تلسکوپ‌های عظیم و نیرومند ثابت کرده‌اند که عالم مجموعه‌ای است از کهکشان‌ها و هر کهکشان مجموعه‌ای از منظومه‌ها و ستارگان و به همین دلیل آن‌ها را شهرهای ستارگان می‌نامند، کهکشان

۱- «روح المعانی»، جلد ۳۰، صفحه ۸۷.

راه شیری معروف که با چشم قابل مشاهده است ، مجموعه عظیم و دایره‌مانندی از همین منظومه‌ها و ستارگان است ، یک طرف از آن به قدری از ما دور است که ستارگانش را به صورت ابری سفید می‌بینیم ولی در واقع مجموعه نقاط نورانی نزدیک به هم است. اما آن طرفش که به ما نزدیک است ، ستارگانش قابل رؤیت می‌باشد و همین ستارگانی است که ما در آسمان شب می‌بینیم و به این ترتیب منظومه شمسی ما جزء این «مَجْرَة» (کهکشان) می‌باشد . مطابق روایت فوق ، علی علیه السلام می‌گوید : «در آستانه قیامت این کواکب را که ما مشاهده می‌کنیم، از کهکشان جدا می‌شود و نظام همگی به هم می‌خورد .» چه کسی آن زمان می‌داندست که ستارگانی که ما می‌بینیم ، در واقع جزء این کهکشان راه شیری (مَجْرَة) است ، جز کسی که قلبش به عالم غیب مربوط باشد و از سر چشمه علم خدا سیراب گردد ؟

﴿ ۱۰ ﴾ **وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ**

و اما کسی که نامه اعمالش پشت سرش داده شده .

﴿ ۱۱ ﴾ **فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُوراً**

به زودی فریادش بلند می‌شود که ؛ ای وای بر من که هلاک شدم .

﴿۱۲﴾ وَيُضِلِّي سَعِيرًا و در شعله‌های سوزان آتش دوزخ می‌سوزد.
آنهایی که از شرم، نامه اعمال را پشت سر می‌گیرند

در این‌که چگونه نامه اعمالشان را به پشت سرشان می‌دهند و چگونه این آیه با آیاتی که می‌گوید نامه اعمالشان را به دست چپشان می‌دهند، جمع می‌شود، باید گفته شود: اصحاب الیمین با سرافرازی و افتخار و مباهات نامه اعمالشان را به دست راست گرفته و صدا می‌زنند: «هَٰؤُلَاءِ أَقْرَبُوا كِتَابِيَّةً»: ای اهل محشر! بیاید و نامه اعمال ما را بگیرید و بخوانید «(۱۹ / حاقه)»، اما وقتی مجرمان تبه‌کار نامه اعمالشان را به دست چپشان می‌دهند، آن‌ها از شرمساری و ذلت دست را پشت سر می‌گیرند تا این سند جرم و فضاحت کمتر دیده شود ولی چه فایده که در آن‌جا چیزی پنهان شدنی نیست. جمله «يَدْعُوا ثُبُورًا» اشاره به تعبیری است که عرب هنگام بروز یک حادثه خطرناک دارد و فریاد می‌زند: «وَا ثُبُورًا»، یعنی "ای وای که هلاک شدم" (توجه داشته باشید که «ثُبُور» به معنی "هلاکت" است). ولی این آه و ناله و داد و فریاد به جایی نمی‌رسد و به دنبال آن «وَيُضِلِّي سَعِيرًا» است یعنی «وارد آتش سوزان جهنم می‌شود».

﴿۱۳﴾ إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا

او در میان خانواده‌اش پیوسته (از کفر و گناه خود) مسرور بود.

در این آیه به بیان علت این سرنوشت شوم پرداخته است و می‌فرماید: «این به علت آن است که او در میان اهل و خانواده خود پیوسته (از کفر و گناه خویش) مسرور بود»، سروری آمیخته با غرور و غروری آمیخته با غفلت و بی‌خبری از خدا، سروری که نشانه دلبستگی سخت به دنیا و بی‌اعتنایی به جهان پس از مرگ بود. بدیهی است سرور و خوشحالی ذاتاً مذموم و نکوهیده نیست، بلکه مؤمن باید به لطف خدا مسرور و در معاشرت گشاده‌رو و بشاش باشد، سروری مذموم است که انسان را از یاد خدا غافل کند و در شهوات غوطه‌ور سازد.

﴿۱۴﴾ إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحْضُرَ

«لَنْ يَحْضُرَ» (هرگز بازگشت نمی‌کند)، از ماده «حور» (بر وزن غور) در اصل به معنی تردد و رفت و آمد است، خواه این رفت و آمد در عمل بوده باشد، یا تفکر و اندیشه. «تَحَيَّرَ» نیز نتیجه رفت و آمد فکر در یک مسأله است که لازمه آن سرگردانی در عمل است. تعبیری «حواری»

درمورد نزدیکان حضرت مسیح علیه السلام یا نزدیکان هرکس شاید نیز به همین مناسبت باشد که آن‌ها نزد او رفت و آمد دارند. بعضی نیز آن‌را از ماده «حَوْر» به معنی شستن و سفید کردن دانسته‌اند، چرا که آن‌ها قلوب مردم را از زنگار شرک و گناه پاک می‌کردند و «حوریان» بهشتی را از این رو به این نام نامیده‌اند که سفیدپوستند و یا سفیدی چشمانشان بسیار شفاف است. بعضی نیز گفته‌اند اطلاق این کلمه به حوریان بهشتی به‌خاطر این است که آن‌ها به قدری زیبا هستند که چشم از دیدنشان حیران می‌شود. ولی به هر حال این واژه در آیه مورد بحث به معنی بازگشت و معاد است. ضمناً این آیه نشان می‌دهد که عدم ایمان به رستاخیز سرچشمه غفلت و غرور و آلودگی به انواع گناهان می‌شود. در حقیقت منشأ اصلی بدبختی او اعتقاد فاسد و گمان باطلش دایر بر نفی معاد بود و همین اعتقاد باعث غرور و سرور او شد، او را از خدا دور ساخت و در شهوات غوطه‌ور نمود، تا آن‌جا که دعوت انبیاء به باد استهزا گرفت و وقتی به سراغ خانواده خود می‌آمد، از این استهزا و سخریه شاد و خوشحال بود.

﴿١٥﴾ بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا

آری پروردگارش نسبت به او بینا بود (و اعمالش را برای حساب ثبت کرد).

همه اعمال او را ثبت و ضبط نمود و برای روز حساب در نامه اعمالش منعکس ساخت . و همچنین بصیر بودن خداوند نسبت به اعمال آدمی و ثبت و ضبط آنها حتماً باید مقدمه‌ای برای حساب و جزا باشد وگرنه بیهوده است .

﴿۱۶﴾ فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ

سوگند به شفق .

﴿۱۷﴾ وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ

و سوگند به شب و آنچه را جمع‌آوری می‌کند .

﴿۱۸﴾ وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ

و سوگند به ماه آن‌گاه که بدر کامل می‌شود .

«لَا» در جمله «فَلَا أُقْسِمُ» «زائده» و برای تأکید است . «شَفَقَ» به گفته «راغب» در «مفردات» آمیخته شدن روشنایی روز با تاریکی شب است و لذا واژه «اشفاق» به معنی توجه و عنایت آمیخته با ترس به کار می‌رود ، مثلاً هرگاه انسان نسبت به کسی علاقه داشته باشد و در عین حال از حوادثی درباره او بیمناک گردد ، به این حالت «اشفاق» گویند و آن شخص را «مشفق» . از آن‌جاکه ظهور «شفق» خبر از یک حالت تحول و دگرگونی عمیق در جهان می‌دهد و اعلام پایان روز و آغاز شب است ، به علاوه جلوه و زیبایی خاصی دارد و از همه گذشته وقت نماز مغرب است ، خداوند به آن

سوگند یاد فرموده تا همگان را وادار به اندیشه در این پدیده زیبای آسمانی کند . و اما سوگند به شب به خاطر آثار و اسرار زیادی است که در آن نهفته شده است . تعبیر به «ما وَسَقَ» با توجه به این که «وَسَقَ» به معنی جمع کردن پراکنده هاست، اشاره به بازگشت انواع حیوانات و پرندگان و حتی انسان ها به خانه ها و لانه های خود به هنگام شب است ، که نتیجه آن آرامش و آسایش عمومی جانداران می باشد و یکی از اسرار و آثار پراهمیت شب محسوب می شود ، چنان که در آیه ۶۱ سورة «غافر» می خوانیم : «اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ : خداوند کسی است که شب را برای شما آفرید تا در آن آرامش و سکون پیدا کنید » . و از این جا روشن می شود که تعبیر به «إِذَا أَسَقَ» که از همان ماده است ، نیز به معنی جمع و جور شدن و در این جا به معنی کمال نور ماه در شب چهاردهم است و می دانیم که ماه در این حالت جلوه فوق العاده ای دارد که تمام چشم ها را به سوی خود جلب می کند ، نور و فروغ آن صفحه زمین را روشن می کند ، روشنایی کم رنگی که مزاحم آرامش شب نیست و در عین حال راه را برای رهروان شب می گشاید ، لذا آیتی از آیات بزرگ خداوند است و به همین دلیل به آن سوگند یاد فرموده . قابل توجه این که هر چهار موضوعی که در این آیات به آن

سوگند یاد شده است (شفق - شب - موجوداتی که شب آن‌ها را گردآوری می‌کند - ماه در حالت بدر کامل) ، همه موضوعاتی است مربوط به هم و مکمل یکدیگر و مجموعه‌ای زیبا و منسجم را تشکیل می‌دهد که اندیشه انسان را تحریک می‌کند ، تا در قدرت عظیم آفرینش بیندیشد و از این دگرگونی‌های سریع با مسأله معاد و قدرت خداوند بر آن آشنا تر شود .

﴿۱۹﴾ لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ که همه شما دائماً از حالی به حال دیگر منتقل می‌شوید.
دائماً دگرگون می‌شوید

«طَبَق» از ماده «مُطَابَقَه» به معنی قراردادن چیزی فوق چیز دیگر است و به معنی منازلی که انسان در سیر صعودی خود طی می‌کند ، نیز آمده است . سوگندهای بالا را مقدمه‌ای قرار می‌دهد برای آیه ۱۹ که بیانگر حالات مختلفی است که انسان در مسیر زندگی خود یکی پس از دیگری پیدا می‌کند . حدوث این حالات و عدم استقرار آدمی بر یک حالت ، از یک سو دلیل مخلوق بودن او و نیاز به خالق داشتن است ، چرا که هر تغییری ، حادث و هر حادثی نیازمند خالق است و از سوی دیگر دلیلی است بر عدم پایداری این جهان و از سوی سوم نشانه‌ای است بر حرکت مستمر انسان

به سوی ذات پروردگار و مسأله معاد .

﴿۲۰﴾ **فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ** پس چرا آنها ایمان نمی آورند؟

با این که دلایل حق روشن و آشکار است ، هم دلایل توحید و خداشناسی و هم دلایل معاد ، هم آیات آفاقی که در آفرینش شب و روز و ماه و خورشید و نور و ظلمت و طلوع و غروب آفتاب و شفق و تاریکی شب و تکامل روشنی ماه نهفته است و هم آیات انفسی از لحظه ای که نقطه در فرارگاه رَحِم جای می گیرد و مراحل گوناگونی را یکی بعد از دیگری طی کرده تا به اوج کمال خود در عالم جنین می رسد ، سپس از لحظه تولد تا مرگ مراحل دیگری را می پیماید ، با این نشانه های روشن چرا آنها ایمان نمی آورند ؟

﴿۲۱﴾ **وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ**

و هنگامی که قرآن بر آنها خوانده شود سجده نمی کنند؟

منظور از «سجده» در این جا خضوع و تسلیم و اطاعت است و سجده معروف که پیشانی را در آن بر زمین می گذارند ، یکی از مصداق های این مفهوم کلی است و شاید به همین دلیل در بعضی از

روایات آمده است که وقتی پیامبر این آیات را تلاوت فرمود ، سجده کرد .^(۱) در آیه مورد بحث از کتاب « تکوین » ، به سراغ کتاب « تدوین » می‌رود و می‌افزاید : « چرا هنگامی که قرآن بر آنها خوانده می‌شود ، در برابر آن خضوع نمی‌کنند ؟ » قرآنی که همچون آفتاب ، خود دلیل خویشتن است ، نور اعجاز از جوانب مختلف آن می‌درخشد و محتوای آن دلیل روشنی است بر این‌که از سر چشمه وحی گرفته شده است . قرآنی که هر ناظر بی‌طرف می‌داند ممکن نیست زائیده مغز بشری باشد ، آن هم بشری که هرگز درس نخوانده بود و در یک محیط تاریک و ظلمانی و مملو از خرافات پرورش یافته بود . ﴿ ۲۲ ﴾ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكْذِبُونَ . بلکه کافران پیوسته « آیات الهی » را تکذیب می‌کنند . به کار بردن « فعل مضارع » در این جا که معمولاً برای « استمرار » می‌آید ، گواه بر این معنی است که آنها در تکذیب‌های خود اصرار داشتند ، اصراری که از روح لجاج و عناد سرچشمه می‌گرفت ، تکذیبی که از نارسایی دلایل حق نبود بلکه به خاطر تعصب و تقلید کورکورانه از نیاکان و حفظ

۱- «روح البیان» ، جلد ۱ ، صفحه ۱۳۸۲ .

منافع مادی و کسب آزادی برای اشباع هوس‌های شیطانی بود .

﴿۲۳﴾ **وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ** و خداوند آنچه را در دل پنهان می‌دارند ، به خوبی می‌داند. «يُوعُونَ» از ماده «وَعَاء» به معنی ظرف است همان‌گونه که در عبارت معروف نهج‌البلاغه از علی‌علیه‌السلام نقل شده که فرمود: «اِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبُ اَوْعِيَةٌ فَخَيْرُهَا اَوْعَاها: این دل‌ها ظرف‌هایی است و بهترین آن‌ها دلی است که حفظ و نگهداری و ظرفیتش بیشتر باشد» .^(۱) خداوند از نیات و اهداف آن‌ها و انگیزه‌هایی که سبب این تکذیب‌های مستمر می‌گردد ، باخبر است ، هر قدر آن‌ها بر آن پرده‌پوشی کنند و سرانجام کیفر همه آن را به آن‌ها خواهد داد .

﴿۲۴﴾ **فَيَبْشِّرُهُمْ بِعَذَابٍ اَلِيمٍ** پس آن‌ها را به عذاب دردناک بشارت ده . تعبیر به «بشارت» که معمولاً در خبرهای خوش به کار می‌رود، در این جا نوعی طعن و سرزنش است . این در حالی است که مؤمنان را حقیقتاً بشارت به نعمت‌های گسترده بهشتی می‌دهد ، تا

۱- «نهج‌البلاغه» ، حکمت ۱۴۷ .

تکذیب‌کنندگان دوزخی در حسرت و اندوه فرو روند .

﴿۲۵﴾ **إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ**

مگر آن‌ها که ایمان آورده‌اند و اعمال صالح انجام داده‌اند که برای آن‌ها پاداشی است قطع‌نشدنی. «مَمْنُون» از ماده «من» هم به معنی «قطع» و «نقصان» آمده است و هم «منت» و ممکن است همه این معانی در این‌جا جمع باشد، زیرا نعمت‌های آخرت برعکس نعمت‌های دنیا که ناپایدار و همه نقصان‌پذیر و غالباً آمیخته با عوارض نامطلوب، یا منت این و آن است، هیچ‌گونه منت و نقصان و فناء و عوارض نامطلوب در آن راه ندارد، جاودانی است، نقصان‌ناپذیر است، خالی از هرگونه ناملازمات و هرگونه منت است.

پایان سورة انشقاق

سورة بروج

فضیلت تلاوت سورة « بروج »

در فضیلت تلاوت این سوره پیامبر اکرم فرمود: «هرکس این سوره را بخواند، خداوند به تعداد تمام کسانی که در نماز جمعه اجتماع می‌کنند و تمام کسانی که روز عرفة (در عرفات) جمع می‌شوند، ده حسنه به او می‌دهد و تلاوت آن انسان را از ترس‌ها و شدائد، رهایی می‌بخشد» (۱).

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 ۱ وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ
 بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
 سوگند به آسمان که دارای برج‌های بسیار است.
 «بُرُوج» جمع «بُرْج» به معنی «قصر» است و بعضی آن را به معنی «شیء ظاهر و آشکار» می‌دانند و نام‌گذاری قصرها و عمارت‌های بلند و مرتفع به این نام، را به خاطر وضوح و ظهورشان دانسته‌اند، لذا قسمت مخصوصی از دیوار اطراف شهر یا محل اجتماع لشکر که بروز و ظهور

خاصی دارد، «برج» نامیده می‌شود و هنگامی که زن زینت خود را آشکار سازد، «تَبَرَّجَتِ الْمَرْأَةُ» می‌گویند. در حدیثی آمده است که از پیغمبر اکرم تفسیر این آیه را خواستند، فرمود: «منظور کواکب و ستارگان است».^(۱) سوگند به ستارگان حکایت از عظمت آن می‌کند، عظمتی که شاید در آن زمان در نظر عرب روشن نبود ولی امروز برای ما کاملاً شناخته شده است.

وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ ﴿۲﴾ و سوگند به آن روز موعود.

همان روزی که تمام انبیا و پیامبران الهی آن را وعده داده‌اند و صدها آیه قرآن مجید از آن خبر می‌دهد، همان روزی که مبعاد و وعده‌گاه همه اولین و آخرین است و روزی است که باید حساب همگان تصفیه شود.

وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ ﴿۳﴾ و شاهد و مشهود

و «شاهد» و «مشهود» («شاهد» پیامبر و گواهان اعمال و «مشهود» اعمال امت است).

«شاهد» هرگونه گواه را شامل می‌شود و «مشهود» هر چیزی را که بر آن گواهی می‌دهند و این که

هر دو به صورت «نکره» ذکر شده است، اشاره به عظمت این شاهد و مشهود است. تناسب این آیه با آیات قبل ایجاب می‌کند که اشاره به شهود روز قیامت باشد، اعم از پیامبر اسلام یا سایر پیامبران نسبت به امت‌های خود و ملائکه و فرشتگان و اعضاء پیکر آدمی و شب و روز و مانند آنها و «مشهود» انسان‌ها یا اعمال آنهاست. همه این سوگندها به این خاطر است که به شکنجه‌گران ظالم هشدار دهد اعمال آنها در برابر مؤمنان راستین همگی ثبت و برای روز موعود نگهداری می‌شود و شهودی که گرداگرد وجود شما را فرا گرفته‌اند، اعم از فرشتگان و اعضاء پیکر انسان و شب‌ها و روزها و مانند آن، همه این کارها را زیر نظر دارند و در آن روز گواهی می‌دهند.

﴿۴﴾ قَتَلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ

مرگ و عذاب بر شکنجه‌گران صاحب گودال (آتش) باد.
«أُخْدُود» به گفته «راغب» در «مفردات» به معنی شکاف وسیع و عمیق و گسترده در زمین است، یا به تعبیر دیگر گودال‌ها و خندق‌های بزرگ را گویند و جمع آن «اخاذید» و در اصل از «خد» انسان گرفته شده که به معنی دو فرو رفتگی است که در دو طرف بینی انسان در سمت راست و چپ

قرار دارد (و به هنگام گریه اشک بر آن جاری می‌شود) و سپس به صورت کنایه برگردالی که بر صورت زمین ظاهر می‌شود، اطلاق شده (و بعداً به صورت یک معنی حقیقی درآمده است).

﴿۵﴾ النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ گودال‌هایی پر از آتش شعله‌ور .

«وَقُود» در اصل به معنی ماده‌ای است که آتش با آن می‌افروزند ، (مانند هیزم) و تعبیر به «ذَاتِ الْوَقُود» با این‌که همه آتش‌ها احتیاج به هیزم و مانند آن دارد ، اشاره به کثرت مواد آتش‌زایی است که آن‌ها به کار می‌گرفتند و طبعاً آتش بسیار دامن‌دار و پرشعله‌ای به وجود می‌آمد و اگر بعضی «ذَاتِ الْوَقُود» را در این‌جا به معنی آتش شعله‌ور تفسیر کرده‌اند ، ظاهراً به همین دلیل است ، نه آن‌چه بعضی پنداشته‌اند که «وقود» دارای دو معنی است یکی «هیزم» و دیگری «شعله» و تأسف خورده‌اند که چرا مفسران و مترجمان به این نکته توجه نکرده‌اند .

﴿۶﴾ إِنَّهُمْ عَلَيْهَا قَعُودٌ هنگامی که در کنار آن نشستہ بودند .

﴿۷﴾ وَهُمْ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ

و آن‌چه را نسبت به مؤمنان انجام می‌دادند (با خونسردی) تماشا می‌کردند .

مؤمنان در برابر کوره‌های آدم‌سوزی

منظور از این دو آیه این است که گروهی با کمال خونسردی نشسته بودند و صحنه‌های شکنجه را تماشا می‌کردند و لذت می‌بردند که این خود نشانه نهایت قساوت آنها بود. بعضی نیز آنها را دو گروه دانسته‌اند گروهی «شکنجه‌گر» و گروهی «تماشاچی» و از آنجا که تماشاچیان راضی به اعمال شکنجه‌گران بودند، این فعل به همه آنها نسبت داده شده است و این طبیعی است که در یک چنین برنامه‌هایی همیشه گروهی عاملند و گروهی تماشاگر، به علاوه سران آنها معمولاً دستور می‌دهند و مجریان از قشرهای پایین‌ترند. جمله «يَفْعَلُونَ» به صورت فعل مضارع دلیل بر این است که این عمل مدتی استمرار داشت و یک حادثه زودگذر نبود.

﴿٨﴾ **وَمَا نَقْمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ**

هیچ ایرادی بر آنها (مؤمنان) نداشتند جز این که به خداوند عزیز و حمید ایمان آورده بودند. «نَقَمُوا» از ماده «نَقَمَ» (بر وزن قَلَم) به معنی انکار و عیب‌گرفتن چیزی است یا به زبان و یا عملاً از طریق مجازات و «انتقام» نیز از همین ماده است. مسلماً چنین کاری در مقابل یک جرم

بزرگ و گناه آشکار انجام می‌گیرد ، نه در مقابل ایمان به خداوند توانا و شایسته هرگونه حمد و ستایش و این نشان می‌دهد که تا چه حد فرهنگ آن قوم منحط و تحریف یافته بود که بزرگ‌ترین افتخارات نزد آن‌ها بزرگ‌ترین جرم و گناه بود . تعبیر به «عزیز» (قدرتمند شکست‌ناپذیر) و «حمید» (شایسته هرگونه ستایش و دارای هرگونه کمال) در حقیقت پاسخی است به جنایت‌های آن‌ها و دلیلی است بر ضد آنان ، یعنی مگر ایمان به چنین خدایی جرم و گناه است ؟ و ضمناً تهدید و هشدار می‌نماید به این شکنجه‌گران در طول تاریخ محسوب می‌شود که خداوند عزیز و حمید در کمین آن‌هاست .

﴿ ۹ ﴾ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ

همان خدایی که حکومت آسمان‌ها و زمین از آن اوست و بر همه چیز گواه است . در حقیقت این چهار وصف ، از اوصافی است که شایستگی برای عبودیت را مسلم می‌کند ، قدرت و توانایی ، واجد هرگونه کمال بودن ، مالکیت آسمان‌ها و زمین و آگاهی از همه چیز . در ضمن بشارتی است به مؤمنان که خدا حاضر و ناظر است و صبر و شکیبایی و استقامتشان را در راه حفظ ایمان می‌بیند و ناظر ایثارگری و فداکاری‌های آن‌هاست و البته توجه به این حقیقت به آن‌ها

نیرو و نشاط می‌دهد. از سوی دیگر تهدیدی است برای دشمنان آنها و هشدار است که اگر خدا مانع کار آنها نمی‌شود، نه به خاطر ناتوانی است، بلکه به خاطر آزمون و امتحان است و سرانجام طعم تلخ عذاب دردناک خدا را خواهند چشید.

اصحاب اخدود چه کسانی بودند؟

گفتیم «أُخْدُود» به معنی گودال بزرگ یا «خندق» است و منظور در این جا خندق‌های عظیمی است که مملو از آتش بود تا شکنجه‌گران، مؤمنان را در آنها بیفکنند و بسوزانند. در این‌که این ماجرا مربوط به چه زمان و چه قومی است؟ و آیا این یک ماجرای خاص و معین بوده یا اشاره به ماجراهای متعددی از این قبیل در مناطق مختلف جهان است؟، در میان مفسران و مورخان گفتگوست. معروف‌تر از همه آن است که مربوط به «ذونواس» آخرین پادشاه «حِمْیَر»^(۱) در سرزمین «یمن» است. توضیح این‌که: «ذونواس» که آخرین نفر از سلسله گروه «حِمْیَر» بود، به

۱- «حِمْیَر» قبیله‌ای بود از قبایل معروف «یمن».

آیین یهود درآمد و گروه «حَمِیر» نیز از او پیروی کردند، او نام خود را «یوسف» نهاد و مدتی بر این منوال گذشت، سپس به او خبر دادند که در سرزمین «نجران» (در شمال یمن) هنوز گروهی بر آیین نصرانی هستند، هم مسلکان «ذونواس» او را وادار کردند که اهل «نجران» را مجبور به پذیرش آیین یهود کند، او به سوی نجران حرکت کرد و ساکنان آنجا را جمع نمود و آیین یهود را بر آنها عرضه داشت و اصرار کرد آن را پذیرا شوند ولی آنها ابا کردند حاضر به قبول شهادت شدند اما حاضر به صرف نظر کردن از آیین خود نبودند. «ذونواس» دستور داد خندق عظیمی کنند و هیزم در آن ریختند و آتش زدند، گروهی را زنده زنده به آتش سوزاند و گروهی را با شمشیر کشت و قطعه قطعه کرد، به طوری که عدد مقتولین و سوختگان با آتش به بیست هزار نفر رسید.^(۱) یک نفر از باقی ماندگان مردم نجران فرار کرد و به «قیصر» پادشاه روم که مسیحی بود، شکایت نمود. «قیصر» گفت: سرزمین شما از من دور است، اما نامه‌ای به پادشاه حبشه می‌نویسم

۱- «تفسیر علی بن ابراهیم قمی»، جلد ۲، صفحه ۴۱۴.

که او مسیحی است و همسایه شماست و از او می‌خواهم شما را یاری دهد ، سپس نامه‌ای نوشت و از پادشاه حبشه انتقام خون مسیحیان نجران را خواست . مرد نجرانی نزد « نجاشی » سلطان حبشه آمد . او از شنیدن این داستان ، سخت متأثر گشت و از خاموشی شعله آیین مسیح علیه السلام در سرزمین نجران افسوس خورد و تصمیم بر انتقام شهیدان از او را گرفت . لشکریان حبشه به جانب یمن تاختند و در یک پیکار سخت سپاه « ذونواس » را شکست دادند و گروه زیادی از آنان کشته شد و طولی نکشید که مملکت یمن به دست نجاشی افتاد و به صورت ایالتی از ایالات حبشه درآمد .^(۱)

بعضی از مفسران نقل کرده‌اند که طول آن خندق چهل ذراع و عرض آن دوازده ذراع بوده است (هر ذراع تقریباً نیم‌متر است و گاه به معنی « گز » که حدود یک متر است به کار می‌رود) و بعضی نقل کرده‌اند هفت گودال بوده که هر کدام وسعتش به مقداری که در بالا ذکر شده ، بوده است .^(۲) از

۱- «قصص قرآن» بلاغی ، صفحه ۲۸۸ .

۲- تفسیر «روح المعانی» ، ذیل آیات مورد بحث .

آنچه در بالا گفتیم ، روشن می شود که این شکنجه گران بی رحم ، سرانجام به عذاب الهی گرفتار شدند و انتقام خون هایی که ریخته بودند ، در همین دنیا از آنها گرفته شد و عذاب حریق و سوزنده قیامت نیز در انتظارشان است . این کوره های آدم سوزی که به دست یهود به وجود آمد ، احتمالاً نخستین کوره های آدم سوزی در طول تاریخ بود ، ولی عجیب این که این بدعت قساوت بار ضد انسانی سرانجام دامن خود یهود را گرفت و چنان که می دانیم گروهی از آنها در ماجرای آلمان هیتلری در کوره های آدم سوزی به آتش کشیده شدند و مصداق « عذاب الحریق » این جهان نیز درباره آنها تحقق یافت . علاوه بر این « ذونواس » یهودی بنیان گذار اصلی این بنای شوم ، نیز از شر اعمال خود برکنار نماند . در عصر ما نیز نمونه های بسیار زیادی از این موضوع را با چشم خود دیده یا شنیده ایم که پیر و جوان در طریق حفظ دین و ایمان جان برکف نهاده و آگاهانه و عاشقانه به سوی شهادت گام برداشتند و باید گفت: بقاء آیین های الهی در گذشته و امروز بدون چنین ایثارگری هایی امکان پذیر نبوده و نیست .

﴿ ۱۰ ﴾ إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ

عَذَابُ الْحَرِيقِ

کسانی که مردان و زنان با ایمان را مورد شکنجه قرار دادند، عذاب دوزخ برای آنهاست و عذاب آتش سوزان.

شکنجه گران در برابر مجازات الهی

«فَتَنُوا» از ماده «فتن» (بر وزن متن) و «فتنه» در اصل به معنی قراردادن طلا در آتش است تا میزان خلوص آن روشن شود، سپس این ماده (فتنه) هم به معنی «آزمایش» و هم به معنی «عذاب و مجازات» و هم به معنی «گمراهی و شرک» به کار رفته است و در آیه مورد بحث به معنی عذاب و آزار و شکنجه آمده است. جمله «فَمَلَأْهُمْ يَتُوبُوا» نشان می دهد که راه توبه حتی برای چنین شکنجه گران ستمگری باز است و این نهایت لطف پروردگار را نسبت به گنهکاران نشان می دهد و ضمناً هشدار می دهد که تا دیر نشده است، دست از آزار و شکنجه مؤمنان بردارند و به سوی خدا بازگردند. قابل توجه این که در این آیه دو گونه عذاب برای آنها ذکر کرده؛ یکی «عذاب جهنم» و دیگری «عذاب حریق» (عذاب آتش سوزان) ذکر این دو ممکن است به خاطر این باشد که

عذاب جهنم در برابر کفر آن‌ها بوده و عذاب حریق به خاطر این است که شکنجه‌گران مزبور مؤمنان را با آتش می‌سوزانند .

﴿۱۱﴾ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ

کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند ، برای آن‌ها باغهایی از بهشت است که نه‌رها زیر درختانش جاری است و این پیروزی بزرگی است .
تعبیر به «عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» (باتوجه به این‌که صالحات جمع صالح است) نشان می‌دهد تنها یک و یا چند عمل صالح کافی نیست ، باید برنامه در همه‌جا بر محور عمل صالح دور زند . تعبیر به «ذَلِكَ» که در لغت عرب برای اشاره به دور است ، در این‌گونه مقامات بیانگر اهمیت و علو مقام است ، یعنی پیروزی و نجات و افتخارات آن‌ها به قدری است که از دسترس فکر ما بیرون است .
چه فوز و پیروزی از این برتر که در جوار قُرب پروردگار و در میان انواع نعمت‌های پایدار ، با سربلندی و افتخار جای گیرند ولی نباید فراموش کرد که کلید اصلی این پیروزی و فوز کبیر ،

«ایمان و عمل صالح» است، این است سرمایه اصلی این راه و بقیه هر چه هست، شاخ و برگ است.

﴿۱۲﴾ **إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ** گرفتن قهرآمیز و مجازات پروردگار بسیار شدید است، «بَطْش» به معنی گرفتن توأم با قهر و قدرت است و از آن جا که این کار غالباً مقدمه مجازات می باشد، این واژه به معنی مجازات و کیفر نیز آمده است. تعبیر به «رَبَّكَ» (پروردگار تو) برای تسلی خاطر پیامبر و تأکید بر حمایت خداوند از اوست. قرآن مجید می خواهد کفار و شکنجه گران را بانهایت قاطعیت تهدید به مجازات کند.

﴿۱۳﴾ **إِنَّهُ هُوَ يُبْدِيءُ وَيُعِيدُ** اوست که آفرینش را آغاز می کند و اوست که باز می گرداند. این آیه تأکید دیگری بر مجازات کفار و شکنجه گران است. در این آیه دلیل اجمالی معاد که همان آیه ۷۹ سورة «یس» است، نیز نهفته است: «قُلْ يُخِيبُهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ: بگو همان کس که او را در آغاز آفرید، بار دیگر زنده می کند و او از تمام مخلوقات خود آگاه است»، می گویند: «فارابی» آرزو می کرد که ای کاش «ارسطو» فیلسوف معروف یونانی زنده بود تا این دلیل محکم و زیبا را درباره معاد از قرآن مجید بشنود.

- ۱۴ ﴿وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ﴾ و او آمرزنده و دوستدار (مؤمنان) است .
 ۱۵ ﴿ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ﴾ و صاحب عرش مجید است .
 ۱۶ ﴿فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ﴾ و آنچه را می خواهد ، انجام می دهد .

«غَفُور» و «وَدُود» که هر دو صیغه مبالغه هستند ، اشاره به نهایت بخشندگی و محبت اوست ، بخشنده و آمرزنده نسبت به گنهکاران و توبه پذیر و پُر محبت نسبت به بندگان صالح . در حقیقت ذکر این اوصاف در برابر تهدیدی که در آیات قبل آمده برای بیان این حقیقت است که راه بازگشت به روی گنهکاران باز است و خداوند در عین شدیدالعقاب بودن ، غفور و ودود و رحیم و مهربان است . وصف سوم یعنی «ذُو الْعَرْشِ» با توجه به این که عرش که به معنی تخت بلند سلطنتی است در این گونه موارد کنایه از قدرت و حاکمیت می باشد و بیانگر این واقعیت است که حکومت جهان هستی از آن اوست و هر چه اراده کند ، انجام می گیرد ، بنابراین در حقیقت جمله «فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ» از لوازم این حاکمیت مطلقه است و در مجموع قدرت او را بر مسئله معاد و زنده کردن مردگان بعد از مرگ و کیفر و مجازات جباران و شکنجه گران نشان می دهد . «مَجِيد» از ماده « مجد »

به معنی گستردگی کَرَم و شرافت و جلال است و این از صفاتی است که مخصوص خداوند می باشد و در مورد دیگران کمتر به کار می رود. ^(۱) این پنج وصف انسجام روشنی دارد، زیرا «غفور» و «ودود» بودن آن گاه مفید است که شخص دارای «قدرت» باشد و کَرَمش وسیع و نعمتش بی پایان، تا هر چه را اراده کند، انجام دهد، نه چیزی مانع کار او گردد و نه کسی قدرت بر مقابله داشته باشد و نه در اراده اش ضعف و فتور و تردید و فسخ حاصل گردد.

﴿۱۷﴾ هَلْ أَتَيْكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ آیا داستان لشکرها به تو رسیده است؟

آیات قبل بیان قدرت مطلقه خداوند و حاکمیت بلامنازع او و تهدید کفار و شکنجه گران بود، برای این که معلوم شود این تهدیدها عملی است و تنها سخن و شعار نمی باشد، در آیات مورد بحث روی سخن را به پیامبر کرده و به داستان لشکریان عظیمی که در برابر پیامبران الهی صف آرای

۱- باید توجه داشت که «مجید» در آیه فوق طبق قرائت مشهور مرفوع است و از اوصاف خدا است نه مجرور و از اوصاف عرش.

کردند و به مبارزه برخاستند به گمان این که می توانند در مقابل قدرت خدا عرض اندام کنند، اشاره می کند.

﴿۱۸﴾ فَرَعَوْنَ وَ ثَمُودَ لشکریان فرعون و ثمود .

دیدن خدا با لشکر فرعون و ثمود چه کرد؟

بعضی شرق و غرب جهان را زیر سلطه خود قرار دادند و بعضی دل کوه ها را شکافتند و سنگ های عظیم آن را برکنند و از آن خانه ها و قصرهای عظیم ساختند و کسی را یارای مقابله با آن ها نبود . اما خداوند گروه اول را با «آب» و گروه دوم را با «باد» که هر دو وسیله های حیات آدمی هستند و از لطیف ترین و ظریف ترین موجودات محسوب می شوند ، درهم کوبید . امواج نیل ، فرعون و لشکرش را در کام خود فروبلعید و باد سرد و کوبنده ، قوم ثمود را همچون پرکاه از مقابل خود برمی داشت و بعد از مدتی جسم بی جان شان را بر صفحه زمین می افکند . انتخاب قوم «فرعون» و «ثمود» از میان همه اقوام پیشین به عنوان دو نمونه از اقوام سرکش به خاطر این است که هر دو در نهایت قدرت بودند، یکی مربوط به گذشته های دور است (قوم ثمود) و دیگری به گذشته نزدیک تر (قوم فرعون) به علاوه اقوام عرب با نام آن ها آشنا بودند و از تاریخشان اجمالاً باخبر .

﴿۱۹﴾ **بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ** بلکه کافران پیوسته مشغول تکذیب حقند . چنان نیست که نشانه‌های حق بر کسی مخفی و پنهان باشد ، لجاجت و عناد اجازه نمی‌دهد که بعضی راه را پیدا کنند و در طریق حق گام بگذارند .

﴿۲۰﴾ **وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ** و خداوند به همه آنها احاطه دارد . تعبیر به «وَرَائِهِمْ» (پشت سر آنها) اشاره به این است که آنها از هر جهت در قبضه قدرت الهی هستند

و خداوند از تمام جهات به آنها احاطه دارد ، بنابراین ممکن نیست از چنگال عدالت و کیفر او فرار کنند . ﴿۲۱﴾ **بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ** (این سخن به حردروغ نیست) ، بلکه قرآن با عظمت است .

«مَجِيد» چنان‌که گفتیم از ماده «مَجَد» به معنی گستردگی شرافت و جلالت است و این معنی درباره قرآن کاملاً صادق می‌باشد ، چرا که محتوایش عظیم و گسترده و معانیش بلند و پرمایه است ، هم در زمینه معارف و اعتقادات و هم اخلاق و مواعظ و هم احکام و سنن . بنابراین اصرار آن‌ها در تکذیب قرآن و نسبت آن به سحر و کهنات و شعر بیهوده است .

﴿۲۲﴾ **فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ** که در لوح محفوظ جای دارد .

«لَوْح» به معنی صفحه عریضی است که چیزی بر آن می‌نویسند و در این جا منظور صفحه‌ای است که قرآن مجید بر آن ثبت و ضبط شده است ولی نه صفحه‌ای همچون الواح متداول در میان ما ، بلکه در تفسیری از «ابن عباس» آمده است : «لَوْحٌ مَّحْفُوظٌ» طولش به اندازه فاصله زمین و آسمان و عرضش به اندازه فاصله مغرب و مشرق است . و این جاست که به نظر می‌رسد که لوح محفوظ همان صفحه علم خداوند است که شرق و غرب عالم را فرا گرفته و از هرگونه دگرگونی و تحریف مصون و محفوظ است . آری قرآن از علم بی‌پایان حق سرچشمه گرفته ، نه زاییده فکر بشر است و نه القاء شیاطین و محتوایش شاهد بر این مدعی است . این احتمالاً همان چیزی است که در قرآن مجید گاه از آن به «کِتَابٌ مُبِینٌ» و گاه به «أُمُّ الْکِتَابِ» (کتاب اصلی و مادر) تعبیر شده است ^(۱) و در آیه ۵۹ انعام آمده است : «وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِینٍ» و هیچ تر و خشکی نیست مگر این که در کتاب آشکار ثبت است . ضمناً باید توجه داشت که تعبیر به «لوح محفوظ» در قرآن مجید تنها در همین جا آمده است . **پایان سوره بروج**

سورة طارق

فضیلت تلاوت سورة « طارق »

در حدیثی از پیغمبر اکرم می خوانیم: «هرکس آنرا تلاوت کند ، خداوند به تعداد هر ستاره ای که در آسمان وجود دارد ، ده حسنه به او می بخشد .» (۱)

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

سوگند به آسمان و کوبنده شب .

و تو نمی دانی کوبنده شب چیست ؟

همان ستاره درخشان و شکافنده تاریکی ها.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱ وَ السَّمَاءِ وَ الطَّارِقِ

۲ وَ مَا أَدْرِيكَ مَا الطَّارِقُ

۳ النَّجْمُ الثَّاقِبُ

«طارق» از ماده «طَرَقَ» (بر وزن برق) به معنی کوبیدن است و راه را از این جهت «طریق»

گویند که با پای رهروان کوبیده می شود و از آن جا که درهای خانه ها را به هنگام شب می بندند و

کسی که شب وارد می شود ناچار است در را بکوبد ، به اشخاصی که در شب وارد می شوند ، « طارق » گویند . امیرمؤمنان علی (علیه السلام) درباره « اشعث بن قیس » همان منافقی که شب هنگام به در خانه آن حضرت آمد و حلوای شیرینی با خود آورده بود که به پندار خام خویش قلب علی (علیه السلام) را به خود متوجه سازد تا در ماجرای به نفع او حکم کند، می فرماید: «وَأَعْجَبُ مِنْ ذَلِكَ طَارِقُ طَرَقَنَا بِمَلْفُوفَةٍ فِي وَعَائِهَا: و از این شگفت انگیزتر داستان کسی است که شب هنگام ، در خانه را کوبید و بر ما وارد شد و در حالی که ظرف سرپوشیده پر از حلوای لذیذ با خود آورده بود » .^(۱) اما قرآن خودش در این جا « طارق » را تفسیر کرده ، می گوید: «این مسافر شبانه، همان ستاره در خشانی است که بر آسمان ظاهر می شود و به قدری بلند است که گویی می خواهد سقف آسمان را سوراخ کند و نورش به قدری خیره کننده است که تاریکی ها را می شکافد و به درون چشم آدمی نفوذ می کند » . منجمی از امام صادق (علیه السلام) سؤال کرد که : « منظور از « ثاقب » در کلام خدا «النَّجْمُ الثَّاقِبُ» چیست ؟ فرمود : « ستاره " زحل " است

۱- « نهج البلاغه » ، خطبه ۲۲۴ .

که طلوعش در آسمان هفتمین است و نورش آسمانها را می شکافد و به آسمان پایین می رسد ، به همین جهت خداوند آن را «نَجْمٌ ثاقِبٌ» نامیده است .^(۱) قابل توجه این که زحل آخرین و دورترین ستاره منظومه شمسی است که با چشم غیرمسلح دیده می شود و از آن جا که از نظر ترتیب بندی کواکب منظومه شمسی نسبت به خورشید در هفتمین مدار قرار گرفته (با محاسبه مدار ماه) امام علیه السلام در این حدیث مدار آن را آسمان هفتم شمرده است . این ستاره ویژگی هایی دارد که آن را شایسته سوگند می کند ، از یک سو دورترین ستارگان قابل مشاهده منظومه شمسی است و به همین جهت در ادبیات عرب هر چیز بلند را بدان مثال می زنند و گاه آن را «شیخ النجوم» گفته اند . ستاره زحل که نام فارسی اش «کیوان» است ، دارای حلقه های نورانی متعددی است که آن را احاطه کرده و هشت «قمر» دارد ، حلقه های نورانی زحل که گرداگرد آن را گرفته ، از عجیب ترین پدیده های آسمانی است که دانشمندان فلکی درباره آن نظرات گوناگونی دارند و هنوز هم پدیده اسرار آمیزی

۱- «نور الثقلین» ، جلد ۵ ، صفحه ۵۵۰ ، حدیث ۴ .

است . البته این اسرار در آن روز که قرآن نازل شد ، برکسی روشن نبود ، بعدها با گذشت قرن‌ها آشکار گشت . اما به هرحال تفسیر نجم ثاقب به خصوص ستاره « زحل » ممکن است از قبیل بیان یک مصداق روشن باشد و منافاتی با تفسیر آن به دیگر ستارگان بلند و درخشان آسمان ندارد ، ولی می‌دانیم تفسیر مصداقی ^(۱) در روایات ما بسیار است .

﴿ ۴ ﴾ **إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ**

(به این آیت بزرگ الهی سوگند) که هرکس مراقب و صاحبی دارد. شما هرگز تنها نیستید و هرکه باشید و هرکجا باشید ، تحت مراقبت فرشتگان الهی و مأموران پروردگار خواهید بود ، که آن‌ها اعمال فرد را ثبت و ضبط می‌کنند و برای حساب و جزا نگهداری می‌نمایند . قابل توجه این‌که : در آیه تبیین نشده است که این « حَافِظٌ » چه کسی است ؟ و چه اموری را حفظ می‌کند ؟ ولی آیات دیگر قرآن به خوبی گواهی می‌دهد که حافظان ملائکه‌اند و

۱- تفسیر مصداقی یعنی: یک نوع بارز آن بیان می‌شود که مصداق آن کلی است .

آنچه را حفظ می‌کنند ، اعمال آدمی اعم از طاعات و معاصی است . جالب این که میان سوگندهایی که قبلاً یاد شده ، با مسأله مراقبت فرشتگان از اعمال آدمی ، که جواب قسم محسوب می‌شود ، رابطه زنده‌ای است ، چراکه آسمان بلند و ستارگانی که مسیرهای منظم خود را همواره می‌پیمایند ، دلیلی بر وجود نظم و حساب در این عالم بزرگ هستند ، پس چگونه ممکن است اعمال انسان‌ها بدون حساب بوده و مراقبین الهی بر آن نظارت نکنند ؟

﴿ ۵ ﴾ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ انسان باید نگاه کند که از چه چیز آفریده شده است ؟
ای انسان بنگر از چه آفریده شده‌ای ؟

و به این ترتیب قرآن دست همه انسان‌ها را گرفته و به خلقت نخستین باز می‌گرداند و با یک جمله استفهامیه از آن‌ها می‌پرسد «آفرینش شما از چه بوده است ؟»

﴿ ۶ ﴾ خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ ذَافِقٍ از یک آب جهنده آفریده شده است .
این توصیفی است برای نطفه مرد که در آب منی شناور است و به هنگام بیرون آمدن جهش دارد .
﴿ ۷ ﴾ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ آبی که خارج می‌شود از میان «پشت» و «سینه‌ها» .

«صُلْب» به معنی "پشت" است و «تَرَائِب» جمع «تَرِيبَة» بنا بر مشهور میان علمای لغت ،
 " استخوان های بالای سینه" است ، همان جاکه گردن بند روی آن قرار می گیرد ، چنان که « این منظور»
 در « لسان العرب » می گوید : « قَالِ أَهْلُ اللُّغَةِ أَجْمَعُونَ مَوْضِعَ الْقَلَاذَةِ مِنَ الصُّدْرِ » .

⑧ إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ

(کسی که او را از چنین موجود ناچیزی آفرید) ، می تواند او را بازگرداند .
 در آغاز خاک بود و سپس بعد از طی مراحلی به صورت نطفه درآمد و نطفه نیز بعد از طی
 مراحل پیچیده و شگفت انگیزی ، تبدیل به انسان کاملی شد ، بنا بر این بازگشت او به حیات و
 زندگی مجدد هیچ مشکلی ایجاد نمی کند .

⑨ يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ در آن روز که اسرار پنهان آشکار می شود .

«تُبْلَى» از ماده «بَلَوَى» به معنی آزمایش و امتحان است و از آن جاکه هنگام آزمایش ، حقیقت
 اشیاء ظاهر و آشکار می شود ، این ماده در این جا به معنی ظهور و بروز آمده است . «سَرَائِر» جمع
 « سریره » به معنی حالات و صفات و نیت درونی و پنهانی است . آری در آن روز که «يَوْمُ

البُرُوز» و «يَوْمُ الظُّهُور» است ، اسرار درون آشکار می شود ، اعم از ایمان و کفر و نفاق ، یا نیت خیر و شر ، یا ریا و اخلاص و این ظهور روز بروز برای مؤمنان ، مایه افتخار و مزید بر نعمت است و برای مجرمان مایه سرافکندگی و منشأ خواری و خفت و چه دردناک است که انسان عمری زشتی های درونی خود را از خلق خدا مخفی کرده باشد و با آبرو در میان مردم زندگی کند ولی در آن روز که همه اسرار نهانی آشکار می گردد در برابر همه خلائق شرمسار و سرافکنده شود که گاه درد و رنج این عذاب از آتش دوزخ دردناک تر است . در روایتی از «معاذ بن جبل» نقل شده است که می گوید : «از رسول خدا تفسیر «سُورَاتِ» در این آیه شریفه را سؤال کردم و گفتم: چه اسرار نهانی است که خداوند بندگان را در آخرت با آن می آزماید؟» فرمود: «سائر شما همان اعمال شما است ، همچون نماز و روزه و زکات و وضو و غسل جنابت و هر عمل واجبی، زیرا همه اعمال در حقیقت پنهان است، اگر انسان بخواهد ، می گوید : نماز خوانده ام، در حالی که نخوانده و می گوید: وضو گرفته ام، در حالی که وضو نگرفته و

این است تفسیر کلام خداوند یوم تبلی السرائر^(۱).

﴿۱۰﴾ **فَمَالَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ** و برای او هیچ نیرو و یاورى نیست .

این معنی در بسیاری از آیات قرآن آمده است که در آن روز نه یار و یاورى وجود دارد، نه فدیة و فدایی پذیرفته می شود، نه راه فرار و بازگشتی در برابر انسان قرار دارد و نه طریقی برای فرار از جنگال عدالت پروردگار ، تنها و تنها وسیله نجات ، ایمان و عمل صالح است .

﴿۱۱﴾ **وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ** سوگند به آسمان پرباران .

﴿۱۲﴾ **وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ** و سوگند به زمین پر شکاف (که گیاهان از آن سربرمی آورند).

«رَجْع» از ماده «رجوع» به معنی «بازگشت» است و عرب به باران ، «رجع» می گوید ، به خاطر این که آبی که از زمین و دریاها برخاسته ، از طریق ابرها و باران به سوی زمین برمی گردد ، یا این که در فواصل مختلف بارش باران تکرار می شود . «صَدْع» به معنی شکاف در اجسام صلب و

۱- «مجمع البیان» ، جلد ۱۰ ، صفحه ۴۷۲ .

سخت است و با توجه به آنچه در معنی «رَجَع» گفته شد، آن را اشاره به شکافتن زمین‌های خشک و سخت، بعد از نزول باران و رشد و نمو گیاهان دانسته‌اند. در حقیقت این دو سوگند اشاره‌ای است به احیای زمین‌های مرده به وسیله باران که قرآن بارها آن را به عنوان دلیلی بر مسأله رستاخیز ذکر کرده است، مانند آیه ۱۱ سورة «ق»: «وَ أَخِيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا، كَذَلِكَ الْخُرُوجُ: ما به وسیله باران سرزمین مرده‌ای را زنده کردیم، خروج و قیام شما در قیامت نیز همین گونه است». یا به تعبیر دیگر: همان‌گونه که در آیه ۵ سورة حج، به هنگام استدلال بر مسأله معاد، هم استدلال به مسأله آفرینش انسان از نطفه و تطورات جنین می‌کند و هم استدلال به زنده شدن زمین‌های مرده بر اثر نزول باران، در این سوره نیز روی هر دو مسأله تکیه شده است.

﴿۱۳﴾ إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ که این یک سخن حق است.

﴿۱۴﴾ وَ مَا هُوَ بِالْهَزْلِ و شوخی نیست.

«قَوْلُ فَصْلٍ» به معنی سخنی است که میان حق و باطل جدایی می‌افکند و در این جا به قرینه آیات گذشته جمعی آن را اشاره به معاد دانسته‌اند، در حالی که جمع دیگری آن را اشاره به قرآن

می‌دانند و در بعضی از روایات معصومین نیز به آن اشاره شده است. البته تعبیر از قیامت به «يَوْمُ الْفَضْلِ» در آیات زیادی از قرآن به چشم می‌خورد. این احتمال نیز وجود دارد که این تعبیر را اشاره به آیات قرآن بدانیم که در ضمن از معاد خبر می‌دهد و به این ترتیب جمع میان هر دو تفسیر می‌شود. در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام از پیغمبر گرامی اسلام نقل شده که فرمود: «به زودی فتنه‌ای در میان شما ظاهر می‌شود»، عرض کردم: «ای رسول خدا! راه نجات از آن چیست؟» فرمود: «قرآن است که اخبار پیشینیان و آیندگان و داوری میان شما در آن است، آن کلامی است که حق را از باطل جدا می‌کند، جدی است و شوخی نیست، هرچیزی آن را ترک کند، خداوند او را درهم می‌شکند و هرکس هدایت را در غیر آن جستجو کند، خداوند گمراهش می‌سازد» (۱).

آن‌ها پیوسته حیل می‌کنند.

و من در مقابل آن‌ها چاره می‌کنم.

﴿١٥﴾ إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا

﴿١٦﴾ وَ أَكِيدُ كَيْدًا

﴿۱۷﴾ فَمَهْلِ الْكَافِرِينَ أَهْلُهُمْ رُوَيْدًا

حال که چنین است ، کافران را اندکی مهلت ده (تاسزای اعمالشان را ببینند) .

نقشه‌های دشمنان را نقش بر آب می‌کنم

«کنید» به گفته «راغب» در «مفردات» نوعی چاره‌جویی است (که جنبه پنهانی و از طریق آماده ساختن مقدمات بوده باشد) و آن دو گونه است ؛ «نکوهیده» و «پسندیده» هر چند استعمال آن در مذموم بیشتر است ، ولی در عین حال در ممدوح نیز به کار می‌رود ، مانند «كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ: ما این‌گونه برای یوسف چاره‌جویی کردیم» (۷۶/یوسف). در این آیات مخصوصاً به پیامبر دستور می‌دهد: با آن‌ها مدارا کن و به آن‌ها مهلت ده و برای نابودیشان عجله مکن ، بگذار به قدر کافی اتمام حجت شود ، بگذار آن‌ها که مختصر آمادگی دارند ، سرانجام به اسلام بپیوندند ، اصولاً عجله‌کار کسی است که از فوت فرصت‌ها و ازدست‌رفتن امکانات می‌ترسد و این درباره خداوند قاهر و قادر مفهوم ندارد . «رُوَيْدًا» از ماده «رود» (بر وزن عود) به معنی رفت‌وآمد و تلاش برای انجام چیزی توأم با ملایمت است و در این‌جا معنی مصدری دارد و توأم با «تصغیر» است یعنی

مختصر مهلتی به آنها ده . به این ترتیب خداوند در این جمله کوتاه سه بار به پیامبرش دستور مدارا و مهلت به آنها می‌دهد و این سرمشقی است برای همهٔ مسلمانان که در کارهای خود مخصوصاً هنگامی که در مقابل دشمنانی نیرومند و خطرناک قرار می‌گیرند ، با حوصله و صبر و شکیبایی و دقت رفتار کنند و از هر گونه شتابزدگی و کارهای بی‌نقشه یا بی‌موقع بپرهیزند . به علاوه در راه تبلیغ آیین حق همواره باید از عجله پرهیز کرد ، تا تمام کسانی که احتمال هدایتشان می‌رود ، ایمان بیاورند و نسبت به همه اتمام حجت شود . آری آنها پیوسته نقشه‌های شومی برای مبارزه با تو طرح می‌کنند :  گاه از طریق استهزا وارد می‌شوند .  گاه به محاصرهٔ اقتصادی دست می‌زنند .  گاه مؤمنان را شکنجه و آزار می‌کنند .  گاه می‌گویند : به این قرآن گوش فراندهید و به هنگام تلاوت آن فال و غوغا می‌کنند تا پیروز شوند .  گاه ساحرت می‌خوانند ، گاه کاهنت می‌گویند ، گاه دیوانه‌ات می‌شمرند .  گاه در آغاز صبح ایمان می‌آورند و عصرگاهان کافر می‌شوند ، تا گروهی را به دنبال خود بکشند .

 گاه می‌گویند : کسانی که دور تو را گرفته‌اند ، فقرا و بینوایانند آنها را دور کن تا ما با تو

باشیم . گاه می‌گویند : لااقل بعضی از خدایان ما را به رسمیت بشناس تا با تو همراه شویم .
 و گاه نقشه تبعید یا قتل تو را می‌کشند . خلاصه هر لحظه به شکلی و هر دم به لباسی درمی‌آیند ،
 تا جمع تو را متفرق سازند و یارانت را در فشار بگذارند ، یا تو را از میان بردارند و نور خدا را
 خاموش کنند . ولی این‌ها باید بدانند خدا اراده کرده است این نور عالمگیر شود ، این نور الهی
 است که با پفکردن این و آن خاموش نمی‌شود .

جمع‌بندی سورة طارق

به هر حال این سوره از سوگند به آسمان و ستارگان آغاز می‌شود و با تهدید کافران توطئه‌گر و
 دشمنان حق و حقیقت پایان می‌یابد و در لابلای آن دلایلی بر معاد به روشی زیبا و مؤثر و بیانی
 لطیف پیرامون نظارت مراقبین الهی بر انسان‌ها و تسلی و دلداری مؤمنان آمده که همگی با عباراتی
 بسیار کوتاه که درعین لطافت ، قاطعیت مخصوصی دارد ، منعکس شده است .

پایان سورة طارق

سورة اعلی

فضیلت تلاوت سورة « اعلی »

درباره فضیلت تلاوت این سوره ، در حدیثی از پیامبر می خوانیم: « هرکس سورة اعلی را بخواند ، خداوند به عدد هر حرفی که بر ابراهیم علیه السلام و موسی علیه السلام و محمد نازل کرده ، ده حسنه به او عطا می فرماید . » (۱)

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

نام پروردگار بلندمرتبهات را منزه دار .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى

خداوند بزرگ را تسبیح گوی

منظور این است که نام خداوند در ردیف نام بت ها قرار داده نشود و ذات پاک او را از هرگونه عیب و نقص و صفات مخلوق ها و عوارض جسم و جسمانیت و هرگونه محدودیت و نقصان منزه

بشمریم ، نه همچون بت پرستان که نام او را در کنار نام بت های خود قرار می دهند ، یا کسانی که او را جسم و جسمانی می شمردند . تعبیر به «أَعْلَى» بیانگر این حقیقت است که او از هرکس و هرچیز و هرچه تصور کنیم و هر خیال و قیاس و گمان و وهم و هرگونه شرک جلی و خفی برتر و بالاتر است . تعبیر به «رَبِّكَ» (پروردگارت) اشاره به این است که پروردگاری که تو مردم را به سوی او می خوانی ، از پروردگار بت پرستان جداست .

﴿ ۲ 〉 الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى هَمَانِ خداوندی که آفرید و منظم کرد .

«سَوَّى» از ماده « تسویة » به معنی نظام بخشیدن و مرتب نمودن است و مفهوم گسترده ای دارد که تمام نظامات جهان را شامل می شود ، اعم از نظاماتی که بر منظومه ها و کواکب آسمان حاکم است و یا آنچه بر مخلوقات زمینی ، مخصوصاً انسان از نظر جسم و جان .

﴿ ۳ 〉 وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى و هَمَانِ کس که تقدیر کرد و هدایت فرمود .

منظور از «تَقْدِير» همان اندازه گیری و تعیین برنامه های حرکت به سوی اهدافی است که موجودات به خاطر آن آفریده شده اند . و منظور از « هدایت » همان هدایت تکوینی است که به

صورت انگیزه‌های درونی و بیرونی و قوانینی که بر هر موجودی حاکم ساخته ، می‌باشد . مثلاً از یک سو پستان مادر و شیر آن را برای تغذیهٔ طفل آفریده و به مادر عاطفهٔ شدید مادری داده و از سوی دیگر در طفل انگیزه‌ای آفریده که او را به سوی پستان مادر می‌کشاند و این آمادگی و جاذبه دوجانبه در مسیر هدف ، در همهٔ موجودات دیده می‌شود . خلاصه این‌که : دقت در ساختمان هر موجود و مسیری که در طول عمر خود طی می‌کند ، به وضوح این حقیقت را نشان می‌دهد که برنامه‌ریزی دقیقی دارد و دست هدایت نیرومندی پشت سر آن است ، که برای اجرای این برنامه‌ها به او کمک می‌کند و این نشانهٔ دیگری از ربوبیت پروردگار است . البته در مورد انسان غیر از برنامهٔ هدایت تکوینی ، نوع هدایت دیگری وجود دارد که از طریق وحی و ارسال انبیاء صورت می‌گیرد و هدایت تشریعی نام دارد و جالب این‌که هدایت تشریعی انسان نیز در تمام زمینه‌ها مکمل هدایت تکوینی اوست .

نمونه‌هایی از تقدیر و هدایت عمومی موجودات

مسألهٔ تقدیر (اندازه‌گیری) و هدایت عمومی موجودات که در آیات فوق از مظاهر ربوبیت پروردگار شمرده شده ، از مسائلی است که هر قدر زمان بر آن بگذرد و علم و دانش بشر پیشرفت کند ،

حقایق بیشتری از آن بروز می‌کند. اکتشافات علمی به ما امکان می‌دهد که چهره‌های تازه و شگفت‌انگیز و شوق‌انگیزتری از این تقدیر و هدایت را در تمام ذرات جهان بنگریم، بعضی از مفسران در این‌جا با استناد به نوشته‌های دانشمند معروف «کمرسی مورین» در کتاب «راز آفرینش انسان» نمونه‌هایی از این راز بزرگ را در مورد هدایت حیوانات و انواع مختلف جانداران آورده است که ذیلاً به قسمتی از آن با مختصر تغییر و تکمیل اشاره می‌شود. ۱- پرندگان مهاجر که گاهی در سال هزاران کیلومتر راه بر فراز اقیانوس‌ها و جنگل‌ها و بیابان‌ها می‌پیمایند، هرگز آشیانه خود را گم نمی‌کنند و بعد از بازگشت درست به وطن اصلی بازمی‌گردند و همچنین زنبوران عسل هر قدر از کندوی خود دور شوند و باد آن‌ها را این طرف و آن طرف ببرد، باز دقیقاً به آشیانه خود برمی‌گردند، در حالی که انسان برای بازگشت به وطن احتیاج به نشانه‌ها و آدرس‌های دقیق و راهنما دارد. ۲- حشرات چشم‌های میکروسکوپی (ذره‌بین) دارند که ساختمان و قدرت دید آن، انسان را به حیرت وامی‌دارد، در حالی که بازهای شکاری دارای چشم‌های تلسکوپی (دوربین) هستند. ۳- انسان برای پیدا کردن راه خویش در شب باید از منبع نور استفاده کند ولی بسیاری از پرندگان

در نهایت ظلمت و تاریکی شب اهداف خود را می‌بینند و این از طریق چشمانی است که در برابر اشعه مادون قرمز حساسیت دارد و نیز دستگاه رادار مانندی است که در وجود بعضی از آن‌ها تعبیه شده است. ۴- سگ‌ها به خاطر داشتن شامه اضافی، می‌توانند هر حیوانی را در مسیر آن‌ها باشد، از طریق بو بشناسند، در حالی که انسان حتی باوسایلی که در دست دارد، قادر به چنین مطلبی نیست. ۵- تمام حیوانات صداهایی را که شدت ارتعاش آن بیرون از قدرت سامعه ما است، درک می‌کنند و شنوایی آن‌ها به مراتب از شنوایی ما دقیق‌تر است، هرچند انسان توانسته است این مطلب را با وسایل و ابزار علمی جبران کند و صدای بال مگسی را که چندین کیلومتر از او دور است، آن‌چنان بشنود که گویی روی لاله گوش او قرار گرفته و شاید این تفاوت قدرتی را که خداوند میان انسان و حیوان قائل شده به خاطر همین است که انسان از طریق علم و عقل، قادر بر جبران ضعف‌هایش می‌باشد، ولی حیوانات چنین نیستند. ۶- نوعی ماهی کوچک است که سال‌ها در دریا زندگی می‌کند، سپس برای تخم‌ریزی به همان نهری که در آن متولد شده است، بازمی‌گردد و بر ضد امواج پیش می‌رود و موطن اصلی را که مناسب پرورش اوست، بعد از سال‌ها دوری از آن، در

فاصله دوردستی پیدا می‌کند . ۷- و از این عجیب‌تر داستان بعضی از حیوانات آبی است که آن‌ها عکس این مسیر را طی می‌کنند .

﴿ ۴ ﴾ وَ الَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى و آن کس که چراگاه را به وجود آورد .

تعبیر به «أَخْرَجَ» از ماده «اخراج» اشاره به این است که گویی همه گیاهان و مخصوصاً مواد غذایی چهارپایان در دل زمین وجود داشته و خداوند آن‌ها را بیرون فرستاده ، بدیهی است تغذیه حیوانات مقدمه‌ای است برای تغذیه انسان و فایده آن سرانجام به انسان‌ها باز می‌گردد .

﴿ ۵ ﴾ فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى سپس آن را خشک و سیاه قرار داد .

«غُثَاءً» در اصل به معنی گیاهان خشکی است که روی سیلاب قرار می‌گیرد و همچنین به کف‌هایی که روی دیگ در حال جوشیدن پیدا می‌شود ، «غُثَاءً» می‌گویند و این تعبیر به عنوان کنایه از هر چیزی که ضایع می‌شود و از دست می‌رود ، استعمال می‌شود و در آیه مورد بحث به معنی گیاهان خشکیده و درهم ریخته است . «أَحْوَى» از ماده «حَوَّ» (بر وزن قُوَّة) به معنی رنگ سبز سیر و گاه به معنی رنگ سیاه آمده است . «غُثَاءً أَحْوَى» (گیاهان خشکیده تیره رنگ) منافع زیادی

دربردارد هم غذای مناسبی است برای زمستان حیوانات و هم وسیله‌ای است برای سوخت و سوز انسان و هم کود مناسبی است برای زمین‌ها .

دلایل پنجگانه ربوبیت عالی پروردگار

در حقیقت مسأله ربوبیت عالی پروردگار با پنج وصف اخیر یعنی "خلقت"، "تسویه"، "تقدیر"، "هدایت" و "روياندن گیاهان" به نحو احسن تشریح شده است که مطالعه آنها انسان را به خوبی با مقام ربوبیت والای خداوند آشنا می‌سازد و نور ایمان را در دل او می‌افکند و مهم‌ترین نعمت‌های الهی را به‌طور اجمال بازگو می‌کند و حس شکرگزاری را در آدمی برمی‌انگیزد .

﴿ ٦ 》 سَنُقَرِّئُكَ فَلَا تَنسَىٰ

ما به‌زودی (قرآن را) بر تو قرائت می‌کنیم و هرگز فراموش نخواهی کرد .

بنابراین هنگام نزول وحی عجله مکن و هرگز نگران فراموش کردن آیات الهی مباش ، آن کس که این آیات بزرگ را برای هدایت انسان‌ها بر تو فرستاده، هم‌او حافظ و نگاهبان آنهاست ، آری او نقش این آیات را در سینه پاک تو ثابت می‌دارد، به‌طوری‌که هرگز گرد و غبارنسیان بر آن نخواهد نشست.

﴿۷﴾ **إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى**

مگر آنچه را خدا بخواهد ، که او آشکار و پنهان را می داند .

مفهوم این تعبیر آن نیست که پیامبر چیزی از آیات الهی را فراموش می کند و گرنه از گفتار او سلب اطمینان خواهد شد ، بلکه هدف بیان این حقیقت است که موهبت حفظ آیات الهی از سوی خداست و لذا هر لحظه بخواهد می تواند آن را از پیامبرش بگیرد و یا به تعبیر دیگر هدف بیان تفاوت علم ذاتی خداوند و علم موهبتی پیامبرش است. این یکی از معجزات پیغمبر اسلام است که آیات و سوره های طولانی را با یک بار تلاوت جبرئیل به خاطر می سپرد و همیشه به خاطر داشت و چیزی را فراموش نمی کرد .

﴿۸﴾ **وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَىٰ** و ما تو را برای انجام هر کار خیر آماده می کنیم.

ما تو را برای هر کار خیر آماده می کنیم

در این آیه پیامبر را دلداری داده ، می افزاید : « ما تو را به انجام هر کار خیری توفیق می دهیم و کارها را بر تو آسان می سازیم » . و به تعبیر دیگر هدف بیان این حقیقت است که در راهی که تو در پیش

داری ، مشکلات و سختی‌ها فراوان است، هم در راه گرفتن وحی و حفظ آن و هم در تبلیغ رسالت و ادای آن و هم در انجام کارهای خیر و عمل به آن ، ما در تمام این امور به تو یاری می‌دهیم و مشکلات را بر تو آسان می‌سازیم. این جمله ممکن است اشاره به محتوای دعوت پیامبر و تکالیف و برنامه‌های الهی نیز باشد یعنی محتوای آن آسان و شریعت او شریعتی سمحۃ سهله است و تکالیف شاق و کمر شکن در آیین الهی وجود ندارد. زندگی خود پیامبر هم نمونه کامل تعلیم این حقیقت بود . او در هیچ چیز ، اعم از لباس و خوراک و مرکب و وسایل زندگی سخت‌گیر نبود، هر غذای مناسبی را تناول می‌فرمود، هرگونه لباسی را که زندگی نداشت، می‌پوشید، گاه در بستر می‌آرمید و گاه روی فرش و گاه حتی روی شن‌های بیابان و از هرگونه تعلق و تقیدی آزاد بود .

﴿۹﴾ **فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى** پس تذکر ده اگر تذکر مفید باشد .

منظور این است که تذکر به هر حال سودمند است و افرادی که به هیچ وجه از آن منتفع نشوند ، کم هستند ، به علاوه حداقل موجب اتمام حجت بر منکران می‌شوند که این خود منفعت بزرگی است . و این‌که قرآن می‌گوید : «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» : برای آنها یکسان

است چه اندازشان کنی یا نکنی» (۶ / بقره) ، تنها در مورد اقلیتی از مردم است وگرنه اکثریت خواه ناخواه تحت تأثیر سخنان بلیغ و رسا واقع می شوند، منتها بعضی زیاده تر، بعضی کمتر و بعضی بسیار کمتر ، ولی به هر حال سخنان سنجیده غالباً اثر دارد . برنامه عملی پیغمبر اکرم نیز گواه بر این است که او برای تبلیغات و تذکرات خود هیچ قید و شرطی قائل نبود و همگان را وعظ می کرد و انذار می نمود .

﴿ ۱۰ ﴾ سَيَذَكِّرُ مَنْ يَحْشَى و به زودی آنها که از خدای ترسند ، متذکر می شوند .

آری تا روح « خشیت » و ترس و یا به تعبیری روح « حق طلبی » و « حق جوئی » که مرتبه ای از تقواست ، در انسان وجود نداشته باشد ، از مواعظ الهی و تذکرات پیامبران نفعی نمی برد .

﴿ ۱۱ ﴾ وَ يَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى اما بدبخت ترین افراد از آن دوری می گیرند .

منظور از « أَشْقَى » در این جا معاندین و دشمنان حق است ، چراکه مردم سه گروهند : گروهی عارف و آگاه ، گروهی متوقف و شکاک و گروهی معاند ، طبیعی است که گروه اول و دوم از تذکرات منتفع می شوند ، تنها گروه سومند که بهره مثبتی نمی گیرند و تنها تأثیر تذکره در مورد آنها ، همان

اتمام حجت است . ضمناً از این آیه استفاده می‌شود که پیامبر گروه سوم را نیز مشمول تذکرات خود قرار می‌داد، ولی آن‌ها دوری می‌کردند و چهره برمی‌تافتند . قابل توجه این‌که در این دو آیه « شقاوت » نقطه مقابل « خشیت » قرار داده شده ، در حالی‌که قاعداً باید در مقابل « سعادت » قرار گیرد و این به‌خاطر آن است که ریشه اصلی سعادت و خوشبختی انسان ، همان احساس مسؤولیت و خشیت است .

﴿ ۱۲ ﴾ الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى همان کسی که در آتش بزرگ وارد می‌شود .
 ﴿ ۱۳ ﴾ ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى سپس در آن آتش نه می‌میرد و نه زنده می‌شود .

در این‌که منظور از « النَّارَ الْكُبْرَى » (آتش بزرگ) چیست ، جمعی گفته‌اند منظور پایین‌ترین طبقه جهنم و اسفل‌السّافلین است ، چرا چنین نباشد که آن‌ها شقی‌ترین و معاندترین مردم بودند و عذاب آن‌ها نیز باید سخت‌ترین و هولناک‌ترین عذاب باشد . ولی بعضی گفته‌اند که توصیف این آتش به « کبری » در مقابل آتش « صغری » یعنی آتش‌های این دنیا می‌باشد ، همان‌گونه که در حدیثی آمده که امام صادق علیه السلام فرمود : « این آتش دنیای شما جزئی از هفتاد جزء از آتش دوزخ است ، که هفتاد

مرتبه با آب خاموش شده ، باز شعله‌ور گردیده و اگر چنین نبود، هیچ انسانی قدرت تحمل آنرا نداشت و نمی‌توانست در کنار آن قرار گیرد» (۱)

﴿۱۴﴾ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى مسلماً رستگار می‌شود کسی که خود را تزکیه کند .
 ﴿۱۵﴾ وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى و نام پروردگارش را به یاد آورد و نماز بخواند .

«تزکیه» معنی وسیعی دارد ، هم پاکسازی روح از آلودگی شرک و هم پاکسازی از اخلاق رذیله و هم پاکسازی عمل از محرمات و هرگونه ریا و هم پاکسازی مال و جان به وسیله دادن زکات در راه خدا . قابل توجه این‌که در آیات فوق نخست سخن از تزکیه و بعد ذکر پروردگار و سپس نماز است . به نظر برخی مفسران ، مراحل عملی مُکَلَّف سه مرحله است : ابتدا «ازالۀ عقاید فاسده از قلب» سپس «حضور معرفۀ الله و صفات و اسماء او در دل» و سوم «اشتغال به خدمت» . آیات فوق

۱- «بحار الانوار» ، جلد ۸ ، صفحه ۲۸۸ ، حدیث ۲۱ .

در سه جمله کوتاه اشاره به این سه مرحله کرده است.^(۱) این نکته نیز قابل توجه است که «نماز» رافرع بر «ذکر پروردگار» می‌شمرد، این به خاطر آن است که تا به یاد او نیفتد و نور ایمان در دل او پرتوافکن نشود، به نماز نمی‌ایستد.

﴿۱۶﴾ بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا
﴿۱۷﴾ وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَى

بلکه شما حیات دنیا را مقدم می‌دارید.
در حالی که آخرت بهتر و پایدارتر است.
هیچ عقلی اجازه نمی‌دهد که انسان «سرای باقی» را به «متاع فانی» بفروشد و این لذات مختصر و آمیخته با انواع درد ورنج را بر آن همه نعمت‌های جاویدان و خالی از هرگونه ناملایمات، مقدم بشمرد. این در واقع همان مطلبی است که در احادیث نیز آمده: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ: محبت دنیا سر چشمه هر گناهی است.»^(۲)

۱- «تفسیر فخر رازی»، جلد ۳۱، صفحه ۱۴۷.

۲- این حدیث با عبارات مختلف از «امام صادق» و «امام سجّاد» علی بن الحسین، بلکه از همه انبیاء نقل شده است و این دلیل بر اهمیت فوق‌العاده آن است (نور الثقلین، جلد ۵، صفحه ۵۵۶ و ۵۵۷).

تحلیلی بر حدیث «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»

اما با این حال چگونه انسان مؤمن در بسیاری از اوقات این علم و آگاهی خود را زیر پا گذاشته و آلوده گناهان و جرایمی می‌شود؟ پاسخ این سؤال یک جمله است و آن غلبه شهوات بر وجود انسان و سرچشمه غلبه شهوات نیز حب دنیا است. حب دنیا اعم از حب مال، مقام، شهوت جنسی، تفوق طلبی، برتری جویی، تن‌پروری، انتقام جویی و مانند این‌ها، گاه چنان طوفانی در روح انسان ایجاد می‌کند که تمام معلومات او را بر باد می‌دهد و حتی گاه حس تشخیص او را از میان می‌برد و در نتیجه حیات دنیا را بر آخرت مقدم می‌دارد. این‌که در روایات اسلامی کراراً حب دنیا، به عنوان سرچشمه تمام گناهان شمرده شده است، یک واقعیت عینی و محسوس است که در زندگی خود و دیگران بارها آن را آزموده‌ایم. لذا برای قطع ریشه‌های گناه، راهی جز این نیست که حب و عشق دنیا را از دل بیرون کنیم. باید به دنیا همچون وسیله‌ای، گذرگاهی، پلی و یا همچون مزرعه‌ای بنگریم. ممکن نیست عاشقان دنیا بر سر دوراهی «وصول به متاع این جهان و نیل به رضای خدا» دومی را مقدم شمرند. اگر پرونده‌های جنایی را بنگریم، واقعیت حدیث فوق را در

آن‌ها به خوبی مشاهده می‌کنیم. هنگامی که علل جنگ‌ها، خونریزی‌ها، کشت و کشتارها (حتی در میان برادران و دوستان) را مورد توجه قرار می‌دهیم، جای پای حبّ دنیا در همه آن‌ها مشهود و نمایان است. اما چگونه می‌توان حبّ دنیا را از دل بیرون کرد با این‌که ما همه فرزندان دنیاییم و علاقه فرزندان به مادر یک امر طبیعی است؟ این امر، نیاز به آموزش فکری و فرهنگی و عقیدتی و سپس تهذیب نفس دارد. و از جمله اموری که می‌تواند بالاترین کمک را به سالکان راه در این مسیر کند، "ملاحظه عاقبت کار دنیاپرستان" است. فراعنه با آن‌همه قدرت و امکانات مالی سرانجام چه کردند؟ قارون از این‌همه گنج‌هایی که کلید آن‌ها را چندین انسان نیرومند به زحمت می‌کشیدند چه اندازه با خود برد؟ قدرت‌های عظیمی را که در عصر و زمان خود می‌نگریم و با نسیمی، دفتر زندگانشان برهم می‌خورد و بایک گردش لیل و نهار از تخت قدرت فرومی‌افتند و کاخ‌ها و ثروت‌هایشان را می‌گذارند و می‌گریزند و یا به زیر خاک پنهان می‌شوند، خود بهترین واعظ و معلم ماست. این سخن دامنه‌دار را با حدیثی از امام علی بن الحسین علیه السلام که بسیار رسا و گویاست پایان می‌دهیم. از حضرتش پرسیدند که: «افضل اعمال نزد خدا چیست؟» فرمود: «مَنْ عَمِلَ بَعْدَ

مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ مَعْرِفَةِ رَسُولِهِ أَفْضَلُ مِنْ بُغْضِ الدُّنْيَا : هیچ عملی بعد از معرفت خداوند و رسولش ، افضل از دشمنی با دنیا نیست . سپس افزود : « زیرا برای حُبّ دنیا شعب بسیاری است و معاصی نیز شعب بسیاری دارد ، اولین چیزی که با آن معصیت خدا شد ، معصیت ابلیس بود در آن زمان که ابا کرد و "تکبر" ورزید و از کافرین شد ، سپس "حرص" بود که سرچشمه معصیت (و ترک اولای) آدم و حوا گشت ، در آن زمان که خداوند متعال به آنها فرمود : « از هر جای بهشت می خواهید بخورید ، ولی نزدیک این درخت (ممنوع) نشوید که از ستمکاران خواهید بود » ولی آنها به سراغ چیزی رفتند که به آن نیاز نداشتند و همین برای فرزندان آنها تا روز قیامت باقی ماند ، چرا که غالباً چیزهایی را که انسان می طلبد ، به آن نیازی ندارد (نیازها غالباً منشأ گناه نیستند ، آنچه منشأ گناه است ، هوس ها و امور زاید بر نیاز است) ، سپس "حسد" بود که سرچشمه گناه فرزند آدم شد ، نسبت به برادرش حسد ورزید و او را به قتل رساند و از شعب آن حُبّ زنان ، حُبّ دنیا ، حُبّ ریاست ، حُبّ راحتی ، حُبّ سخن ، حُبّ برتری و حُبّ ثروت است ، این ها هفت خصلتند که همگی در حُبّ دنیا جمعند و لذا پیامبران و دانشمندان بعد از آگاهی بر این حقیقت

گفته‌اند: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ» (۱).

این دستورات در کتب آسمانی پیشین آمده است. (۱۸) **إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى**

(۱۹) **صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى** کتب ابراهیم و موسی .

برنامه‌ای که در همه کتب آسمانی آمده است

این تعبیر نشان می‌دهد که محتوای پراهمیت این سوره، یا خصوص آیات اخیر، از اصول اساسی عالم ادیان و از تعلیمات بنیادی همه انبیا و پیامبران است و این خود نشانه‌ای است از عظمت سوره و از اهمیت این تعلیمات. «صُحُف» جمع «صحیفة» و در این جا به معنی لوح و یا صفحه‌ای است که چیزی بر آن می‌نویسند. آیات فوق نشان می‌دهد که حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام نیز دارای کتاب‌های آسمانی بوده‌اند. در روایتی از ابوذر می‌خوانیم که می‌گوید: به پیغمبر عرض کردم: «انبیا چند نفو بودند؟» فرمود: «یکصد و بیست و چهار هزار

۱- «اصول کافی»، جلد ۲، «بَابُ حُبِّ الدُّنْيَا وَالْحَرَصِ عَلَيْهَا»، حدیث ۸.

نفر». گفتم: «رسولان آنها چند نفر بودند؟» فرمود: «سیصد و سیزده نفر و بقیه فقط "نبی" بودند». عرض کردم: «آدم، نبی بود؟» فرمود: «بله، خداوند با او سخن گفت و او را بادت خود آفرید»، سپس پیامبر افزود: «ای ابوذر! چهار نفر از انبیاء عرب بودند؛ هود و صالح و شعیب و پیامبر تو». گفتم: «ای رسول خدا! خداوند چند کتاب نازل فرمود؟» فرمود: «صد و چهار کتاب، ده کتاب بر «آدم»، پنجاه کتاب بر «شیت» و بر «اخنوخ» که ادريس است سی کتاب و او نخستین کسی است که با قلم نوشت و بر «ابراهیم» ده کتاب و نیز تورات و انجیل و زبور و فرقان را (بر موسی و مسیح و داوود و پیامبر اسلام نازل کرد)». (۱) تعبیر به «الْصُّحُفِ الْأُولَى» در مورد کتاب‌های ابراهیم و موسی در برابر صحف اخیر است که بر حضرت مسیح و پیغمبر اکرم نازل شده است.

پایان سورة اعلی

سورة غاشیه

فضیلت تلاوت سورة « غاشیه »

درباره فضیلت تلاوت این سوره ، در حدیثی از پیامبر می خوانیم : « هر کس آن را تلاوت کند ، خداوند حساب او را در قیامت آسان می گیرد » . (۱)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
هَلْ أَتَيْكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ ﴿١﴾

آیا داستان « غاشیه » (روز قیامت که حوادث وحشتناکش همه را می پوشاند) به تو رسیده است ؟
« غاشیه » از ماده « غِشَاوَة » به معنی « پوشاندن » است ، انتخاب این نام برای قیامت به خاطر آن است که حوادث وحشتناک آن ناگهان همه را زیر پوشش خود قرار می دهد .
مخاطب در این آیه شخص پیامبر است و ذکر این جمله به صورت استفهام از شخص

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۱۰ ، صفحه ۴۷۷ .

پیامبر اکرم برای بیان عظمت و اهمیت آن روز بزرگ است .
 ﴿۲﴾ **وَجُئُوهُ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةً** چهره‌هایی در آن روز خاشع و ذلت‌بار است .
 ذلت و ترس از عذاب و کیفرهای عظیم آن روز تمام وجود آن‌ها را فراگرفته و از آن‌جا که
 حالات روحی انسان بیش از همه‌جا در چهره او منعکس می‌شود ، اشاره به خوف و ذلت و وحشتی
 می‌کند که سراسر چهره آن‌ها را می‌پوشاند .

﴿۳﴾ **عَامِلَةً نَّاصِبَةً**

آن‌ها که پیوسته عمل کرده و خسته شده‌اند (و نتیجه‌ای عایدشان نشده است) .

خستگان بی‌نصیب

آن‌ها تلاش و کوشش زیادی در زندگی دنیا به خرج می‌دهند ولی هیچ فایده‌ای جز خستگی در
 حقیقت نصیبشان نمی‌شود ، نه عمل مقبولی در درگاه خدا دارند و نه چیزی از آن‌همه ثروت که
 اندوخته‌اند ، می‌توانند با خود ببرند و نه نام نیکی از خود به یادگار می‌گذارند و نه فرزند صالحی ،
 آن‌ها زحمتکشان خسته و بینوایند .

- ④ **تَصْلَى نَاراً حَامِيَةً** و در آتش سوزان وارد می‌گردند. «تَصْلَى» از ماده «صَلَى» (بر وزن نَفَى) به معنی ورود در آتش و ماندن و سوختن با آن است. سرانجام این زحمتکشان خسته و بی‌پوده‌گر وارد آتش داغ و سوزان می‌شوند و با آن می‌سوزند.
- ⑤ **تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ اَنْيَّةٍ** از چشمه‌ای فوق‌العاده داغ به آن‌ها می‌نوشانند. «اَنْيَّة» مؤنث «اَنْی» از ماده «اَنْی» (بر وزن حَلَى) به معنی «تأخیر افکندن» است و برای بیان فرارسیدن وقت چیزی گفته می‌شود و در این جا به معنی آب سوزانی است که حرارتش به مستها درجه رسیده است. در آیه ۲۹ سورة کُفٍ می‌خوانیم: «و اگر تقاضای آب کند، آبی برای آن‌ها می‌آورند مانند فلز گداخته که صورت‌هایشان را بریان می‌کند، چه بد نوشیدنی است و چه بد محلّ اجتماعی».
- ⑥ **لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ اِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ** طعامی جز از ضریع (خارخشتک تلخ و بدبو) ندارند. «ضَرِيع» از «ضَرَع» به معنی ضعف و ذلت و خضوع است و در این جا منظور طعامی است

ذلت آفرین و بدبو که دوزخیان برای رهایی از آن به درگاه خدا تضرع می‌کنند. ^(۱) در حدیثی از پیغمبر اکرم می‌خوانیم: «ضریح چیزی است در آتش دوزخ، شبیه خار، تلخ‌تر از صبر و متعفن‌تر از مردار و سوزنده‌تر از آتش».

❶ لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ

غذایی که نه آن‌ها را فربه می‌کند و نه گرسنگی را فرومی‌نشاند. مسلماً چنین غذایی برای تقویت جسم و فرونشاندن گرسنگی نیست، غذایی است گلوگیر که خود نوعی عذاب است، چنان‌که در آیه ۱۳ سوره «مَزْمَل» می‌خوانیم: «وَطَعَاماً ذَا عُصَّةٍ وَ عَذَاباً أَلِيماً»: نزد ما غذاهایی است گلوگیر و غذایی است دردناک». آن‌ها که در این دنیا انواع غذاهای لذیذ و چرب و شیرین را از طریق ظلم و تجاوز به حقوق دیگران فراهم کردند و آن‌ها که اجازه‌ندادند محرومان جزاز غذاهای گلوگیر و ناگوار استفاده کنند، باید در آن‌جا غذایی داشته باشند که «عذاب الیم»

۱- «تفسیر قرطبی»، جلد ۱۰، صفحه ۷۱۲۰.

آن‌ها گردد. البته همان‌گونه که بارها گفته‌ایم، نه نعمت‌های بهشتی و نه عذاب‌های دوزخی هیچ کدام را نمی‌توان برای ما مجبوسان در زندان دنیا توصیف کرد، این‌ها همه اشارات و تنها شبح‌هایی است که برای ما ترسیم شده است.

﴿ ۸ ﴾ **وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ** چهره‌هایی در آن روز شاداب و باطر اوت است.

دورنمایی از نعمت‌های روح‌پرور بهشتی

«نَاعِمَةٌ» از ماده «نعمه» در این جا اشاره به چهره‌هایی است که غرق نعمت شده و تر و تازه و شاداب و مسرور و نورانی است، همان‌گونه که در آیه ۲۴ سوره مطففین آمده است که در توصیف بهشتیان می‌فرماید: «تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ» در چهره‌های آن‌ها طراوت و خرمی نعمت را مشاهده می‌کنی.»

﴿ ۹ ﴾ **لِسَعْيِهِمْ رَاضِيَةٌ** چرا که از سعی و تلاش خود خشنود است. به عکس دوزخیان که از تلاش و کوشش خود جز خستگی و رنج بهره‌ای نبردند و «غَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ» بودند، بهشتیان نتایج تلاش و کوشش خود را به احسن وجه می‌بینند و کاملاً راضی و

خشنودند. تلاش‌هایی که در پرتو لطف خدا به اضعاف مضاعف، گاه ده برابر و گاه هفتصد برابر و گاه بیشتر، رشد و نمو یافته و گاهی با آن جزای بی‌حساب را خریداری کرده‌اند: «إِنَّمَا يُؤَفِّى الضَّالُّونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» که صابون‌ان‌اجر و پاداش‌خود را بی‌حساب دریافت می‌دارند. (۱۰/ زمر).

﴿۱۰﴾ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ در بهشتی است عالی.

واژه «عَالِيَةٍ» ممکن است اشاره به «علو مکانی» باشد، یعنی آن‌ها در طبقات عالی بهشتند و یا «علو مقامی» و هر دو احتمال را مفسران گفته‌اند ولی تفسیر دوم مناسب‌تر به نظر می‌رسد، هر چند جمع میان دو معنی نیز ممکن است.

﴿۱۱﴾ لَا تَسْمَعُ فِيهَا لِأَعْيَةٍ که در آن هیچ سخن لغو و بیهوده‌ای نمی‌شنوی.

نه سخنی که حاکی از نفاق باشد، یا عداوت و جنگ و جدال و یا کینه‌توزی و حسد، نه سخنان دروغ، نه تهمت و افترا، نه غیبت و ایذاء و نه حتی لغو و امور بی‌فایده. و چه آرام‌بخش است محیطی که از همه این سخنان پاک باشد و اگر درست بیندیشیم، قسمت عمده ناراحتی‌های زندگی دنیا از شنیدن این‌گونه سخنان است که آرامش روح و جان و نظامات

اجتماعی را برهم می‌زند و آتش فتنه‌ها را شعله‌ور می‌سازد.

﴿۱۲﴾ **فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ** در آن چشمه‌های جاری است.

گرچه «عَيْن» در این جا «نکره» است و معمولاً نکره برای بیان یک فرد می‌آید، ولی به قرینه سایر آیات قرآن معنی جنس دارد و شامل چشمه‌های مختلف می‌شود، همان‌گونه که در آیه ۱۵ ذاریات می‌خوانیم: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ: پرهیزگاران در میان باغ‌های بهشت و چشمه‌ها قرار دارند».

﴿۱۳﴾ **فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ** در آن تخت‌های زیبای بلند است.

«سُرُر» جمع «سریر» از ماده «سرور» به معنی تخت‌هایی است که در مجالس انس و سرور بر آن می‌نشینند. بلند بودن این تخت‌ها به خاطر آن است که بهشتیان بر تمام مناظر و صحنه‌های اطراف خود مسلط باشند و از مشاهده آن لذت برند. «ابن عباس» می‌گوید: «این تخت‌های بلند چنان هستند که وقتی صاحبان آن‌ها اراده جلوس بر آن کنند، تواضع می‌کند و فرومی‌نشینند و بعد از جلوس به حال اول بازمی‌گردد».

﴿۱۴﴾ **وَ أَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ** و قدح‌هایی که در کنار این چشمه‌ها نهاده.

«أَكْوَاب» جمع «كُوب» (بر وزن خُوب) به معنی قدح یا ظرفی است که دسته‌دار باشد. چون استفاده از آن چشمه‌های گوارا و شراب‌های طهور بهشتی، نیاز به ظرف‌هایی دارد، در این آیه به آن ظرف‌ها اشاره می‌کند. هر زمان اراده کنند قدح‌ها از چشمه‌ها پر می‌شود و در برابر آنان قرار می‌گیرد، تازه به تازه می‌نوشند و سیراب می‌شوند و لذت می‌برند، لذتی که توصیفش برای ساکنان دنیا غیرممکن است. توجه به این نکته لازم است که در قرآن تعبیرات مختلفی درباره ظرف‌های شراب طهور بهشتیان آمده، در این جا و بعضی از آیات دیگر تعبیر به «أَكْوَاب» شده، در حالی که در بعضی از آیات دیگر تعبیر به «أَبَارِيق» جمع «ابریق» به معنی ظرفی که دارای دسته و لوله برای ریختن مایعات است یا «كَأْس» (به معنی جام پر از شراب) آمده است. مانند: «يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ، بِأَكْوَابٍ وَ أَبَارِيقٍ وَ كَأْسٍ مِنْ مَّعِينٍ: گرداگرد آنها نوجوانانی می‌گردند که همیشه طراوت جوانی را دارا هستند، در حالی که قدح‌ها و کوزه‌ها و جام‌هایی پر از شراب طهور در دست دارند و به آنها عرضه می‌کنند» (۱۷ و ۱۸ / واقعه).

وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ ﴿١٥﴾ و بالش‌ها و پشتی‌های صف داده شده.

«نَمَارِق» جمع «نمرقه» (بر وزن غلغله) به معنی پشתי کوچک است که بر آن تکیه می کنند و معمولاً به هنگام استراحت کامل از آن ها استفاده می شود و تعبیر به «مُصْفُوفَةٌ» اشاره به تعدد و نظم خاصی است که بر آن ها حاکم است ، این تعبیر نشان می دهد که آن ها جلسات انس دسته جمعی تشکیل می دهند و این اجتماع که خالی از هرگونه لغو و بیهودگی است و تنها از الطاف الهی و نعمت های بی پایان او و نجات از درد و رنج های دنیا و عذاب آخرت در آن سخن گفته می شود ، چنان لطف و لذتی دارد که چیزی با آن برابری نمی کند .

﴿۱۶﴾ وَ زَرَابِیُّ مَبْثُوثَةٌ و فرش های فاخر گسترده .

«زَرَابِیُّ» جمع «زریبه» به معنی فرش های عالی خواب دار است که هم نرم و راحت است و هم گرانبها و پرقیمت .

انواع نعمت های بهشتی

در آیات مورد بحث هفت نعمت مهم بهشتی ذکر شده که هر یک از دیگری جالب تر و زیباتر است. کوتاه سخن این که بهشت جایگاهی است بی نظیر از هر جهت و خالی از هرگونه ناراحتی و

جنگ و جدال با انواع میوه‌های رنگارنگ و نغمه‌های دلپذیر و چشمه‌های آب‌جاری و شراب‌های طهور و خدمتگزارانی شایسته و همسرانی بی‌مانند و تخت‌هایی مرصع و فرش‌هایی فاخر و دوستانی باصفا و ظروف و قدح‌هایی جالب در کنار چشمه‌ها و خلاصه نعمت‌هایی که نه با الفاظ محدود این جهان قابل شرح است و نه در عالم خیال قابل درک و همه این‌ها در انتظار مقدم مؤمنانی است که با اعمال صالح خود، اجازه ورود در این کانون نعمت الهی را کسب کرده‌اند. فراتر از این لذات مادی، لذات معنوی و برتر از همه «لِقَاءُ اللَّهِ» و جلوه‌های محبوب و الطاف آن معبود است که اگر یک لحظه آن به دست آید، بر تمام نعمت‌های مادی بهشت برتری دارد.

﴿۱۷﴾ أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ

آیا آن‌ها به شتر نمی‌نگرند چگونه آفریده شده؟

به شتر نگاه کن که خود آیتی است

در این‌که چرا در این‌جا قبل از هر چیز بر مسأله آفرینش «شتر» تکیه شده است، مفسران سخنان بسیار دارند ولی پیدا است که روی سخن در مرحله اول به اعراب مکه بود که «شتر» همه

چیز زندگی آنها را تشکیل می‌داد و شب و روز با آن سر و کار داشتند . از این گذشته این حیوان ویژگی‌های عجیبی دارد که او را از حیوانات دیگر ممتاز می‌کند و به حق آیتی است از آیات خدا، از جمله این‌که: ۱- بعضی از چهارپایان تنها از گوشتشان استفاده می‌شود و بعضی دیگر غالباً از شیرشان ، بعضی دیگر تنها به درد سواری می‌خورند و بعضی برای باربری ، اما شتر حیوانی است که تمام این جهات در آن جمع است ، هم گوشتش قابل استفاده است ، هم شیرش ، هم از آن برای سواری و هم باربری استفاده می‌شود. ۲- شتر نیرومندترین و از مقاوم‌ترین حیوانات اهلی است ، بار زیادی با خود می‌برد و عجیب این‌که به هنگامی که خوابیده است ، بار سنگینی را بر او می‌گذارند و او با یک حرکت برمی‌خیزد و روی پا می‌ایستد ، در حالی که چهارپایان دیگر قدرت بر چنین کاری ندارند . ۳- شتر می‌تواند روزهای متوالی (حدود یک هفته الی ده روز) تشنه بماند و در مقابل گرسنگی نیز تحمل بسیار دارد . ۴- شتر می‌تواند هر روز مسافتی طولانی راه را طی کند و از زمین‌های صعب‌العبور و شنزارهایی که هیچ حیوانی قادر به عبور از آن نیست ، بگذرد و به همین دلیل عرب‌ها آن را «کشتی بیابان‌ها» می‌نامند . ۵- او از نظر تغذیه بسیار کم

خرج است و هرگونه خار و خاشاکی را می خورد. ﴿۶﴾ او در شرایط نامناسب جوی در میان طوفان های بیابان که چشم و گوش را کور و کر می کند ، با وسایل خاصی که خداوند در پلک ها و گوش ها و بینی او آفریده ، مقاومت می کند و به راه خود ادامه می دهد. ﴿۷﴾ شتر باتمام قدرتی که دارد، از رام ترین حیوانات است به طوری که یک کودک خردسال می تواند مهار یک قطار شتر را در دست گرفته و هر جا که بخواهد ، ببرد . خلاصه این که ویژگی های این حیوان چنان است که دقت در آفرینش او انسان را متوجه خالق بزرگی می کند که آفریننده چنین موجودی است ، آری قرآن می گوید : آیا این گمشدگان وادی غفلت ، به اسرار شگفت انگیز این موجود اندیشه نمی کنند ، تا راهی به حق یافته و از بیراهه بازگردند . ناگفته پیداست منظور از « نظر » در جمله « أَفَلَا يَنْظُرُونَ » نگاه کردن عادی نیست ، بلکه نگاهی است توأم با اندیشه و دقت .

﴿۱۸﴾ **وَ إِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ** و به آسمان نگاه نمی کنند که چگونه برپا شده ؟ چگونه این کُرّات عظیم هریک در مدار خود میخکوب شده اند ؟ و بدون ستونی در جای خود قرار گرفته اند ؟ میلیون ها سال بر کُرّات منظومه شمسی می گذرد و محورهای اصلی حرکت این

کرات تغییر نمی‌یابد. آفرینش آسمان اگرچه همیشه عجیب بوده، ولی در پرتو اکتشافات علمی امروز شگفتی‌هایش به مراتب بیشتر و عظمتش جلوه‌گرتر شده است. آیا نباید درباره‌ی خالق و مدبّر این جهان بزرگ اندیشید و به اهداف بزرگ و والای او نزدیک شد؟

﴿۱۹﴾ **وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ** و به کوه‌ها که چگونه در جای خود نصب گردیده؟ «نُصِبَتْ» از ماده «نصب» به معنی ثابت قرار دادن است و ممکن است این تعبیر ضمناً اشاره‌ای به کیفیت خلقت کوه‌ها در آغاز آفرینش نیز بوده باشد، همان چیزی که علم امروز پرده از آن برداشته و پیدایش کوه‌ها را به عوامل متعددی نسبت می‌دهد و انواع و اقسامی برای آن قائل است: ۱ کوه‌هایی که بر اثر چین‌خوردگی زمین پیدا شده. ۲ کوه‌هایی که از آتشفشان‌ها به وجود آمده. ۳ کوه‌هایی که نتیجه‌ی آبرفت‌های ناشی از باران است. ۴ کوه‌هایی که در دل دریاها تکوین می‌یابد و مجموعه‌ای از رسوبات دریا و باقی‌مانده‌ی حیوانات آن است (مانند کوه‌ها و جزایر مرجانی). ۵ کوه‌هایی که ریشه‌های آن به یکدیگر متصل است و مانند حلقه‌های زره گرداگرد زمین را فراگرفته و لرزش‌های ناشی از مواد مذاب درونی و جزرومد ناشی از جاذبه‌های ماه

و خورشید را به حداقل می‌رساند. کوه‌هایی که پناهگاه مطمئن است و سپری است در مقابل طوفان‌ها که اگر نبودند، کره زمین به بیابانی غیرقابل زندگی تبدیل می‌شد. و بالاخره کوه‌هایی که آب‌ها را در خود حفظ می‌کند و تدریجاً به سوی سرزمین‌های تشنه روان می‌سازد و در دامنه‌های خود نشاط حیات و سرسبزی و خرمی و طراوت می‌آفریند و شاید به خاطر همین جهات است که در آیات دیگر قرآن، کوه‌ها به عنوان میخ‌ها و اوتاد زمین معرفی شده است. اصولاً کوه‌ها مظهر عظمت و صلابت و همه‌جا مایه خیر و برکت است و شاید به همین دلیل انسان در دل کوه‌ها اندیشه بیدارتری می‌یابد و بی‌جهت نیست که پیغمبر اکرم قبل از بعثت مدت‌ها به عبادت در «جبل النور» و «غار حرا» مشغول بود. آری هرکدام از این کوه‌ها، تکوین آن‌ها و آثار و برکات آن‌ها درخور دقت و اهمیت است و برای انسان‌های بیدار نشانه‌های زنده‌ای است از قدرت پروردگار.

﴿۲۰﴾ **وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ** و به زمین که چگونه مسطح گشته؟

چگونه باران‌های مداوم کوه‌ها را شسته و ذرات خاک را به وجود آورده، سپس در گودال‌ها پهن کرده و زمین‌های صافی که هم آماده کشاورزی است و هم قابل هرگونه ساختمان در اختیار

انسان قرار داده است؟ اگر به راستی کُره زمین تماماً کوه و درّه بود، زندگی کردن بر آن چه قدر مشکل و طاقت فرسا بود، چه کسی آن را پیش از تولد مامسطح و قابل استفاده ساخت؟ این‌ها همه اموری است که قرآن ما را به اندیشه کردن در آن دعوت می‌کند.

وجه اشتراک نعمت‌های چهارگانه حیوانات، آسمان، کوه‌ها و زمین

در این‌جا این سؤال مطرح است که چه ارتباط و پیوندی میان این امور چهارگانه وجود دارد؛ شتر، آسمان، کوه‌ها و زمین؟ «فخر رازی» در تفسیر خود می‌گوید: «این به خاطر آن است که قرآن به لغت عرب نازل شده و آن‌ها غالباً اقدام به مسافرت می‌کردند چون بلادشان خالی از زراعت و فرآورده‌های کشاورزی بود، از طرفی بیشتر سفرهای آن‌ها با شتر صورت می‌گرفت و هنگامی که در این بیابان‌های هولناک و دور از اجتماع سفر می‌کردند، اندیشه و فکر در آنان زنده می‌شد، کسی نبود که با آن‌ها سخن گوید و چیزی نبود که چشم و گوش آن‌ها را به خود مشغول دارد، در این حال هنگامی که فکر می‌کردند قبل از هر چیز چشمشان به شتری می‌افتاد که بر آن سوار بودند، منظره عجیب آن را می‌دیدند و در فکر فرومی‌رفتند و هنگامی که بالای سرشان را نگاه می‌کردند، چیزی

جز آسمان مشاهده نمی نمودند و هنگامی که به چپ و راست خود نظر می افکندند ، جز کوه ها چیزی مشاهده نمی شد و هنگامی که به زیر پای خود نظر می افکندند ، چیزی جز زمین وجود نداشت ، گویی خداوند می خواهد به آن ها دستور اندیشه کردن دهد ، اندیشه ای به هنگام تنهایی که طبعاً بر محور این چهار چیز دور می زند ^(۱) . ولی اگر بخواهیم نظر را از محیط زندگی محدود عرب برداریم و در فضایی وسیع تر به اندیشه پردازیم ، می توان گفت : امور چهارگانه ای که در آیات فوق آمده ، زیربنای زندگی انسان را تشکیل می دهد : آسمان کانون نور است و باران و هوا و زمین مرکز پرورش انواع مواد غذایی ، کوه ها رمز آرامش و ذخیره آب و مواد معدنی و شتر نمونه روشنی از چهارپایان اهلی که در اختیار بشر قرار دارد . به این ترتیب هم مسایل کشاورزی ، هم دامداری و هم صنعتی در این امور چهارگانه نهفته شده است و اندیشه در این نعمت های گوناگون ، خواه ناخواه انسان را به شکر منعم وامی دارد و شکر منعم او را به معرفه الله و شناخت خالق نعمت دعوت می کند .

۱- «تفسیر فخر رازی» ، جلد ۳۱ ، صفحه ۱۵۸ .

- ﴿۲۱﴾ فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ پس تذکر ده ، تو فقط تذکر دهنده ای .
- ﴿۲۲﴾ لَسْتُ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ تو مسلط بر آن ها نیستی که مجبورشان (بر ایمان) کنی .
- «مُصَيِّرٌ» از ماده « سطر » به معنی همان سطور کتاب است و « مسیطر » کسی است که سطر بندی می کند و سطور کتاب را تنظیم می نماید ، سپس به عنوان هر شخصی که بر چیزی مسلط باشد و خطوط آن را تنظیم کند یا او را به اجبار وادار بر انجام کاری نماید ، اطلاق شده است . آری آفرینش آسمان و زمین و کوه ها و حیوانات نشان می دهد که این عالم بی حساب نیست و آفرینش انسان نیز هدفی داشته ، اکنون که چنین است ، آن ها را با تذکرات خویش به اهداف خلقت و آفرینش آشنا ساز و راه قرب خدا را به آن ها نشان ده و در مسیر تکامل رهبر و راهنمایشان باش . البته راه کمال در صورتی پیموده می شود که با میل و اراده و اختیار همراه باشد وگرنه تکامل اجباری سخنی بی مفهوم است ، تو هرگز نمی توانی آن ها را مجبور سازی و اگر هم می توانستی ، فایده ای نداشت .
- ﴿۲۳﴾ الْأَمْنُ تَوَلَّى وَ كَفَرَ مگر کسی که پشت کند و کافر شود .
- ﴿۲۴﴾ فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ که خداوند او را به عذاب بزرگ مجازات می کند .

در این که این استثناء از کدام جمله است ، تفسیرهای مختلفی وجود دارد . از میان این تفاسیر، دو تفسیر مناسب تر است ؛ نخست این که استثناء متصل باشد و به آیه ۲۲ بازگردد و اشاره به زور در مقابل زورگویان باشد و یا منفصل و به معنی مشمول عذاب الهی نسبت به کافران لجوج باشد .

منظور از «عَذَابُ أَكْبَرٍ»، «عذاب آخرت» است در برابر «عذاب دنیا» که عذاب کوچک و کم اهمیت نسبت به آن است . این احتمال نیز وجود دارد که مراد از «عَذَابُ أَكْبَرٍ» قسمت شدیدتری از عذاب قیامت و دوزخ باشد ، زیرا عذاب همه مجرمان در دوزخ یکسان نیست .

﴿۲۵﴾ إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ مسلماً بازگشت آنها به سوی ماست .

﴿۲۶﴾ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ و مسلماً حساب آنها با ما است .

و این در حقیقت نوعی دلداری و تسلی خاطر به پیامبر است که در مقابل لجاجت آنها ناراحت و دلسرد نشود و به کار خود ادامه دهد و ضمناً تهدیدی است نسبت به همه این کافران لجوج که بدانند حسابشان با کیست.

جمع بندی محتوای سوره غاشیه

به این ترتیب سوره غاشیه که از مسأله قیامت آغاز شد، با مسأله قیامت نیز پایان می یابد و در اثناء آن به توحید و نبوت که پایه های معاد را تشکیل می دهد، اشاره شده است و در ضمن آیات آغاز این سوره بخشی از مجازات های سنگین مجرمان و سپس قسمت مهمی از پاداش های روح پرور مؤمنان آمده است، ضمناً اختیار انتخاب طریق به مردم واگذار شده در عین حال هشدار داده است که بازگشت همگی به سوی خدا و حسابشان با اوست. در ضمن روشن می سازد که پیامبر مأمور ابلاغ رسالت است و در برابر کفر و خطا و گناه مردم مسؤول نیست و این گونه است وظیفه همه مبلغان راه حق.

پایان سوره غاشیه

سورة فجر

فضیلت تلاوت سورة « فجر »

در فضیلت تلاوت این سوره در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم : « سوره فجر را در هر نماز واجب و مستحب بخوانید که سوره حسین بن علی علیه السلام است ، هر کس آن را بخواند ، در قیامت با آن حضرت علیه السلام و در درجه اواز بهشت خواهد بود .^(۱)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 وَ الْفَجْرِ
 به سپیده صبح شما سوگند
 بنام خداوند بخشنده بخشایگر
 به سپیده دم سوگند .

«فَجْر» دراصل به معنی شکافتن وسیع است و از آن جاکه نور و سپیده صبح تاریکی شب را می شکافد ، از آن تعبیر به « فجر » شده و می دانیم فجر بر دو گونه است ؛ « کاذب » و « صادق » .

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۱۰ ، صفحه ۴۸۱ .

فجر کاذب، همان سپیدی طولانی است که در آسمان ظاهر می‌شود و آن را تشبیه به دم روباه می‌کنند که نقطه باریک آن در طرف افق است و قاعده مخروط آن در وسط آسمان (در واقع عمود بر زمین است). **فجر صادق**، از همان ابتدا در افق گسترش پیدا می‌کند، صفا و نورانیت و شفافیت خاصی دارد، مانند یک نهر آب زلال افق مشرق را فرا می‌گیرد و بعد در تمام آسمان گسترده می‌شود (در واقع موازی زمین است). فجر صادق اعلام پایان شب و آغاز روز است، در این موقع روزه‌داران باید إمساک کنند و وقت نماز صبح وارد می‌شود. بعضی معنی آیه را گسترده‌تر دانسته‌اند و گفته‌اند منظور از فجر، هر روشنایی است که در دل تاریکی می‌درخشد نظیر فجر آغاز محرم، فجر روز عید قربان، درخشیدن اسلام و نور پاک محمدی در تاریکی عصر جاهلیت، سپیده صبح قیام مهدی "عج"، قیام عاشورای حسینی، شکافتن پرده‌های تاریک ظلم بنی‌امیه و همچنین قیام انقلاب‌های راستین بر ضد کفر و جهل و ظلم و ستم و نیز جرقه‌های بیداری که در دل‌های تاریک گنهکاران ظاهر می‌شود و آن‌ها را به توبه دعوت می‌کند. البته موارد مذکور توسعه در مفهوم آیه است در حالی که ظاهر آیه همان فجر به معنی طلوع سپیده صبح است.

﴿ ۲ ﴾ وَلَيَالٍ عَشْرٍ

و به شب‌های دهگانه .

«لَيَالٍ عَشْرٍ» (شب‌های دهگانه) مشهور همان شب‌های دهگانه ذی‌الحِجَّه است که شاهد بزرگ‌ترین و تکان‌دهنده‌ترین اجتماعات عبادی سیاسی مسلمین جهان است . این معنی در حدیثی از پیغمبر اکرم نقل شده است .^(۱) در بعضی احادیث و روایاتی که به‌بطون قرآن اشاره می‌کنند ، «فَجْر» به وجود حضرت « مهدی » "عج" و «لَيَالٍ عَشْرٍ» به ده امام قبل از او و «شَفْع» که در آیه بعد می‌آید ، به حضرت «علی» و «فاطمه زهرا» تفسیر شده است . برخی نیز آن را به ده شب آخرماه رمضان که شب‌های قدر در آن است ، تفسیر کرده‌اند و بعضی آن را به شب‌های آغاز ماه محرم .

﴿ ۳ ﴾ وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ

و به زوج و فرد .

در این که منظور از «شَفْع» و «وَتْر» (زوج و فرد) در این آیه چیست ، مفسران اقوال و احتمالات

۱- «تفسیر ابوالفتح رازی» ، جلد ۱۲ ، صفحه ۷۴ .

فراوانی ذکر کرده‌اند: بعضی بالغ بر بیست قول^(۱) و بعضی بالغ بر سی و شش قول نقل کرده‌اند^(۲) و مهم‌ترین آن‌ها اقوال زیر است: ۱ - منظور اعداد زوج و فرد است، مطابق این تفسیر خداوند به کل اعداد که از زوج و فرد تشکیل شده است، سوگند یاد کرده، اعدادی که همه محاسبات و نظام‌ها بر محور آن می‌چرخد و سراسر عالم هستی را فرا می‌گیرد، گویی فرموده است قسم به نظم و حساب و در حقیقت مهم‌ترین مطلب در جهان هستی همین مسأله نظم و حساب و عدد است و در زندگی انسان‌ها نیز پایه اصلی را تشکیل می‌دهد. ۲ - منظور از «شَفْع» مخلوقات است چراکه همه آن‌ها دارای زوج و قرینی هستند و منظور از «وَتَر» خداست که هیچ شبیه و نظیر و مانند ندارد، به علاوه ممکنات همگی مرکب از «ماهیت» و «وجود» هستند که در فلسفه از آن تعبیر به «زوج ترکیبی» می‌شود، تنها هستی بی‌انتهای و بدون ماهیت ذات پاک خدا است (این تفسیر در بعضی از روایات معصومین به آن اشاره شده است).^(۳) ۳ - منظور از زوج و

۱- «تفسیر فخر رازی»، جلد ۳۱، صفحه ۱۶۴.

۲- «المیزان»، جلد ۲۰، صفحه ۴۰۶. ۳- «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۸۵.

فرد ، کلّ مخلوقات جهان است که از یک نظر بعضی زوجند و بعضی فرد . ﴿ ۴ - منظور نمازهاست که بعضی از نظر تعداد رکعات ، زوج است و بعضی فرد (این معنی نیز در روایتی از معصومین نقل شده است) ^(۱) یا این که منظور همان نماز شفع و وتر است که در آخر نافله شب خوانده می شود . ﴿ ۵ - منظور از « شفع » روز « ترویه » (هشتم ماه ذی الحجة که حاجیان آماده کوچ به عرفات می شوند) و منظور از « وتر » روز « عرفه » است که زائران خانه خدا در عرفاتند ، یا این که منظور از شفع ، روز عید قربان (دهم ماه ذی الحجة) و منظور از « وتر » روز « عرفه » است (این تفسیر نیز در روایت معصومین آمده است) . ^(۲) عمده آن است " اگر الف و لام در این

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۱۰ ، صفحه ۴۸۵ .

۲- « مجمع البیان » ، جلد ۱۰ ، صفحه ۴۸۵ .

دو کلمه برای عموم باشد" ^(۱)، همه این معانی در آن جمع می‌گردد، چراکه هر کدام از این تفسیرها و غیر این‌ها بیان مصداقی است از مصداق‌های «شفع» و «وتر» و ذکر هریک به خصوص به معنی انحصار در آن مفهوم نیست، بلکه از قبیل تطبیق بر یک مصداق روشن است. ولی "اگر الف و لام در آن‌ها برای عهد باشد" ^(۲)، اشاره به زوج و فرد خاصی است و در این‌جا به تناسب سوگندهای گذشته در معنی از همه مناسب‌تر است نخست این‌که منظور روز عید و روز عرفه باشد که با شب‌های دهگانه آغاز ذی‌الحجه مناسبت کامل دارد و مهم‌ترین قسمت‌های مناسک حج در آن‌ها انجام می‌شود و یا این‌که نمازهاست به تناسب سوگند به فجر که وقت سحرگاهان و وقت راز و نیاز به درگاه پروردگار است به خصوص این‌که هر دو تفسیر در روایاتی که از معصومین نقل شده نیز وارد است.

۱- الف و لام عموم؛ چون بر سر اسم درآید، عمومیت را می‌رساند.

۲- الف و لام عهد؛ اشاره به سابقه یا خاطره ذهنی یا ذکر جملہ است.

﴿ ٤ ﴾ وَاللَّيْلِ إِذَا يَنْسَرِ

و به شب هنگامی که (به سوی روشنایی روز) حرکت می کند سوگند (که پروردگارت در کمین ظالمان است).

«ینسر» از ماده «سری» (بر وزن شما) به گفته «راغب» در «مفردات» به معنی راه رفتن در شب است. چه تعبیر جالبی که راه رفتن را به خود شب نسبت داده است، آن هم راه رفتن در شب. گویی شب موجود زنده ای است و دارای حس و حرکت که در تاریکی خود گام برمی دارد و به سوی صبحی روشن حرکت می کند. آری قسم به آن تاریکی یادشده که رو به سوی روشنایی است، تاریکی متحرک نه ایستا و ثابت، تاریکی آن گاه وحشتناک است که به صورت ثابت درآید، اما اگر در آن حرکتی باشد به سوی نور، پرازش است. در این که منظور از شب در این جا چیست، آیا همه شب ها است یا شب خاصی، باز در میان مفسران گفتگو است، اگر الف و لام آن به معنی عموم باشد، تمام شب ها را شامل می شود که خود آیتی است از آیات خدا و پدیده ای است از پدیده های مهم آفرینش. و اگر الف و لام آن عهد باشد، اشاره به شب معینی است و به تناسب سوگندهای

گذشته منظور شب عیدقربان است که حاجیان از عرفات به «مزدلفه» (مشعرالحرام) و بعد از گذراندن شب را در آن وادی مقدس به هنگام طلوع آفتاب به سوی سرزمین منا روان می‌شوند (این تفسیر در روایاتی که از معصومین نقل شده نیز آمده است).^(۱) کسانی که از نزدیک منظره آن شب را در عرفات و مشعر دیده‌اند، می‌دانند که چگونه از هر گوشه و کنار هزاران هزار نفر در حال حرکتند، گویی احساس می‌کند که شب با تمام وجودش در آنجا حرکت می‌کند، درست است که حجاج در حرکتند اما این حرکت عمومی به قدری گسترده است که گویی تمام زمین و زمان در حرکت است و این تنها وقتی احساس می‌شود که انسان شب عید را در آن سرزمین باشد و معنی این آیه را با چشمان خود ببیند. به هر حال شب به هر معنی بوده باشد (عام یا خاص) از آیات عظمت الهی است و از موضوعات پراهمیت عالم هستی، شب حرارت هوا را تعدیل می‌کند و به همه موجودات آرامش می‌بخشد و جو آرامی برای راز و نیاز به درگاه خدا فراهم می‌سازد و اما شب

۱- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۷۱.

عید قربان که آن را « ليله جمع » می‌نامند، آن نیز از عجیب‌ترین شب‌های سال در آن وادی مقدس مشعر الحرام است. به هر حال پیوند این قسم‌های پنجگانه (سوگند به فجر، شب‌های دهگانه، زوج، فرد و شب به هنگامی که حرکت می‌کند) در صورتی که همه را ناظر به ایام ذی‌الحجه و مراسم بزرگ حج بدانیم، روشن است. در غیر این صورت اشاره به مجموعه‌ای از حوادث مهم عالم تکوین و تشریع شده که نشانه‌هایی هستند از عظمت خداوند و پدیده‌هایی هستند شگفت‌انگیز در عالم هستی.

﴿ ۵ ﴾ هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ

آیا در آنچه گفته شد، سوگند مهمی برای صاحبان خرد نیست؟
 «حِجْر» در این جا به معنی عقل است و در اصل به معنی «منع» می‌باشد، مثلاً گفته می‌شود قاضی فلان کس را «حجر» (بر وزن زجر) کرد، یعنی او را از تصرف در اموالش ممنوع ساخت و یا این که به اطاق، «حجره» گفته می‌شود چون محلی است محفوظ و ممنوع از این که دیگران وارد آن شوند و به دامان نیز «حجر» (بر وزن فکر) گفته می‌شود، به خاطر حفظ و منع دیگران و از آن جا

که «عقل» نیز انسان را از کارهای نادرست منع می‌کند، از آن تعبیر به «حجر» شده، همان‌گونه که خود واژه عقل نیز به معنی «منع» است، لذا به طنابی که بر زانوی شتر می‌بندند تا مانع حرکت او شود، «عقال» می‌گویند. در این‌که «مقسّم به» (چیزی که این سوگندها به خاطر آن یاد شده است) چیست، دو احتمال وجود دارد؛ نخست این‌که جمله «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ» (پروردگار تو در کمینگاه است) جواب این قسم‌ها است. دیگر این‌که جواب قسم محذوف است و آیات آینده که سخن از مجازات طغیانگران می‌گوید، گواه بر آن است و در معنی چنین است: «قسم به آنچه گفته شد که ما کفار و طغیانگران را عذاب می‌کنیم». به این ترتیب قسم و مقسم به روشن می‌گردد.

﴿٦﴾ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ
 آیایندیدی پروردگارت با قوم عاد چه کرد؟
 پروردگارت در کمین ظالمان است

«تَرَ» از «رؤیت» (دیدن) و در این‌جا منظور «علم و آگاهی» است، منتها از آن‌جا که داستان این اقوام به قدری مشهور و معروف بوده که گویی مردم زمان‌های بعد نیز آن را با چشم خود می‌دیدند، تعبیر به «رؤیت» شده است. «عاد» همان قوم پیامبر بزرگ خدا «هود» است. بعضی از

مورخان معتقدند عاد بر دو قبیله اطلاق می شود: قبیله ای که در گذشته بسیار دور زندگی داشتند و قرآن از آن ها تعبیر به «عاد الاولی» کرده است (۵۰ / نجم). قبیله دوم که در دوران تاریخ بشر و احتمالاً حدود هفتصد سال قبل از میلاد مسیح علیه السلام وجود داشتند و به نام «عاد» مشهورند در سرزمین «احقاف» یا «یمن» زندگی می کردند. قامت هایی بلند و اندامی نیرومند داشتند و به همین دلیل جنگجویانی زبده محسوب می شدند. به علاوه از نظر تمدن ظاهری نیز پیشرفته بودند، شهرهایی آباد و زمین هایی خرم و سرسبز و کاخ هایی عظیم و باغ هایی پرطراوت داشتند. بعضی می گویند «عاد» نام جد این قبیله است و قبیله را معمولاً به نام جد آن قبیله می خواندند.

و با آن شهر «ارم» با عظمت. ﴿۷﴾ اِرم ذات العِمدِ

در این که «ارم» نام شخص یا قبیله است، یا محل و شهری است، در میان مفسران گفتگو است. ولی مناسب با آیه بعد این است که «ارم» نام شهر بی نظیر قوم عاد باشد. «عمد» به معنی ستون و جمع آن «عمد» (بر وزن شتر) و اشاره به ساختمان های با عظمت و کاخ های رفیع و ستون های عظیمی است که در این کاخ ها به کار رفته بود و اشاره ای است به قدرت و قوت قوم عاد.

﴿ ۸ ﴾ اَلَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ

همان شهری که نظیرش در بلاد آفریده نشده بود .

بعضی از مفسران داستان مفصلی از کشف شدن شهر زیبا و پرشکوه «إِرم» در بیابانهای جزیره العرب و صحاری عَدَن نقل کرده اند که از ساختمان با عظمت و زینت آلات فوق العاده عجیب و بی نظیر آن سخن می گوید ولی داستان مزبور به افسانه یا خواب شبیه تر است تا به یک واقعیت . اما به هر حال جای تردید نیست که قوم «عاد» و شهرهای آنان از نیرومندترین قبایل و پیشرفته ترین بلاد بود و همان گونه که قرآن اشاره می کند ، همانند آن در بلاد پیدا نمی شد . داستان های زیادی نیز از « بهشت شداد » که فرزند « عاد » بوده ، در افواه و تواریخ وجود دارد تا آن جاکه « بهشت شداد » و باغ های « ارم » به صورت ضرب المثل درآمده ، ولی این داستان ها به « اساطیر » شبیه تر است ، اساطیری که ریشه ای از واقعیت دارد ، اما پیرامون آن شاخ و برگ های زیادی درست کرده اند .

﴿ ۹ ﴾ وَتَمُودَ الَّذِي جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ

و قوم تمود که صخره های عظیم را از درّه می بُریدند (و از آن خانه و کاخ می ساختند) .

قوم «ثمود» از قدیمی‌ترین اقوام هستند و پیامبرشان «صالح» علیه السلام بود و در سرزمینی به نام «وادی القری» میان «مدینه» و «شام» زندگی داشتند، تمدنی پیشرفته و زندگانی مرفه و صاحب ساختمان‌های عظیم و پیشرفته بودند. «جناؤوا» در اصل از «جوبة» (بر وزن توبه) به معنی زمین پست گرفته شده، سپس به معنی قطع و بریدن هر قطعه زمینی آمده است و پاسخ کلام را از این رو «جواب» نامیده‌اند که گویی هوا را قطع می‌کند و از دهان گوینده به گوش شنونده می‌رسد (یا به این جهت که سؤال را قطع کرده و به آن پایان می‌دهد). به هر حال منظور در این جا بریدن قطعات کوه‌ها و ایجاد خانه‌های مطمئن است، همان‌گونه که در آیه ۸۲ سورة «حجر» درباره همین قوم ثمود می‌خوانیم: «وَ كَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ»: آن‌ها در دل کوه‌ها خانه‌های امن می‌تراشیدند، نظیر همین معنی در آیه ۱۴۹ سورة «شعراء» نیز آمده و در آن جا تعبیر به «بُيُوتًا فَارِهِينَ» شده که دلیل بر آن است که آن‌ها در این خانه‌ها به عیش و نوش و هوسرانی می‌پرداختند. بعضی گفته‌اند قوم ثمود اولین قومی بودند که به بریدن سنگ‌ها از کوه و ایجاد خانه‌های محکم در دل کوه‌ها اقدام کردند. «وَاد» که در اصل «وادی» بوده و به معنی بستر رودخانه یا محل عبور

سیلاب‌ها و گاه به معنی "درّه" نیز آمده، چراکه سیلاب‌ها از دره‌هایی که در کنار کوه‌هاست، می‌گذرد. در حدیثی آمده است که پیغمبر اکرم در غزوه تبوک در مسیر خود به شمال عربستان به وادی ثمود رسید، در حالی که سوار بر اسب بود، فرمود: «سرعت کنید که شما در سرزمین ملعون و نفرین‌شده‌ای هستید».^(۱) بی‌شک قوم ثمود نیز در عصر خود تمدنی پیشرفته و شهرهایی آباد داشتند ولی باز در این‌جا به اعداد و ارقامی برخورد می‌کنیم که مبالغه‌آمیز یا افسانه به نظر می‌رسد، مثل این‌که جمعی از مفسران نوشته‌اند که آن‌ها یک‌هزار و هفتصد شهر ساخته بودند که همه آن‌ها از سنگ بود.

﴿۱۰﴾ وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ وَفِرْعَوْنِي كَقَدَرِ تَمْدٍ وَشَكْنَجِهٍ كَرَبُودٍ .

«اَوْتَاد» جمع «وَتَد» (بر وزن صمد) به معنی "میخ" است. در این‌که چرا فرعون را «ذی الاوتاد» گفته‌اند، تفسیرهای مختلفی است؛ نخست این‌که او دارای لشکر فراوانی بود که بسیاری از آن‌ها در خیمه‌ها زندگی می‌کردند و چادرهای نظامی را که برای آن‌ها برپا می‌شد، با میخ‌ها محکم

می کردند. دیگر این که بیشترین شکنجه فرعون نسبت به کسانی که مورد خشم او قرار می گرفتند این بود که آن ها را به چهار میخ می کشید، دست ها و پاها را با میخ به زمین می بست، یا با میخ به زمین می کوبید و یا او را بر روی قطعه چوبی می خوابانده و دست و پای او را با میخ به آن می کوبیدند، یا می بستند و به همان حال رها می کردند تا بمیرد. این تفسیر در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده ^(۱) چنان که در تواریخ آمده هنگامی که همسرش «آسیه» به «موسی» علیه السلام ایمان آورد، او را به همین صورت شکنجه کرد و کشت. دیگر این که «ذی الؤتاد» اصولاً کنایه از قدرت و استقرار حکومت است. البته این سه تفسیر با هم منافاتی ندارد و ممکن است در معنی آیه جمع باشد.

الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ
فَاكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ

همان اقوامی که در شهرها طغیان کردند.
و فساد فراوان در آن ها به بار آوردند.

۱- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۷۱، حدیث ۶.

(۱۳) **فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ** لذا خداوند تازیانه عذاب را بر آنها فرو ریخت .
 تعبیر به «صَبَّ» که در اصل به معنی فرو ریختن آب است ، در این جا اشاره به شدت و استمرار عذاب الهی است و ممکن است اشاره به تطهیر صفحه زمین از وجود این طاغیان باشد . «سَوْط» به معنی "تازیانه" و در اصل به معنی مخلوط کردن چیزی با چیزی است سپس به تازیانه که از رشته های مختلف چرم و مانند آن بافته شده ، اطلاق گردیده است . این آیه کوتاه اشاره به مجازات های شدید و مختلفی است که دامنگیر این اقوام شد ، اما «عاد» به گفته قرآن مجید به وسیله تندباد سرد و سوزناک هلاک شدند «وَ أَمَّا عَادُ فَأَهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ» (۶ / حاقه) .
 و اما قوم ثمود به وسیله صیحه عظیم آسمانی نابود شدند «فَأَمَّا ثَمُودُ فَأَهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ» (۵ / حاقه) .
 و اما قوم فرعون در میان امواج نیل غرق و مدفون گشتند «فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ» (۵۵ / زخرف) .
 (۱۴) **إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ** مسلماً پروردگار تو در کمینگاه است .
 «مِرْصَاد» از ماده «رَصَد» به معنی آمادگی برای مراقبت از چیزی است و معادل آن در فارسی «کمینگاه» است ، این واژه معمولاً در جایی به کار می رود که افراد ناچارند از گذرگاهی بگذرند و

شخصی در آن گذرگاه آماده ضربه زدن به آنهاست و در مجموع اشاره به این است گمان نکنید کسی می تواند از چنگال عذاب الهی بگریزد ، همه در قبضه قدرت او هستند و هر وقت اراده کند ، آنها را مجازات می نماید . بدیهی است خداوند مکان ندارد و در گذرگاهی نمی نشیند ، این تعبیر کنایه از احاطه قدرت پروردگار به همه جباران و طغیانگران و مجرمان است و لذا در حدیثی از علی علیه السلام آمده است که معنای این آیه این است : «إِنَّ رَبَّكَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَجْزِيَ أَهْلَ الْمَعَاصِي جَزَاءَهُمْ : پروردگارت توانایی دارد که کیفر گنهکاران را به آنها بدهد » .^(۱) در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «الْمَرْصَادُ قَنْطَرَةٌ عَلَى الصِّرَاطِ لَا يَجُوزُهَا عَبْدٌ بِمَظْلَمَةٍ عَبْدٍ : مرصاد پلی است بر طریقی که از روی جهنم می گذرد کسی که حق مظلومی بر گردن او باشد از آنجا نخواهد گذشت » .^(۲) و این در حقیقت از قبیل بیان یک مصداق روشن است چراکه کمینگاه الهی منحصر به قیامت و پل معروف صراط نیست ، خداوند در همین دنیا نیز در کمین ظالم است و عذاب اقوام سه گانه پیشین

مصدق بارز آن است . تعبیر به «رَّكَّ» (پروردگار تو) اشاره به این است که سنت الهی در مورد اقوام سرکش و ظالم و ستمگر در امت تو نیز جاری می شود ، هم تسلی خاطر می باشد برای پیامبر و مؤمنان که بدانند این دشمنان لجوج کینه توز از چنگال قدرت خدا هرگز فرار نخواهند کرد و هم اعلام خطری است به آن ها که هرگونه ظلم و ستمی را به پیغمبر اکرم و مؤمنان روا می داشتند ، آن ها باید بدانند کسانی که از آنان قدرتمندتر و نیرومندتر بودند ، در مقابل یک تندباد ، یک طوفان و یا یک جرقه و صیحه آسمانی تاب مقاومت نیاوردند ، این ها چگونه فکر می کنند می توانند با این اعمال خلافتشان از عذاب الهی نجات یابند ؟ در حدیثی از پیامبر آمده: « روح الامین به من خبر داد در آن هنگام که خداوند یکتا خلائق را از اولین و آخرین در صحنه قیامت متوقف می سازد ، جهنم را می آورد و صراط را که باریک تر از مو و تیز تر از شمشیر است ، بر آن می نهد و بر صراط سه پل قرار دارد ، روی پل اول امانت و درستکاری و رحمت و محبت است و بر پل دوم نماز و بر پل سوم عدل پروردگار جهان و به مردم دستور داده می شود که از آن بگذرند ، آن ها که در امانت و رحم کوتاهی کرده اند، در پل اول می مانند و اگر از آن بگذرند، چنانچه در نماز کوتاهی کرده باشند، در پل دوم می مانند و اگر از آن بگذرند، در پایان مسیر در

برابر عدل الهی قرار می‌گیرند و این است معنی آیه مذکور^(۱).

﴿۱۵﴾ فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَيْهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ

اما انسان هنگامی که خداوند او را برای آزمایش اکرام می‌کند و نعمت می‌بخشد (مغرور

می‌شود و) می‌گوید: پروردگارم مرا گرامی داشته.

نه از نعمتش مغرور باش و نه از سلب نعمت مأیوس

او نمی‌داند که آزمایش الهی گاه با نعمت است و گاه با انواع بلا، نه روی آوردن نعمت باید مایه

غرور گردد و نه بلاها مایه یأس و نومیدی ولی این انسان کم‌ظرفیت در هر دو حال هدف آزمایش را

فراموش می‌کند، به هنگام روی آوردن نعمت چنان می‌پندارد که مقرب درگاه خدا

شده و این نعمت دلیل آن قرب است.

۱- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۷۳.

﴿۱۶﴾ وَ اَمَّا اِذَا مَا ابْتَلٰیهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّیْ اِهٰنِنِّ

و اما هنگامی که برای امتحان روزی را بر او تنگ بگیرد، مأیوس می شود و می گوید: پروردگارم مرا خوار کرده.

یأس سر تا پای او را فرامی گیرد و از پروردگارش می رنجد و ناخشنود می شود، غافل از این که این ها همه وسایل آزمایش و امتحان او است، امتحانی که رمز پرورش و تکامل انسان و به دنبال آن سبب استحقاق ثواب و در صورت مخالفت مایه استحقاق عذاب است.

اقبال و ادبار نعمت ها، امتحان الهی است

این دو آیه هشدار می دهد که نه اقبال نعمت دلیل بر تقرب به خداست و نه ادبار نعمت دلیل بر دوری از حق، این ها مواد مختلف امتحانی است که خداوند طبق حکمتش هر گروهی را به چیزی آزمایش می کند، این انسان های کم ظرفیتند که گاه مغرور و گاه مأیوس می شوند. در آیه ۵۱ «فُصِّلَتْ» نیز آمده است: «وَ اِذَا اَنْعَمْنَا عَلٰی الْاِنْسَانِ اَعْرَضَ وَ نَا بِجَانِبِهِ وَ اِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَوَدَّ دُعَاءَ عَرِیْضٍ: هنگامی که نعمتی به انسان می دهیم، روی می گرداند و با تکبر از حق دور می شود، اما

هنگامی که مختصر ناراحتی به او برسد ، پیوسته دعا می کند و بی تابی می نماید . و در آیه ۹ سورة « هود » آمده است : « وَ لَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيَكْفُرُ : هرگاه ما به انسان رحمتی بچشاییم ، سپس از او بگیریم ، نو مید و ناسپاس می شود . این دو آیه علاوه بر این که مسأله آزمایش الهی را از طرق مختلف گوشزد می کند ، این نتیجه را نیز می بخشد که هرگز نباید برخوردار شدن از نعمت ها و یا محرومیت از آن را دلیل بر شخصیت و مقام در پیشگاه خداوند و یا دوری از ساحت مقدس او بدانیم ، بلکه معیار همیشه و همه جا ایمان و تقواست . چه بسا پیامبرانی که به انواع مصائب در این دنیا گرفتار شدند و در مقابل چه بسیار کفار ستمگری که از انواع نعمت ها برخوردار بودند و این است طبیعت زندگی دنیا . در ضمن ، این آیه اشاره سربسته ای به فلسفه بلاها و حوادث دردناک نیز می کند و همه آنها را آزمایش الهی می داند .

﴿ ۱۷ ﴾ كَلَّا بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ

چنان نیست که شما خیال می کنید ، بلکه شما یتیمان را گرامی نمی دارید .

﴿ ۱۸ ﴾ وَ لَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ و یکدیگر را بر اطعام مستمندان تشویق نمی کنید .

قابل توجه این که در مورد یتیمان ، از « اطعام » سخن نمی گوید ، بلکه از « اکرام » سخن می گوید ، چراکه در مورد یتیم مسأله گرسنگی مطرح نیست ، بلکه از آن مهم تر جبران کمبودهای عاطفی اوست ، یتیم نباید احساس کند که چون پدرش را از دست داده ، خوار و ذلیل و بی مقدار شده ، باید آن چنان مورد اکرام قرار گیرد که جای خالی پدر را احساس نکند و لذا در روایات اسلامی به مسأله محبت و نوازش یتیمان اهمیت خاصی داده شده است : در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم : « مَا مِنْ عَبْدٍ يَمْسَحُ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ يَتِيمٍ رَحْمَةً إِلَّا أَعْطَاهُ اللَّهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ نُورًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ : هیچ بنده ای دست مرحمت بر سر یتیمی نمی کشد مگر این که خداوند به تعداد موهایی که از زیر دست او می گذرد ، نوری در قیامت به او می بخشد » .^(۱) در آیه ۹ سوره « ضحی » نیز آمده است : « فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ : اما یتیم را مورد قهر و تحقیر قرار مده » . و این درست درمقابل چیزی است که در جوامع دور از ایمان و اخلاق همچون جامعه عصر جاهلیت دیروز و امروز رواج داشته و دارد ، که نه تنها به

۱- « بحار الانوار » ، جلد ۱۵ ، صفحه ۱۲۰ .

انواع حيله‌ها برای تملک اموال یتیمان متوسل می‌شوند بلکه خود او را در جامعه چنان تنها می‌گذارند که درد یتیمی و فقدان پدر را به تلخ‌ترین صورتی احساس می‌کند. از آنچه گفتیم، روشن می‌شود که اکرام یتیمان منحصر به حفظ اموال آنها نیست، آن‌چنان‌که برخی مفسران پنداشته‌اند، بلکه معنی وسیع و گسترده‌ای دارد که هم آن و هم امور دیگر را شامل می‌شود. جمله «تَحَاضُّونَ» از ماده «حَضَّ» به معنی «تحریص» و «ترغیب» است اشاره به این‌که تنها اطعام مسکین کافی نیست، بلکه مردم باید یکدیگر را بر این کار خیر تشویق کنند، تا این سنت در فضای جامعه گسترش یابد. عجیب این‌که در آیات ۳۳ و ۳۴ سورة «حَاقَهُ» این موضوع را هم‌ردیف عدم ایمان به خداوند بزرگ ذکر کرده می‌فرماید: «إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ، وَ لَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ: او به خداوند بزرگ ایمان نمی‌آورد و دیگران را به اطعام مستمندان تشویق نمی‌کند».

﴿١٩﴾ وَ تَأْكُلُونَ الثَّرَاثَ أَكْلًا لَّمًّا

و میراث را (از طریق مشروع و نامشروع) جمع کرده می‌خورید.

«ثَرَاث» در اصل «وراث» (بر همان وزن) بوده سپس «واو» آن تبدیل به «تا» شده است.

بی‌شک خوردن اموالی که از طریق میراث مشروع به انسان رسیده، کار مذمومی نیست، بنابراین نکوهش این‌کار در آیه فوق ممکن است اشاره به یکی از امور زیر باشد: نخست این‌که منظور جمع میان حقّ خود و دیگران است، زیرا کلمه «لَمْ» در اصل به معنی جمع است و بعضی از مفسران مانند «زمخشری»، در «کشاف» مخصوصاً آن را به جمع میان «حلال» و «حرام» تفسیر کرده است به خصوص این‌که عادت عرب جاهلی این بود که زنان و کودکان را از ارث محروم می‌کردند و حقّ آن‌ها را برای خود برمی‌داشتند و معتقد بودند ارث را باید کسانی ببرند که جنگجو هستند (زیرا بسیاری از اموالشان از طریق غارت به دست می‌آمد، تنها کسانی را سهم می‌دانستند که قدرت بر غارتگری داشته باشند). دیگر این‌که وقتی ارثی به شما می‌رسد، به بستگان فقیر و محرومان جامعه هیچ انفاق نمی‌کنید، جایی که با اموال ارث که بدون زحمت به دست می‌آید، چنین می‌کنید، مسلماً در مورد درآمد دسترنج خود بخیل‌تر و سخت‌گیرتر خواهید بود و این عیب بزرگی است. سوم این‌که منظور خوردن ارث یتیمان و حقوق صغیران است زیرا بسیار دیده شده است که افراد بی‌ایمان، یا بی‌بند و بار هنگامی که دستشان به اموال ارث می‌رسد به هیچ وجه

ملاحظه یتیم و صغیر را نمی‌کنند و از این‌که آن‌ها قدرت بر دفاع از حقوق خویش ندارند، حداکثر سوء استفاده را می‌کنند، این از زشت‌ترین و شرم‌آورترین گناهان است. جمع میان هر سه تفسیر نیز امکان‌پذیر است. **﴿۲۰﴾ وَ تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا** و مال و ثروت را بسیار دوست می‌دارید.

«جَم» چنان‌که در «مصباح‌اللغه» و «مقایس» آمده است به معنی کثیر و فراوان است و «جَمَّة» (بروزن جبه) به معنی موهای جمع شده پیش سر است. شما افرادی دنیاپرست، ثروت‌اندوز، عاشق و دلباخته مال و متاع دنیا هستید و مسلماً کسی که چنین علاقه فوق‌العاده‌ای به مال و ثروت دارد، به هنگام جمع‌آوری آن ملاحظه مشروع و نامشروع و حلال و حرام را نمی‌کند و نیز چنین شخصی حقوق الهی آن را اصلاً نمی‌پردازد و یا کم می‌گذارد و نیز چنین کسی که حب مال تمام قلبش را فرا گرفته، جایی برای یاد خدا در دل او نیست.

تمام آزمایش‌های ششگانه الهی جنبه مالی دارد

در آیات مورد بحث آزمایش‌های ششگانه انسان را به شرح زیر بیان می‌کند که گروه‌های مجرم در همه آن‌ها ناکام بودند:

(۱) نعمت ، (۲) بلا ، (۳) آزمایش در مورد یتیمان ،
 (۴) اطعام مستمندان ، (۵) آزمایش جمع‌آوری سهام ارث از طریق مشروع و نامشروع ،
 (۶) آزمایش جمع اموال بدون هیچ قید و شرط . و عجیب این‌که تمام این آزمون‌ها جنبه مالی دارد و درواقع اگر کسی از عهده آزمایش‌های مالی برآید ، آزمایش‌های دیگر برای او آسان‌تر است . این مال و ثروت دنیاست که به قول معروف «ایمان فلک داده به باد» چراکه بزرگ‌ترین لغزش‌های فرزندان آدم در همین قسمت است . کسانی هستند در حدی از «مال» امینند ، اما هنگامی که پیمانه آن‌ها پر شود و از آن حد بگذرد وسوسه‌های شیطان آن‌ها را به خیانت می‌کشاند ، مؤمنان راستین کسانی هستند که امانت و درستکاری و رعایت حقوق واجب و مستحب دیگران را در هر حدی از مال و بدون هیچ قید و شرط رعایت کنند ، چنین کسانی می‌توانند دم از ایمان و تقوا زنند . کوتاه سخن این‌که کسانی که از عهده امتحانات مالی در هر اندازه و کمیت و در هر شرایط برآیند ، افرادی قابل اعتماد ، متقی و پرهیزکار و با شخصیتند و بهترین دوستان و یاران محسوب می‌شوند ، آن‌ها در زمینه‌های دیگر نیز (غالباً) افراد پاک و درستی هستند ، تکیه آیات فوق بر آزمون‌های مالی نیز از همین جهت است .

﴿۲۱﴾ كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا

چنان نیست که آن‌ها خیال می‌کنند، در آن هنگام که زمین سخت درهم کوبیده شود .
روزی بیدار می‌شوند که کار از کار گذشته

«دَكَّ» در واقع به معنی زمین نرم و صاف است و سپس به درهم کوبیدن در ارتفاعات و ساختمان‌ها و صاف کردن آن اطلاق شده ، «دُكَّان» به محلی گفته می‌شود که صاف و بدون پستی و بلندی است و «دَكَّة» به سکویی می‌گویند که آن را صاف و آماده نشستن کرده‌اند. تکرار «دَك» در آیه فوق برای تأکید است . چنان نیست که آن‌ها خیال می‌کنند (که حساب و کتابی در کار نیست و اگر خدا مال و ثروتی به آن‌ها داده به‌خاطر احترام آن‌ها بوده نه برای آزمایش و امتحان).

روی هم رفته این تعبیر اشاره به زلزله‌ها و حوادث تکان‌دهنده پایان دنیا و آغاز رستاخیز است ، چنان تزلزلی در ارکان موجودات رخ می‌دهد که کوه‌ها همه از هم متلاشی شده و زمین‌ها صاف و مستوی می‌شوند ، چنان‌که در آیه ۱۰۶-۱۰۸ سورة طه آمده است .

﴿۲۲﴾ وَ جَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا

و فرمان پروردگارت فرارسد و فرشتگان صف در صف حاضر شوند .

تعبیر به «جَاءَ رَبُّكَ» (پروردگار تو می‌آید)، کنایه از فرارسیدن فرمان خدا برای رسیدگی به حساب خلایق است. یا این‌که منظور ظهور آیات عظمت و نشانه‌های خداوند است. و یا منظور از ظهور پروردگار، ظهور معرفت او در آن روز است به گونه‌ای که جای انکار برای هیچ‌کس باقی نمی‌ماند، گویی همه با چشم، ذات بی‌مثالش را مشاهده می‌کنند و به هر حال مسلم است که آمدن خداوند به معنی حقیقی کلمه که لازمه آن جسم بودن و انتقال در مکان است، معنی ندارد چراکه اواز جسم و خواص جسم میرا است. همین معنی در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده است. ^(۱) شاهد این تفسیر آیه ۳۳ سوره نحل است که می‌فرماید: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ رَبِّكَ: آيا آنها جز این انتظاری دارند که فرشتگان به سر اغشان بیایند و یا امر پروردگار تو فرارسد؟» تعبیر به «صَفَا صَفًّا» اشاره به این است که ملائکه در صفوف مختلفی وارد محشر می‌شوند و احتمالاً فرشتگان هر آسمان در یک صف حضور یافته و گرداگرد اهل محشر را

۱- «المیزان»، جلد ۲۰، صفحه ۴۱۶.

می گیرند. بعد از پایان یافتن مرحله نخستین رستاخیز یعنی ویرانی جهان ، مرحله دوم آغاز می شود و انسان ها همگی به زندگی بازمی گردند و در دادگاه عدل الهی حاضر می شوند . و فرشتگان گرداگرد حاضران در محشر را می گیرند و آماده اجرای فرمان حقند. این ترسیمی است از عظمت آن روز بزرگ و عدم توانایی انسان بر فرار از چنگال عدالت.

﴿ ۲۳ ﴾ **وَجِئَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرُ**
و در آن روز جهنم را حاضر کنند (آری) در آن روز انسان متذکر می شود ، اما چه فایده که این تذکر برای او سودی ندارد.

از این تعبیر استفاده می شود که جهنم قابل حرکت دادن است و آن را به مجرمان نزدیک می کنند . همان گونه که در مورد بهشت نیز در آیه ۹۰ سورة « شعرا » می خوانیم : « وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ : بهشت را به پرهیزکاران نزدیک می سازند » . گرچه بعضی میل دارند این ها را بر معنی مجازی حمل کنند و کنایه از ظهور بهشت و جهنم در برابر دیدگان نیکوکاران و بدکاران بگیرند ، ولی دلیلی بر این خلاف ظاهر در دست نیست، بلکه بهتر است آن را به ظاهر خود رها سازیم ، چراکه حقایق

عالم قیامت دقیقاً بر ما روشن نیست و شرایط حاکم بر آن جا با این جا تفاوت بسیار دارد و هیچ مانعی ندارد که در آن روز بهشت و دوزخ تغییر مکان دهند . در حدیثی از پیغمبر اکرم می خوانیم که وقتی آیه ۲۳ این سوره نازل شد ، رنگ چهره مبارکش دگرگون گشت ، این حالت بر اصحاب گران آمد ، بعضی به سراغ علی علیه السلام رفتند و ماجرا را بیان کردند، علی علیه السلام آمد میان دو شانه پیامبر را بوسید و گفت : « ای رسول خدا ! پدرم و مادرم به فدایت باد ، چه حادثه ای روی داده ؟ » فرمود : « جبرئیل آمد و این آیه را بر من تلاوت کرد . » علی علیه السلام می گوید: عرض کردم « چگونه جهنم را می آورند ؟ » فرمود : « هفتاد هزار فرشته آن را با هفتاد هزار مهار می کشند و می آورند و آن در حال سرکشی است که اگر او را رها کنند، همراه آتش می زند، سپس من در برابر جهنم فرامی گیرم و او می گوید: ای محمد! مرا باتو کاری نیست ، خداوند گوشت تو را بر من حرام کرده ، در آن روز هرکس در فکر خویش است ولی محمد می گوید : « رَبِّ اُمَّتِي، اُمَّتِي : پروردگار! اُمَّتِمْ، اُمَّتِمْ . » ^(۱) آری هنگامی که انسان مجرم

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۱۰ ، صفحه ۴۸۳ .

این صحنه‌ها را می‌بیند تکان می‌خورد و بیدار می‌شود ، هاله‌ای از غم و اندوه وجودش را می‌پوشاند ، نگاهی به گذشته خویش می‌کند و از اعمال خود سخت پشیمان می‌شود اما این پشیمانی هیچ سودی ندارد . انسان آرزو می‌کند بازگردد و گذشته تاریک را جبران کند، اما درهای بازگشت به کلی بسته است . می‌خواهد توبه کند اما زمان توبه سپری شده است. می‌خواهد اعمال صالحی به جا آورد تا اعمال سوئش را تلافی کند ، اما پرونده اعمال درهم پیچیده شده است .

﴿۲۴﴾ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي

می‌گوید: ای کاش برای این زندگی چیزی فرستاده بودم .
جالب توجه این‌که نمی‌گوید برای «زندگی آخرتم» بلکه می‌گوید برای «زندگیم» گویی واژه «حیات» شایسته غیرزندگی آخرت نیست و زندگی زودگذر آمیخته با انواع مصائب در دنیا زندگی محسوب نمی‌شود . همان‌گونه که در آیه ۶۴ عنکبوت می‌خوانیم: «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَاةُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» این حیات دنیا چیزی جز سرگرمی و بازی نیست و حیات حقیقی حیات آخرت است اگر می‌دانستند . آری آن‌ها که اموال یتیمان را به غارت بردند،

لقمه‌ای در دهان گرسنگان نگذاشتند، اموال ارث را از این و آن به یغما گرفتند و محبت اموال دنیا تمام قلوبشان را تسخیر کرده بود، در آن روز آرزو می‌کنند که ای کاش چیزی برای حیات آخرت که حیات حقیقی و جاویدان است، از پیش فرستاده بودند ولی این آرزویی است بی‌نتیجه که هرگز به جایی نمی‌رسد.

﴿۲۵﴾ فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ

در آن روز هیچ‌کس عذابی همانند عذاب او نمی‌کند.
 ﴿۲۶﴾ وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ و هیچ‌کس همچون او کسی را به بند نمی‌کشد.
 آری این طغیانگرانی که به هنگام قدرت بدترین جرایم و گناهان را مرتکب شدند، در آن روز چنان مجازات می‌شوند که سابقه نداشته، همان‌گونه که نیکوکاران چنان پاداش‌هایی می‌بینند که حتی از خیال کسی نگذشته است، چراکه او در جای خود «ارحم الراحمین» است و در جای دیگر «اشد المعاقبین». نه بند و زنجیر او مانندی دارد و نه مجازات و عذابش، چرا چنین نباشد در حالی که آن‌ها نیز در این دنیا بندگان مظلوم خدا را تا آن‌جا که قدرت داشتند، در بند کشیدند و سخت‌ترین شکنجه‌ها را به آن‌ها دادند.

﴿۲۷﴾ يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ

﴿۲۸﴾ اِرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً

به سوی پروردگارت بازگرد، در حالی که هم توازن او خوشنودی و هم اواز تو خوشنود است.

﴿۲۹﴾ فَأَدْخُلِي فِي عِبَادِي

﴿۳۰﴾ وَادْخُلِي جَنَّاتِي

ای صاحب نفس مطمئننه

بعد از ذکر عذاب وحشتناکی که دامان طغیانگران و دنیاپرستان را در قیامت می‌گیرد، در آیات مورد بحث به نقطه مقابل آن پرداخته و از «نفوس مطمئننه» و مؤمنانی که در میان این طوفان عظیم از آرامش کامل برخوردارند، پرداخته و آن‌ها را با یک دنیا لطف و محبت مخاطب ساخته است. چه تعبیرات جالب و دل‌انگیز و روح‌پروری که لطف و صفا و آرامش و اطمینان از آن می‌بارد، دعوت مستقیم پروردگار برای بازگشت به سوی مالک و مربی و مصلحشان. دعوتی که آمیخته با رضایت طرفینی است، رضایت عاشق و دل‌داده از معشوق و رضایت محبوب و معبود حقیقی. و

به دنبال آن تاج افتخار عبودیت را بر سراو نهادن و به لباس بندگی مفتخرش کردن و در سلک خاصان درگاه او را جای دادن . و سپس دعوت از او برای ورود به بهشت که نشان می دهد میزبان این میهمانی تنها و تنها ذات مقدس اوست ، عجب دعوتی ، عجب میزبانی و عجب میهمانی . منظور از «نَفْس» در این جا همان "روح آدمی" است و تعبیر به «مُطْمَئِنَّة» اشاره به آرامشی است که در پرتو ایمان پیدا و حاصل شده ، چنان که قرآن می گوید : «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» بدانند تنها با ذکر خدا دل ها آرام می گیرد » (۲۸ / رعد) . چنین نفسی هم اطمینان به نعمت های الهی دارد و هم به راه و روشی که برگزیده مطمئن است ، هم در اقبال و هم در ادبار دنیا، هم در طوفان ها و هم در حوادث و بلاها و از همه بالاتر در آن هول و وحشت واضطراب عظیم قیامت نیز آرام است . منظور از بازگشت به سوی پروردگار، به عقیده جمعی از مفسران "بازگشت به ثواب و رحمت الهی" است ، ولی بهتر آن است که گفته شود بازگشت به سوی خود اوست ، یعنی در جوار قُرب او جای گرفتن ، بازگشتی معنوی و روحانی نه مکانی و جسمانی . آیا این دعوت به بازگشت به سوی پروردگار تنها در قیامت است و یا از لحظه جان دادن و پایان گرفتن عمر ؟ سیاق آیات البتّه مربوط به قیامت است ، هر چند

تعبیر خود این آیه مطلق و گسترده است. تعبیر به «راضیة» به خاطر آن است که تمام وعده‌های پاداش الهی را بیش از آنچه تصور می‌کرد، قرین واقعیت می‌بیند و آن‌چنان فضل و رحمت الهی شامل حال او می‌گردد که یکپارچه رضا و خشنودی می‌شود و اما تعبیر به «مَرْضِیَّة» به خاطر این است که مورد قبول و رضایت دوست واقع شده است. چنین بنده‌ای با چنان اوصاف و بارسیدن به مقام رضا و تسلیم کامل، حقیقت عبودیت را که گذشتن از همه چیز در طریق معبود است، دریافته و در سلک بندگان خاص خدا گام نهاده و مسلماً جایی جز بهشت برای او نیست. در بعضی از تفاسیر آمده است که این آیات در مورد «حمزة سیدالشهداء» نازل شده، ولی باتوجه به این که این سوره مکی است، این در حقیقت نوعی تطبیق است نه شأن نزول. جالب این که در روایتی که در «کافی» از امام صادق (علیه السلام) نقل شده می‌خوانیم که: یکی از یارانش پرسید: «آیا ممکن است مؤمن از قبض روحش ناراضی باشد؟» فرمود: «نه به خدا سوگند، هنگامی که فرشته مرگ برای قبض روحش می‌آید، اظهار ناراحتی می‌کند، فرشته مرگ می‌گوید: ای ولی خدا ناراحت نباش! سوگند به آن‌کس که محمد را مبعوث کرده، من بر تو مهربان‌ترم از پدر مهربان، درست چشم‌هایت را بگشا و ببین. او نگاه

می‌کند، رسول خدا و امیرمؤمنان علیه السلام و فاطمه زهرا و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و امامان از ذریه او را می‌بیند. فرشته به او می‌گوید: نگاه کن این رسول خدا و امیرمؤمنان و فاطمه و حسن و حسین و امامان دوستان تو هستند. او چشمانش را باز می‌کند و نگاه می‌کند، ناگهان گوینده‌ای از سوی پروردگار بزرگ ندای دهد و می‌گوید: «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ: ای کسی که به محمد و خاندانش اطمینان داشتی، بازگرد به سوی پروردگارت، در حالی که تو به ولایت آن‌ها راضی هستی و او با ثوابش از تو خشنود است، داخل شو در میان بندگاتم یعنی محمد و اهل بیتش و داخل شو در بهشت، در این هنگام چیزی برای انسان محبوب‌تر از آن نیست که هر چه زودتر روحش از تن جدا شود و به این منادی پیوندد» (۱).

خداوندا! ما را به چنان آرامشی مفتخر فرما که شایسته این خطاب بزرگ شویم.

پایان سورة فجر

۱- «کافی»، جلد ۳، «بَابُ أَنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُكْرَهُ عَلَى قَبْضِ رُوحِهِ»، حدیث ۲.

سورة بلد

فضیلت تلاوت سورة « بلد »

در فضیلت تلاوت این سوره ، در حدیثی از پیغمبر اکرم می خوانیم : « کسی که سوره بلد را بخواند ، خداوند او را از خشم خود در قیامت در امان می دارد . »^(۱) و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است : « کسی که در نماز واجب ، سوره بلد را بخواند ، در دنیا از صالحان شناخته خواهد شد و در آخرت از کسانی شناخته می شود که در درگاه خداوند مقام و منزلتی دارد و از دوستان پیامبران و شهدا و صالحین خواهد بود . »^(۲)

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
قسم به این شهر مقدس (مکه) .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ



۱- « مجمع البیان » ، جلد ۱۰ ، صفحه ۴۹۰ .

۲- « ثواب الاعمال » ، طبق « نور الثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۵۷۸ .

سوگند به این شهر مقدس

سنت قرآن در بسیاری از موارد بر این است که بیان حقایق بسیار مهم را با سوگند شروع می‌کند. سوگندهایی که خود نیز سبب حرکت اندیشه و فکر و عقل انسان است، سوگندهایی که ارتباط خاصی با همان مطلب موردنظر دارد، در اینجا نیز برای بیان این واقعیت که زندگی انسان در دنیا توأم با درد ورنج است، از سوگند تازه‌ای شروع می‌کند.

﴿ ۲ 〉 وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ شهری که تو ساکن آن هستی .

گرچه در این آیات نام « مکه » صریحاً نیامده است، ولی با توجه به مکی بودن سوره از یکسو و اهمیت فوق العاده این شهر مقدس از سوی دیگر، پیداست که منظور همان مکه است و اجماع مفسران نیز بر همین است. البته شرافت و عظمت سرزمین مکه ایجاب می‌کند خداوند به آن سوگند یاد نماید، چراکه نخستین مرکز توحید و عبادت پروردگار در اینجا ساخته شده و انبیای بزرگ‌گرد این‌خانه طواف کرده‌اند، ولی این آیه، مطلب تازه‌ای دربردارد، می‌گوید این شهر به خاطر وجود پُر فیض و پُر برکت تو چنان عظمتی به خود گرفته که شایسته این سوگند شده است.

ارزش سرزمین‌ها به ارزش انسان‌های مقیم در آن است

حقیقت این است که ارزش سرزمین‌ها به ارزش انسان‌های مقیم در آن است ، مبادا کفار مکه تصورکنند اگر قرآن به این سرزمین قسم یاد می‌کند ، برای وطن آنها و یا کانون بت‌هایشان اهمیت قائل شده است ، نه چنین نیست ، تنها ارزش این شهر (گذشته از سوابق تاریخی خاص آن) به خاطر وجود ذیجود بنده خاص خدا محمد است .

﴿۳﴾ **وَالِدٍ وَمَا وَلَدَ** و قسم به پدر و فرزندش (ابراهیم خلیل و اسماعیل ذبیح) . منظور از «وَالِد» ابراهیم خلیل و منظور از «وَلَد» اسماعیل ذبیح است و با توجه به اینکه در آیه قبل به شهر «مکه» سوگند یاد شده و می‌دانیم ابراهیم و فرزندش بنیانگذار کعبه و شهر مکه بودند ، این تفسیر بسیار مناسب به نظر می‌رسد، خصوصاً این که عرب جاهلی نیز برای حضرت ابراهیم علیه السلام و فرزندش اهمیت فوق‌العاده‌ای قائل بود و به آنها افتخار می‌کرد و بسیاری از آنها نَسَب خود را به آن دو می‌رساندند .

﴿۴﴾ **لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ**

که ما انسان را در رنج آفریدیم (و زندگی او مملو از رنج‌هاست).

ریشه لغت «کَبَد» هر چه باشد ، مفهوم فعلی آن همان رنج و ناراحتی است . آری انسان از آغاز زندگی حتّی از آن لحظه‌ای که نطفه او در قرارگاه رَحِم واقع می‌شود ، مراحل زیادی از مشکلات و درد و رنج‌ها را طی می‌کند تا متولد شود و بعد از تولد در دوران طفولیت و سپس جوانی و از همه مشکل‌تر دوران پیری ، مواجه با انواع مشقت‌ها و رنج‌ها است و این‌است طبیعت زندگی دنیا و انتظار غیر آن داشتن اشتباه است . نگاهی به زندگی انبیاء و اولیاء الله نیز نشان می‌دهد که زندگی این‌گل‌های سرسبد آفرینش نیز با انواع ناملایمات و درد و رنج‌ها قرین بود ، هنگامی که دنیا برای آنها چنین باشد ، وضع برای دیگران روشن است . و اگر افراد یا جوامعی را می‌بینیم که به ظاهر درد و رنجی ندارند، بر اثر مطالعات سطحی ما است و لذا وقتی نزدیکتر می‌شویم ، به عمق درد و رنج‌های همین صاحبان زندگی مرفه آشنا می‌گردیم و یا اینکه برای مدتی محدود و زمانی استثنائی است که قانون کلی جهان را بر هم نمی‌زند .

﴿ ۵ ﴾ اَيَحْسَبُ اَنْ لَّنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ اَحَدٌ

آیا او گمان می‌کند که هیچ‌کس قادر نیست بر او دست یابد؟

اشاره به اینکه آمیختگی زندگی انسان با آن‌همه درد و رنج ، دلیل بر این است که او قدرتی ندارد ، ولی او بر مرکب غرور سوار است و هرکار خلاف و گناه و جرم و تجاوزی را مرتکب می‌شود ، گویی خود را در امن و امان می‌بیند و از قلمرو مجازات الهی برکنار تصور می‌کند ، هنگامی که به قدرت و ثروت می‌رسد ، تمام احکام الهی را زیر پا می‌گذارد و مطلقاً خدا را بنده نیست ، آیا به راستی چنین می‌پندارد که از چنگال مجازات پروردگار رهایی می‌یابد ؟

﴿ ۶ ﴾ يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا می‌گوید: مال زیادی را (در کارهای خیر) تلف کرده‌ام.

تعبیر به « أَهْلَكْتُ » اشاره به این است که اموال او در حقیقت نابود شده و بهره‌ای عایدش نمی‌شود . « لُبَد » (بر وزن لغت) به معنی « شیء متراکم و انبوه » است و در اینجا به معنی « مال فراوان » است . اشاره به کسانی است که وقتی به آنها پیشنهاد صرف مال در کار خیری می‌کردند ، از روی غرور و نخوت می‌گفتند : ما بسیار در این راهها صرف کرده‌ایم ، درحالی‌که چیزی برای خدا انفاق نکرده بودند و اگر اموالی به این و آن داده بودند ، برای تظاهر و ریاکاری و اغراض شخصی بوده است .

﴿ ۷ ﴾ أَيْحَسِبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ آیا گمان می‌کند هیچ‌کس او را ندیده (و نمی‌بیند) ؟

او از این حقیقت غافل است که خداوند نه فقط ظواهر اعمال او را در خلوت و جمع می بیند ، بلکه از اعماق قلب و روح او نیز آگاه است و از نیّات او باخبر ، مگر ممکن است خدایی که وجود بی انتهایش به همه چیز احاطه دارد ، چیزی را نبیند و نداند؟ این غافلان بی خبرند که بر اثر جهل و ناآگاهی خود را از مراقبت دایمی پروردگار برکنار می پندارند. آری خدا می داند این اموال را از کجا بدست آورده ؟ و در چه راهی مصرف کرده است ؟ در حدیثی از «ابن عباس» نقل شده است که پیغمبر فرمود: «لَا تَزُولُ قَدَمَا الْعَبْدِ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ أَرْبَعَةٍ: عَنْ عُمْرِهِ فِيمَا أَفْنَاهُ؟ وَ عَنْ مَالِهِ مِنْ أَيْنَ جَمَعَهُ، وَ فِيمَا ذَا أَنْفَقَهُ؟ وَ عَنْ عَمَلِهِ مَاذَا عَمِلَ بِهِ؟ وَ عَنْ حُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ : در قیامت هیچ بنده ای قدم از قدم بر نمی دارد تا از چهار چیز سؤال شود: از عمرش که در چه راهی آنرا فانی کرده ؟ و از مالش که از کجا جمع آوری نموده و در چه راهی مصرف کرده است ؟ و از عملش که چه کاری انجام داده ؟ و از محبت ما اهل بیت » .^(۱) کوتاه سخن اینکه چگونه انسان مغرور می شود و ادعای قدرت می کند ،

۱- «مجمع البیان» ، جلد ۱۰ ، صفحه ۴۹۴ .

در حالی که زندگی او با درد و رنج عجین است ، « اگر مالی دارد ، به شیی است و اگر جانی دارد ، به تبی است » . وانگهی چگونه ادعا می کند که من اموال فراوانی در راه خدا انفاق کرده ام ، در حالی که او از نیتش آگاه است ، هم کیفیت تحصیل آن اموال نامشروع را می داند و هم چگونگی صرف کردن ریاکارانه و مغرضانه آن را .

﴿ ۸ 〉 اَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ

آیا برای او (انسان) دو چشم قرار ندادیم؟

نعمت چشم و زبان و هدایت

« چشم » مهمترین وسیله ارتباط انسان با جهان خارج است ، شگفتی های چشم به اندازه ای است که به راستی انسان را به خضوع در مقابل خالق آن وامی دارد ، طبقات هفتگانه چشم که به نامهای صلیبه (قرنیه) ، مشیمیه ، عنبیه ، جلدیه ، زلالیه ، زجاجیه و شبکیه نامیده شده ، هرکدام ساختمان عجیب و ظریف و شگفت انگیزی دارد که قوانین فیزیکی و شیمیایی مربوط به نور و آینه ها به دقیقترین وجهی در آنها رعایت شده ، به طوری که پیشرفته ترین دوربین های دقیق عکاسی در برابر آن موجود بی ارزشی است و به راستی اگر در تمام دنیا جز انسان و در تمام وجود

انسان جز چشم چیز دیگری نبود ، مطالعه شگفتی‌هایش برای شناخت علم و قدرت عظیم پروردگار یکتا کافی بود .

شگفتی‌های چشم

چشم را معمولاً به یک دستگاه دوربین عکاسی تشبیه می‌کنند که با عدسی بسیار ظریف خود از صحنه‌های مختلف عکسبرداری می‌کند ، عکسهایی که به جای فیلم روی «شبکیه چشم» منعکس می‌شود و از آنجا به وسیله اعصاب بینایی به مغز منتقل می‌گردد . این دستگاه عکسبرداری فوق‌العاده ظریف و دقیق ، در شبانه‌روز ممکن است هزاران هزار عکس از صحنه‌های مختلف بردارد ولی از جهات زیادی قابل مقایسه حتی با پیشرفته‌ترین دستگاه‌های عکسبرداری و فیلمبرداری نیست ، زیرا : ۱ - دریچه تنظیم نور (دیاфраگم) در این عضو که همان «مردمک چشم» است، به طور خودکار در برابر نور تغییر شکل داده ، در مقابل نور قوی تنگ‌تر و در مقابل نور ضعیف گشادتر می‌شود ، درحالی‌که دستگاه‌های عکاسی را باید به وسیله اشخاص تنظیم کرد.

۲ - عدسی چشم برخلاف تمام عدسی‌هایی که در دوربین‌های عکاسی دنیا به کار رفته ، دائماً تغییر

شکل می‌دهد ، به‌طوری‌که گاه قطر آن ۱/۵ میلیمتر است و گاه قطر آن تا ۸ میلیمتر می‌رسد تا آماده عکسبرداری از صحنه‌های دور و نزدیک شود و این کار به‌وسیله عضلاتی که اطراف عدسی را گرفته‌اند و آن را می‌کشند یا رها می‌کنند ، انجام می‌شود ؛ به‌طوری‌که یک عدسی چشم به تنهایی کار صدها عدسی را انجام می‌دهد . ۳- این دستگاه عکاسی در چهار جهت مختلف حرکت می‌کند و می‌تواند به کمک عضلات چشم به هر طرف حرکت کرده و فیلمبرداری کند . ۴- نکته مهم دیگر اینجاست که در دوربین‌های عکاسی باید فیلمها را عوض کنند و یک حلقه فیلم که تمام شد ، باید حلقه دیگری جای آن بگذارند، اما چشم‌های انسان در تمام طول عمر فیلمبرداری می‌کند بی‌آنکه چیزی از آن عوض شود ، این به‌خاطر آن است که در قسمت شبکیه چشم که تصاویر را روی آن منعکس می‌شود ، دو رقم سلول وجود دارد ؛ سلولهای «مخروطی» و «استوانه‌ای» که دارای ماده بسیار حسّاسی در برابر نور است و با کمترین تابش نور تجزیه می‌شود و امواجی به وجود می‌آورد که به مغز منتقل می‌شود و بعد اثر آن زایل می‌شود و شبکیه مجدداً آماده فیلمبرداری جدید خواهد شد . ۵- دوربین‌های عکاسی از موادی بسیار محکم ساخته شده است ولی دستگاه عکاسی چشم

به قدری ظریف و لطیف است که با مختصر چیزی خراش می‌یابد و به همین جهت در محفظه محکم استخوانی قرار گرفته اما در عین ظرافت بسیار از آهن و فولاد پُر دوامتر است . ۶- مسأله « تنظیم نور » برای فیلمبرداران و عکاسان مسأله بسیار مهمی است و برای اینکه تصویرها روشن باشد ، گاهی لازم است چندین ساعت مشغول تنظیم نور و مقدمات آن باشند، درحالی‌که چشم در هر شرایطی از نور قوی و متوسط و ضعیف حتی در تاریکی به شرط آن‌که نور بسیار کمی در آنجا باشد ، عکسبرداری می‌کند و این از عجایب چشم است . ۷- گاهی ما از روشنائی به تاریکی می‌رویم و یا لامپهای برق دفعته‌آ خاموش می‌شود ، در آن لحظه مطلقاً چیزی را نمی‌بینیم ولی با گذشتن چند لحظه چشم ما به طور خودکار وضع خود را با آن نور ضعیف تطبیق می‌دهد ، به طوری که وقتی به اطراف خود نگاه می‌کنیم ، تدریجاً اشیاء زیادی را می‌بینیم و می‌گوییم : چشم ما به تاریکی عادت کرد و این تعبیر "عادت" که با زبان ساده اداء می‌شود ، نتیجه مکانیسم بسیار پیچیده‌ای است که در چشم قرار دارد و می‌تواند خود را در زمان بسیار کوتاهی با شرایط جدید تطبیق دهد . عکس این معنی به هنگامی که از تاریکی به روشنائی منتقل می‌شویم ، نیز صادق

است ، که در آغاز چشم ما تحمل نور قوی را ندارد ولی بعد از چند لحظه خود را با آن تطبیق می دهد و به اصطلاح عادت می کند ، این امور هرگز در دستگاه های فیلمبرداری وجود ندارد .

۸ - دستگاه های فیلمبرداری از فضای محدودی می توانند فیلم تهیه کنند ، در حالی که چشم انسان تمام نیم دایره افق را که در مقابل او قرار دارد ، می بیند و به تعبیر دیگر ما تقریباً ۱۸۰ درجه دایره اطراف خود را می بینیم در حالی که هیچ دستگاه عکاسی چنین نیست . ۹ - از مطالب عجیب و جالب اینکه دو چشم انسان که هر کدام دستگاه مستقلی است ، چنان تنظیم شده که عکسهای حاصل از آنها درست روی یک نقطه می افتد ، به طوری که اگر کمی این تنظیم به هم بخورد ، انسان با دو چشمش جسم واحد را دو جسم می بیند . همان گونه که در اشخاص «احول» (دوبین) این معنی مشاهده می شود . ۱۰ - نکته جالب دیگر اینکه تمام صحنه هایی که چشم از آن عکسبرداری می کند ، به طور وارونه روی شبکیه چشم می افتد ، در حالی که ما هیچ چیز را وارونه نمی بینیم ، این به خاطر عادت کردن چشم و حفظ نسبت اشیاء با یکدیگر می باشد . ۱۱ - سطح چشم باید دائماً مرطوب باشد به طوری که اگر چند ساعتی خشک شود ، ضربه شدیدی بر آن وارد می گردد . این رطوبت

دایمی از غده‌های اشک تأمین می‌شود که از یک سو وارد چشم شده و از رگهای بسیار باریک و ظریفی که در گوشه چشم قرار دارد، بیرون می‌رود و به بینی‌ها منتقل می‌شود و بینی را نیز مرطوب می‌کند. اگر غده‌های اشک بخشکد، چشم به خطر می‌افتد و حرکت پلکها غیر ممکن می‌شود و اگر بیش از حد فعالیت کند، دائماً اشک بر صورت جاری می‌شود، یا اگر راه باریک فاضلاب چشم بسته شود، باید دائماً دستمالی به دست داشته باشیم و آبهای زیادی را از صورت خشک کنیم و چه فاجعه بزرگی است. ۱۲- ترکیب اشک (آب چشم) ترکیب پیچیده‌ای است و از بیش از ده عنصر تشکیل می‌یابد که در مجموع بهترین و مناسب‌ترین مایع برای نگهداری چشم است. خلاصه اینکه عجایب چشم به قدری زیاد است که باید روزها نشست و درباره آن سخن گفت و کتاب‌ها نوشت و با تمام این‌ها ماده اصلی آن را که می‌نگریم، تقریباً "یک تکه پیه" بیشتر نیست. امیر مؤمنان علی علیه السلام در آن سخن پرمایه‌اش می‌فرماید: «شگفتا از این انسان که بایک قطعه پیه می‌بیند و با قطعه گوشتی سخن می‌گوید و با استخوانی می‌شنود و از شکافی نفس می‌کشد». (و این

کارهای بزرگ جاتی را با وسایل کوچک انجام می‌دهد.^(۱)

و لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ و یک زبان و دو لب .

«زبان» مهمترین وسیله ارتباط انسان با انسان‌های دیگر و نقل و مبادله اطلاعات و معلومات از قومی به قوم دیگر و از نسلی به نسل دیگر است و اگر این وسیله ارتباطی نبود ، هرگز انسان نمی‌توانست تا این حد در علم و دانش و تمدن مادی و مسایل معنوی ترقی کند . در حدیثی از پیغمبر اکرم می‌خوانیم : خداوند متعال به فرزندان آدم می‌گوید : « يَا بَنَى آدَمَ إِنَّ نَارَ عَكَ لِسَانُكَ فِيمَا حَرَّمْتُ عَلَيْكَ فَقَدْ أَعْنَتُكَ عَلَيْهِ بِطَبَقَتَيْنِ فَاطْبِقْ وَ إِنَّ نَارَ عَكَ بَصَرُكَ إِلَى بَعْضِ مَا حَرَّمْتُ عَلَيْكَ فَقَدْ أَعْنَتُكَ عَلَيْهِ بِطَبَقَتَيْنِ فَاطْبِقْ... » ای فرزند آدم اگر زبانت خواست تو را وادار به حرام کند ، من دو لب را برای جلوگیری از آن در اختیار تو قرار داده‌ام، لب را فروبند و اگر چشمت بخواهد تو را به سوی حرام ببرد ، من

۱- «نهج البلاغه» ، کلمات قصار ، حدیث ۸ .

پلک‌ها را در اختیار تو قرار داده‌ام، آنها را فروبند ...» (۱)

شگفتی‌های زبان

«زبان» نیز به نوبه خود از اعضاء بسیار شگفت‌انگیز بدن است و وظایف سنگینی بر عهده دارد، علاوه بر اینکه کمک‌مؤثری در بلع غذا می‌کند، در جویدن نیز نقش مهمی دارد، مرتباً لقمه غذا را به زیر چکش دندان‌ها سوق می‌دهد، اما این کار را به قدری ماهرانه انجام می‌دهد که خود را از ضربات دندان دور نگه می‌دارد، در حالی که دائماً کنار آن و چسبیده به آن است. گاه ندرتاً هنگام جویدن غذا زبان خود را جویده‌ایم و فریاد ما بلند شده و فهمیده‌ایم که اگر آن مهارت در زبان نبود، چه بر سر ما می‌آمد؟ درضمن بعد از خوردن غذا، فضای دهان و دندانها را جاروب و تمیز می‌کند. و از این کارها مهمتر مسأله سخن گفتن است که با حرکات سریع و منظم و پی‌درپی در جهات ششگانه انجام می‌گیرد. جالب اینکه خداوند برای حرف زدن وسیله‌ای در اختیار انسانها

۱- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۸۱.

قرار داده که بسیار آسان و در دسترس همه است ، نه خستگی می آورد و نه ملالی حاصل می شود و نه هزینه ای دارد . و از آن عجیتر مسأله استعداد تکلم در انسان است که در روح آدمی به ودیعت گذارده و انسان می تواند جمله بندی های زیادی را در بی نهایت شکل مختلف برای تعبیر از مقاصد فوق العاده متنوع خود انجام دهد . و باز از آن مهتر استعداد وضع لغات مختلفی است که با مطالعه هزاران زبان که در دنیا موجود است ، اهمیت آن آشکار می شود ، راستی « الْعِظْمَةُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ » . « لبها » : اولاً نقش مؤثری در تکلم دارند ، چراکه بسیاری از مقاطع حروف به وسیله لبها ادا می شود و از این گذشته لبها کمک زیادی به جویدن غذا و حفظ رطوبت دهان و نوشیدن آب می کند و اگر نبودند ، مسأله خوردن و آشامیدن انسان و حتی چهره او بر اثر جریان آب دهان به بیرون و عدم قدرت بر اداء بسیاری از حروف ، وضع اسفانگیزی داشت .

و اَوْرَا بِهٖ خَیْرٍ وَ شَرِّشْ هِدَايَتِ نَمُودِیْم . ﴿ ۱۰ 〉 وَ هَدٰیْنٰهُ النَّجْدَیْنِ

جمله « وَ هَدٰیْنٰهُ النَّجْدَیْنِ » (ما او را از خیر و شر آگاه کردیم) ، علاوه بر اینکه مسأله اختیار و آزادی اراده انسان را بیان می کند ، باتوجه به اینکه « نَجْد » مکان مرتفع است (در مقابل « تهامه » که

به سرزمین‌های پست گفته می‌شود، بابه تعبیر دیگر «بلند بوم» و «پست بوم» است و در اینجا کنایه از خیر و شر و مسیر سعادت و شقاوت است (اشاره به این است که پیمودن راه خیر، خالی از مشکلات و زحمت و رنج نیست، همان‌گونه که بالارفتن از زمین‌های مرتفع مشکلاتی دارد، حتی پیمودن راه شر نیز مشکلاتی دارد، چه بهتر که انسان با سعی و تلاشش راه خیر را برگزیند. آری او هم «دیده بینا» و «آفتاب» را در اختیار انسان گذارده و هم «راه و چاه» را نشان داده، «تا آدمی بنگرد پیش‌پای خویش». در این چند جمله کوتاه به سه نعمت مهم مادی و یک نعمت بزرگ معنوی که همه از عظیم‌ترین نعمت‌های الهی است، اشاره نموده است: نعمت چشم‌ها و زبان و لب‌ها از یکسو و نعمت هدایت و معرفت خیر و شر از سوی دیگر.

هدایت به «نج‌دین»

«نجد» چنانکه گفتیم، به معنی بلندی یا سرزمین بلند است و در اینجا منظور راه «خیر» و راه «شر» است، در حدیثی از پیغمبر اکرم می‌خوانیم که فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ هُمَا نَجْدَانِ؛ نَجْدُ الْخَيْرِ وَ نَجْدُ الشَّرِّ، فَمَا جَعَلَ نَجْدَ الشَّرِّ أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنْ نَجْدِ الْخَيْرِ: ای مردم دو سرزمین مرتفع

وجود دارد؟ سرزمین خیر و سرزمین شر و هرگز سرزمین شرنزد شمامجویتر از سرزمین خیر قرار داده نشده است».^(۱)

بدون شک «تکلیف» و مسؤولیت، بدون شناخت و آگاهی ممکن نیست و خداوند طبق آیه فوق این آگاهی را در اختیار انسان‌ها قرار داده است. این آگاهی از سه طریق انجام می‌گیرد: از طریق ادراکات عقلی و استدلال، از طریق فطرت و وجدان بدون نیاز به استدلال و از طریق وحی و تعلیمات انبیاء و اوصیاء و آنچه را مورد نیاز بشر در پیمودن مسیر تکامل است، خداوند به یکی از این سه طریق یا در بسیاری از موارد با هر سه طریق به او آموخته است. قابل توجه اینکه در حدیث تصریح شده که پیمودن یکی از این دو راه بر طبع آدمی آسانتر از دیگری نیست و این در حقیقت تصور عمومی را که انسان تمایل بیشتری به شرور دارد و پیمودن راه شر برای او آسانتر است، نفی می‌کند. و به راستی اگر تربیت‌های غلط و محیط‌های فاسد نباشد، عشق و علاقه انسان به نیکی‌ها بسیار زیاد است و شاید تعبیر به «نَجْد» (سرزمین مرتفع) در مورد نیکی‌ها به‌خاطر همین است، زیرا زمین‌های

مرتفع هوای بهتر و جالب‌تری دارند و در مورد شرور، از باب تغلیب است. بعضی نیز گفته‌اند این تعبیر اشاره به ظهور و بروز و آشکار بودن راه خیر و شر است، همانگونه که یک سرزمین مرتفع کاملاً نمایان است. (۱۱) فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ ولی او (انسان ناسپاس) از آن گردنه‌مهم‌بالا نرفت. (۱۲) وَمَا أَدْرِيكَ مَا الْعَقَبَةُ و تو نمی‌دانی آن گردنه چیست؟ (۱۳) فَكُ رَقَبَةً آزاد کردن برده است. (۱۴) أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ یا غذا دادن در روز گرسنگی. (۱۵) يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ یتیمی از خویشاوندان را. (۱۶) أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ یا مستمندی خاک نشین را.

بعضی «عَقَبَة» را در اینجا به معنی هوای نفس تفسیر کرده‌اند که جهاد با آن را پیغمبر اکرم طبق حدیث معروف «جهاد اکبر» نامید. البته با توجه به این‌که خود آیات، «عقبه» را در اینجا تفسیر کرده، باید مراد از این تفسیر چنین باشد که گردنه اصلی، «گردنه هوای نفس» است و اما آزاد کردن بردگان و اطعام مسکینان، مصداق‌های روشنی از مبارزه با آن محسوب می‌شود. «این

انسان ناسپاس از آن گردنه بزرگ بالا نرفت» (فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ) ، در اینکه منظور از «عقبه» در اینجا چیست ، آیات بعد آن را تفسیر می‌کند . اسلام و ایمان با ادعا و گفتار حاصل نمی‌شود ، بلکه در برابر هر فرد مسلمان و مؤمن گردنه‌های صعب العبوری است که باید از آنها یکی پس از دیگری به حول و قوه الهی و با استمداد از روح ایمان و اخلاص بگذرد . باتوجه به واژه « اقتحام » که به معنی ورود در کار سخت با شدت و زحمت است ، چنین نتیجه می‌گیریم که گذشتن از این گردنه کار آسانی نیست ، چنانکه در سخنی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم : « إِنَّ الْجَنَّةَ حُقَّتْ بِالْمَكَارِهِ وَ إِنَّ النَّارَ حُقَّتْ بِالشَّهَوَاتِ : بهشت در میان ناملایمات پیچیده شده و دوزخ در لابلای شهوات » .^(۱)

منظور از «فَكُ رَقَبَةً» ظاهراً آزاد کردن بردگان و بندگان است . «مَسْعَبَةٌ» از ماده «سَعَبَ» (بر وزن غضب) و به معنی «گرسنگی» است . بنابراین «يَوْمٌ ذِي مَسْعَبَةٍ» به معنی «روز گرسنگی» است ، گرچه همیشه گرسنگان در جوامع بشری بوده‌اند ، ولی این تعبیر تأکیدی است بر اطعام گرسنگان در

۱- «نهج البلاغه» ، خطبه ۱۷۶ .

ایام قحطی و خشکسالی و مانند آن. «مَقْرَبَةٌ» به معنای قرابت و خویشاوندی است و تأکید روی یتیمان خویشاوند نیز به خاطر ملاحظه اولویت‌ها است و گر نه همه یتیمان را باید اطعام و نوازش نمود، این نشان می‌دهد که خویشاوندان در مورد یتیمان فامیل و بستگان خود مسئولیت سنگین‌تری به عهده دارند. «مَقْرَبَةٌ» مصدر میمی از ماده تَرَب (بر وزن طرب) در اصل از «تُرَاب» به معنی "خاک" گرفته شده و به کسی می‌گویند که بر اثر شدت فقر، خاک‌نشین شده است. باز در اینجا تأکید روی این‌گونه مسکین‌ها به خاطر اولویت آنهاست و الا اطعام همه مسکینان، از اعمال حسنه است. در حدیثی آمده: امام علی بن موسی الرضا علیه السلام هنگامی که می‌خواست غذا بخورد، دستور می‌فرمود سینی بزرگی کنار سفره بگذارند و ازهر غذایی که در سفره بود، از بهترین آن‌ها برمی‌داشت و در آن سینی می‌گذاشت، سپس دستور می‌داد آنها را برای نیازمندان ببرند، بعد این آیه را تلاوت می‌فرمود: «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ...» سپس می‌افزود: «خداوند متعال می‌دانست که همه قادر

بر آزاد کردن بردگان نیستند، راه دیگری نیز به سوی بهشتش قرار داد»^(۱) در حدیثی از پیغمبر اکرم می خوانیم: «مَنْ أَشْبَعَ جَائِعًا فِي يَوْمٍ سَعِبٍ أَدْخَلَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ لَا يُدْخِلُهَا إِلَّا مَنْ فَعَلَ مِثْلَ مَا فَعَلَ: کسی که گرسنه‌ای را در ایام قحطی سیر کند، خدا او را در قیامت از دری از درهای بهشت وارد می سازد که هیچ شخص دیگری از آن وارد نمی شود، جز کسی که عملی همانند عمل او انجام داده باشد»^(۲)

﴿١٧﴾ ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ
سپس از کسانی بوده باشد که ایمان آورده و یکدیگر را به شکیبایی و رحمت
توصیه می کنند .

تعبیر به «تَوَاصَوْا» که مفهومی «سفارش کردن به یکدیگر» است ، نکته مهمی دربردارد و

۱- «کافی» ، طبق نقل «تفسیر المیزان» ، جلد ۲۰ ، صفحه ۴۲۴ .

۲- «مجمع البیان» ، جلد ۱۰ ، صفحه ۴۹۵ .

آن اینکه مسایلی همچون صبر و استقامت در طریق اطاعت پروردگار و مبارزه با هوای نفس و همچنین تقویت اصل محبت و رحمت ، نباید به صورت فردی در جامعه باشد ، بلکه باید به صورت یک جریان عمومی در کل جامعه درآید و همه افراد یکدیگر را به رعایت و حفظ این " اصول " توصیه کنند ، تا از این طریق پیوندهای اجتماعی نیز محکم تر شود . در این آیه در ادامه تفسیری که برای این گردنه صعب العبور بیان فرموده ، می افزاید : کسانی از این گردنه سخت عبور می کنند که هم دارای ایمان هستند و هم اخلاق والایی همچون دعوت به صبر و عواطف انسانی دارند و هم اعمال صالحی چون آزادکردن بردگان و اطعام یتیمان و مسکینان انجام داده اند . یا به تعبیر دیگر در سه میدان ایمان و اخلاق و عمل صالح گام بردارند و سربلند و سرافراز بیرون آیند . اینها هستند که می توانند از آن گردنه صعب العبور بگذرند .

﴿ ۱۸ ﴾ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ

آن ها اصحاب الیمین هستند (که نامه اعمالشان را به دست راستشان می دهند) .
و در پایان این اوصاف مقام صاحبان آن را چنین بیان می کند که ؛ نامه اعمال آنها به نشانه

مقبول بودن در درگاه پروردگار به دست راستشان داده می شود .

﴿١٩﴾ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ

و کسانی که آیات ما را انکار کرده اند، افرادی شومند (که نامه اعمالشان به دست چپشان داده می شود). «مَشْأَمَةُ» از ماده «شؤم» و در حقیقت نقطه مقابل کلمه «مَيْمَنَةُ» از ماده «یمن» است. یعنی این گروه کافر، افرادی شوم و نامیمونند که هم سبب بدبختی خودشانند و هم بدبختی جامعه ولی از آنجاکه شوم بودن و خجسته بودن در قیامت به آن شناخته می شود که نامه اعمال افراد در دست چپ یا در دست راست آنها باشد، بعضی این تفسیر را برای آن پذیرفته اند خصوصاً اینکه ماده «شؤم» در لغت به معنی "گرایش به چپ" نیز آمده است.^(۱) سپس به نقطه مقابل این گروه یعنی آنها که نتوانستند از این گردنه صعب العبور بگذرند، پرداخته و می فرماید: نامه اعمال چنین افرادی به دست چپشان داده می شود و این نشانه آن است که دستشان از حسنات تهی و نامه

۱- «تفسیر ابوالفتح رازی»، جلد ۱۲، صفحه ۹۷ و «المنجد» ماده «شؤم».

اعمالشان از سیئات ، سیاه است .

﴿ ۲۰ ﴾ عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ بر آنها آتشی است فرو بسته (که راه فراری از آن نیست) .
 « مُؤَصَّدَةٌ » از ماده « ایصاد » به معنی " بستن در و محکم کردن آن " است . ناگفته پیداست انسان در اتافی که هوای آن کمی گرم است ، می خواهد درها را باز کند ، نسیمی بوزد و گرمی هوا را تعدیل کند . حال باید فکر کرد در کوره سوزان دوزخ هنگامی که تمام درها بسته شود ، چه حالی پیدا خواهد کرد ؟ و در آخرین آیه این سوره اشاره کوتاه و پرمعنایی به مجازات گروه اخیر نموده است .
 پایان سوره بلد

سورة شمس

فضیلت تلاوت سورة « شمس »

در فضیلت تلاوت این سوره ، همین بس که در حدیثی از پیغمبر اکرم آمده است : « هر کس آنرا بخواند ، گویی به تعداد تمام اشیائی که خورشید و ماه بر آن‌ها می‌تابد ، در راه خدا صدقه داده است » . (۱)
و مسلماً این فضیلت بزرگ از آن کسی است که محتوای بزرگ این سوره کوچک را در جان پیاده کند و تهذیب نفس را وظیفه قطعی خود بداند .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا
بنام خداوند بخشنده بخشنده گسترش نور آن سوگند .
به خورشید و گسترش نور آن سوگند .
« ضُحَى » در اصل به معنی "گسترش نور آفتاب" است و این در هنگامی است که خورشید از افق بالا بیاید و نور آن همه جا را فراگیرد ، سپس به آن موقع از روز نیز « ضُحَى » اطلاق شده است .

۱- « مجمع‌البیان » ، جلد ۱۰ ، صفحه ۴۹۶ .

تکیه بر خصوص «صُحی» به خاطر اهمیت آن است، چراکه درواقع موجب سلطه نور آفتاب بر زمین است. سوگندهای پی‌درپی و مهمی که در آغاز این سوره آمده، به یک حساب «یازده» سوگند و به حساب دیگر «هفت» سوگند است و بیشترین تعداد سوگندهای قرآن را در خود جای داده و به خوبی نشان می‌دهد که مطلب مهمی در اینجا مطرح است، مطلبی به عظمت آسمانها و زمین و خورشید و ماه، مطلبی سرنوشت‌ساز و حیات‌بخش. «خورشید» مهمترین و سازنده‌ترین نقش را در زندگی انسان و تمام موجودات زنده زمینی دارد، زیرا علاوه بر اینکه منبع «نور» و «حرارت» است و این دو از عوامل اصلی زندگی انسان به شمار می‌رود، منابع دیگر حیاتی نیز از آن مایه می‌گیرند؛ وزش بادهای، نزول بارانها، پرورش گیاهان، حرکت رودخانه‌ها و آبشارها و حتی پدید آمدن منابع انرژی‌زا همچون نفت و زغال‌سنگ هرکدام اگر درست دقت کنیم، به‌صورتی با نور آفتاب ارتباط دارد، به‌طوری‌که اگر روزی این چراغ حیات‌بخش خاموش گردد، تاریکی و سکوت و مرگ همه‌جا را فرا خواهد گرفت.

نقش خورشید در عالم حیات

خورشید که مرکز منظومه شمسی و رهبر و سالار کواکب آن است، برکات و آثار فراوانی به شرح

زیر دارد: ۱- زندگی بشر و تمام موجودات زنده دیگر در درجه اول نیاز به حرارت و نور دارد و این دو ماده حیاتی به وسیله این کره عظیم آتشین به طور کاملاً متعادل تأمین می شود. ۲- تمام مواد غذایی به وسیله نور آفتاب تأمین می شود، حتی موجوداتی که در اعماق دریاها زندگی می کنند، از گیاهانی استفاده می کنند که در سطح اقیانوس ها در پرتو نور آفتاب و در لابلای امواج آب پرورش می یابد و ته نشین می شود و یا اگر موجودات زنده از یکدیگر تغذیه می کنند، باز غذای گروهی از آنان از گیاهان و نباتات است که بدون نور خورشید پرورش نمی یابند. ۳- تمام رنگ ها، زیبایی ها و جلوه هایی که در جهان طبیعت می بینیم، به نوعی با تابش آفتاب ارتباط دارد و این معنی در علوم مختلف مخصوصاً فیزیک ثابت شده است. ۴- باران های حیات بخش از ابرها فرو می ریزند و ابرها همان بخاراتی هستند که از تابش خورشید بر صفحه اقیانوس ها به وجود می آیند، بنابراین تمام منابع آب که از باران تغذیه می شوند، اعم از نهرها، چشمه ها، قنات ها و چاه های عمیق از برکات نور آفتاب است. ۵- بادها که وظیفه تعدیل هوا و جابجا کردن ابرها و تلقیح نباتات و منتقل ساختن گرما و سرما از مناطق گرم به سرد و از مناطق سرد به گرم را بر عهده دارند، بر اثر تابش نور آفتاب و

تغییر درجه حرارت مناطق مختلف روی زمین به وجود می‌آیند و به این ترتیب آنها نیز از آفتاب مایه می‌گیرند . ۶- مواد و منابع انرژی را اعم از آبشارها ، سدهای عظیمی که در مناطق کوهستانی ایجاد می‌کنند ، منابع نفت و معادن زغال سنگ ، همه آنها به نوعی با آفتاب ارتباط دارند که اگر او نبود ، هیچ یک از این منابع وجود نداشت و تمام حرکات در صفحه زمین مبدل به سکون می‌شد . ۷- بقاء نظام منظومه شمسی به خاطر تعادل جاذبه و دافعه‌ای است که میان کره آفتاب از یکسو و سیاراتی که دور آن می‌گردند ، از سوی دیگر وجود دارد و به این ترتیب خورشید نقش بسیار مهمی در نگهداری این سیارات در مدارات خود دارد . از مجموع این سخنان استفاده می‌کنیم که اگر خداوند نخستین سوگند را از خورشید شروع کرده ، چه دلیلی داشته است ؟

﴿ ۲ ﴾ **وَ الْقَمَرِ إِذَا تَلٰیہَا** و به ماه در آن هنگام که بعد از آن درآید .

این تعبیر اشاره به ماه در موقع بدر کامل یعنی شب چهارده است و چون از هر زمان جالب‌تر و پرشکوه‌تر است ، به آن سوگند یاد شده است .

﴿ ۳ ﴾ **وَ النَّہَارِ إِذَا جَلٰیہَا** و به روز هنگامی که صفحه زمین را روشن سازد .

« جَلَّاهَا » از ماده « تجلیه » به معنی " اظهار و ابراز " است . سوگند به این پدیده مهم آسمانی به خاطر تأثیر فوق‌العاده آن در زندگی بشر و تمام موجودات زنده است ، چراکه روز رمز حرکت و جنبش و حیات است و تمام تلاش‌ها و کوشش‌های زندگی معمولاً در روشنایی روز صورت می‌گیرد .

﴿ ۴ ﴾ وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا و قسم به شب آن هنگام که صفحه زمین را بپوشاند . شب با تمام برکات و آثارش ، که از یکسو حرارت آفتاب روز را تعدیل می‌کند و از سوی دیگر مایه آرامش و استراحت همه موجودات زنده است ، که اگر تاریکی شب نبود و آفتاب پیوسته می‌تابید ، آرامشی وجود نداشت ، زیرا حرارت سوزان آفتاب همه چیز را نابود می‌کرد حتی اگر نظام شب و روز برخلاف وضع کنونی بود ، همین مشکل پیش می‌آمد ، چنانکه در کره ماه که شبهایش معادل دو هفته کره زمین است و روزهایش نیز معادل دو هفته ، در وسط روز حرارت به حدود سیصد درجه سانتیگراد می‌رسد که هیچ موجود زنده‌ای که ما می‌شناسیم ، در آن شرایط باقی نمی‌ماند و در وسط شب مقدار زیادی زیر صفر می‌رود که اگر در آنجا موجود زنده‌ای باشد ، حتماً یخ می‌زند و نابود می‌شود .

﴿ ٥ 〉 وَالسَّمَاءِ وَمَا بَيْنَهُمَا و قسم به آسمان و کسی که آسمان را بنا کرده است . اصل خلقت آسمان با آن عظمت خیره کننده از شگفتی های بزرگ خلقت است و بناء و پیدایش این همه کواکب و اجرام آسمانی و نظامات حاکم بر آنها شگفتی دیگر و از آن مهتر خالق این آسمان است .

﴿ ٦ 〉 وَالْأَرْضِ وَمَا طَحْيَهَا و قسم به زمین و کسی که آن را گسترانیده است . « طَحَّاهَا » از ماده « طحو » (بر وزن سهو) هم به معنی " انبساط و گستردگی " آمده است و هم به معنی " راندن و دور کردن و از میان بردن " و در اینجا به معنی " گستردن " است ، چرا که اولاً زمین در آغاز در زیر آب غرق بود ، تدریجاً آبها در گودالهای زمین قرار گرفت و خشکی ها سر بر آورد و گسترده شد و از آن تعبیر به « دَخَوُ الْأَرْضِ » نیز می شود . زمین با تمام شگفتی ها ؛ کوه ها ، دریاها ، دره ها ، جنگل ها ، چشمه ها ، رودخانه ها ، معادن و منابع گرانبهایش ، که هر کدام به تنهایی آیتی است از آیات حق و نشانه ای است از نشانه های او . و از آن برتر و بالاتر خالق این زمین و کسی که آن را گسترانیده است ، می باشد . زمین در آغاز به صورت پستی ها و بلندی ها با شیب های تند و غیر قابل سکونتی بود ، باران های سیلابی مداوم باریدند ، ارتفاعات زمین را شستند و در دره ها

گسترده و تدریجاً زمین‌های مسطح و قابل استفاده برای زندگی انسان و کشت و زرع به وجود آمد .
 ﴿٧﴾ **وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّيْهَا** و سوگند به نفس آدمی و آنکس که آنرا منظم ساخته است .
 در این‌که منظور از «نفس» در اینجا روح انسان است یا جسم و روح هر دو، مفسران احتمالات
 گوناگونی داده‌اند . اگر منظور «روح» باشد، مراد از «سَوَّاهَا» (از ماده تسویه) همان «تنظیم و
 تعدیل قوای روحی انسان» است، از حواس ظاهر گرفته تا نیروی ادراک ، حافظه ، انتقال ، تخیل ،
 ابتکار ، عشق ، اراده ، تصمیم و مانند آن در مباحث «علم النفس» مطرح شده است . و اگر
 منظور «روح و جسم» هر دو باشد، تمام شگفتی‌های نظامات بدن و دستگاه‌های مختلف آن را که در
 علم «تشریح» و «فیزیولوژی» (وظایف الاعضاء) به طور گسترده مورد بحث قرار گرفته ، شامل
 می‌شود . البته نفس به هر دو معنی در قرآن مجید اطلاق شده است : در مورد «روح» در آیه ۴۲
 سوره زمر می‌خوانیم: « **اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا** : خداوند ارواح را به هنگام مرگ می‌گیرد . و
 در مورد «جسم» در آیه ۳۳ سوره قصص آمده است که موسی می‌گوید: « **قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ**
نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ : موسی گفت : پروردگارا من یکی از آنها (از فرعونیان ظالم) را کشته‌ام ، می‌ترسم

مرا به قتل برسانند». ولی در اینجا مناسب این است که هر دو را شامل شود، چرا که شگفتی‌های قدرت خداوند هم در جسم است و هم در جان و اختصاص به یکی از این دو ندارد. جالب اینکه «نَفْس» در اینجا به صورت نکره ذکر شده است که می‌تواند اشاره به عظمت و اهمیت نفس آدمی باشد، عظمتی مافوق تصور و آمیخته با ابهام که آن را به صورت یک موجود ناشناخته معرفی می‌کند، همان‌گونه که بعضی از بزرگترین دانشمندان امروز از انسان به همین عنوان تعبیر کرده و انسان را، «موجود ناشناخته» نامیده‌اند. همان انسانی که عصارهٔ عالم خلقت و چکیدهٔ جهان مُلک و ملکوت و گل سرسبد عالم آفرینش است. این خلقت بدیع که مملو از شگفتی‌ها و اسرار است، آن قدر اهمیت دارد که خداوند به خودش و خالق آن یکجا قسم یاد کرده است.

﴿۸﴾ فَالْهَمَّهَا فُجُورُهَا وَتَقْوِيهَا

سپس فجور و تقوا (شر و خیر) را به او الهام کرده است.

«الْهَمَّهَا» از ماده «الهام» در اصل به معنی «بلعیدن یا نوشیدن چیزی» است و سپس به معنی القاء مطلبی از سوی پروردگار در روح و جان آدمی آمده است، گویی روح انسان آن مطلب را با

تمام وجودش می‌نوشت و می‌بلعد و گاه به معنی "وحی" نیز آمده است، ولی بعضی از مفسرین معتقدند که تفاوت «الهام» با «وحی» در این است که شخصی که به او الهام می‌شود، نمی‌فهمد مطلب را از کجا به دست آورده، درحالی‌که هنگام وحی، می‌داند که از کجا و به چه وسیله به او رسیده است. «فُجُور» از ماده «فجر» به معنی "شکافتن وسیع" است و از آنجا که سپیده صبح پرده شب را می‌شکافد، به آن «فجر» گفته شده است و نیز از آنجا که ارتکاب گناهان پرده دیانت را می‌شکافد، به آن «فجور» اطلاق شده است. و منظور از «تَقْوَى» که از ماده «وقایه» به معنی "نگهداری" است، این است که انسان خود را از زشتی‌ها و بدی‌ها و آلودگی‌ها و گناهان نگهدارد و برکنار کند. آری هنگامی که خلقت انسان تکمیل شد و «هستی» او تحقق یافت، خداوند «بایدها و نبایدها» را به او تعلیم داد و به این ترتیب موجودی شد از نظر آفرینش مجموعه‌ای از «گِل بدبو» و «روح الهی» و از نظر تعلیمات «آگاه بر فجور و تقوا» و در نتیجه وجودی است که می‌تواند در قوس صعودی "برتر از فرشتگان" گردد و در قوس نزولی از "حیوانات درنده نیز منحط‌تر" گردد و به مرحله «بَلْ هُمْ أَصْلَلٌ» برسد و این منوط به آن است که با اراده و گزینش خویش کدام مسیر را

برگزیند . و به تعبیر دیگر خداوند آنچنان قدرت تشخیص و عقل و وجدان بیدار، به انسان داده که «فُجُور» و «تَقْوَى» را از طریق «عقل» و «فطرت» درمی یابد .

﴿ ۹ 〉 قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا

که هرکس نفس خود را تزکیه کرده ، رستگار شده است .

« زَكَّيْهَا » از ماده « تزکیة » در اصل - چنانکه « راغب » در « مفردات » آورده - به معنی " رشد و نمو دادن " است و زکات نیز در اصل به معنی " نمو و رشد " است و لذا در روایتی از علی علیه السلام می خوانیم : « الْمَالُ تَنْقِصُهُ النَّفَقَةُ وَالْعِلْمُ يَزْكُو عَلَى الْإِنْفَاقِ : مال با انفاق نقصان می یابد ، ولی علم با انفاق نمو می کند » .^(۱) سپس این واژه به معنی " تطهیر و پاک کردن " نیز آمده است ، شاید به این مناسبت که پاکسازی از آلودگیها سبب رشد و نمو است و در آیه مورد بحث هر دو معنی امکان دارد . آری رستگاری از آن کسی است که نفس خویش را تربیت کند و رشد و نمو دهد و از آلودگی به خلق و خوی شیطانی و گناه و عصیان و کفر پاک سازد و در حقیقت مسأله اصلی زندگی انسان نیز همین

۱- « نهج البلاغه » ، کلمات قصار ، کلمه ۱۴۷ .

«تزکیه» است، که اگر باشد، سعادت‌مند است و الا بدبخت و بینوا. در حدیثی آمده است که رسول خدا هنگامی که این آیه را تلاوت می‌فرمودند، توقف می‌کردند و چنین دعا می‌نمودند: «اللَّهُمَّ اِنِّیْ نَفْسِیْ تَقْوَاهَا، اَنْتَ وَلِیُّهَا وَ مَوْلَاهَا وَ زَكَّیْهَا اَنْتَ خَیْرُ مَنْ زَكَّاهَا: پروردگارا به نفس من تقوایش را مرحمت کن، تو ولی و مولای آن هستی و آنرا تزکیه فرما که تو بهترین تزکیه‌کنندگانی». (۱) این سخن نشان می‌دهد که پیمودن این راه پرپیچ و خم و گذشتن از این گردنه صعب‌العبور حتی برای پیامبر جُز به توفیق الهی ممکن نیست، یعنی با گامهایی از سوی بندگان و تأییداتی از سوی خداوند و لذا در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم که در تفسیر این دو آیه فرمود: «دست‌گزار شد نفسی که خدا او را تزکیه کرده و نومید و محروم گشت نفسی که خدا او را از هر خیر محروم نموده است». (۲)

۱- «مجمع‌البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۸.

۲- «در‌المشور»، جلد ۶، صفحه ۳۵۷.

﴿ ۱۰ ﴾ وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّهَا

و آن‌کس که نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده ساخته، نو مید و محروم گشته است .
 « خَابَ » از ماده « خَبَّ » به معنی "ترسیدن به مطلوب و محروم شدن و زیانکار گشتن" است .
 « دَسَّهَا » از ماده « دَسَّ » در اصل به معنی "داخل کردن چیزی توأم با کراهت" است ،
 چنانکه قرآن مجید درباره عرب جاهلی و زنده به گور کردن دختران می‌فرماید : « أَمْ يَدُسُّهُ
 فِي التُّرَابِ : آن را با کراهت و نفرت در خاک پنهان می‌کند (نحل / ۵۹) » و « دسیسه » به
 کارهای مخفیانه زیانبار گفته می‌شود .

این تعبیر کنایه از فسق و گناه است چراکه اهل تقوی و صلاح ، خود را آشکار می‌سازند
 درحالی‌که افراد آلوده و گنه‌کار خود را پنهان می‌دارند ، چنانکه نقل شده است سخاوتمندان عرب
 خیمه‌های خود را در نقاط مرتفع می‌زدند و شبها آتش روشن می‌کردند تا نیازمندان در طول شب و
 روز به سراغشان بروند و مورد محبت آنها واقع شوند ، ولی افراد بخیل و لئیم در زمین‌های پست
 خیمه برپا می‌کردند تا کسی به سراغ آنان نیاید .

ارتباط سوگندهای قرآن با نتیجه آن

چه رابطه‌ای میان این سوگندهای یازده‌گانه و بسیار مهم با حقیقتی که به خاطر آن سوگند یاد شده، وجود دارد؟ به نظر می‌رسد که هدف بیان این حقیقت از سوی خداوند بزرگ که من تمام وسایل مادی و معنوی را برای سعادت و خوشبختی شما انسانها فراهم ساخته‌ام، از یکسو با نور آفتاب و ماه صحنه زندگی شما را روشن و پربار نموده و نظام روز و شب و حرکت و سکون شما را تنظیم کرده و زمین را برای زندگی شما از هر جهت آماده ساخته‌ام.

از سوی دیگر روح شما را با تمام استعدادهای لازم آفریده‌ام، وجدان بیدار به شما داده و حُسن و قبح امور را به شما الهام کرده‌ام، بنابراین هیچ کمبودی برای پیمودن راه سعادت ندارید، با این حال چگونه نفس خویش را تزکیه نمی‌کنید و تسلیم دسیسه‌های شیطانی می‌شوید؟

﴿۱۱﴾ **كَذَّبْتَ ثَمُودُ بِطَغْوِيهَا** قوم ثمود بر اثر طغیان (پیامبرشان را) تکذیب کردند. «طغوی» و «طغیان» هر دو به یک معنی است و آن «تجاوز از حد و مرز» است و در اینجا منظور تجاوز از حدود الهی و سرکشی در مقابل فرمانهای او است. قوم ثمود که نام پیغمبرشان

صالح بود ، از قدیمی ترین اقوامی هستند که در یک منطقه کوهستانی میان «حجاز» و «شام» زندگی می کردند ، زندگی مرفه ، سرزمین آباد ، دشتهای مسطح با خاکهای مساعد و آماده برای کشت و زرع و قصرهای مجلل و خانههای مستحکم داشتند ولی نه تنها شکر این همه نعمت را به جا نیاوردند ، بلکه سر به طغیان برداشته و به تکذیب پیامبرشان صالح برخاستند و آیات الهی را به باد سخره گرفتند و سرانجام خداوند آنها را با یک صاعقه آسمانی نابود کرد .

﴿۱۲﴾ **إِنْ ابْعَثْ أَشْقِيَهَا** آن گاه که شقی ترین آنها بپا خاست .

«أَشْقِي» به معنی «شقی ترین و سنگدل ترین افراد آن قوم» اشاره به همان کسی است که ناقه ثمود را به هلاکت رساند ، همان شتر ماده ای که به عنوان یک معجزه در میان آن قوم ظاهر شده بود و هلاک کردن آن اعلان جنگ با پیامبر الهی بود .

﴿۱۳﴾ **فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا**

و فرستاده الهی (صالح) به آنها گفت : ناقه خدا را با آبشخورش واگذارید (و مزاحم آن نشوید) .
منظور از «رَسُولُ اللَّهِ» در اینجا حضرت صالح عليه السلام پیغمبر قوم ثمود است و تعبیر به «ناقة

اللّٰهُ « (شتر ماده متعلّق به خداوند) اشاره به این است که این شتر ، یک شتر معمولی نبود ، بلکه به عنوان معجزه و سندگویای صدق دعوی صالح فرستاده شده بود . یکی از ویژگی های آن طبق روایت مشهور این بود که شتر مزبور از دل صخره ای از کوه برآمد تا معجزه گویایی در برابر منکران لجوج باشد . از آیات دیگر قرآن به خوبی استفاده می شود که حضرت صالح علیه السلام به آنها خبر داد که آب آشامیدنی قریه باید میان آنها و ناقه تقسیم شود ؛ یک روز برای ناقه و روز دیگر برای اهل قریه باشد و هر کدام در نوبت خود از آب استفاده کنند و مزاحم دیگری نشوند . (۱)

﴿۱۲﴾ فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا

ولی آنها او را تکذیب نمودند و ناقه را پی کردند و به هلاکت رساندند، لذا پروردگارشان آنها را به خاطر گناهی که مرتکب شده بودند ، در هم کوید و سرزمینشان را صاف و مسطح نمود .

عاقبت مرگبار طغیانگران

«عَقَرُوْهَا» از ماده «عقر» (بر وزن ظلم) به معنی اصل و اساس و ریشه چیزی است و عقر ناقه به معنی ریشه کن کردن و هلاک نمودن آن است. بعضی نیز گفته اند که: منظور پی کردن این حیوان است، یعنی پایین پای او را قطع کردن و به زمین افکندن که نتیجه آن نیز مرگ این حیوان است. «دَمْدَمَ» از ماده «دمدمه» گاه به معنی هلاک کردن آمده و گاه به معنی عذاب و مجازات کامل و گاه به معنی کوبیدن و نرم کردن و گاه به معنی ریشه کن ساختن و گاه به معنی خشم و غضب نمودن و یا احاطه کردن و فراگیر شدن و همه این معانی در آیه مورد بحث صادق است، چراکه این عذاب گسترده از خشم الهی سرچشمه می گرفت و همه آنها را درهم کوبید و نرم کرد و ریشه کن ساخت. «نَسَوْاْهَا» از ماده «تسویه» ممکن است به معنی صاف کردن خانه ها و زمینهای آنها بر اثر صیحه عظیم و صاعقه و زلزله باشد و یا به معنی یکسره کردن کار این گروه و یا مساوات همه آنها در مجازات و عذاب به گونه ای که احدی از آنان از این ماجرا سالم درنرفت. در این آیه می گوید: این قوم سرکش اعتنایی به کلمات این پیامبر بزرگ و هشدارهای او نکردند، او را تکذیب کرده و ناقه را

به هلاکت رساندند . نکته جالب توجه اینکه کسی که ناقه را به هلاکت رساند ، یک نفر بیشتر نبود که قرآن از او تعبیر به « أَشْنَقِي » کرده است ولی در آیه فوق می بینیم که این عمل به تمام طغیانگران قوم ثمود نسبت داده شده و « عَقَرُوْهَا » به صورت صیغه جمع آمده ، این به خاطر آن است که دیگران هم به نحوی در این کار سهیم بودند ، چراکه اولاً این گونه توطئه ها معمولاً توسط گروه و جمعیتی طراحی می شود ، سپس به دست فرد معین یا افراد معدودی به اجرا در می آید و ثانیاً چون با رضایت و خشنودی دیگران انجام می گیرد ، سبب شرکت آنها در این امر می شود که رضایت سبب شرکت در نتیجه آن امر است . به دنبال این تکذیب و مخالفت شدید ، خداوند چنان آنها را مجازات کرد که اثری از آنان باقی نماند . صاعقه همان صیحه آسمانی در چند لحظه کوتاه چنان زلزله و لرزه ای در سرزمین آنها ایجاد کرد که تمام بناها روی هم خوابید و صاف شد و خانه هایشان را به گورهای آنها مبدل ساخت .

و او هرگز از فرجام این کار بیم ندارد . **﴿ ۱۵ ﴾ وَلَا يَخَافُ عُقْبِيهَا**

« عُقْبِي » به معنی "پایان و نهایت و فرجام کار" است و ضمیر در « عُقْبِيهَا » به « دمدمه » و

هلاکت آنها بازمی‌گردد. بسیارند حاکمانی که قدرت بر مجازات دارند ولی پیوسته از پی‌آمدهای آن بیمناکند و از واکنش‌ها و عکس‌العمل‌ها ترسان و به همین دلیل از قدرت خود استفاده نمی‌کنند و یا به تعبیر صحیح‌تر قدرت آنان آمیخته با ضعف و ناتوانی و علمشان آمیخته با جهل است، چراکه می‌ترسند توانایی بر مقابله با پی‌آمدهای آن را نداشته باشند. ولی خداوند قادر متعال که علمش احاطه به همه این امور و عواقب و آثار آنها دارد و قدرتش برای مقابله با پیامدهای حوادث با هیچ ضعفی آمیخته نیست، بیمی از عواقب این امور ندارد و به همین دلیل با نهایت قدرت و قاطعیت آنچه را که اراده کرده است، انجام می‌دهد.

تهذیب نفس، وظیفه بزرگ الهی

هر قدر سوگندهای قرآن در یک زمینه بیشتر و محکم‌تر باشد، دلیل بر اهمیت موضوع است و می‌دانیم که طولانی‌ترین و مؤکدترین سوگندها در این سوره است، بخصوص اینکه سوگند به ذات پاک خداوند سه بار در آن تکرار شده و سرانجام روی این مسأله تکیه شده است که فلاح و رستگاری در تزکیه نفس است و محرومیت و شکست و بدبختی در تزکیه است. در واقع مهمترین

مسأله زندگی انسان نیز همین مسأله است و در حقیقت قرآن با تعبیر فوق مطلب را بازگو می‌کند که رستگاری انسان نه در گرو پندارها و خیالها است، نه در سایه مال و ثروت و مقام، نه وابسته به اعمال اشخاص دیگر (آنگونه که مسیحیان تصور می‌کنند که فلاح هر انسانی در گرو فداکاری عیسای مسیح است) می‌باشد و نه مانند اینها، بلکه در گرو پاکسازی و تعالی روح و جان در پرتو ایمان و عمل صالح است. بدبختی و شکست انسان نیز نه در قضا و قدر اجباری است و نه در سرنوشت‌های الزامی، نه معلول فعالیت‌های این و آن، بلکه تنها و تنها به‌خاطر آلودگی به گناه و انحراف از مسیر تقوا است. در تواریخ آمده است که همسر عزیز مصر (زلیخا) هنگامی که یوسف مالک خزائن ارض شد و حاکم بر سرزمین مصر گشت، او را ملاقات کرد و گفت: «حرص و شهوت، پادشاهان را برده ساخت و صبر و تقوا، بردگان را پادشاه»، یوسف، سخن او را تصدیق کرد و این کلام الهی را به او خاطر نشان ساخت: «هرکس که تقوا و شکیبایی پیشه کند، خداوند اجر نیکوکاران را ضایع

نمی‌سازد». ^(۱) همین معنی به عبارت دیگری نقل شده که همسر عزیز مصر در رهگذری نشسته بود که موکب یوسف از آنجا عبور کرد، زلیخا گفت: «شکر خدایی را که پادشاهان را به سبب معصیت، برده کرد و بردگان را به خاطر اطاعت، پادشاه». آری بندگی نفس، سبب بردگی انسان و تقوا و تهذیب نفس سبب حکومت بر جهان هستی است. بسیاری کسان که بر اثر بندگی خدا به مقامی رسیده‌اند که صاحب ولایت تکوینی شده و می‌توانند به اذن خدا در حوادث این جهان اثربگذارند و دست به کرامات و خوارق عادات بزنند.

پایان سوره شمس

۱- «محجة البیضاء»، جلد ۵، صفحه ۱۱۶.

سورة لیل

فضیلت تلاوت سورة « لیل »

در فضیلت تلاوت این سوره ، از پیغمبر اکرم نقل شده است که فرمود: «هرکس این سوره را تلاوت کند ، خداوند آن قدر به او می بخشد که راضی شود و او را از سختی ها نجات می دهد و مسیر زندگی را برای او آسان می سازد .» (۱)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
قسم به شب در آن هنگام که جهان را پوشاند.

تعبیر به « یَغْشَى » ممکن است به خاطر آن باشد که تاریکی شب همچون پرده ای بر نیمی از کره زمین می افتد و آن را زیر پوشش خود قرار می دهد و یا به خاطر اینکه چهره روز یا چهره آفتاب عالمتاب با فرا رسیدن آن پوشانده می شود و به هر حال اشاره ای است به اهمیت شب و نقش مؤثر

آن در زندگی انسانها ، از تعدیل حرارت آفتاب گرفته تا مسئله آرامش و سکون همه موجودات زنده در پرتو آن و نیز عبادت شب‌زنده‌داران بیداردل و آگاه .

﴿ ۲ 〉 وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى و قسم به‌روز هنگامی که تجلی کند . و این از آن لحظه‌ای است که سپیده صبح پرده ظلمانی شب را می‌شکافد و تاریکی‌ها را به عقب می‌راند و بر تمام پهنه آسمان حاکم می‌شود و همه چیز را غرق نور و روشنایی می‌کند ، همان نوری که رمز حرکت و حیات و مایه پرورش تمام موجودات زنده است . در قرآن مجید زیاد بر مسئله نظام « نور » و « ظلمت » و تأثیر آنها در زندگی بشر توجه داده شده ، چراکه دو نعمت بزرگ دایمی و دو آیت از آیات مهم پروردگار است .

﴿ ۳ 〉 وَ مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى و قسم به آن کس که جنس مذکر و مؤنث را آفرید . وجود این دو جنس در عالم « انسان » و « حیوان » و « نبات » و دگرگونی‌هایی که از لحظه انعقاد نطفه تا هنگام تولد ، رخ می‌دهد و ویژگی‌هایی که هر یک از دو جنس به تناسب فعالیت‌ها و برنامه‌هایشان دارند و اسرار فراوانی که در مفهوم جنسیت نهفته است ، همه نشانه‌ها و آیاتی است

از جهان بزرگ آفرینش که از طریق آن می‌توان به عظمت آفریننده آن واقف شد .

﴿۴﴾ **إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى** که سعی و تلاش شما مختلف است :

«شَتَّى» جمع «شَتَّیت» از ماده «شَتَّ» (بر وزن شَط) به معنی "پراکنده کردن جمعیت" است و در اینجا اشاره به تفاوت کوششهای مردم از نظر کیفیت و هدف‌گیری و نتیجه آنهاست . این آیه هدف نهایی سوگندهای آیات قبل است و اشاره به این دارد که شما به هر حال در زندگی آرام نخواهید گرفت و حتماً به سعی و تلاش دست می‌زنید و نیروهای خداداد که سرمایه‌های وجودتان است ، در مسیری خرج می‌شود . ببینید سعی و تلاش شما در کدام مسیر ، به کدام سمت و دارای کدام نتیجه است؟ نکند تمام سرمایه‌ها و استعدادهای خود را به بهای اندکی بفروشید و یا بیهوده به هدر دهید . ﴿۵﴾ **فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى** اما آن‌کس که (در راه خدا) انفاق کند و پرهیزگاری پیش گیرد.

منظور از «أَعْطَى» همان انفاق در راه خدا و کمک به نیازمندان است و تأکید بر «تقوی» به دنبال آن ممکن است اشاره به لزوم داشتن نیت پاک و خالص به هنگام انفاق و تهیه اموال از راه مشروع و خالی بودن از هرگونه منت و اذیت و آزار باشد ، زیرا مجموعه این اوصاف در عنوان تقوا جمع شده است .

﴿٦﴾ وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ وَ جزای نیک (الهی) را تصدیق کند .

تصدیق کردن «حُسْنَى» («حُسْنَى» مؤنث «أَحْسَنُ» به معنی نیکوتر است) اشاره به ایمان داشتن به پاداش های نیکوی الهی است.

﴿٧﴾ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ ما او را در مسیر آسانی قرار می دهیم .

«يُسْرَى» از ماده «يسر» در اصل به معنی زین کردن اسب و لجام نمودن و آماده ساختن آن برای سواری است و سپس به هر کار سهل و آسانی اطلاق شده است .^(۱) این آیه ممکن است اشاره به توفیق الهی و آسان کردن امر طاعت بر چنین اشخاص بوده باشد و یا گشودن راه بهشت به روی آنها و استقبال ملائکه و فرشتگان با تحیت و سلام از آنان و یا همه اینها . مسلم است آنها که راه انفاق و تقوا پیش می گیرند و به پاداشهای بزرگ الهی مؤمن و دلگرمند ، مشکلات برای آنها آسان می شود و در دنیا و آخرت از آرامش خاصی برخوردارند .

۱- «تفسیر کشاف» ، جلد ۴ ، صفحه ۷۶۲ .

﴿۸﴾ **وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَىٰ** اما کسی که بخل ورزد و از این طریق بی‌نیازی طلبد. «بُخِلَ» در اینجا نقطه مقابل «إِعْطَاء» است که در گروه اول (گروه سخاوتمندان سعادتمند) بیان شد، «وَاسْتَغْنَىٰ» (بی‌نیازی بطلبد) یا بهانه‌ای است برای بخل ورزیدن و وسیله‌ای است برای ثروت اندوختن و یا اشاره به این است که او خود را از پاداش‌های الهی بی‌نیاز می‌شمرد، برعکس گروه اول که چشمشان دائماً به لطف خدا است و یا خود را از لطف پروردگار مستغنی می‌بینند و دائماً به گناه آلوده هستند.

﴿۹﴾ **وَكَذَّبَ بِالْحَسَنَىٰ** و پاداش نیک (الهی) را تکذیب کند. منظور از تکذیب «حَسَنَىٰ» همان انکار پاداش‌های قیامت است و یا انکار دین و آیین و روش نیکوی پیغمبران.

﴿۱۰﴾ **فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ** ما به زودی او را در مسیر دشواری قرار می‌دهیم. این آیه که در واقع دو تعبیر ظاهراً متضاد دارد (و ما راه آنها را به‌سوی مشکلات، آسان می‌سازیم)، نقطه مقابل «فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ» است. به این ترتیب که خداوند گروه اول را مشمول توفیقات خود قرار می‌دهد و پیمودن راه اطاعت و انفاق را بر آنها آسان می‌سازد تا از

مشکلات در زندگی رهایی یابند ولی گروه دوم توفیقانشان سلب شده و پیمودن راه برای آنها مشکل می شود و در دنیا و آخرت مواجه با سختی ها خواهند بود و اصولاً برای این بخیلان بی ایمان انجام اعمال نیک و مخصوصاً انفاق در راه خدا کار سخت و دشواری است ، درحالی که برای گروه اول نشاط آور و روح افزا است .

﴿ ۱۱ ﴾ وَ مَا يُعْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى

و در آن هنگام که (در جهنم یا قبر) سقوط می کند، اموالش به حال او سودی نخواهد داشت .
 « تَرَدَّى » به معنی "هلاکت" یا سقوط از بلندی است که مایه هلاکت شود . بعضی اصل آن را به معنی سقوط می دانند و از آنجا که سقوط از نقطه مرتفع موجب هلاکت می شود ، به معنی هلاکت نیز آمده است و در آیه مورد بحث ممکن است به معنی سقوط در قبر یا دوزخ و یا هلاکت به معنی مجازات بوده باشد . قرآن در این آیات از دو گروه سخن می گوید ؛ گروهی مؤمن و باتقوی و سخاوتمند و گروهی بی ایمان و بی تقوی و بخیل . گروه اول با استفاده از توفیقات الهی ، مسیر خود را با سهولت پیموده و به سوی بهشت و نعمت های آن روان می شوند درحالی که گروه دوم در زندگی

با انبوه مشکلات روبرو هستند ، اموال سرشاری را جمع می‌کنند و می‌گذارند و می‌روند و جز حسرت و اندوه و وبال و مجازات الهی بهره‌ای عایدشان نمی‌شود و متاعی نمی‌خرند .
 ﴿۱۲﴾ **إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ** مسلماً هدایت کردن بر ما است .

هدایت چه از طریق تکوین (فطرت و عقل) باشد و چه از طریق تشریع (کتاب و سنت)، در اینجا منظور "ارائه طریق" است.

﴿۱۳﴾ **وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ** و دینا و آخرت از آن ماست .

هیچ نیازی به ایمان و طاعت شما نداریم ، نه اطاعت شما به ما سودی می‌رساند و نه معصیت شما زیانی و تمام این برنامه‌ها به سود شما و برای خود شما است .

﴿۱۴﴾ **فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى** و من شمارا از آتشی که زبانه می‌کشد ، بیم می‌دهم .

«تَلَظَّى» به معنی "شعله خالص" است و می‌دانیم شعله‌های خالص و خالی از هرگونه دود ، گرما و حرارت بیشتری دارد .

و از آنجا که یکی از شعب هدایت ، هشدار و انداز است ، در این آیه به آن اشاره می‌کند .

(۱۵) لَا يَصْلِيْهَا إِلَّا الْأَشْقَى کسی جز بدبخت‌ترین مردم وارد آن نمی‌شود .
 سپس به گروهی که وارد این آتش برافروخته و سوزان می‌شوند ، اشاره می‌کند .
 (۱۶) الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى همان‌کس که (آیات خدا) را تکذیب‌کرد و به آن‌پشت‌نمود .
 این آیه در واقع توصیف « أَشْقَى » است ، بنابراین معیار خوشبختی و بدبختی همان کفر و ایمان است با پیامدهای عملی که این دو دارد و به راستی کسی که آن‌همه نشانه‌های هدایت و امکانات برای ایمان و تقوا را نادیده بگیرد، مصداق روشن « أَشْقَى » و بدبخت‌ترین مردم است .
 برخلاف آیات دیگر قرآن و مجموعه روایات اسلامی که دلالت براین دارند که مؤمنان گنهکار نیز وارد دوزخ می‌شوند ، از این آیه این‌طور فهمیده می‌شود که آتش دوزخ مخصوص کفار است ، اما نکته مهمی که باید در نظر گرفته شود ، آن است که منظور از ورود در آتش ، در اینجا همان «خلود» است و می‌دانیم «خلود» مخصوص کفار می‌باشد ، قرینه این مطلب آیاتی است که نشان می‌دهد غیرکفار نیز وارد دوزخ می‌شوند . و در مجموع می‌خواهد فقط حال دو گروه را بیان کند ؛ گروه بی‌ایمان بخیل و گروه مؤمنان سخاوتمند و بسیار باتقوی ، از این دو گروه فقط دسته اول وارد

جهنم می‌شوند و دسته دوم وارد بهشت و به این ترتیب طبق ظاهر این آیات اصلاً از گروه سوم یعنی مؤمنان گنهکار سخنی به میان نیامده است . سپس سخن از گروهی می‌گوید که از این آتش شعله‌ور دور نگه داشته می‌شوند که آن‌ها باتقواترین مردم هستند .

﴿۱۷﴾ وَ سَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى
و به زودی باتقواترین مردم از آن دور داشته می‌شود .

﴿۱۸﴾ الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى

همان‌کس که مال خود را (در راه خدا) می‌بخشد تا تزکیه‌نفس کند .

تعبیر به «يَتَزَكَّى» در حقیقت اشاره به قصد قربت و نیت خالص است ، خواه این جمله به معنی کسب نموّ معنوی و روحانی باشد ، یا به دست آوردن پاکی اموال ، چون «تزکیه» هم به معنی «نمو دادن» آمده و هم «پاک کردن» .

﴿۱۹﴾ وَ مَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى

و هیچ‌کس را نزد او حقّ نعمتی نیست تا بخواهد (به وسیله این اتفاق) او را جزا دهد .

﴿۲۰﴾ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى

بلکه تنها هدفش جلب رضای پروردگار بزرگ اوست .

تعبیر به «وَجْه» در اینجا به معنی «ذات» است و منظور «رضایت و خشنودی ذات پاک او» است. بسیاری از انفاق‌ها در میان مردم پاسخی است به انفاق مشابهی که از ناحیه طرف مقابل قبلاً شده است، البته حق‌شناسی و پاسخ احسان به احسان، کار خوبی است ولی حسابش از انفاق‌های خالصانه پرهیزگاران جداست. این آیات می‌گویند: انفاق مؤمنان پرهیزگار به دیگران نه از روی ریا است و نه به خاطر جوابگویی خدمات سابق آنهاست، بلکه انگیزه آن تنها و تنها جلب رضای خداوند است و همین است که به آن انفاق‌ها ارزش فوق‌العاده‌ای می‌دهد.

﴿۲۱﴾ وَلَسَوْفَ يَرْضَى و به زودی راضی و خشنود می‌شود.

آری همان‌گونه که او برای رضای خدا کار می‌کرد، خدا نیز او را راضی می‌سازد، رضایتی مطلق و بی‌قید و شرط، رضایتی گسترده و نامحدود، رضایتی پُر معنی که تمام نعمت‌ها در آن جمع است.

فضیلت انفاق فی سبیل الله

انفاق و بخشش در راه خدا و کمک مالی به افراد محروم و مخصوصاً آبرومند توأم با خلوص نیت از اموری است که در آیات قرآن مجید مکرراً روی آن تکیه شده و از نشانه‌های ایمان ذکر شده است.

روایات اسلامی نیز مملو از تأکید در این باره است تا آنجا که نشان می‌دهد در فرهنگ اسلام انفاق مالی به شرط اینکه انگیزه‌ای جز رضای پروردگار نداشته باشد و از هر گونه ریاکاری و منت و آزار خالی باشد، از بهترین اعمال است. این بحث را با ذکر چند حدیث پرمعنی تکمیل می‌کنیم: ۱- در روایتی از امام باقر (علیه السلام) می‌خوانیم: «إِنَّ أَحْسَبَ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ إِدْخَالَ السُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِ، شِبَعَةُ مُسْلِمٍ أَوْ قَضَاءُ دَيْنِهِ: محبوب‌ترین اعمال نزد خدا این است که قلب مؤمن نیازمندی را مسرور کند، به‌اینکه او را سیر کرده یا بدهی او را اداء کند»^(۱). ۲- در حدیثی از رسول گرامی اسلام آمده است: «مِنْ الْأَيْمَانِ حُسْنُ الْخُلُقِ وَ إِطْعَامُ الطَّعَامِ وَ إِزَاقَةُ الدَّمَاءِ: از ایمان، حسن خلق و اطعام طعام و ریختن خون (قربانی کردن در راه خدا) است»^(۲). ۳- در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است که فرمود: «مَا أَرَى شَيْئاً يَغْدُلُ زِيَارَةَ الْمُؤْمِنِ إِلَّا إِطْعَامُهُ وَ حَقُّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُطْعِمَ مَنْ أَطْعَمَ مُؤْمِناً مِنْ طَعَامِ الْجَنَّةِ: من چیزی را معادل دیدار مؤمن

۱- «بحار الانوار»، جلد ۷۴، صفحه ۳۶۵، حدیث ۳۵.

۲- «بحار الانوار»، جلد ۷۴، صفحه ۳۶۵، حدیث ۳۸.

نمی‌بینم، جز اطعام کردن او و هرکس مؤمنی را اطعام کند، بر خداست که او را از طعام جنت، اطعام نماید»^(۱)

۴- در حدیث دیگری از پیغمبرگرامی اسلام آمده است که مردی مهار مرکب حضرت را گرفت و عرض کرد: «أَيُّ الْأَعْصَالِ أَفْضَلُ؟» (ای رسول خدا) چه عملی از همه اعمال برتر است؟ فرمود: «إِطْعَامُ الطَّعَامِ وَ إِطْيَابُ الْكَلَامِ: غذا دادن به مردم و خوش‌زبان بودن»^(۲) ۵- و سرانجام در حدیثی از رسول خدا می‌خوانیم: «مَنْ غَالَ أَهْلَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ يَوْمَهُمْ وَ لَيْلَتَهُمْ غَفَرَ اللَّهُ ذُنُوبَهُ: کسی که خانواده‌ای از مسلمین را یک شبانه‌روز پذیرایی کند، خداوند گناهانش را می‌بخشد»^(۳)

پایان سوره لیل

۱- «اصول کافی»، جلد ۲، حدیث ۱۷ (باب اطعام المؤمن).

۲- «بحار الانوار»، جلد ۷۴، صفحه ۳۸۸، حدیث ۱۱۳.

۳- «بحار الانوار»، جلد ۷۴، صفحه ۳۸۹، حدیث ۲.

سورة ضحی

فضیلت تلاوت سورة «ضحی»

در فضیلت تلاوت این سوره ، همین بس که در حدیثی از پیغمبر اکرم نقل شده است :
 «هرکس آنرا تلاوت کند، از کسانی خواهد بود که خداوند از آن‌ها راضی می‌شود و شایسته است که محمد
 برای او شفاعت کند و به عدد هر یتیم و مسکین سؤال کننده ، ده حسنه برای او خواهد بود» . (۱)
 و این همه فضیلت از آن کسی است که آن را بخواند و در عمل پیاده کند .
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
 وَالضُّحَى قسم به روز در آن هنگام که آفتاب برآید (و همه جا فرا گیرد).
 « ضحی » به معنای " اوایل روز " است ، آن موقعی که خورشید در آسمان بالا بیاید و نور آن بر
 همه جا مسلط شود و این در حقیقت بهترین موقع روز است و به تعبیر بعضی در حکم فصل جوانی

است ؛ در تابستان هوا هنوز گرم نشده و در زمستان سرمای هوا شکسته شده است و روح و جان انسان در این موقع آماده هرگونه فعالیت است.

﴿ ۲ ﴾ وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ و سوگند به شب در آن هنگام که آرام گیرد .
 « سَجَى » به معنی "سکون و آرامش" است . آنچه در شب مهم است ، همان آرامشی است که بر آن حکمفرما است و طبعاً اعصاب و روح انسان را در آرامش فرو می برد و برای تلاش و کوشش فردا و فرداها آماده می سازد و از این نظر نعمت بسیار مهمی است که شایسته است سوگند به آن یاد شود .
 ﴿ ۳ ﴾ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ

که خداوند هرگز تو را وانگذاشته و مورد خشم قرار نداده است .
 «وَدَّعَ» از ماده « تودیع » به معنی "ترک گفتن و وداع کردن" است . « قَلَىٰ » از ماده « قلا » (بر وزن صدا) به معنی "شدت بغض و عداوت" است و از ماده « قلو » (بر وزن سرو) به معنی "پرتاب کردن" نیز آمده است . این تعبیر ، دلداری و تسلی خاطری است برای شخص پیامبر که بداند اگر گاهی در نزول وحی تأخیر افتد ، روی مصالحی است که خدا می داند و هرگز دلیل بر آن نیست که

طبق گفته دشمنان ، خداوند نسبت به او خشمگین شده باشد یا بخواهد او را ترک گوید ، او همیشه مشمول لطف و عنایات خاصه خدا است و همواره در کنف حمایت ویژه او است .

﴿ ۴ ﴾ وَلَآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ و مسلماً آخرت برای تو از دنیا بهتر است .

تو در این جهان مشمول الطاف او هستی و در آخرت بیشتر و بهتر ، نه در کوتاه مدت مورد غضب پروردگار خواهی بود و نه در دراز مدت . کوتاه سخن این که تو در دنیا و آخرت عزیزی و در دنیا عزیز و در آخرت عزیزتر .

﴿ ۵ ﴾ وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ

و به زودی پروردگارت آنقدر به تو عطا می کند که خشنود شوی .

آن قدر به تو می بخشد که خشنود شوی

این بالاترین اکرام و احترام پروردگار نسبت به بنده خاصش محمد است که می فرماید : آنقدر به تو می بخشیم که راضی شوی ، در دنیا بر دشمنان پیروز خواهی شد و آیین تو جهان گیر خواهد گشت و در آخرت نیز مشمول بزرگترین مواهب خواهی بود . بدون شک پیغمبر اکرم به

عنوان خاتم انبیاء و رهبر عالم بشریت خشنودیش تنها در نجات خویش نیست ، بلکه آن زمان راضی و خشنود می شود که شفاعتش درباره امتش نیز پذیرفته شود ، به همین دلیل در روایات آمده است که این آیه ، امیدبخش ترین آیات قرآن مجید و دلیل بر پذیرش شفاعت آن حضرت است . ناگفته پیدا است که شفاعت پیامبر شرایطی دارد ، نه او برای هر کس شفاعت می کند و نه هر گنهکاری می تواند از چنین شفاعتی بهره مند گردد .

بحثی پیرامون شفاعت در قرآن

آیاتی که در قرآن پیرامون این مطلب بحث می کند ، به چند دسته تقسیم می شوند : گروه اول - آیاتی که به طور مطلق شفاعت را نفی می کند ، مانند : « اَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ » (۲۵۴/بقره) و مانند : « وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ » (۴۸ / بقره) . در این آیات راههای متصور برای نجات مجرمان غیر از ایمان و عمل صالح چه از طریق پرداختن عوض مادی یا پیوند و سابقه دوستی و یا مسأله شفاعت نفی شده است . گروه دوم - آیاتی است که « شفیع » را منحصرأ خدا معرفی می کند ، مانند : « مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ » : غیر از خدا

ولی و شفیع نداریم» (۴ / سجده) و «قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً: بگو همه شفاعت‌ها از آن خدا است» (۴۴ / زمر). گروه سوم - آیاتی است که شفاعت را مشروط به اذن و فرمان خدا می‌کند. مانند: «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ: چه کسی می‌تواند جز به اذن خدا شفاعت نماید؟» (۲۵۵ / بقره) و همین‌طور «وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ: شفاعت جز برای کسانی که خداوند اجازه دهد، سودی ندارد» (۲۳ / سبأ). گروه چهارم - آیاتی است که شرایطی برای شفاعت شونده بیان کرده، گاهی این شرط را رضایت و خشنودی خدا معرفی می‌کند. مانند: «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى» (۲۸ / انبیاء). طبق این آیه شفاعت شفیعیان منحصرأً شامل حال کسانی است که به مقام «ارتضاء» یعنی «پذیرفته شدن در پیشگاه خداوند» رسیده‌اند. و گاهی شرط آن را گرفتن عهد و پیمان نزد خدا معرفی می‌کند. مانند: «لَا يَفْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» (۸۷ / مریم) (منظور از این عهد و پیمان، ایمان به خدا و پیامبران الهی است). و زمانی صلاحیت مورد شفاعت قرار گرفتن را از بعضی از مجرمان سلب می‌کند. مانند سلب شفاعت از ظالمان در این آیه: «مِنَ الظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٌ يُطَاعُ» (۱۸ / غافر). و به این ترتیب داشتن عهد و پیمان

الهی یعنی ایمان و رسیدن به مقام خشنودی پروردگار و پرهیز از گناهانی چون ظلم و ستم ، جزء شرایط حتمی شفاعت است . مثلاً گناهانی همانند ظلم و ستم به طور کلی از دایره شفاعت بیرون شمرده شده و قرآن می‌گوید : « ظالمان "شفیع" ندارند » . و اگر ظلم را به معنی وسیع کلمه تفسیر کنیم ، شفاعت منحصر به مجرمانی خواهد بود که از کار خود نادمند و پشیمان و در مسیر جبران و اصلاحند و در این صورت شفاعت پشتوانه‌ای خواهد بود برای توبه و ندامت از گناه (و اینکه بعضی تصور می‌کنند با وجود ندامت و توبه نیازی به شفاعت نیست ، اشتباه است) . از طرف دیگر بر طبق آیه ۲۸ سوره «انبیاء» ، تنها کسانی مشمول بخشودگی از طریق شفاعت می‌شوند که به مقام «ارتضاء» رسیده‌اند و بر طبق آیه ۸۷ سوره «مریم» دارای «عهد الهی» هستند . این دو عنوان همان‌گونه که از مفهوم لغوی آنها و از روایاتی که در تفسیر این آیات وارد شده ، استفاده می‌شود ، به معنی ایمان به خدا و حساب و میزان و پاداش و کیفر و اعتراف به حسنات و سیئات « نیکی اعمال نیک و بدی اعمال بد » و گواهی به درستی تمام مقرراتی است که از سوی خدا نازل شده ، ایمانی که در فکر و سپس در زندگی آدمی انعکاس یابد و نشانه‌اش این است که خود را از صفت

ظالمان طغیانگر که هیچ اصل مقدسی را به رسمیت نمی‌شناسند ، بیرون آورد و به تجدید نظر در برنامه‌های خود وادارد .

فلسفه انقطاع وحی

از مجموع آیات فوق به خوبی روشن می‌شود که پیامبر هر چه دارد ، از ناحیه خدا است ، حتی در نزول وحی از خود اختیاری ندارد ، هر زمان خدا بخواهد ، وحی قطع می‌شود و هر زمان بخواهد ، برقرار می‌گردد و شاید انقطاع وحی نیز به همین منظور بود تا پاسخی باشد به آنها که از پیغمبر اکرم تقاضای معجزات اقتراح می‌کردند ، یا به او پیشنهاد می‌کردند که فلان حکم یا فلان آیه را تغییر ده و او می‌فرمود : « من در این امور اختیاری از خود ندارم » (همان‌گونه که در آیه ۱۵ سوره یونس آمد).

﴿ ۶ ﴾ اَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيْمًا فَاَوَىٰ
آیات تو را یتیم نیافت و سپس پناه داد ؟
در شکم مادر بودی که پدرت عبدالله از دنیا رفت ، تو را در آغوش جدت « عبدالمطلب » (سید مکه) پرورش دادم . شش ساله بودی که مادرت از دنیا رفت و از این نظر نیز تنها شدی ، اما عشق و

محبت تو را در قلب « عبدالمطلب » افزون ساختم . هشت ساله بودی که جدت « عبدالمطلب » از دنیا رفت ، عمویت « ابوطالب » را به خدمت و حمایت گماشتم ، تا تو را همچون جان شیرین در برگیرد و محافظت کند . آری تو یتیم بودی و من به تو پناه دادم .

وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ ۝ و تو را گمشده یافت و هدایت کرد .

در این آیه « ضالالت » فقط به معنی " فراموشی " آمده است . قابل توجه اینکه « ضالّ » از نظر لغت به دو معنی آمده : " گمشده " و " گمراه " ، مثلاً گفته می شود: « الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ : دانش ، گمشده انسان بالایمان است » . اگر « ضالّ » در این آیه به معنی " گمشده " باشد ، مشکلی پیش نمی آید و اگر به معنی " گمراه " باشد ، منظور نداشتن دسترسی به راه نبوت و رسالت قبل از بعثت است و یا به تعبیر دیگر پیامبر در ذات خود چیزی نداشت ، هر چه داشت ، از سوی خدا بود ، بنابراین در هر دو صورت مشکلی پیش نمی آید . روشن است که پیامبر قبل از رسیدن به مقام نبوت و رسالت فاقد این فیض الهی بود ، خداوند دست او را گرفت و هدایت فرمود و به این مقام نشانند . بنابراین منظور از « ضالالت » در اینجا نفی ایمان و توحید و پاکی و تقوی نیست ، بلکه به قرینه آیات

دیگری از قرآن^(۱) نفی آگاهی از اسرار نبوت و قوانین اسلام و عدم آشنایی با این حقایق بود ولی بعد از بعثت به کمک پروردگار بر همه این امور واقف شد و هدایت یافت .

﴿ ۸ 〉 وَ وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ وَ تَوَرَّا فَقِيرٌ يَأْتِي وَيُيَاذِرُ نَمُود .

« غَائِلٌ » در اصل به معنی "شخص عیالمند" است ، هر چند غنی باشد ، ولی این واژه به معنی "فقر" نیز به کار رفته است و در این آیه اشاره به همین معنی است . توجه « خدیجه » آن زن مخلص باوفا را به سوی تو جلب نمود تا ثروت سرشارش را در اختیار تو و اهداف بزرگت قرار دهد و بعد از ظهور اسلام غنایم فراوانی در جنگها نصیب تو کرد آن گونه که بر ای رسیدن به اهداف بزرگت بی نیاز شدی .

﴿ ۹ 〉 فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ حَالٌ كَهَ چَینِ است یتیم را تحقیر مکن .

به شکرانه این همه نعمت که خدا به تو داده ...

این نشان می دهد که در مورد یتیمان مسأله اطعام و انفاق گرچه مهم است ، ولی از آن مهمتر

دلجویی و نوازش و رفع کمبودهای عاطفی است و لذا در حدیث معروفی آمده است که رسول الله فرمود: «مَنْ مَسَحَ عَلَى رَأْسِ يَتِيمٍ كَانَ لَهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ تَمُرُّ عَلَى يَدِهِ نُورٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»: هر کس به عنوان نوازش دست بر سر یتیمی کشد، به تعداد هر مویی که دست او از آن می‌گذرد در روز قیامت نوری خواهد داشت.^(۱)

﴿۱۰﴾ وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ

«لَا تَنْهَرْ» از ماده «نهر» به معنی «راندن توأم با خشونت» است و بعید نیست ریشه آن با «نهر» به معنی نهر آب جاری یکی باشد، چرا که آن‌هم آب را با شدت می‌راند. در این آیه خداوند به پیامبر دستور می‌دهد که به تقاضای سائلان در هر قسمت پاسخ مثبت ده، خواه این سائلان کسانی باشند که دارای فقر مادی هستند و یا سؤالاتی در مسایل علمی، اعتقادی و دینی داشته باشند.

﴿۱۱﴾ وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ

بازگو کردن نعمت، گاه با زبان و تعبیراتی است که حاکی از نهایت شکر و سپاس باشد، نه

غرور و برتری جویی و گاه با عمل است . به این ترتیب که از آن انفاق و بخشش در راه خدا کند ، بخششی که نشان دهد خداوند نعمت فراوانی به او عطا کرده است . در حدیثی از پیامبر اکرم به عنوان یک دستور کلی می خوانیم : « مَنْ أَعْطَى خَيْرًا فَلَمْ يُرَ عَلَيْهِ ، سُمِّيَ بَغِيضُ اللَّهِ ، مُعَادِيًا لِنِعْمِ اللَّهِ : هر کس خبری به او رسد و آثارش بر او دیده نشود ، دشمن خدا شمرده می شود و مخالف نعمت های او » .^(۱) در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده است که فرمود : « إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ وَ يُحِبُّ الْجَمَالَ ، وَ يُحِبُّ أَنْ يَرَى أَثَرَ النِّعْمَةِ عَلَى عَبْدِهِ : خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد و همچنین دوست دارد آثار نعمت را بر بنده خود ببیند » .^(۲)

رهبری برخاسته از میان درد و رنج ها

آیات بالا ضمن اینکه نعمت خداوند به پیغمبر اکرم را شرح می دهد ، این نکته را نیز

۱- « تفسیر قرطبی » ، جلد ۱۰ ، صفحه ۷۱۹۲ .

۲- « فروع کافی » ، جلد ۶ ، صفحه ۴۳۸ .

منعکس می‌کند که او در آغاز کودکی یتیم بود و در شرایط سخت مادی زندگی می‌کرد، با درد و رنج قرین بود و از میان رنجها برخاست و باید چنین باشد. یک رهبر الهی و انسانی باید مرارت‌های زندگی را بچشد، ناراحتیها را شخصاً لمس کند و با تمام وجودش تلخیها را احساس کند، تاب‌تواند ارزیابی صحیحی از قشرهای محروم جامعه کند و از حال مردمی که در درد و رنج غوطه‌ورند، باخبر باشد. باید در خردسالی پدر را از دست دهد تا از درد طفلان یتیمش باخبر باشد، باید روزها گرسنه بماند و شب‌ها گرسنه بخوابد، تا درد گرسنگان را با تمام وجودش درک کند. لذا گاه که یتیمی را می‌دید، اشک از چشمان مبارکش سرازیر می‌شد، او را بر دامن می‌نشاند و نوازش می‌داد و همچون جان شیرین در برمی‌گرفت. او باید فقر فرهنگی جامعه را به خوبی درک کرده باشد، تا کسانی را که برای کسب دانشی خدمتش می‌رسیدند، گرمی دارد و با آغوش باز آنها را پذیرا گردد. نه تنها پیغمبر اکرم بلکه شاید همه انبیاء پرورش یافتگان رنج‌ها و محرومیت‌ها بودند و نه تنها انبیاء، بلکه همه رهبران راستین و موفق چنین بودند و باید چنین باشند. آن‌کس که در میان ناز و نعمت پرورش یافته، در کاخهای مجلل زندگی کرده و هر زمان هر چه می‌خواسته در اختیارش بوده،

چگونه می‌تواند درد محرومان را درک کند و منظره خانه فقرا و کاشانه یتیمان را در نظر مجسم سازد و به کمک آنها بشتابد؟ در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا قَطُّ حَتَّى يَسْتَرْعِيهِ الْغَنَمَ يُعَلِّمُهُ بِذَلِكَ رَعِيَّةَ النَّاسِ: خَدَا هِرْكَزَ بِيَامَبْرِي رَا مَبْعُوثَ نَكَرَدَ، مَكْرَ اَيْنَكِهْ اَوْ رَا بِهْ چوپانی گوسفندانی گماشت تا از این طریق چوپانی انسانها را به او بیاموزد»^(۱). یعنی هم رنج کشیدند و هم صبر و تحمل در برابر موجودی کم‌شعور را تجربه کردند و هم در میان کوه و صحرا و درآغوش طبیعت درس‌های بزرگ توحید و عرفان را آموختند. در حدیث دیگری آمده است که «موسی بن عمران» از خدای خود پرسید: «من به چه دلیل به این مقام رسیدم؟» خطاب‌آمد: «آیا به‌خاطر می‌آوری آن روز که بچه گوسفندی از میان گله تو فرار کرد، به دنبال آن رفتی و آنرا گرفتی و به‌او گفتی: حیوان! چرا خود را خسته نمودی؟» سپس او را بر دوش گرفتی و به گله گوسفندان بازگرداندی، به این دلیل من تو را سرپرست خلق کردم» (این تحمل و حوصله عجیب تو در مقابل یک حیوان نشانه قدرت عظیم روحی

تو است پس شایسته آن مقام بزرگی).

نوازش یتیمان

وجود کودکان یتیم که پدر خود را در طفولیت از دست داده‌اند، در هر اجتماعی اجتناب ناپذیر است، این کودکان از جهات مختلفی باید مورد حمایت و پشتیبانی قرار گیرند. از نظر عاطفی دارای کمبودهایی هستند که اگر خلأ وجود آنها از این نظر پر نشود، کودکانی ناسالم و در بسیاری مواقع سگدل و جانی و خطرناک بارمی‌آیند، به علاوه عواطف انسانی ایجاب می‌کند که آنها همچون سایر فرزندان جامعه مرد حمایت و توجه عموم باشند و از همه اینها گذشته مردم از آینده کودکان خود که ممکن است در چنین شرایطی قرار گیرند، مطمئن شوند. «یتیمان» در بسیاری از موارد دارای اموالی هستند که باید با دقت و امانت برای آینده آنها حفظ شود و در بسیاری از موارد، فاقد امکانات مالی هستند که باید از این نظر نیز مورد توجه قرار گیرند، باید دیگران همچون پدران و مادرانی دلسوز، رنج یتیمی را از روح آنها بیرون کنند و گرد و غبار تنهایی را از چهره آنها بزدایند. لذا در آیات قرآن مجید و بسیاری از روایات اسلامی بسیار روی این مسأله تکیه شده است که هم

بعد اخلاقی دارد و هم بعد اجتماعی و انسانی . این حدیث از پیغمبر اکرم معروف است که فرمود: «إِنَّ الْيَتِيمَ إِذَا بَكَى اهْتَزَّ لِيُكَائِهِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ: هنگامی که یتیم گریه می کند، عرش خدا به لرزه درمی آید». خداوند به فرشتگانش می فرماید: «ای ملائکه من! چه کسی این یتیم را که پدرش در خاک پنهان شده است، به گریه در آورده؟» ملائکه می گویند: «تو آگاهتری» خداوند می فرماید: «ای ملائکه من! شمارا گواه می گیرم که هرکس گریه او را خاموش و قلب او را خشود سازد، من روز قیامت او را خشود خواهم کرد». (۱) از این بالاتر حدیث دیگری از پیغمبر اکرم است که می فرماید: «إِذَا بَكَى الْيَتِيمُ وَقَعَتْ دُمُوعُهُ فِي كَفِّ الرَّحْمَنِ: هرگاه یتیم گریه کند، اشکهای او در دست خداوند رحمان می ریزد». (۲) باز در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است که فرمود: «أَنَا وَكَافِلُ الْيَتِيمِ

۱- «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۰۶.

۲- «تفسیر فخر رازی»، جلد ۳۱، صفحه ۲۱۹.

كَهَاتَيْنِ فِي الْجَنَّةِ إِذَا اتَّقَى اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَ أَشَارَ بِالسَّبَابَةِ وَ الْوُسْطَى : من و سرپرست یتیم مانند این دو در بهشت خواهیم بود به شرط اینکه تقوای الهی را پیشه کند سپس به " انگشت سیاه " و " انگشت وسط " اشاره نمود .^(۱) اهمیت این موضوع به حدی زیاد است که امیرمؤمنان علیه السلام در وصیت نامه معروفش توجه به یتیمان را در کنار توجه به نماز و قرآن قرار داده است، می فرماید : « اللَّهُ اللَّهُ فِي الْإِثْنَامِ فَلَا تُغِبُّوا أَفْوَاهَهُمْ وَ لَا يَضِيعُوا بِحَضْرَتِكُمْ : خدایا خدایا درباره یتیمان ، آنهارا گاهی سیر و گاهی گرسنه نگذارید و نکند با حضور شما ضایع شوند » .^(۲) در حدیثی از یکی از یاران پیامبر آمده است که می گوید : ما خدمت رسول خدا نشستیم بودیم ، پسر بچه ای آمد ، عرض کرد : « کودک یتیم هستم و خواهر یتیم دارم و مادری بیوه زن . از آنچه خدا به تو اطعام کرده ، به ما اطعام کن تا خداوند از آنچه نزد او است ، آنقدر به تو ببخشد که خشنود شوی » . پیامبر

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۵۹۷ .

۲- « نهج البلاغه » ، بخش نامه ها ، نامه شماره ۴۷ .

فرمود: «چه زیبا گفتی ای پسر».

سپس رو به بلال کرده و فرمود: «برو از آنچه نزد ما است، بیاور»، بلال بیست و یک خرما با خود آورد، پیغمبر فرمود: «هفت دانه برای تو، هفت دانه برای خواهرت و هفت دانه برای مادرت». «معاذ بن جبل» برخاست دستی بر سر کودک یتیم کشید و گفت: «خداوند یتیمی تو را جبران کند و تو را جانشین صالحی برای پدرت سازد» (کودک یتیم از فرزندان مهاجران بود). پیغمبر رو به «معاذ» کرد و فرمود: «انگیزه تو برای این کار چه بود؟ عرض کرد: «محبت و رحمت بود». فرمود: «هرکس از شما سرپرستی یتیمی را بر عهده گیرد و حق آن را ادا کند و دست بر سر یتیم نکشد، خداوند به عدد هر مویی حسنه‌ای بر ای او می نویسد و به هر مویی سیئه‌ای از او محومی کند و به هر مویی در جه‌ای به او می بخشد» (۱).

البته در جوامع گسترده‌ای مانند جوامع امروز، مسلمانان نباید به کارهای فردی در این زمینه قناعت کنند، بلکه باید نیروهای خود را متمرکز کرده، یتیمان را زیر پوشش برنامه‌های حساب شده

۱- «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۰۶.

اقتصادی و فرهنگی و آموزشی قرار دهند و از آنها افرادی لایق برای جامعه اسلامی بسازند و این امر مهم نیاز به همکاری عمومی دارد.

بازگو کردن نعمتها

یادآوری نعمت‌های خدا سبب می‌شود که انسان کمبودها را کمتر احساس کند و از بیماری‌ها شکوه نکند ، چراکه بر سلامت دیگر اعضاء خود شکرگزار است ، به خاطر از دست دادن چیزی جزع و فزع ننماید ، چراکه بقیه امکانات خود را بازگو می‌کند . این‌گونه افراد در سختی‌ها و طوفان‌های زندگی گرفتار یأس و ناامیدی و اضطراب و ناراحتی نمی‌شوند ، روحی آرام و قلبی مطمئن دارند و توان آنها در مبارزه با مشکلات زیاد است .

پایان سوره ضحی

سورة انشراح

فضیلت تلاوت سورة « انشراح »

در فضیلت تلاوت این سوره ، پیغمبر اکرم فرموده‌اند : « هرکس این سوره را بخواند ، پاداش کسی را دارد که محمد را غمگین دیده و اندوه را از قلب او زدوده است » . (۱)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ
 آیاهما سینه تو را گشاده نساختیم ؟
 ماتورا مشمول انواع نعمت‌ها ساختیم

« نَشْرَحْ » از ماده « شرح » در اصل به معنی " گسترش دادن قطعات گوشت و تولید ورقه‌های نازکتر " است . سپس می‌افزاید منظور از « نَشْرَحْ صدر » ، توسعه دادن به روح و فکر پیامبر است و این توسعه می‌تواند مفهوم وسیعی داشته باشد که هم وسعت علمی پیامبر را از طریق وحی

۱- « مجمع‌البیان » ، جلد ۱۰ ، صفحه ۵۰۷ .

و رسالت شامل گردد و هم بسط و گسترش تحمل و استقامت او در برابر لجاجت‌ها و کارشکنی‌های دشمنان و مخالفان . اصولاً هیچ رهبر بزرگی نمی‌تواند بدون شرح صدر به مبارزه با مشکلات رود و آن‌کس که رسالتش از همه عظیم‌تر است (مانند پیامبر اکرم) شرح صدر او باید از همه بیشتر باشد ، طوفان‌ها آرامش‌آیینوس روح او را بر هم نزنند، مشکلات او را به‌زانو درنیاورد، کارشکنی‌های دشمنان مأیوسش نسازد، سؤالات از مسایل پیچیده او را در تنگنا قرار ندهد و این عظیم‌ترین هدیه الهی به رسول‌الله بود .

"شرح صدر" مافوق معجزات انبیاء است

در حدیثی آمده که پیامبر می‌فرماید : من از پروردگارم تقاضایی کردم و دوست می‌داشتم این تقاضا را نمی‌کردم ، عرض کردم: « خداوند! پیامبران قبل از من بعضی را جریان باد در اختیارشان قراردادی و بعضی مردگان را زنده می‌کردند » ، خداوند به من فرمود : « آیا تو یتیم نبودی پناهت دادم » ؟ گفتم : « آری » ، فرمود : « آیا گمشده نبودی هدایت کردم ؟ » عرض کردم : « آری » . فرمود : « آیا سینه‌تورا

گشاده و پشت را سبکبار نکردم»؟ عرض کردم: «آری ای پروردگار». ^(۱) این نشان می‌دهد که "نعمت" «شرح صدر» مافوق معجزات انبیاء است و به راستی که اگر کسی حالت پیامبر را دقیقاً مطالعه کند و میزان شرح صدر او را در حوادث سخت و پیچیده دوران عمرش بنگرد، یقین می‌کند که این از طریق عادی امکان‌پذیر نیست، این یک تأیید الهی و ربانی است.

﴿۲﴾ وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ و بار سنگین را از تو برداشتیم؟ «وِزْر» در لغت به معنی "سنگینی" است، واژه «وزیر» نیز از همین معنی مشتق شده است، چون بارهای سنگین حکومت را بردوش می‌کشد و گناهان را نیز به همین جهت «وزر» گویند، چرا که بار سنگینی است بر دوش گنهکار.

﴿۳﴾ الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ همان باری که سخت بر پشت تو سنگینی می‌کرد. این کدامین بار بود که خداوند آن را از پشت پیامبرش برداشت؟ قرائن آیات به خوبی نشان

می‌دهد که منظور همان مشکلات رسالت و نبوت و دعوت به سوی توحید و یکتاپرستی و برچیدن آثار فساد از آن محیط بسیار آلوده بوده است، نه تنها پیغمبر اسلام که همه پیغمبران در آغاز دعوت با چنین مشکلات عظیمی روبرو بودند و تنها با امدادهای الهی بر آنها پیروز می‌شدند، منتها شرایط محیط و زمان پیغمبر اسلام از جهاتی سخت‌تر و سنگین‌تر بود.

و آوازه تو را بلند کردیم. ﴿۴﴾ وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ

نام تو همراه اسلام و نام قرآن همه جا پیچید و از آن بهتر این که نام تو در کنار نام الله هر صبح و شام بر فراز مأذنه‌ها و هنگام اذان برده می‌شود و شهادت به رسالت تو در کنار شهادت به توحید و یگانگی خداوند، نشان اسلام و دلیل پذیرش این آیین پاک است. چه افتخاری از این برتر و رفعت مقامی از این بالاتر تصور می‌شود؟ در حدیثی از پیغمبر اکرم در تفسیر این آیه می‌خوانیم که فرمود: «جبرئیل به من گفت: خداوند متعال به من می‌گوید: هنگامی که نام من برده می‌شود، نام تو نیز همراه

من ذکر می شود»^(۱) (و در عظمت مقام تو همین بس).

﴿۵﴾ فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا بنابراین مسلماً با سختی آسانی است.

﴿۶﴾ إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا و مسلماً با سختی آسانی است.

غم مخور مشکلات و سختی‌ها به این صورت باقی نمی‌ماند، کارشکنی‌های دشمنان برای همیشه ادامه نخواهد یافت و محرومیت‌های مادی و مشکلات اقتصادی و فقر مسلمین به همین صورت ادامه نمی‌یابد. آن‌کس که مشکلات را تحمل‌کند و در برابر طوفان‌های زندگی ایستادگی به خرج دهد، روزی میوه شیرین آن را می‌چشد، روزی که فریاد دشمنان خاموش، کارشکنی‌ها بی‌رنگ، جاده‌های پیشرفت و تکامل صاف و پیمودن مسیر حق آسان خواهد شد. این دو آیه به صورتی مطرح شده که اختصاص به شخص پیامبر اکرم و زمان آن حضرت نیز ندارد و بلکه به صورت یک قاعده کلی به همه انسان‌های مؤمن مخلص و تلاشگر نوید می‌دهد که همیشه در کنار سختی‌ها آسانی‌ها است، حتی تعبیر به

۱- «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۰۸.

«بعد» نمی‌کند بلکه تعبیر به «مع» که نشانه همراهی است ، می‌کند. آری چنین است که با هر مشکلی آسانی آمیخته و با هر صعوبتی، سهولتی همراه است و این دو همیشه باهم بوده و باهم خواهند بود .
صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند

بر اثر صبر نوبت ظفر آید

﴿۷﴾ فَأَذَا فَرَعْتَ فَأَنْصَبْ پس هنگامی که از کار مهمی فارغ می‌شوی ، به مهم دیگری پرداز.
﴿۸﴾ وَ إِلَى رَبِّكَ فَأَرْعَبْ و به سوی پروردگارت توجه کن .
هرگز بیکار نمان ، تلاش و کوشش را کنار مگذار ، پیوسته مشغول مجاهده باش و پایان مهمی را آغاز مهم دیگری قرار ده . آیه مفهوم گسترده‌ای دارد که فراغت از مهمی و پرداختن به مهم دیگر را شامل می‌شود و جهت‌گیری تمام تلاشها را به سوی پروردگار توصیه می‌کند . و چه برنامه سازنده و مؤثری که رمز پیروزی و تکامل در آن نهفته است ، اصولاً بیکار بودن و فراغت کامل مایه خستگی ، کم شدن نشاط ، تنبلی و فرسودگی و در بسیاری از موارد مایه فساد و تباهی و انواع گناهان است . قابل توجه اینکه آمارها نشان می‌دهد که به هنگام تعطیلات مؤسسات آموزشی ، میزان فسادگاهی تا هفت برابر بالا می‌رود . **پایان سوره انشراح**

سورة تین

فضیلت تلاوت سورة « تین »

پیغمبر اکرم در فضیلت این سوره فرموده‌اند: «هرکس این سوره را بخواند، خداوند دو نعمت را مادامی که در دنیا است، به او می‌بخشد؛ سلامت و یقین و هنگامی که از دنیا برود، به تعداد تمام کسانی که این سوره را خوانده‌اند، ثواب یک روز روزه به عنوان پاداش به او می‌بخشد» (۱).

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 ① وَالتِّينِ وَ الزَّيْتُونِ
 بنام خداوند بخشنده بخشاینده
 قسم به انجیر و زیتون (یا قسم به سرزمین شام و بیت المقدس).
 «تین» در لغت به معنی "انجیر" و «زَيْتُون» همان زیتون معروف است که ماده روغنی مفیدی از آن می‌گیرند. در معنای «تین» و «زَيْتُون»، مطالب مختلفی گفته شده است از جمله اینکه «تین» و «زَيْتُون» اشاره به "شام و بیت المقدس" است. «انجیر» دارای ارزش غذایی

فراوانی است و لقمه‌ای است مغذی و مقوی برای هر سن و سال و خالی از پوست و هسته و زواید . از « انجیر » می‌توان به عنوان قند طبیعی جهت کودکان استفاده نمود، ورزشکاران و آنهاکه گرفتار ضعف و پیری‌اند ، می‌توانند از « انجیر » برای تغذیه خود استفاده کنند . « جالینوس » رژیم مخصوصی از انجیر برای پهلوانان تنظیم کرده بود، به پهلوانان روم و یونان قدیم نیز انجیر داده می‌شد . دانشمندان غذاشناس می‌گویند : انجیر ، سرشار است از ویتامین‌های مختلف و قند و در بسیاری از بیماری‌ها از آن به عنوان یک دارو می‌توان استفاده کرد ، مخصوصاً هرگاه انجیر و عسل را به‌طور مساوی مخلوط کنند، برای زخم‌معه بسیار مفید است ، خوردن انجیر خشک فکر را تقویت می‌کند ، خلاصه به علت وجود عناصر معدنی در انجیر که سبب تعادل قوای بدن و خون می‌گردد، انجیر را غذای هر سن و شرایطی معرفی کرده‌اند. در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام آمده است : « انجیر " بوی دهان را می‌برد ، لثه‌ها و استخوانها را محکم می‌کند ، مو را می‌رویاند ، درد را

برطرف می‌سازد و با وجود آن نیاز به دارو نیست و نیز فرمود: «انجیر شبیه‌ترین اشیاء به میوه بهشتی است» (۱) و اما درباره «زیتون» غذاشناسان و دانشمندان بزرگی که سالیان دراز از عمر خود را در مطالعه خواص گوناگون میوه‌ها صرف کرده‌اند، برای زیتون و روغن آن اهمیت فوق‌العاده‌ای قائلند و معتقدند کسانی که می‌خواهند همواره سالم باشند، باید از این اکسیر حیاتی استفاده کنند. روغن زیتون دوست صمیمی کبد آدمی و برای رفع عوارض کلیه‌ها و سنگ‌های صفراوی و قولنج‌های کلیوی و کبدی و رفع یبوست بسیار مؤثر است. به همین دلیل از درخت زیتون به عنوان «شجره مبارکه» در قرآن مجید یاد شده است. روغن زیتون نیز سرشار از انواع ویتامین‌ها و دارای فسفر، گوگرد، کلسیم، آهن، پتاسیم و منگنز است. مرهم‌هایی را که از روغن زیتون و سیر تهیه می‌شود، برای انواع دردهای رماتیسمی مفید دانسته‌اند، سنگ‌های کیسه صفراء به وسیله خوردن روغن زیتون از بین می‌روند.

در خبری از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «خانه‌ای که در آن از سرکه و روغن زیتون به عنوان نان خورش استفاده می کنند، هرگز خالی از طعام نمی شود و این غذای پیامبران است.»^(۱) و در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) آمده است: «روغن زیتون غذای خوبی است، دهان را خوشبو و بلغم را برطرف می سازد، رنگ صورت را صفا و طراوت می بخشد، اعصاب را تقویت کرده، بیماری و درد و ضعف را از میان می برد و آتش خشم را فرو می نشاند.»^(۲) این بحث را با حدیثی از پیامبر پایان می دهیم که فرمودند: «كُلُوا الزَّيْتِ وَأَدْهِنُوا بِهِ فَإِنَّهُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ: روغن زیتون را بخورید و بدن را با آن چرب کنید که از درخت مبارکی است.»^(۳)

و سَوَّكَدَ بِهِ «طُورِ سِينِينَ»
و قَسَمَ بِهِ إِنْ «شَهْرَ أَمْنٍ» (مکه).

و طُورِ سِينِينَ
و هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ

۱- «بحار الانوار»، جلد ۶۶، صفحه ۱۸۰. ۲- «بحار الانوار»، جلد ۶۶، صفحه ۱۸۳.

۳- «بحار الانوار»، جلد ۶۶، صفحه ۱۸۲.

﴿۴﴾ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ

که ما انسان را در بهترین صورت و نظام آفریده‌ایم .

«سپینین» را بعضی جمع «سینه» به معنی «درخت» دانسته‌اند و باتوجه به این‌که «طُور» به معنی «کوه» است ، مفهوم آن «کوه پردرخت» می‌شود ، بعضی نیز گفته‌اند «سپینین» اسم زمینی است که آن کوه بر آن قرار دارد و برخی دیگر نیز آن را به معنی «پربرکت و زیبا» دانسته‌اند . «تَقْوِيم» به معنی «درآوردن چیزی به صورت مناسب و نظام معتدل و کیفیت شایسته» است و گستردگی مفهوم آن اشاره به این است که خداوند، انسان را از هر نظر موزون و شایسته آفرید ، هم از نظر جسمی و هم از نظر روحی و عقلی ، چراکه هرگونه استعدادی را در وجود او قرار داده و او را برای پیمودن قوس صعودی بسیار عظیمی آماده ساخته و با اینکه انسان «جرم صغیری» است ، «عالم کبیر» را در او جا داده است .

﴿۵﴾ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ

سپس او را به پائین ترین مرحله بازگرداندیم .

می‌گویند: همیشه در کنار کوههای بلند، دره‌های بسیار عمیق وجود دارد و در برابر آن قوس

صعودی تکامل انسان، قوس نزولی وحشتناکی دیده می‌شود، چرا چنین نباشد، در حالی که انسان موجودی است مملو از استعدادهای سرشار که اگر در طریق صلاح از آن استفاده کند، بر بالاترین قله افتخار قرار می‌گیرد و اگر این همه هوش و استعداد را در طریق فساد به کار اندازد، بزرگترین مفسده را می‌آفریند و طبیعی است که به «اسفل السافلین» کشیده شود.

﴿۶﴾ **إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ**

مگر کسانی که ایمان آورده‌اند و اعمال صالح انجام داده‌اند که برای آنها پاداشی است قطع ناشدنی.

«مَمْنُون» از ماده «من» در اینجا به معنی «قطع» یا «نقص» است، بنابراین «غَيْرُ مَمْنُون» اشاره به پاداشی دایمی و خالی از هرگونه نقص است.

﴿۷﴾ **فَمَا يَكْذِبُكَ بَعْدَ الدِّينِ**

پس چه چیز سبب می‌شود که تو بعد از این همه، روز جزا را تکذیب کنی؟
ساختمان وجود تو از یکسو و ساختمان این جهان پهناور از سوی دیگر نشان می‌دهد که

زندگی چند روزه دنیا نمی تواند هدف نهایی آفرینش تو و این عالم بزرگ باشد . عالم گیاهان پیوسته و در هر سال منظره مرگ و حیات مجدد را در برابر چشم انسان مجسم می سازند و آفرینش های پی در پی دوران جنینی هر کدام معاد و حیات مجددی محسوب می شوند ، با این همه چگونه این انسان روز جزا را انکار می کند ؟

﴿ ۸ ﴾ اَلَيْسَ اللّٰهُ بِاَحْكَمِ الْحَاكِمِيْنَ آیا خداوند بهترین حکم کنندگان نیست ؟

در حدیثی آمده است وقتی که پیغمبر اکرم سوره « تین » را تلاوت می فرمود ، وقتی به این آیه می رسید ، می فرمود : « بَلَى وَ اَنَا عَلٰی ذٰلِكَ مِنَ الشّٰهِدِيْنَ : آری خداوند احکم الحاکمین است و من بر این امر گواهم » . (۱)

پایان سوره تین

سورة علق

فضیلت تلاوت سورة «علق»

در فضیلت تلاوت این سوره ، امام صادق علیه السلام فرموده اند : «هرکس در روز یاشب سورة علق را بخواند و در همان شب یا روز بمیرد ، شهید از دنیا رفته است و خداوند او را شهید مبعوث می کند و در صف شهیدان جای می دهد و در قیامت همچون کسی است که با شمشیر در راه خدا با پیامبر خدا جهاد کرده است . » (۱)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 ﴿١﴾ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ
 بنام خداوند بخشنده بخشاینده بخشاینده
 بخوان به نام پروردگارت که جهان را آفرید.

به اعتقاد اکثر مفسران ، این سوره نخستین سوره ای است که بر پیغمبر اکرم نازل شده است ، بلکه به گفته بعضی پنج آیه اول این سوره به اتفاق همه مفسران در آغاز وحی بر رسول اکرم نازل شده ، مضمون آن نیز مؤید این معنی است . در روایات آمده که پیغمبر اکرم به کوه «حرا»

۱- «تفسیر برهان» ، جلد ۴ ، صفحه ۴۷۸ .

رفته بود، جبرئیل آمد و گفت: «ای محمد بخوان». پیامبر فرمود: «من قرائت کننده نیستم». جبرئیل او را در آغوش گرفت و فشرده و بار دیگر گفت: «بخوان». پیامبر همان جواب را تکرار کرد، در سومین بار این پنج آیه را تلاوت نمود. این سخن را گفت و از دیده پیامبر پنهان شد. رسول خدا که با دریافت نخستین اشعه وحی سخت خسته شده بود، به سراغ «خدیجه» آمد و فرمود: «زَمِّلُونِي وَ دَثِّرُونِي: مرا بپوشانید و جامه ای بر من بپوشانید تا استراحت کنم». (۱)

«طبرسی» در «مجمع البیان» نیز نقل می کند که پیامبر به «خدیجه» فرمود: «هنگامی که تنهامی شوم، ندایی می شنوم (و نگرانم)». «خدیجه» عرض کرد: «خداوند جز خیر درباره تو کاری نخواهد کرد چرا که به خدا سوگند تو امانت را ادا می کنی، صله رَحِم بجا می آوری و در سخن گفتن راستگو هستی». «خدیجه» می گوید: «بعد از این ماجرا ما به سراغ «وَرَقَةَ بْنِ نُوفَل» رفتیم (او از آگاهان عرب و عموزاده خدیجه بود)، رسول الله آنچه را دیده بود، برای «ورقه» بیان کرد، «ورقه»

۱- «تفسیر ابوالفتح رازی»، جلد ۱۲، صفحه ۹۶.

گفت: « هنگامی که آن منادی به سراغ تو می آید، دقت کن بین چه می شنوی؟ سپس برای من نقل کن ». پیامبر در خلوتگاه خود این را شنید که می گوید: « ای محمد بگو: « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، تَوْفِ لَا الضَّالِّينَ » و بگو: « لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ »، سپس حضرت به سراغ « ورقة » آمد و مطلب را برای او بازگو کرد. « ورقة » گفت: « بشارت بر تو و باز هم بشارت بر تو، من گواهی می دهم تو همان هستی که « عیسی بن مریم » بشارت داده است. و تو شریعتی همچون « موسی » داری، تو پیامبر مرسلی و به زودی بعد از این روز مأمور به جهاد می شوی و اگر من آن روز را درک کنم، در کنار تو جهاد خواهم کرد ^(۱). بعضی گفته اند: مفعول در این آیه محذوف است و در اصل چنین بوده که: « اقْرَأِ الْقُرْآنَ بِاسْمِ رَبِّكَ: قرآن را با نام پروردگارت بخوان » و به همین جهت بعضی این آیه را دلیل بر آن گرفته اند که "بسم الله" جزء سوره های قرآن است. قابل توجه اینکه در اینجا قبل از هر چیز تکیه روی مسألة « ربوبیت » پروردگار شده است و می دانیم که « رب » به معنای "مالک مصلح"

است ، کسی که هم صاحب چیزی است و هم به اصلاح و تربیت آن می پردازد . سپس برای اثبات ربوبیت پروردگار ، بر روی مسأله خلقت و آفرینش جهان هستی تکیه شده است ، چراکه بهترین دلیل بر ربوبیت او خالقیت او است ، کسی عالم را تدبیر می کند که آفریننده آن است .

﴿ ۲ 〉 **خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ** همان کس که انسان را از خون بسته ای خلق کرد . « مِنْ عَلَقٍ » در اصل به معنی " چسبیدن به چیزی " است و لذا به خون بسته و همچنین به زالو که برای مکیدن خون به بدن می چسبد ، علق گفته اند و از آنجا که نطفه بعد از گذراندن دوران نخستین را در عالم جنین ، به شکل قطعه خون بسته چسبنده ای درمی آید که در ظاهر بسیار کم ارزش است ، مبدأ آفرینش انسان را در این آیه همین موجود ناچیز می شمرد ، تا قدرت نمایی عظیم پروردگار روشن شود که از موجودی چنان بی ارزش مخلوقی چنین پرارزش آفریده است . درست است که در آن زمان این گونه مسائل هنوز شناخته نشده بود ، ولی قرآن مجید از طریق اعجاز علمی پرده از روی آن برداشته است .

﴿ ۳ 〉 **إِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ** بخوان که پروردگارت از همه بزرگوارتر است .

این آیه در حقیقت پاسخی است به گفتار پیامبر در جواب جبرئیل که گفت: من قرائت‌کننده نیستم، یعنی «از برکت پروردگار فوق‌العاده کریم و بزرگوar تو توانایی بر قرائت و تلاوت داری».

﴿۴﴾ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ همان کسی که به وسیله قلم تعلیم نمود.
 ﴿۵﴾ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ و به انسان آنچه را نمی‌دانست، یاد داد.

آیه چهارم در واقع دو معنی دارد: نخست اینکه خداوند نوشتن و کتابت را به انسان آموخت و قدرت و توانایی این کار عظیم را که مبدأ تاریخ بشر و سرچشمه تمام علوم و فنون و تمدن‌ها است، در او ایجاد کرد. دیگر این که منظور این است که علوم و دانش‌ها را از این طریق و با این وسیله به انسان آموخت.

آغاز وحی همراه با آغاز یک حرکت علمی بود

این آیات چنان که گفتیم به اعتقاد غالب مفسران یا تمام آنها نخستین آیاتی است که بر قلب پاک پیامبر نازل شده است و با تابش نخستین اشعه وحی، فصل تازه‌ای در تاریخ بشریت آغاز شد و نوع بشر مشمول یکی از بزرگترین الطاف الهی گشت، کاملترین آیین‌های الهی که نقطه پایان و ختم ادیان بود، نازل گردیده و پس از نزول تمام احکام و تعلیمات اسلامی به مصداق

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (۳ / مائده) ، دین الهی تکمیل و نعمتش به حد تمام و کمال رسید و اسلام دین مرضی الهی گشت . موضوع بسیار جالب اینجا است در عین این که پیامبر « اُمّی » و « درس نخوانده » بود و محیط حجاز را یکپارچه جهل و نادانی فراگرفته بود ، در نخستین آیات وحی تکیه بر مسأله « علم » و « قلم » است که بلافاصله بعد از نعمت بزرگ خلقت و آفرینش در این آیات ذکر شده است . در حقیقت این آیات نخست از تکامل « جسم » انسان ، از یک موجود بی ارزش مانند « علقه » خبر می دهد و از سوی دیگر از تکامل « روح » به وسیله تعلیم و تعلّم مخصوصاً از طریق قلم سخن می گوید . آن روز که این آیات نازل می شد ، نه تنها در حجاز که مملو از جهل و نادانی بود ، کسی برای قلم ارزشی قائل نبود ، بلکه در دنیای متمدن آن زمان نیز قلم از اهمیت کمی برخوردار بود . اما امروز می دانیم که تمام تمدنها و علوم و دانشها و پیشرفتهایی که در هر زمینه نصیب بشر شده ، بر محور قلم دور می زند و به راستی « مداد علماء » بر « دماء شهدا » پیشی گرفته ، چراکه هم زیربنای خون شهید و هم پشتوانه آن مرکب و قلم دانشمندان است و اصولاً سرنوشت اجتماعات انسانی در درجه اول به نیش قلم ها

بسته است. اصلاحات جوامع انسانی از قلمهای مؤمن و متعهد شروع می‌شود و فساد و تباهی اجتماعات نیز از قلمهای مسموم و فاسد مایه می‌گیرد. بی‌جهت نیست که قرآن مجید سوگند به قلم و آنچه با قلم می‌نویسند، یاد کرده یعنی هم به «ابزار» و هم به «محصول» آن ابزار، آنجا که می‌فرماید: «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ» (۱/قلم) نه، سوگند به قلم و آنچه را با قلم می‌نویسند. می‌دانیم دوران زندگی بشر را به دو دوران تقسیم می‌کنند: دوران تاریخ و دوران قبل از تاریخ. دوران تاریخ زمانی است که قلم و خواندن و نوشتن ابداع شده بود و انسان توانسته است چیزی از زندگی خود را با قلم بنگارد و برای آیندگان به یادگار بگذارد و به این ترتیب تاریخ بشر مساوی است با تاریخ پیدایش قلم و خط. بنابراین پایه اسلام از همان آغاز بر علم و قلم گذارده شده است و بی‌جهت نیست که قومی چنان عقب مانده به قدری در علوم و دانشها پیش رفتند که علم و دانش را - به اعتراف دوست و دشمن - به همه جهان صادر کردند و به اعتراف مورخان معروف اروپا این نور علم و دانش مسلمین بود که بر صفحه اروپای تاریک قرون وسطی تابید و آنها را وارد عصر تمدن ساخت. در این زمینه کتابهای فراوانی از سوی خود آنها تحت عنوان «تاریخ تمدن اسلام» یا

« میراث اسلام » نوشته شده است . چقدر نازیباست ملتی این چنین و آیینی آن چنان در میدان علم و دانش عقب بمانند و نیازمند دیگران و حتی وابسته به آنها شوند .

ذکر خدا در هر حال

آغاز دعوت پیغمبر اکرم از ذکر نام خدا شروع شد ، « اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ » . و جالب اینکه تمام زندگانی پربار او آمیخته با ذکر و یاد خداوند بود . ذکر خداوند باهرنفسش توأم بود ، برمی خاست ، می نشست ، می خوابید ، راه می رفت ، سواری می شد ، پیاده می شد ، توقف می کرد ، همه با یاد خدا بود و بانام « الله » . هنگامی که از خواب بیدار می شد ، می فرمود : « الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَ إِلَيْهِ النُّشُورُ » . « ابن عباس » می گوید : شبی خدمتش خوابیده بودم ، هنگامی که از خواب بیدار شد ، سر به سوی آسمان بلند کرد و ده آیه آخر سوره آل عمران را تلاوت فرمود : « إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ ... » سپس عرضه داشت : « اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ نُورُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَنْ فِيهِنَّ ... اللَّهُمَّ لَكَ أَسْلَمْتُ وَ بِكَ أَمَنْتُ وَ عَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْكَ أُنَبِّئُ ... » پروردگار! حمد و ستایش مخصوص توست ، نور آسمانها و زمین و آنچه در آن است تویی ... خدایا تسلیم تو می باشم و به تو

ایمان آوردم و بر تو توکل می‌کنم و به‌سوی تو بازگشت و توبه می‌نمایم». هنگامی که از خانه بیرون می‌آمد، می‌فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ، تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ، اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِكَ اَنْ اُضِلَّ، اَوْ اُضَلَّ، اَوْ اُزَلَّ، اَوْ اُزَلَ اَوْ اُظْلِمَ، اَوْ اُظْلَمَ، اَوْ اُجْهَلَ اَوْ یُجْهَلَ عَلَیَّ: بنام خدا، بر خدا توکل می‌کنم، پروردگارا به تو پناه می‌برم از اینکه گمراه کنم، یا گمراه شوم، یا بلغزانم یا لغزیده شوم، ظلم کنم یا به ظلم گرفتار شوم، یا به نادانی بکشانم یا خودم به نادانی سوق داده شوم». هنگامی که وارد مسجد می‌شد، می‌فرمود: «اَعُوْذُ بِاللّٰهِ الْعَظِیْمِ وَ بِوَجْهِهِ الْكَرِیْمِ وَ سُلْطَانِهِ الْقَدِیْمِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ». و هنگامی که لباس نوبی در تن می‌کرد، می‌فرمود: «اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ اَنْتَ كَسَوْتَنِيْهِ اَسْأَلُكَ خَيْرَهُ وَ خَيْرَ مَا صُنِعَ لَهُ وَ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ وَ شَرِّ مَا صُنِعَ لَهُ: خدا یا حمد مخصوص توست، تو مرا پوشاندی، از تو خیر را در پوشاکم می‌طلبم و نیز خیر آنچه که لباس برای آن ساخته شده است و به تو پناه می‌برم از شر پوشاک (مصرف شر) و نیز شر آنچه که لباس برای آن ساخته شده است». و هنگامی که به خانه بازمی‌گشت، می‌فرمود: «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ كَفَانِیْ وَ اَوَانِیْ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اطْعَمَنِیْ وَ سَفَّانِیْ: حمد خدای را که مرا کفایت کرد و پناه داد و طعام عنایت فرمود و سیرابم کرد». و به همین ترتیب تمام زندگی او با یاد خدا و نام خدا و تقاضای الطاف

خداوند عجیب و آمیخته بود. (۱)

﴿۶﴾ كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ هَرَّكَجَنَیست (که انسان حق شناس باشد) قطعاً طغیان می کند.

﴿۷﴾ اِنْ رَاَهُ اسْتَغْنٰی به خاطر این که خود را بی نیاز می بیند.

این طبیعت غالب انسان ها است ، طبیعت کسانی است که در مکتب عقل و وحی پرورش نیافته اند که وقتی خود را مستغنی می پندارند ، شروع به سرکشی و طغیان می کنند . نه خدا را بنده اند، نه احکام او را به رسمیت می شناسند، نه به ندای وجدان گوش می دهند و نه حق و عدالت را رعایت می کنند . انسان و هیچ مخلوق دیگر هرگز بی نیاز و مستغنی نخواهد شد ، بلکه موجودات ممکنه همیشه نیازمند به لطف و نعمتهای خدا هستند و اگر لحظه ای فیض او قطع شود ، درست در همان لحظه همه نابود می گردند ، منتها انسان گاهی به غلط خود را بی نیاز می پندارد و تعبیر لطیف آیه نیز اشاره به همین معنا است که می گوید : « خود را بی نیاز می بیند » نمی گوید : « بی نیاز می شود » .

- ۸ ﴿إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ﴾ مسلماً بازگشت همه به سوی پروردگار تو است .
 در این آیه طاغیان مستکبر را مورد تهدید قرار داده است و او طغیانگران را به کیفر اعمالشان می‌رساند .
- ۹ ﴿أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَىٰ﴾ به من خبر ده آیا کسی که نهی می‌کند ...
 ۱۰ ﴿عَبْدًا إِذَا صَلَّىٰ﴾ بنده‌ای را به هنگامی که نماز می‌خواند (آیا مستحق عذاب الهی نیست؟)
 در احادیث آمده که : " ابو جهل " از اطرافیان خود سؤال کرد : « آیا محمد در میان شما نیز (برای سجده) صورت به خاک می‌گذارد ؟ گفتند : « آری » ، گفت : « سوگند به آنچه ما به آن سوگند یاد می‌کنیم ، اگر او را در چنین حالی ببینم ، با پای خود گردن او را لِه می‌کنم » . به او گفتند : « ببین ، او در آنجا مشغول نماز خواندن است » . ابو جهل حرکت کرد تا گردن پیامبر را زیر پای خود بفشارد ولی هنگامی که نزدیک آمد ، عقب‌نشینی کرده و با دستش گویی چیزی را از خود دور می‌کرد . به او گفتند : « این چه وضعی است که در تو می‌بینیم ؟ گفت : « ناگهان میان خودم و او خندقی از آتش دیدم و منظره وحشتناک و همچنین بال و پرهایی مشاهده کردم » . در اینجا پیامبر فرمود : « قسم به کسی که جانم در دست اوست اگر به من نزدیک می‌شد ، فرشتگان خدا بدن او را قطعه قطعه می‌کردند و عضو عضو او را می‌ربودند » ، اینجا

بود که این آیات نازل شد. ^(۱۱) ولی این شأن نزول هرگز مانع گستردگی مفهوم آیه نیست.

﴿۱۱﴾ اَرَأَيْتَ اِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَىٰ به من خبر ده اگر این بنده بر طریق هدایت باشد،

﴿۱۲﴾ اَوْ اَمَرَ بِالْتَّقْوٰی یا مردم را به تقوا دستور دهد (آیا نهی کردن او سزاوار است؟)

در دو آیه فوق برای تأکید بیشتر می افزاید: آیا نهی کردن این بنده نمازگزار هدایت شده و راهنمایی کننده مردم، سزاوار است؟ و آیا مجازات کسی که مزاحم چنین بنده ای می شود، جز آتش دوزخ می تواند باشد؟

﴿۱۳﴾ اَرَأَيْتَ اِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلٰی

به من خبر ده اگر (این طغیانگر) تکذیب حق کند و به آن پشت نماید، (چه سرنوشت

دردناکی خواهد داشت؟)

﴿۱۴﴾ اَلَمْ يَعْلَمْ بِاَنَّ اللّٰهَ يَرٰی آیا او نمی داند که خداوند همه اعمالش را می بیند؟

عالم هستی محضر خداست

توجه به این واقعیت که هر کاری را انسان انجام می‌دهد در پیشگاه خدا است و اصولاً «تمام عالم هستی محضر خداست» و چیزی از اعمال و حتی نیات آدمی از او پنهان نیست، می‌تواند روی برنامه زندگی انسان اثر زیاد بگذارد و او را از خلافتکاری‌ها بازدارد، مشروط بر اینکه ایمان به این مطلب واقعاً در دل او جای گیرد و به صورت یک باور قطعی درآید. در حدیثی می‌خوانیم: «أَعْبُدُ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ: خدا را آنچنان عبادت کن که گویی او را می‌بینی و اگر تو او را نمی‌بینی، او تو را به خوبی می‌بیند». نقل می‌کنند بیداردلی بعد از گناهی توبه کرده بود و پیوسته می‌گریست، گفتند: چرا این قدر گریه می‌کنی؟ مگر نمی‌دانی خداوند متعال غفور است؟ گفت: آری، ممکن است او عفو کند ولی این خجلت و شرمساری را که او مرا دیده است، چگونه از خود دور سازم؟ گیرم که **تـو از سرگنه درگذری**

زان شرم که دیدی که چه کردم چه کنم؟

﴿١٥﴾ كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ

چنان نیست که او خیال می‌کند اگر دست از کار خود بردارد ناصیه‌اش (موی پیش

سرش را گرفته (و به سوی عذاب می کشانیم).

﴿ ۱۶ ﴾ **نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ** موی پیشانی دروغگوی خطاکار را. «لَنَنْفَعَكَ» از ماده «سفع» (بر وزن عفو) به معنی "گرفتن و به شدت کشیدن" می باشد. «نَاصِيَةٍ» موی پیش سر است و گرفتن ناصیه در جایی گفته می شود که بخواهند کسی را با ذلت و خواری به سوی کاری برند، زیرا هنگامی که موی پیش سر کسی را می گیرند، قدرت هرگونه حرکت از او سلب می شود و چاره ای جز تسلیم ندارد. البته کلمه «نَاصِيَةٍ» هم در مورد افراد و هم اشیاء نفیس به کار می رود، همان گونه که ما در فارسی تعبیر به «پیشانی جمعیت» یا «پیشانی ساختمان» می کنیم. بنابراین تعبیر به «نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ»، اشاره به شخصی است که صاحب این ناصیه است که هم دروغگو بود و هم خطاکار، همچون ابوجهل. آیا منظور این است که این ماجرا در قیامت واقع می شود که موی پیش سر امثال ابوجهل را می گیرند و به سوی آتش دوزخ می کشانند، یا در دنیا تحقق می یابد و یا هر دو؟ بعید نیست هر دو باشد و شاهدش روایت زیر است: هنگامی که سورة اَلرَّحْمٰن نازل شد، پیغمبر به یارانش فرمود: «چه کسی از شما این سوره

د. ابر رؤسای قریش می‌خواند؟ حاضران در پاسخ کمی سکوت کردند، چراکه از آزار سران قریش بیمناک بودند. «عبدالله بن مسعود» برخاست و گفت: «ای رسول خدا! من این کار را می‌کنم ...» «ابن مسعود» که جثه‌ای کوچک داشت و از نظر جسمانی ضعیف بود، برخاست و نزد سران قریش آمد، آنها را در گرد کعبه جمع دید، تلاوت سورة الرَّحْمَنِ را آغاز کرد. ابوجهل برخاست و چنان سیلی به صورت او زد که گوش او پاره شد و خون جاری گشت. «ابن مسعود» گریان به خدمت پیغمبر آمد، هنگامی که چشم پیغمبر بر او افتاد، ناراحت شد سر را به زیر انداخت و در غم و اندوه عمیقی فرو رفت. ناگهان جبرئیل نازل شد در حالی که خندان و مسرور بود، فرمود: «ای جبرئیل چرا می‌خندی در حالی که «ابن مسعود» گریان است؟ عرض کرد: «به زودی دلیل آن را خواهی دانست». این ماجرا گذشت، هنگامی که مسلمانان روز جنگ بدر پیروز شدند، «ابن مسعود» در میان کشته‌های مشرکان گردش می‌کرد، چشمش به ابوجهل افتاد، در حالی که آخرین نفس‌های خود را می‌کشید، «ابن مسعود» روی سینه او قرار گرفت، هنگامی که چشمش به او افتاد، گفت: «ای چوپان ناچیز! بر جایگاه بلندی قرار گرفته‌ای»، «ابن مسعود» گفت: «الْإِسْلَامُ يَغْلُوا وَ لَا يُغْلَى عَلَيْهِ:

اسلام برتری می‌گیرد و چیزی بر اسلام برتری نخواهد گرفت». ابوجهل به او گفت: «به دوست محمد بگو: اَحَدی در زندگی در نظر من از او مبعوض تر نبود و حتی در حال مرگم». هنگامی که این سخن به گوش پیغمبر رسید، فرمود: «فرعون زمان من، از فرعون موسی بدتر بود، چرا که او در واپسین لحظات عمر گفت: من ایمان آوردم ولی این طغیانش بیشتر شد». سپس ابوجهل رو به «ابن مسعود» کرد و گفت: «سر مرا با این شمشیر قطع کن که تیر تراست»، هنگامی که «ابن مسعود» سرش را جدا کرد، نمی‌توانست آن را بردارد و به خدمت رسول خدا آورد (موی پیش سر او را گرفت و روی زمین کشید و خدمت پیامبر آورد و مضمون آیه در این دنیا نیز تحقق یافت). (۱)

سپس هر که را می‌خواهد صدا بزند (تایاریش کند). ﴿١٧﴾ فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ

ما هم به زودی مأموران دوزخ را صدایم زنیم. ﴿١٨﴾ سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ

«نادی» از ماده «نَدَاء» (صدا زدن) به معنی مجلس عمومی است و گاه به مرکز تفریح نیز گفته

می‌شود ، چون در آنجا افراد یکدیگر را صدا می‌زنند و ندا می‌کنند . بعضی گفته‌اند : از « نداء » به معنی بخشش گرفته شده چون در آنجا از یکدیگر پذیرایی می‌کنند . « ذَا الرُّدَّة » که به مجلس مشورتی معروف قریش گفته می‌شد ، نیز از همین معنی گرفته شده است . ولی در اینجا منظور از « نادئ » ، جماعتی است که در آن مجلس جمع می‌شوند یا به تعبیر دیگر قوم و شیره و دوستانی است که امثال ابوجهل در کارهای خود بر آنها تکیه می‌کردند . « زَبَانِيَّة » جمع « زَبْنِيَّة » در اصل به معنی مأمورین انتظامی ، از ماده « زبن » (بر وزن متن) به معنی دفع کردن و صدمه زدن و دور ساختن است و در اینجا به معنی فرشتگان عذاب و مأموران دوزخ است . در روایتی از « ابن عباس » آمده است که روزی ابوجهل نزد رسول خدا آمد درحالی‌که حضرت نزدیک مقام ابراهیم مشغول نماز بود ، صدا زد : « مگر من تو را از این کار نهی نکردم ؟ » حضرت بر او بانگ زد و او را از خود راند . ابوجهل گفت : « ای محمد ! بر من بانگ می‌زنی و مرا می‌رانی ؟ تو نمی‌دانی قوم و عشیره من در

این سرزمین از همه بیشتر است». در این جا آیه «فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ» نازل شد. (۱)

﴿١٩﴾ كَلَّا لَا تَطِيعُہُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ ﴿﴾

چنان نیست که او می‌پندارد، هرگز او را اطاعت مکن و سجده نما و تقرب جوی.

سجده کن و تقرب جوی

ابوجهل‌ها کوچکتر از آنند که بتوانند مانع سجده تو شوند و یا در راه پیشرفت آیینت سنگ بیندازند و مانع ایجاد کنند، تو با توکل بر پروردگار و نیایش و عبادت و سجده، در این مسیر گام بردار و هر روز به خدای خود نزدیک و نزدیکتر شو. ضمناً از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که «سجده» باعث قرب انسان در درگاه خداست و لذا در حدیثی از پیامبر می‌خوانیم: «أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ اللَّهِ إِذَا كَانَ سَاجِدًا»: نزدیک‌ترین حالت بنده به خدا، زمانی است که در سجده باشد. (۲)

۱- «فی ظلال القرآن»، جلد ۱۰، صفحه ۶۲۴.

۲- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۶۱۰.

البته می‌دانیم طبق روایات اهل بیت عصمت چهار سجده واجب در قرآن داریم «الْمَ سَجْدَةً» و «فُصِّلَتْ» و «النَّجْم» و در این جا سوره «عَلَق» و بقیه سجده‌های قرآن مستحب است.

طغیان و احساس بی‌نیازی

غالب مفاسد دنیا از قشرهای مرفه و مستکبر سرچشمه می‌گیرد و همیشه در صف اول مبارزه در مقابل انبیاء آنها بودند، همانها که گاه قرآن از آنان به «مَلَأُ» (۶۰ / اعراف) و گاه به «مُتَرَفِّینَ» (۳۴ / سبأ) و گاه به «مُسْتَكْبِرِینَ» (۶۷ / مؤمنون) که اولی اشاره به جمعیت اشرافی است که ظاهرشان چشمها را پر می‌کند و درونشان تهی و خالی است و دومی اشاره به کسانی است که در ناز و نعمت به سر می‌برند و مست و مغرورند و از درد و رنج دیگران بی‌خبر و سومی به آنها که بر مرکب کبر و غرور سوار و از خدا و خلق دورند. و سرچشمه همه این‌ها، احساس بی‌نیازی و غناست و این از ویژگی‌های افراد کم‌ظرفیت است که وقتی به نعمت و مال و مقامی می‌رسند، چنان مست می‌شوند و احساس بی‌نیازی می‌کنند که خدا را هم به دست فراموشی می‌سپارند، درحالی‌که می‌دانیم از نسیمی دفتر ایام برهم می‌خورد و تمام اموال انسان در کمتر از یک ساعت ممکن است

نابود شود ، یا سیل و صاعقه و زلزله‌ای همه را بر باد دهد و سلامت او نیز با گلوگیر شدن یک جرعه آب چنان به خطر بیفتد که مرگ را با چشم خود ببیند . این چه غفلتی است که دامن گروهی را می‌گیرد و خود را بی‌نیاز می‌پندارند و بر مرکب سرکش غرور سوار شده و صحنه اجتماع را جولانگاه خود قرار می‌دهند . پناه بر خدا از این جهل و نادانی و از این بی‌خبری و خیره‌سری .

برای از میان رفتن چنین حالتی کافی است که انسان کمی به ضعف بی‌حساب خود و قدرت عظیم پروردگار بیندیشد و کمی تاریخ گذشتگان را ورق بزند و سرگذشت اقوامی را که از او قوی‌تر و نیرومندتر بودند ، ببیند تا از مرکب غرور پیاده شود .

پایان سورة علق

سورة قدر

فضیلت تلاوت سورة « قدر »

در فضیلت تلاوت این سوره، از پیغمبر اکرم نقل شده است که فرمود: «هرکس این سوره را تلاوت کند، مانند کسی است که ماه رمضان را روزه گرفته و شب قدر را احیاء داشته است». (۱) امام باقر (علیه السلام) نیز در این مورد فرموده‌اند: «کسی که سوره قدر را بلند و آشکار بخواند، مانند کسی است که در راه خدا شمشیر کشیده و جهاد می‌کند و کسی که به طور پنهان بخواند، مانند کسی است که در راه خدا به خون آغشته شده است». (۲)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ
 شب قدر، شب نزول قرآن

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
 ما آن (قرآن) را در شب قدر نازل کردیم.

ابهام در ضمیر برای بیان عظمت مرجع ضمیر است. در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه

هم از نظر تاریخی و هم از نظر ارتباط ، محتوای قرآن با حوادث زندگی پیامبر مسلم است که این کتاب آسمانی به طور تدریجی و در طی ۲۳ سال نازل گردید ، این امر چگونه با آیات فوق که می‌گوید : در ماه رمضان و شب قدر نازل شده است ، سازگار می‌باشد ؟ پاسخ این سؤال به گونه‌ای که بسیاری از محققان گفته‌اند ، این است که قرآن دارای دو نزول بوده است . نزول دفعی که در یک شب تمام آن بر قلب پاک پیامبر یا از بیت المعمور یا از لوح محفوظ به آسمان دنیا نازل گردید . و نزول تدریجی که در طول ۲۳ سال دوران نبوت انجام گرفت . قابل توجه این‌که درباره‌ی نزول قرآن در بعضی آیات تعبیر به «انزال» و در بعضی دیگر تعبیر به «تنزیل» شده و از پاره‌ای از متون لغت استفاده می‌شود که «تنزیل» معمولاً در جایی گفته می‌شود که چیزی تدریجاً نازل گردد ولی «انزال» مفهوم وسیع‌تری دارد که نزول دفعی را نیز شامل می‌گردد.^(۱) این تفاوت تعبیر که در آیات قرآن آمده ، می‌تواند اشاره به دو نزول فوق باشد .

۱- « مفردات » راغب ، ماده « نزل » .

وَمَا أَدْرِيكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ ﴿٢﴾
وَمَا أَدْرِيكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ ﴿٣﴾

و توجه می دانی شب قدر چیست؟

شب قدر بهتر از هزار ماه است.

هزار ماه معادل هشتاد و سه سال و چهار ماه است، واقعاً چه شب با عظمتی است که به اندازه یک عمر طولانی پربرکت ارزش دارد. در بعضی از تفاسیر آمده است که پیغمبر اکرم فرمود: یکی از بنی اسرائیل لباس جنگ در تن کرده بود و هزار ماه از تن بیرون نیاورد و پیوسته مشغول (یا آماده) جهاد فی سبیل الله بود، اصحاب و یاران تعجب کردند و آرزو داشتند چنان فضیلت و افتخاری برای آنها نیز میسر می شد، این آیه نازل گشت و بیان کرد که «شب قدر از هزار ماه برتر است»^(۱) در حدیث دیگری نیز آمده است که پیغمبر اکرم از چهار نفر از بنی اسرائیل که هشتاد سال عبادت خدا را بدون عصیان انجام داده بودند، سخن به میان آورد، اصحاب آرزو کردند که ای کاش آنها هم چنین توفیقی پیدا می کردند، آیه فوق در این زمینه نازل شد.^(۲) در این که عدد هزار

۱- «دُرُ الْمَنْشُور»، جلد ۶، صفحه ۳۷۱. ۲- «دُرُ الْمَنْشُور»، جلد ۶، صفحه ۳۷۱.

در اینجا برای «تعداد» است یا «تکثیر» ، باید گفت که : اصولاً عدد همیشه برای «تعداد» است مگر این که قرینه روشنی بر «تکثیر» باشد .

﴿ ٤ 〉 تَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرِ
فرشتگان و «روح» در آن شب به اذن پروردگارشان برای (تقدیر) هر کار نازل می شوند .
با توجه به این که «تَنْزَلُ» فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد (در اصل «تَنْزَلُ» بوده)
روشن می شود که شب قدر مخصوص به زمان پیغمبر اکرم و نزول قرآن مجید نبوده ، بلکه
امری است مستمر و شیی است مداوم که در همه سال تکرار می شود . «روح» مخلوق عظیمی است
ما فوق فرشتگان ، چنان که در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که شخصی از ایشان سؤال
کرد : « آیا روح همان جبرئیل است ؟ » امام علیه السلام در پاسخ فرمود : « جِبْرِئِيلُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ ، وَالرُّوحُ
أَعْظَمُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ ، أَلَيْسَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ : تَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ : جبرئیل از ملائکه

است و روح ، اعظم از ملائکه است ، مگر خداوند متعال نمی فرماید : ملائکه و روح نازل می شوند ؟^(۱)
 منظور از « مِنْ كُلِّ أَمْرٍ » این است که فرشتگان برای تقدیر و تعیین سرنوشت ها و آوردن هر خیر و برکتی در آن شب نازل می شوند و هدف از نزول آنها انجام این امور است یا این که هر امر خیر و سرنوشت و تقدیری را با خود می آورند .

﴿ ۵ ﴾ سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ

شبی است مملو از سلامت (و برکت و رحمت) تا طلوع صبح .
 « سَلَامٌ » که به معنی "سلامت" است ، بر آن شب (به جای اطلاق سالم) در حقیقت نوعی از تأکید است همان گونه که گاه می گوئیم : فلان کس عین عدالت است . در داستان ابراهیم علیه السلام آمده است که چند نفر از فرشتگان الهی نزد او آمدند و بشارت تولد فرزند برای او آوردند و بر او سلام کردند (۶۹ / هود) می گویند : لذتی که ابراهیم علیه السلام از سلام این فرشتگان برد با تمام دنیا برابری

۱- تفسیر «برهان» ، جلد ۴ ، صفحه ۴۸۱ .

نداشت ، اکنون باید فکر کرد که وقتی گروه گروه فرشتگان در شب قدر نازل می شوند و بر مؤمنان سلام می کنند ، چه لذت و لطف و برکتی دارد ؟ وقتی ابراهیم علیه السلام را در آتش نمرودی افکندند ، فرشتگان آمدند و براو سلام کردند و آتش براو گلستان شد، آیا آتش دوزخ به برکت سلام فرشتگان بر مؤمنان در شب قدر «بَرَد» و «سلام» نمی شود؟ این امر در واقع نشانگر عظمت امت محمد است. (۱)

* نکته ها:

۱ - چه اموری در شب قدر مقدر می شود ؟

شب قدر به این جهت «قدر» نامیده شده که جمیع مقدرات بندگان در تمام سال در آن شب تعیین می شود . این بیان هماهنگ با روایات متعددی است که می گوید : در آن شب ، مقدرات یک سال انسان ها تعیین می گردد و ارزاق و سرآمد عمرها و امور دیگر در آن لیلۃ مبارکه تفریق و تبیین می شود . البته این امر هیچ گونه تضادی با آزادی اراده انسان و مسأله اختیار ندارد ، چراکه تقدیر

۱- تفسیر «فخر رازی» ، جلد ۳۲ ، صفحه ۳۶ .

الهی به وسیله فرشتگان بر طبق شایستگی‌ها و لیاقت‌های افراد و میزان ایمان و تقوا و پاکی نیت و اعمال آنهاست. یعنی برای هر کس آن مقدر می‌کنند که لایق آن است یا به تعبیر دیگر زمینه‌هایش از ناحیه خود او فراهم شده و این نه تنها منافاتی با اختیار ندارد، بلکه تأکیدی بر آن است.

۲- شب قدر کدام شب است؟

مشهور و معروف در روایات این است که در دهه آخر ماه رمضان و شب بیست و یکم یا بیست و سوم است، لذا در روایتی می‌خوانیم که در دهه آخر ماه مبارک پیغمبر اکرم تمام شبها را احیاء می‌داشت و مشغول عبادت بود. در روایتی از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده که فرمود: «التَّحْدِثُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ تِسْعَةَ عَشَرَ، وَالْإِبْرَامُ فِي لَيْلَةِ إِحْدَى وَعِشْرِينَ، وَالْإِمْضَاءُ فِي لَيْلَةِ ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ: تقدیر مقدرات در شب نوزدهم و تحکیم آن در شب بیست و یکم و امضاء در شب بیست و سوم است»^(۱) و به این ترتیب بین روایات جمع می‌شود.

۱- «نور النقلین»، جلد ۵، صفحه ۶۲۶، حدیث ۶۲.

۳- چرا شب قدر مخفی است؟

بسیاری معتقدند مخفی بودن شب قدر در میان شبهای سال ، یا در میان شبهای ماه مبارک رمضان ، برای این است که مردم به همه این شبها اهمیت دهند ، همانگونه که خداوند رضای خود را در میان انواع طاعات پنهان کرده تا مردم به همه طاعات روی آورند و غضبش را در میان معاصی پنهان کرده تا از همه بپرهیزند ، دوستانش را در میان مردم مخفی کرده تا همه را احترام کنند ، اجابت را در میان دعاها پنهان کرده تا به همه دعاها رو آورند، اسم اعظم را در میان اسمائش مخفی ساخته تا همه را بزرگ دارند و وقت مرگ را مخفی ساخته تا در همه حال آماده باشند. و این دلیل مناسبی به نظر می‌رسد.

۴- آیا شب قدر در امتهای پیشین هم بوده است؟

ظاهر آیات این سوره نشان می‌دهد که شب قدر مخصوص زمان نزول قرآن و عصر پیامبر اکرم نبوده ، بلکه همه سال تا پایان جهان تکرار می‌شود ولی آیا در امتهای پیشین نیز بوده است یا نه ؟ صریح روایات متعددی این است که این از مواهب الهی بر این امت می‌باشد ، چنانکه در حدیثی از

پیغمبر اکرم آمده است که فرمود: « إِنَّ اللَّهَ وَهَبَ لِأُمَّتِي لَيْلَةَ الْقَدْرِ لَمْ يُعْطِهَا مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ: خداوند به امت من شب قدر را بخشیده و احدی از امتهای پیشین از این موهبت برخوردار نبودند». (۱)

۵- چگونه شب قدر برتر از هزار ماه است؟

ظاهر این است که بهتر بودن این شب از هزار ماه، به خاطر ارزش عبادت احیای آن شب است و روایات فضیلت لیلۃ القدر و فضیلت عبادت آن که در کتب شیعه و اهل سنت فراوان است، این معنی را کاملاً تأیید می کند. علاوه بر این نزول قرآن در این شب و نزول برکات و رحمت الهی در آن سبب می شود که از هزار ماه برتر و بالاتر باشد.

۶- چرا قرآن در شب قدر نازل شد؟

از آنجا که در شب قدر سرنوشت انسانها برای یک سال، بر طبق لیاقتها و شایستگی های آنها تعیین می شود، باید آن شب را بیدار بود و توبه کرد و خودسازی نمود و به درگاه خدا رفت و لیاقتی

۱- «دُرُ الْمَنثور»، جلد ۶، صفحه ۳۷۱.

بیشتر و بهتر برای رحمت او پیدا کرد. آری در لحظاتی که سرنوشت ما تعیین می‌شود، نباید انسان در خواب باشد و از همه چیز غافل و بی‌خبر که در این صورت سرنوشت غم‌انگیزی خواهد داشت. قرآن چون یک کتاب سرنوشت‌ساز است و راه سعادت و خوشبختی و هدایت انسان‌ها در آن مشخص شده، باید در شب قدر، شب تعیین سرنوشت‌ها، نازل گردد و چه زیباست رابطه میان «قرآن» و «شب قدر» و چه پرمعنی است پیوند این دو با یکدیگر. به عبارتی پیام این پیوند آن است که ای انسانها اگر می‌خواهید سرنوشت شما به‌خوبی رقم زده شود، به دستورات قرآن عمل کنید.

۷- آیا شب قدر در مناطق مختلف، یکی است؟

می‌دانیم آغاز ماه‌های قمری در همه سرزمین‌ها یکسان نیست و ممکن است در منطقه‌ای امروز اول ماه باشد و در منطقه دیگری دوم ماه، بنابراین شب قدر نمی‌تواند یک شب معین در سال بوده باشد، چراکه مثلاً شب بیست و سوم در مکه ممکن است شب بیست و دوم در ایران و عراق باشد و به این ترتیب قاعدتاً هر کدام باید برای خود شب قدری داشته باشند، آیا این با آنچه که از آیات و روایات استفاده می‌شود، سازگار است؟ پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن

می شود و آن این که : شب همان سایه نیم کره زمین است که بر نیم کره دیگر می افتد و می دانیم این سایه همراه گردش زمین در حرکت است و یک دوره کامل آن در بیست و چهار ساعت انجام می شود ، بنابراین ممکن است شب قدر یک دوره کامل شب به دور زمین باشد ، یعنی مدت بیست و چهار ساعت تاریکی که تمام نقاط زمین را زیر پوشش خود قرار می دهد ، شب قدر است که آغاز آن از یک نقطه شروع می شود و در نقطه دیگر پایان می گیرد .

پایان سوره قدر

سورة یٰسین

فضیلت تلاوت سورة « یٰسین »

در حدیثی از پیامبر در فضیلت تلاوت این سوره آمده: «اگر مردم می دانستند این سوره چه برکاتی دارد، خانواده و اموال را رها کرده، به فرا گرفتن آن می پرداختند». مردی از قبیله « خزاعه » عرض کرد: «ای رسول خدا! تلاوت آن چه اجر و پاداشی دارد؟» فرمود: «هیچ منافعی آن را قرائت نمی کند و نه کسانی که شک و تردید در دلشان است، به خدا سوگند فرشتگان مقرب از آن روز که آسمانها و زمین آفریده شده است، آن را می خوانند و لحظه ای در تلاوت آن سستی نمی کنند. هر کس آن را در شب بخواند، خداوند فرشتگانی را مأمور می کند که دین و دنیای او را حفظ کنند و آمرزش و رحمت برای او بطلبند و اگر در روز بخواند، به اندازه آن چه روز آنرا روشن می کند و شب آنرا تاریک می سازد، به او ثواب می دهند». (۱)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 ﴿١﴾ لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ
 کافران از اهل کتاب و مشرکان (می گفتند): ما دست از آیین خود بر نمی داریم تا دلیل
 روشنی برای مایاید .

این است آیین جاویدان

منظور از «بَيِّنَةُ» در اینجا "دلیل روشن" است که مصداق آن طبق آیه دوم شخص « پیامبر »
 است ، درحالی که قرآن را بر زبان داشت . در آغاز سوره به وضع اهل کتاب (یهود و نصاری) و
 مشرکان عرب قبل از ظهور اسلام پرداخته و می گوید: « آنها مدعی بودند ما دست از آیین خود
 بر نمی داریم تا دلیل روشنی و پیامبر مسلمی برای ما بیاید » .

﴿٢﴾ رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً

پیامبری از سوی خدا که صحیفه های پاکی را بر ما بخواند .

﴿٣﴾ فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ
 و در آن نوشته های صحیح و پرارزش باشد .

آری آنها قبل از ظهور پیامبر اسلام چنین ادعایی را داشتند ولی بعد از ظهور او و نزول کتاب آسمانی‌ش صحنه عوض شد و آنها در دین خدا اختلاف کردند . می‌دانیم اهل کتاب انتظار چنین ظهوری را داشتند و قاعدتاً مشرکان عرب که اهل کتاب را از خود عالمتر و آگاهتر می‌دانستند نیز در این برنامه با آنها همصدا بودند ولی بعد از تحقق آرزوهایشان مسیر خود را تغییر دادند و به صف مخالفان پیوستند . « صُحُفٌ » جمع « صحیفه » به معنی "اوراقی است که چیزی بر روی آن می‌نویسند" و منظور از آن در اینجا محتوای اوراق است ، زیرا می‌دانیم پیغمبر اکرم هرگز چیزی را از روی اوراق نمی‌خواند . و منظور از « مُطَهَّرَةٌ » ، "پاک بودن آن از هرگونه شرک و کذب و دروغ و باطل" است و مطهر از اینکه شیاطین جنّ و انس در آن دخالت نکنند . همان‌گونه که در آیه ۴۲ سوره فُصِّلَتْ آمده است : « لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ : هیچ‌گونه باطلی نه از پیش رو و نه از پشت سر به سراغ آن نمی‌آید » . جمله « فِيهَا كُتِبَ قِيَمَةٌ » اشاره به این است که در این صحف آسمانی مطالبی نوشته شده که از هرگونه انحراف و اعوجاج و کجی برکنار است . بنابراین « كُتِبَ » به معنی "مکتوبات" است و یا به معنی احکام و مقرراتی است که از ناحیه خداوند تعیین

شده است، زیرا «کتابت» به معنی «تعیین حکم» نیز آمده، چنانکه در آیه ۱۸۳ سوره بقره می‌فرماید: «کُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ: روزه بر شما مقرر شد، همانگونه که بر پیشینیان مقرر گردید.»

و به این ترتیب «قِيَمَةُ» به معنی صاف و مستقیم، یا محکم و پابرجا، یا ارزشمند و پربها و یا همه این مفاهیم در آن جمع است. این احتمال نیز داده شده که چون قرآن تمام محتوای کتب پیشین را با اضافات فراوانی در بر دارد، به همین جهت گفته شده که در آن کُتِبَ قِيَمَةُ گذشته است. قابل توجه این که در آیه اول «اهل کتاب» مقدم بر «مشرکان» ذکر شده‌اند و در آیه چهارم تنها سخن از «اهل کتاب» است و سخنی از «مشرکان» به میان نیامده، در حالی که آیه ناظر به هر دو است. این تعبیرات ظاهراً به خاطر آن است که اهل کتاب در این برنامه‌ها اصل و اساس بودند و مشرکان تابع آنها و یا به خاطر آن است که اهل کتاب درخور مَذْمُوت بیشتری بودند، چراکه آنها علما و دانشمندان فراوانی داشتند و از این نظر در سطحی بالاتر از مشرکان قرار گرفته بودند، بنابراین مخالفت آنها زشت‌تر و ناپسندتر بود و درخور سرزنش فراوان.

﴿٤﴾ وَ مَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ
ولی اهل کتاب (در دین خدا) اختلاف نکردند مگر بعد از آنکه دلیل روشن برای آن آمد.
﴿٥﴾ وَ مَا أَمَرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ
يُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَ ذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ

در حالی که به آنها دستوری داده نشده بود جز اینکه خدا را پرستش کنند با کمال
اخلاص و از شرک به توحید بازگردند، نماز را برپا دارند و زکات را ادا کنند و این است
آیین مستقیم و صحیح و پایدار .

در این آیات «اهل کتاب» و به تبع آنان «مشرکان» را مورد ملامت قرار داده ، می گوید : چرا در
این آیین جدید اختلاف کردند ، بعضی مؤمن و بعضی کافر شدند ؟ منظور از « وَ مَا أَمَرُوا ... » در
اینجا چیست ؟ در آیین اسلام دستوری جز توحید خالص و نماز و زکات و مانند آن نیامده و اینها
اموری هستند شناخته شده ، چرا از قبول آن سر باز می زنند و در پذیرش آن اختلاف می کنند ؟
معنی دوم نزدیکتر به ذهن می رسد ، زیرا به دنبال آیه قبل که سخن از اختلاف آنها در پذیرش

آیین جدید می‌گفت، مناسب همین است که «أمرُوا» ناظر به آیین جدید باشد. از این گذشته معنی اول تنها درباره اهل کتاب، صادق است و مشرکان را شامل نمی‌شود، در حالی که معنای دوم همگان را شامل می‌شود. منظور از «دین» که باید آن را برای خدا خالص کنند، «مجموعه دین و شریعت» می‌باشد، یعنی آنها مأمور شده بودند که خدا را پرستش کنند و دین و آیین خود را در تمام جهات خالص گردانند. این معنی با گسترده‌گی مفهوم «دین» سازگارتر است و جمله بعد «وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ» که دین را به معنی وسیع مطرح کرده همین معنی را تأیید می‌کند. «حُنَفَاء» جمع «حنیف» از ماده «حَنَفٌ» (بر وزن کُنف) به گفته «راغب» در «مفردات» به معنی «تمایل یافتن از گمراهی به سوی راه مستقیم» است و عرب تمام کسانی را که «حج» بجای می‌آوردند یا «ختنه» می‌کردند، «حنیف» می‌نامیدند. اشاره به این که آنها بر آیین ابراهیم بوده‌اند. به‌طور کلی از کتب مختلف لغت چنین به دست می‌آید که این واژه در اصل به معنی «انحراف و کجی» بوده، منتها در قرآن و اخبار اسلامی به معنی «انحراف از شرک به سوی توحید و هدایت» به کار رفته است.

جمله «وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ» اشاره به آن است که این اصول یعنی توحید خالص و نماز (توجه به

خالق) از اصول ثابت و پابرجای همه ادیان است ، بلکه می توان گفت : اینها در متن فطرت آدمی قرار دارد .

﴿ ٦ 〉 إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ

قطعا کافران از اهل کتاب و مشرکان در دوزخند، جاودانه در آن می باشند ، آنها بدترین مخلوقاتند .

بهترین و بدترین مخلوقات

تعبیر به « كَفَرُوا » اشاره به کفرشان در مقابل آیین اسلام است و گرنه کفر و شرک قبلی آنها مطلب تازه ای نیست . تعبیر « أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ » (آنها بدترین مخلوقاتند) ، تعبیر تکان دهنده ای است که نشان می دهد در میان تمام جنندگان موجودی مطرودتر از کسانی که بعد از وضوح حق و اتمام حجت ، راه راست را رها کرده و در ضلالت و گمراهی گام می نهند ، یافت نمی شود . مقدم داشتن « اهل کتاب » بر « مشرکان » در این آیه نیز ممکن است به این خاطر باشد که آنها دارای کتاب آسمانی و علماء و دانشمندان بودند و نشانه های پیغمبر اسلام در کتب آنها صریحاً آمده بود ، بنابراین مخالفت آنها زشت تر و بدتر بود .

﴿۷﴾ **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ**

کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، بهترین مخلوقات (خدا) هستند. در مورد مؤمنان سخن از انجام اعمال صالح نیز به میان آمده که در حقیقت میوه درخت ایمان است. اشاره به اینکه ادعای ایمان به تنهایی کافی نیست، بلکه اعمال انسان باید گواه بر ایمان او باشد ولی کفر به تنهایی هر چند توأم با عمل ناصالحی نیز باشد، مایه سقوط و بدبختی است. گذشته از این کفر معمولاً مبدأ انواع گناهان و جنایات و اعمال خلاف نیز می شود. تعبیر «**أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ**»، به خوبی نشان می دهد که انسان های مؤمن و صالح العمل حتی از فرشتگان برتر و بالاترند، چرا که آیه مطلق است و هیچ استثنایی در آن نیست.

علی (علیه السلام) و شیعیانش خیر البریه اند

در روایات فراوانی که از طرق اهل سنت و منابع معروف آنها و همچنین در منابع معروف شیعه نقل شده، آیه «**أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ**» (آنها بهترین مخلوقات خدا هستند) به علی (علیه السلام) و پیروان او تفسیر شده است.

﴿ ۸ ﴾ جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ

پاداش آنها نزد پروردگارشان باغهای بهشت جاویدان است که نهرا از زیر درختانش جاری است، همیشه در آن می مانند، هم خدا از آنها خشنود است و هم آنها از خدا خشنود و این (مقام والا) برای کسی است که از پروردگارش بترسد.

در این آیه نخست از پاداش مادی و جسمانی آنها که باغهای پر نعمت بهشتی است، سخن به میان آمده و بعداً از پاداش معنوی و روحانی آنان، که هم خدا از آنان راضی است و هم آنان از خدا راضی. آنها از خدا راضیند چرا که هر چه خواسته اند به آنها داده و خدا از آنها راضی است چرا که هر چه او خواسته، انجام داده اند و اگر هم لغزشی بوده، به لطفش صرف نظر کرده. چه لذتی از این برتر و بالاتر که احساس کند مورد قبول و رضای معبود و محبوبش واقع شده و به لقای او واصل گردیده است. جمله « ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ » نشان می دهد که تمام این برکات از « خوف و خشیت و ترس از خدا » سرچشمه می گیرد، چرا که همین ترس انگیزه حرکت به سوی هرگونه

اطاعت و تقوا و اعمال صالح است .

لزوم اخلاص نیست در عبادت

بعضی از علمای اصول فقه به آیه « وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ » برای لزوم « قصد قربت » در عبادت و اینکه اصل در اوامر تعبدی بودن است نه توصلی ، استدلال کرده‌اند و این منوط به آن است که « دین » در اینجا به معنی « عبادت » بوده باشد ، تا دلیل بر لزوم اخلاص در عبادات گردد و « امر » را در این آیه به طور مطلق قرار دهیم تا مفهومش لزوم قصد قربت در همه اوامر باشد (مگر مواردی که به دلیلی خارج شده است) در حالی که مفهوم آیه ظاهراً هیچیک از این‌ها نیست ، بلکه مقصود اثبات توحید در مقابل شرک است ، یعنی آنها جُز به توحید دعوت نشده‌اند و با این حال ارتباطی با احکام فرعی ندارد .

قوس عجیب صعودی و نزولی انسان

از آیات این سوره به خوبی استفاده می‌شود که هیچ مخلوقی در عالم فاصله قوس صعودی و نزولیش به اندازه انسان نیست ، اگر دارای ایمان و اعمال صالح باشد ، (قابل توجه اینکه « عَمِلُوا

الصَّالِحَات» همه اعمال صالح را شامل می شود نه بعضی را) برترین خلق خدا است و اگر راه کفر و ضلالت و لجajt و عناد را بپوید ، چنان سقوط می کند که بدترین خلق خدا می شود . این فاصله عظیم میان قوس « صعودی » و « نزولی » انسان ، گرچه مسأله حساس و خطرناکی است ، ولی دلالت بر عظمت مقام نوع بشر و قابلیت تکامل او دارد و طبیعی است که در کنار چنین قابلیت و استعداد فوق العاده ای ، امکان تنزل و سقوط فوق العاده نیز باشد .

پایان سورة بینه

سورة زلزله

فضیلت تلاوت سورة « زلزله »

درباره فضیلت تلاوت این سوره، تعبیرات مهمی در روایات اسلامی آمده، از جمله در حدیثی از پیغمبر اکرم می خوانیم: «هر کس آن را تلاوت کند، گویی سوره بقره را قرائت کرده و پاداش او به اندازه کسی است که یک چهارم قرآن را تلاوت کرده باشد»^(۱). امام صادق علیه السلام نیز فرموده اند: «هرگز از تلاوت سورة «إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا» خسته نشوید، چرا که هر کس آن را در نمازهای نافله بخواند، هرگز به زلزله گرفتار نمی شود و با آن نمی میرد و به صاعقه و آفتی از آفات دنیا تا هنگام مرگ گرفتار نخواهد شد»^(۲).

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
هنگامی که زمین شدیداً به لرزه در آید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا



۱- «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۲۴.

۲- «اصول کافی»، طبق نقل «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۳۴۷.

تعبیر به « زَلْزَلَهُنَّ » (زلزله اش) یا اشاره به این است که در آن روز تمام کره زمین به لرزه درمی آید (برخلاف زلزله های معمولی که همه آنها موضعی و مقطعی است) و یا اشاره به زلزله معهود یعنی زلزله رستاخیز است.

﴿ ۲ 〉 وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا و زمین بارهای سنگینش را خارج سازد .
در این که منظور از « أَثْقَالَهَا » (بارهای سنگین) چیست ، مفسران تفسیرهای متعددی ذکر کرده اند .
مناسبت ترین تفسیر این است ؛ منظور انسان ها هستند که با زلزله رستاخیز از درون قبرها به خارج پرتاب می شوند ، نظیر آنچه در سورة انشقاق آیه ۴ آمده است : « وَالْقَتَّ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ » . بعضی گفته اند : گنجهای درون خود را بیرون می ریزد و مایه حسرت دنیا پرستان بی خبر می گردد ، البته می تواند منظور از آن بیرون فرستادن مواد سنگین و مذاب درون زمین باشد .
﴿ ۳ 〉 وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا و انسان می گوید : زمین را چه می شود (که این گونه می لرزد) .
در آن روز انسان از دیدن این صحنه بی سابقه ، سخت متوحش می شود . « إِنْسَانٌ » در اینجا معنی گسترده ای دارد که همگان را شامل می شود ، زیرا تعجب از اوضاع و احوال زمین در آن روز

مخصوص به کافران نیست .

﴿۴﴾ یَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا

در حدیثی از پیغمبر اکرم می خوانیم که فرمود : « آیا می دانید که منظور از اخبار زمین در اینجا چیست ؟ گفتند : « خدا و پیامبرش آگاهتر است » . فرمود : « منظور از خبر دادن زمین این است که اعمال هر مرد و زنی را که بر روی زمین انجام داده اند ، خبر می دهد . می گوید : فلان شخص در فلان روز فلان کار را انجام داد ، این است خبر دادن زمین » . ^(۱) از « ابوسعید خدری » نقل شده که می گفت : « هرگاه در بیابان هستی ، صدایت را به اذان بلند کن ، چراکه از رسول خدا شنیدم که می فرمود : « لَا يَسْمَعُهُ جِنَّ وَلَا إِنْسٌ وَلَا حَجَرٌ إِلَّا يَشْهَدُ لَهُ : هَيْجُ جَنْ وَاْنَسِ وَ قِطْعَةُ سَنَكِي آن را نمی شنود مگر اینکه برای او (در قیامت) گواهی می دهد » . ^(۲) در حدیثی از علی علیه السلام می خوانیم که فرمود : « صَلُّوا الْمَسَاجِدَ فِي بُقَاعٍ مُخْتَلِفَةٍ ، فَإِنَّ كُلَّ بُقْعَةٍ تَشْهَدُ لِلْمُصَلِّي عَلَيْهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ : در قسمتهای مختلف

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۶۴۹ . ۲- « مجمع البیان » ، جلد ۱۰ ، صفحه ۵۲۶ .

مساجد نماز بخوانید، زیرا هر قطعه زمینی در قیامت برای کسی که روی آن نماز خوانده گواهی می دهد». (۱)

﴿۵﴾ بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا

چرا که پروردگارت به او وحی کرده است.

و زمین در اجرای این فرمان کوتاهی نمی کند، تعبیر «أَوْحَىٰ» در اینجا به خاطر آن است که چنین سخن گفتن اسرارآمیز برخلاف طبیعت زمین است و این جزا طریق یک وحی الهی ممکن نیست.

﴿۶﴾ يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِّيُرَوْا أَعْمَالُهُمْ

در آن روز مردم به صورت گروه های مختلف از قبرها خارج می شوند تا اعمالشان به آنها نشان داده شود.

«يَصْدُرُ» از ماده «صدر» (بر وزن صبر) به معنی خارج شدن شتران از آبگاه است که به صورت انبوه و هیجان زده بیرون می آیند و در اینجا کنایه از خروج اقوام مختلف از قبرها و آمدنشان در محشر برای حسابرسی است. «أَشْتَاتًا» جمع «شت» (بر وزن شط) به معنی «متفرق و

۱- «الغالی الاخبار»، جلد ۵، صفحه ۷۹ (چاپ جدید).

پراکنده" است. این اختلاف و پراکندگی ممکن است به خاطر این باشد که اهل هر مذهبی جداگانه وارد عرصه محشر می شوند، یا اهل هر نقطه ای از مناطق زمین جدا وارد می شوند و یا این که گروهی با صورت های زیبا و شاد و خندان و گروهی با چهره های عبوس و تیره و تاریک در محشر گام می نهند. یاهر امتی همراه امام و رهبر و پیشوایشان هستند، همان گونه که در آیه ۷۱ سوره اسراء آمده است: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ»: روزی که هر گروهی را با پیشوایشان فرا می خوانیم». منظور از جمله «لِيُرَوْا اَعْمَالَهُمْ»، "تجسم اعمال" و "مشاهده خود اعمال" است. این آیه یکی از روشن ترین آیات بر مسئله تجسم اعمال محسوب می شود که در آن روز اعمال آدمی به صورتهای مناسبی تجسم می یابد و در برابر او حضور پیدا می کند و همنشینی با آن مایه نشاط یا رنج و بلاست.

﴿۷﴾ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ

پس هرکس به اندازه سنگینی ذره ای کار خیر انجام داده آنرا می بیند.

﴿۸﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ

و هرکس به اندازه ذره ای کار بد کرده، آنرا می بیند.

دقت و سختگیری در حسابرسی قیامت

«مِثْقَال» در لغت به معنای "ثقل و سنگینی" آمده است. «ذَرَّة» به معنی ذرات بسیار کوچک غبار که در فضا معلق است و به هنگامی که آفتاب از روزنه‌ای به اتاق تاریک می‌تابد آشکار می‌گردد، تفسیر شده است. امروز کلمه «ذره» را به معنی "اتم" نیز اطلاق می‌کنند و بمب اتمی را «الْقُنْبُلَةُ الذَّرِّيَّة» می‌گویند. اتم به قدری کوچک است که نه با چشم عادی و نه با دقیق‌ترین میکروسکوپ‌ها قابل مشاهده نیست و تنها آثار آن را مشاهده می‌کنند و حجم و وزن آن با محاسبات علمی قابل سنجش است و به قدری کوچک است که چند میلیون آن روی نوک سوزنی جای می‌گیرد. مفهوم ذره هر چه باشد، در اینجا به معنای "کوچکترین وزن‌ها" است. این تعبی‌رات همه نشان می‌دهد که در آن حسابرسی بزرگ، کوچک‌ترین کارها محاسبه می‌شود، ضمناً این آیات هشدار می‌دهد که نه گناهان کوچک را کم‌اهمیت بشمرند و نه اعمال خیر کوچک را، چیزی که مورد محاسبه الهی قرار می‌گیرد، هر چه باشد، کم‌اهمیت نیست. لذا بعضی از مفسران گفته‌اند: این آیات زمانی نازل شد که بعضی از یاران پیغمبر اکرم نسبت به انفاق اموال کم بی‌اعتنا بودند و می‌گفتند: اجر و پاداش بر چیزهایی

داده می‌شود که ما آن را دوست داریم و اشیاء کوچک چیزی نیست که مورد علاقه ما باشد و همچنین نسبت به گناهان کوچک بی‌اعتنا بودند، آیات نازل شد و آنها را به خیرات کوچک ترغیب کرد و از گناهان کوچک برحذر داشت. در حدیثی آمده است: مردی خدمت پیغمبر اکرم آمد و عرض کرد: «عَلَّمَنِي مِمَّا عَلَّمَكَ اللَّهُ: از آنچه خداوند به تو تعلیم داده به من بیاموز». پیغمبر اکرم او را به مردی از یارانش سپرد تا قرآن به او تعلیم کند و او سوره «إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا» را تا به آخر به او تعلیم داد، آن مرد از جا برخاست و گفت: «همین یک آیه مرا کفایت می‌کند». پیغمبر اکرم فرمود: «او را به حال خود بگذار که مرد فقیهی شد». (و طبق روایتی فرمود: «رَجَعَ فَقِيهًا: او فقیه شد و بازگشت») دلیل آن هم روشن است زیرا کسی که می‌داند که اعمال ما حتی به اندازه یک «ذره» یا یک دانه «خردل» مورد محاسبه قرار می‌گیرد، امروز به حساب خود مشغول می‌شود و این بزرگترین اثر تربیتی روی او دارد. ^(۱) باین حال در روایت دیگری از «ابوسعید خدری» آمده است که:

۱- تفسیر «روح البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۵.

وقتی این آیه نازل شد ، عرض کردم : « ای رسول خدا آیا من همه اعمالم را می بینم ؟ » فرمود : « آری » .
 گفتم : « آن کارهای بزرگ را ؟ » فرمود : « بله » ، گفتم : « کارهای کوچک کوچک را ؟ » فرمود : « بله » ،
 عرض کردم : « ای وای بر من ، مادر من بشنید و برای من عزاداری کند » . فرمود : « بشارت باد بر تو ای
 ابوسعید ! چرا که حسنات به ده برابر حساب می شود تا هفتصد برابر و خدا برای هر کس بخواهد آن را هم
 مضاعف می کند و اما هر گناه به اندازه یک گناه مجازات دارد ، یا خداوند عفو می کند و بدان احدی با عملش
 نجات نخواهد یافت . (جز اینکه کرم خدا شامل او گردد) » . عرض کردم : « حتی تو هم ای رسول خدا ؟ » فرمود :
 « حتی من ، مگر این که خداوند مرا مشمول رحمتش سازد » .^(۱)

پاسخ به یک سؤال

در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه مطابق این آیات انسان همه اعمال خود را در قیامت
 اعم از نیک و بد و کوچک و بزرگ می بیند . این معنی چگونه با آیات « احباط »^(۲) و « تکفیر » و

۱- « در المنثور » ، جلد ۶ ، صفحه ۳۸۱ . ۲- نابودی اعمال .

«عفو» و «توبه» سازگار است؟ در پاسخ این سؤال باید به یک نکته توجه کرد و آن اینکه دو اصلی که در این آیات آمده است که می‌گوید: انسان هر ذره‌ای از کار نیک و بد را می‌بیند به صورت یک قانون کلی است و می‌دانیم هر قانون ممکن است استثنائاتی داشته باشد، آیات «عفو» و «توبه» و «احباط» و «تکفیر» در حقیقت به منزله استثناء است در این قانون کلی. پاسخ دیگر اینکه: در مورد «احباط» و «تکفیر» در حقیقت موازنه و کسر و انکساری رخ می‌دهد و درست مانند «مطالبات» و «بدهی‌ها» است که از یکدیگر کسر می‌شود، هنگامی که انسان نتیجه این موازنه را می‌بیند، در حقیقت تمام اعمال نیک و بد خود را دیده است. همین سخن در مورد «عفو» و «توبه» نیز جاری است، چرا که عفو بدون لیاقت و شایستگی صورت نمی‌گیرد و توبه نیز یکی از اعمال نیک است. ظاهر این است که آیات مورد بحث مربوط به قیامت است نه دنیا، به علاوه این کلیت ندارد که هر مؤمن و کافری نتیجه اعمالش را در دنیا هم ببیند.

پایان سورة زلزله

سورة عاديات

فضيلت تلاوت سورة « عاديات »

در فضيلت تلاوت اين سوره ، از پيغمبر اکرم نقل شده است : « هر کس آن را تلاوت کند ، به عدد هريک از حاجياتي که (شب عيد قربان) در "مزدلفه" توقف مي کنند و در آنجا حضور دارند ، ده حسنه به او داده مي شود » .^(۱) در روايتي از امام صادق عليه السلام آمده : « هر کس سورة عاديات را بخواند و بر آن مداومت کند ، خداوند در روز قيامت او را با امير مؤمنان عليه السلام مبعوث مي کند و در جمع ميادان و دوستان او خواهد بود » .^(۲) از بعضي روايات نيز استفاده مي شود که سورة عاديات ، معادل نصف قرآن است .^(۳)

بنام خداوند بخشنده بخشايشگر
سوگند به اسبان دونده اي که نفس زنان (به

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا ﴿١﴾

۱ و ۲- « مجمع البيان » ، جلد ۱۰ ، صفحه ۵۲۷ .

۳- « درالمشور » ، جلد ۶ ، صفحه ۳۸۳ .

سوی میدان جهاد) پیش رفتند .

« غَايَات » جمع « عادیة » از ماده « عدو » (بر وزن صبر) در اصل به معنای " گذشتن و جدا شدن " است و در اینجا منظور همان " دویدن با سرعت " است . « ضَبَّح » (بر وزن مدح) به معنی " صدای نفسهای تند و سریع اسب " است که هنگام دویدن از او به گوش می رسد . در مورد تفسیر این آیه دو نظر وجود دارد : نخست اینکه : منظور سوگند به اسبهایی است که با سرعت به سوی میدان جنگ پیش می روند و از آنجا که جهاد امر مقدسی است ، این حیوانات نیز در این مسیر مقدس آنچنان ارزش پیدا می کنند که شایسته است سوگند به آنها یاد شود . تفسیر دیگر اینکه : سوگند به شترانی است که در فریضة بزرگ حج در میان مواقف و اماکن مقدس به سرعت حرکت می کنند و به همین دلیل دارای قداسی هستند شایسته سوگند .

﴿ ۲ ﴾ فَالْمُؤْرِيَاتِ قَدْحاً

و سوگند به آنها (که بر اثر برخورد سمشان به سنگ های بیابان) جرقه های آتش افروختند .
« مُؤْرِيَات » ، جمع « موریة » از ماده « ایراء » و به معنی " آتش افروختن " و « قَدْح » به معنی

”زدن سنگ یا چوب و یا آهن و چخماق به یکدیگر برای تولید جرقه“ است . منظور اسبان مجاهدانی است که چنان با سرعت به سوی میدان نبرد حرکت می کنند که از اثر برخورد سم آنها به سنگهای بیابان ، جرقه ها می پرد ، یا شترانی که به سرعت به مواقف حج می روند و سنگها و ریگها از زیر پای آنها پریده و بر اثر برخورد به سنگهایی دیگر تولید جرقه می کند .

﴿ ۳ ﴾ **فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحاً** و با دمیدن صبح بر دشمن یورش بردند .

« مُغِيرَات » جمع « مغیره » از ماده « اغارة » به معنی هجوم و حمله به دشمن است و از آنجا که گاهی این هجوم و حمله به منظور گرفتن اموال صورت می گیرد ، گاه این واژه به معنی معمول در فارسی ، یعنی غارت کردن و گرفتن اموال دیگران به کار می رود . لشگریان اسلام به فرماندهی علی (علیه السلام) از تاریکی استفاده کرده و به سوی میدان نبرد پیش رفته اند و در نزدیکی قبیله دشمن کمین کرده ، صبحگاهان همچون صاعقه بر آنها یورش بردند و پیش از آنکه دشمن بتواند عکس العملی از خود نشان دهد ، قدرت آنها را در هم شکستند . و اگر سوگندها را اشاره به شتران حاجیان بدانیم ، منظور از این آیه هجوم قافله های شتران در صبحگاهان عید از « مشعر » به « منی » است .

﴿۴﴾ فَأَثَرُنَ بِهِ نَقْعًا و گرد و غبار به هر سو پراکنده کردند .

«اَثَرُنَ» از ماده «اثره» به معنی «پراکنده کردن غبار یا دود» می باشد . «نَقْعَ» (بر وزن نفع) و به معنی «غبار» است . این آیه به یکی دیگر از ویژگی های این مجاهدان و مرکب های آنها اشاره می کند .

﴿۵﴾ فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا و (ناگهان) در میان دشمن ظاهر شدند .

چنان هجوم آنها غافلگیرانه و برق آسا بود که در چند لحظه صفوف دشمن را از هم شکافته و به قلب آنها هجوم بردند و جمعیت آنها را از هم متلاشی کردند و این نتیجه همان سرعت عمل و بیداری و آمادگی و شهامت و شجاعت است و یا اشاره به ورود حاجیان از «مشعر» به «منی» است . روی هم رفته در یک جمع بندی نهایی به اینجا می رسیم که سوگند به اسبهایی یاد شده که نخست با سرعت ، نفس زنان به سوی میدان جهاد پیش می روند و سپس سرعت آنها بیشتر می شود ، آن چنان که از ضربات سُم آنها بر سنگها جرقه هایی برمی خیزد و تاریکی شب را می شکافد و در مرحله بعد که به نزدیکی منطقه دشمن می رسند ، آنها را غافلگیر ساخته و هنگام روشن شدن هوا بر آنها هجوم می برند ، آنچنان هجومی که گرد و غبار را در فضا پراکنده می کند و سرانجام به قلب

جمعیت دشمن وارد شده ، صفوف آنها را از هم متلاشی می‌کنند . و از اینجا روشن می‌شود که جهاد آنچنان عظمتی دارد که حتی نفسهای اسبهای مجاهدین شایسته سوگند است و همچنین جرقه‌های ناشی از برخورد سمشان به سنگ‌ها و همچنین گرد و غباری که در فضا پخش می‌کنند ، آری گرد و غبار صحنه جهاد هم پرارزش و با عظمت است .

عظمت جهاد

در قرآن مجید سخن از مسأله جهاد و عظمت مجاهدان راه خدا بسیار به میان آمده ولی شاید در هیچ جا مسأله با این عظمت ترسیم نشده است که حتی نفس‌زدن اسبهای آنها و جرقه‌های سُم این ستوران و گرد و غبار ناشی از حرکت سریع آنان ، آنقدر با عظمت شناخته شده که موردقسم واقع شده است . مخصوصاً روی سرعت عمل آنها که یکی از مهمترین عوامل پیروزی در جنگ‌هاست ، تکیه شده و نیز روی اصل غافلگیری که یکی دیگر از عوامل موفقیت در جنگ است ، تکیه گردیده است . و این‌ها همه آموزشی است در زمینه برنامه « جهاد » . قابل توجه این‌که در شأن نزول این سوره آمده است که علی علیه السلام دستور داد در تاریکی شب مرکبها را آماده کنند ،

خوراک لازم به آنها بدهند و زین بر آنها نهند و به حالت آماده‌باش کامل درآیند ، هنگامی که پرده تاریکی شب شکافته شد، فوراً نمازصبح را با یاران خود به‌جا آورد و بلافاصله به دشمن حمله کرد . دشمن وقتی بیدار شد که زیر دست اسبهای مجاهدین اسلام قرار گرفته بود . این حمله سریع و غافلگیرانه هم تعداد تلفات را به حداقل رساند و هم در ساعاتی کوتاه به جنگ خاتمه داد و جالب اینکه همه این مسائل در آیات سوره به‌طرز ظریفی منعکس شده است . بدیهی است نه اسب خصوصیت دارد و نه مسأله جرقه ناشی از برخورد سُم آنها به سنگهای بیابان و نه گرد و غبار پای آنها . آنچه موضوعیت دارد ، مسأله جهاد و سپس ابزار آن است که تمام وسایل جنگی امروز را شامل می‌شود ، همان‌گونه که در آیه ۶۰ سوره انفال در کنار « رِبَاطِ الْخَيْلِ » (اسبهای ویژه) سخن از « قُوّه » و « نیرو » به صورت کلی به میان آمده است .

﴿ ٦ 〉 إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفُودٌ

که انسان در برابر نعمت‌های پروردگارش ناسپاس و بخیل است .
بعد از این سوگندهای عظیم به پاسخ قسم ، یعنی چیزی که سوگندها به خاطر آن یاد شده ،

پرداخته است. تعبیر به «اِنْسَان» در این گونه موارد به معنی "انسان های شرور و هواپرست و سرکش و طغیانگر" است و بعضی آن را به انسان کافر تفسیر کرده اند و گرنه مسلماً هر انسانی چنین نیست، بسیاری کسانی که سپاسگزاری و عطا و بخشش با روحشان عجین شده و از کفران و بُخل بیزارند، همچنین انسانهایی که در پرتو ایمان به خدا از وادی خودخواهی و خودپرستی گام بیرون نهاده و در آسمان معرفت اسماء و صفات پروردگار و تَخَلُّق به اخلاق الهی به پرواز درآمده اند.

آیا طبیعت انسان، ناسپاسی و بُخل است؟

مفسران برای «کَنُود» معانی زیادی گفته اند، «ابوالفتح رازی» حدود پانزده معنی در این زمینه نقل کرده ولی غالباً شاخ و برگ همان معنی اصلی است که مطرح شد، از جمله این که:

❧ ۱- کنود، کسی است که مصائبش را با آب و تاب می شمرد ولی نعمتها را فراموش می کند.

❧ ۲- کنود، کسی است که نعمتهای خدا را تنها می خورد و از دیگران منع می کند، چنانکه در حدیثی از پیغمبر اکرم می خوانیم که حضرت از یکی از اصحابشان پرسیدند: «می دانید کنود کیست؟» عرض کرد: «خدا و رسولش آگاه تر است». فرمود: «کنود کسی است که تنها غذا می خورد و از

عطا و بخشش به دیگران خودداری می‌کند و بنده زبردستش را می‌زند»^(۱) ۳ - کَنُود کسی است که در مشکلات و مصائب با دوستان خود همدردی نمی‌کند. ۴ - کسی که خیرش بسیار کم است. ۵ - کسی که وقتی نعمتی به او برسد، از دیگران دریغ می‌دارد و اگر گرفتار مشکلی گردد، ناشکیبایی و جزع می‌کند. ۶ - کسی که نعمت‌های الهی را در معصیت صرف می‌کند. ۷ - کسی که نعمت‌های خدا را انکار می‌کند. ممکن است کسانی از جمله «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ»، چنین استفاده کنند که حالت «کَنُود» بودن یعنی ناسپاسی و بخل، جزء طبیعت همه انسان‌هاست. سپس این سؤال پیش می‌آید که این امر با وجدان بیدار و شعور فطری که انسان را دعوت به شکر مُنْعَم و ایثار می‌کند، چگونه می‌تواند سازگار باشد؟ نظیر این سؤال در آیات زیادی از قرآن مجید که انسان را با نقاط ضعف و اضعی توصیف می‌کند، مطرح می‌شود. در یک جا انسان «ظَلُومٌ وَ جَهُولٌ»^(۲) شمرده شده (۷۲/احزاب). در جای دیگر «هَلُوعٌ» (کم‌ظیفیت) (۱۹ / معارج). در جای دیگر «يُؤُسُّ

۱- «مجمع‌البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۳۰.

وَكُفُّورٍ» (مأیوس و ناسپاس) (۹/هود). و در جای دیگر (طغیانگر) (۶/علق) توصیف شده است. آیا به راستی همه این نقاط ضعف در طبیعت انسان نهفته است؟ با اینکه قرآن تصریح می‌کند که خدا بنی آدم را گرامی داشته و بر همه خلایق برتری بخشیده؟^(۱) پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می‌شود و آن این است که: انسان دارای دو بُعد وجودی است و به همین دلیل می‌تواند در قوس صعودیش به «أَعْلَىٰ عِلِّیْن» رسد و در قوس نزولیش به «أَسْفَلَ السَّافِلِیْن» کشیده شود. اگر تحت تربیت مربیان الهی قرار گیرد و از پیام عقل الهام پذیرد و خودسازی کند، مصداق «و فَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» (ما انسان را بر بسیاری از مخلوقات دیگری که خلق کرده‌ایم، برتری داده‌ایم)، می‌شود. و اگر به ایمان و تقوی پشت کند و از خط اولیای خدا خارج گردد، به صورت موجودی «ظَلُوم» و «کَفَّار» و «یُوس» و «کفور» و «هلوع» و «کنود» درمی‌آید. و به این ترتیب هیچ‌گونه تضادی در میان این آیات وجود ندارد، منتها هر کدام به یکی از ابعاد وجود انسان

نگاه می‌کند .

⑦ **وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ** و او خود نیز بر این معنی گواه است .

چراکه انسان نسبت به نفس خویش بصیرت دارد و اگر صفات درونی خود را از هر کس بتواند پنهان کند ، از خدا و وجدان خویش نمی‌تواند مخفی دارد ، خواه به این حقیقت اعتراف کند یا نه .

⑧ **وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ** او علاقهٔ شدیدی به مال دارد .

البته « خَیْر » معنی وسیعی دارد که هرگونه نیکی را شامل می‌شود و مسلماً علاقه به بسیاری از نیکی‌ها همچون علم و دانش و تقوا و بهشت و سعادت مطلب مذمومی نیست که قرآن با تعبیر فوق از آن نکوهش کند و لذا مفسران آن را در اینجا به معنی « مال » تفسیر کرده‌اند که هم قرینه مقام و آیه گذشته گواه بر آن است و هم بعضی آیات دیگر قرآن ، مانند آیه ۱۸۰ سوره بقره . و همین علاقه شدید و افراطی به مال و ثروت سبب بخل و ناسپاسی و کفران او می‌شود . مسلماً اطلاق « خَیْر » بر « مال » ، به خاطر آن است که در حد ذات خود چیز خوبی است و می‌تواند وسیله انواع خیرات گردد ولی انسان ناسپاس و بخیل آن را از هدف اصلیش بازداشته و در مسیر خودخواهی و

خودکامگی به کار می‌گیرد .

﴿ ۹ ﴾ اَفَلَا يَعْلَمُ اِذَا بُعْثِرَ مَا فِى الْقُبُورِ

آیانی داند روزی که تمام آنچه در قبرهاست ، زنده می‌شود.

« بُعْثِرَ » در اصل به معنای "زیر و رو کردن و بیرون آوردن و استخراج نمودن" است و از آنجا که به هنگام احیای مردگان قبرها زیر و رو می‌شود و آنچه در درون آنها است ، ظاهر می‌گردد، این تعبیر در آیات فوق درمورد رستاخیز به کار رفته است . تعبیر به « قُبُور » (قبرها) منافاتی با این ندارد که گروهی از مردم اصولاً قبر ندارند . مثلاً در دریا غرق می‌شوند یا قبرشان بعد از مدتی از میان می‌رود و خاکهایشان متفرق می‌شود ، زیرا نظر به غالب مردم است که دارای قبر هستند ، به علاوه قبر در اینجا می‌تواند معنی وسیعی داشته باشد یعنی محلی که خاکهای انسان‌ها در آنجا قرار دارد ، هر چند به صورت قبر معمولی نباشد .

﴿ ۱۰ ﴾ وَ حُصِّلَ مَا فِى الصُّدُورِ و آنچه در درون سینه‌هاست ، آشکار می‌گردد .

« حُصِّلَ » از ماده « تحصیل » در اصل به معنی "بیرون آوردن مغز از پوست" است و در آیه

مورد بحث منظور "جداسازی خیر و شرّی است که در دلها نهفته شده"، اعم از ایمان و کفر، یا صفات حسنه یا رذیله و یا نیت خوب و بد که در آن روز آنها از یکدیگر جدا و ظاهر و آشکار می‌شود و هرکس بر طبق آن به پاداش و کیفر خود می‌رسد.

﴿۱۱﴾ إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ

در آن روز پروردگارشان از آنها کاملاً باخبر است.

تعبیر به «يَوْمَئِذٍ» و تکیه بر این معنی که خداوند «در آن روز» از اعمال و اسرار مکنون دلهای آنها باخبر است، با اینکه می‌دانیم خداوند همیشه از این مسائل آگاه می‌باشد، به خاطر آن است که آن روز، روز جزا است و آنها را بر اعمال و عقایدشان جزا می‌دهد. آری خداوند در همه حال از اسرار درون و برون به طور کامل آگاه است ولی اثر این آگاهی در قیامت و به هنگام پاداش و کیفر، ظاهرتر و آشکارتر می‌گردد و این هشداری است به همه انسان‌ها که اگر به راستی به آن ایمان داشته باشند، سد نیرومندی در میان آنان و گناهان ایجاد می‌کند، اعم از گناهان آشکار و پنهان و گناهان برون و درون و اثر تربیتی این اعتقاد بر کسی پنهان نیست.

رابطه سوگندهای این سوره و هدف آن

از سؤالاتی که پیرامون این سوره مطرح می‌شود، این است که چه ارتباطی میان سوگند به اسبهای مجاهدان و جمله «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ» وجود دارد؟ زیرا بررسی آیات قرآن به ما نشان می‌دهد که همواره نوعی ارتباط میان قسمها و مقسم به (آنچه به آن قسم یاد می‌شود) موجود است و اصولاً فصاحت و بلاغت قرآن نیز چنین مطلبی را اقتضاء می‌کند. درباره آیات مورد بحث ممکن است رابطه چنین باشد که قرآن می‌گوید انسان‌هایی یافت می‌شوند ایثارگر که در مسیر جهاد بی‌پروا پیش می‌روند و از هیچ‌گونه فداکاری مضایقه ندارند، جان و مال خود را در راه خدا می‌دهند، با این حال چگونه بعضی آن‌همه بخیل و ناسپاسند و در برابر نعمتهای حق نه حمد خدا می‌گویند و نه در راه او ایثار می‌کنند. درست است که قسم به اسبها خورده شده است، ولی می‌دانیم که اهمیت آنها از این نظر است که ابزاری برای مجاهدان هستند، درواقع سوگند به جهاد مجاهدان است (همچنین اگر سوگند به شتران حاجیان و زوار خانه خدا باشد).

پایان سورة عاديات

سورة قارعه

فضیلت تلاوت سورة « قارعه »

در فضیلت تلاوت این سوره ، همین بس که در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم : « کسی که سورة قارعه را بخواند ، خداوند متعال او را از فتنه " دجال " و ایمان آوردن به او حفظ می کند و او را در قیامت از چرک جهنم دور می دارد ، ان شاء الله . » (۱)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ	بنام خداوند بخشنده بخشایگر
۱ الْقَارِعَةُ	آن حادثه کوبنده ،
۲ مَا الْقَارِعَةُ	و چه حادثه کوبنده ای ؟
۳ وَمَا أَذْرِيكَ مَا الْقَارِعَةُ	و تو چه می دانی که حادثه کوبنده چیست ؟

« قَارِعَة » از ماده « قَرع » (بر وزن فرع) به معنی " کوبیدن چیزی بر چیزی " است ، به گونه ای که

صدای شدید از آن برخیزد. «قارعة» که یکی از نامهای قیامت است، اشاره به مقدمات قیامت می باشد که عالم دنیا درهم کوبیده می شود، خورشید و ماه تاریک می گردد و دریاها برافروخته می شود، اگر چنین باشد، انتخاب نام «قارعة» برای این حادثه دلیلش روشن است.

﴿۴﴾ **يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ**

روزی که مردم مانند پروانه های پراکنده به هر سو می دونند.

«فَرَّاش» ، جمع «فَرَّاشَة» به معنی "پروانه" می باشد. تشبیه به «پروانه» به خاطر آن است که پروانه ها معمولاً خود را دیوانه وار به آتش می افکنند و می سوزانند ، بدکاران نیز خود را در آتش جهنم می افکنند. این احتمال نیز وجود دارد که تشبیه به پروانه ، اشاره به حیرت و سرگردانی خاصی است که در آن روز بر همه انسان ها مستولی می شود.

﴿۵﴾ **وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ** و کوهها مانند پشم رنگین حلاجی شده می گردد.

«عِهْن» (بر وزن ذهن) به معنی "پشم رنگ شده" است. «مَنْفُوش» از ماده «نَفَش» (بر وزن نفش) به معنی "گستردن پشم" است که معمولاً به وسیله ابزار مخصوص حلاجی و زدن پشم انجام

می‌گیرد. طبق آیات مختلف قرآن، کوه‌ها در آستانه قیامت نخست به حرکت درمی‌آیند، بعد درهم کوبیده و متلاشی می‌گردند و سرانجام به صورت غباری در آسمان درمی‌آیند، که در آیه مورد بحث آن را تشبیه به پشمهای رنگین حلاجی شده کرده است، پشمهایی که همراه تندباد حرکت کنند و تنها رنگی از آنها نمایان باشد و این آخرین مرحله متلاشی شدن کوه‌ها است. این تعبیر ممکن است اشاره به رنگهای مختلف کوه‌ها نیز باشد، چراکه کوه‌های روی زمین هرکدام رنگ خاصی دارند. به هر حال این جمله گواه بر آن است که آیات فوق از مراحل نخستین قیامت یعنی مرحله ویرانی و پایانی جهان سخن می‌گوید.

﴿۶﴾ فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ (در آن روز) کسی که ترازوهای اعمالش سنگین است. «مَوَازِين» جمع کلمه «میزان» و به معنی «وسیله سنجش» است، این واژه نخست در وزن‌های مادی به کار رفته است، سپس در موازین و مقیاس‌های معنوی نیز استعمال شده است. بعضی معتقدند: اعمال انسان در آن روز به صورت موجودات جسمانی و قابل وزن درمی‌آید و راستی آن‌ها را با ترازوهای سنجش اعمال می‌سنجند. این احتمال نیز داده شده که خود نامه اعمال

را وزن می‌کنند ، اگر اعمال صالحی در آن نوشته شده است ، سنگین است و گرنه سبک وزن ، یا بی‌وزن است . «میزان» حتماً به معنی ترازوی ظاهری که دارای کفه‌های مخصوص است ، نمی‌باشد ، بلکه به هرگونه وسیله سنجش اطلاق می‌شود ، چنان‌که در حدیثی آمده است : «إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَيْمَةَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ (ع) هُمُ الْمَوَازِينُ : امیر مؤمنان و امامان از دودمانش ترازوهای سنجشند» . (۱)

تعبیر به «مَوازین» به صورت صیغه جمع به خاطر آن است که اولیای حق و قوانین الهی هرکدام یکی از میزان‌های سنجشند و ضمناً تنوع صفات و اعمال آدمی ایجاب می‌کند که هرکدام را با میزانی بسنجند و الگوها و ترازوهای سنجش متفاوت باشد . در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که وقتی از معنی «میزان» سؤال کردند ، ایشان در پاسخ فرمودند : «الْمِيزَانُ الْعَدْلُ : ترازوی سنجش همان عدل است» . (۲) به این ترتیب وجود اولیاءالله یا قوانین عدل الهی مقیاس‌هایی هستند که انسانها و اعمالشان را بر آنها عرضه می‌کنند و به همان اندازه که با آنها شباهت و مطابقت دارند ،

۱- «بحار الانوار» ، جلد ۷ ، صفحه ۲۵۱ . ۲- تفسیر «نور الثقلین» ، جلد ۲ ، صفحه ۵ .

وزنشان است . روشن است که منظور از « سبکی » و « سنگینی » میزان به سبکی و سنگینی خود ترازوهای سنجش نیست ، بلکه وزن چیزهایی است که با آن می‌سنجند .

﴿ ۷ ﴾ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ در یک زندگی خشنود خواهد بود .

تعبیر « عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ » (زندگی خشنود) تعبیر بسیار جالب و رسایی است از زندگی پر نعمت و سراسر آرامش بهشتیان در قیامت . این امتیاز بزرگ مخصوص زندگی آخرت است ، چراکه زندگی دنیا هر قدر مرفه و پر نعمت و توأم با امن و امان و رضایت و خشنودی باشد ، باز از عوامل ناخشنودی خالی نیست ، تنها زندگی آخرت است که سراسر رضایت و خشنودی و امنیت و مایه آرامش خاطر می‌باشد .

﴿ ۸ ﴾ وَأَمَّا مَنْ حَقَّ مَوَازِينُهُ و اما کسی که ترازوهایش سبک است .

اسباب سنگینی میزان اعمال

بدون شک ارزش همه اعمال نیک و صالحات یکسان نیست و باهم تفاوت زیادی دارند و به همین جهت در روایات مختلف اسلامی ، روی پاره‌ای از اعمال خیر تکیه بیشتری شده است و آنها

را اسباب سنگینی میزان و ترازوی عمل در قیامت شمرده‌اند. در حدیثی از پیامبر آمده که در تفسیر «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» فرمود: «يَعْنِي بِوَحْدَانِيَّتِهِ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ الْأَعْمَالِ إِلَّا بِهَا وَ هِيَ كَلِمَةُ التَّقْوَى يُثْقَلُ اللَّهُ بِهَا الْمِيزَانُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: "لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ" اشاره به وحدانیت خداوند است و هیچ عملی بدون آن پذیرفته نمی‌شود و این کلمه تقواست که ترازوی سنجش اعمال را در قیامت سنگین می‌کند».^(۱) در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره شهادت به وحدانیت خداوند و پیغمبر اکرم آمده است: «خَفَّ مِيزَانُ تَرْفَعَانِ مِنْهُ وَ ثَقُلَ مِيزَانُ تُوضَعَانِ فِيهِ: ترازوی سنجشی که شهادتین از آن برداشته شود، سبک است و میزانی که شهادتین در آن گذاشته شود، سنگین است».^(۲) در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «مَا فِي الْمِيزَانِ شَيْءٌ أَثْقَلَ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ: در میزان چیزی سنگین‌تر از درود بر محمد و آل محمد نیست» و در ذیل روایت

۱- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۶۵۹، حدیث ۱۲.

۲- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۶۵۹، حدیث ۸.

می‌فرماید: «افرادی در قیامت در پای میزان عمل قرار می‌گیرند و کفه اعمالشان سبک است، سپس درود بر محمد و آل محمد را در آن می‌نهند و آن سنگین می‌شود». (۱) در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می‌خوانیم: «مَنْ كَانَ ظَاهِرُهُ أَرْجَحُ مِنْ بَاطِنِهِ، خَفَّ مِيزَانُهُ: هر کس ظاهرش از باطنش بهتر باشد، میزان عملش در قیامت سبک خواهد بود». (۲)

پناهگاهش «هاویه» (دوزخ) است.

﴿ ٩ 〉 فَأُمُّ هَاوِيَةَ

تعبیر به «اُمّ» در این آیه به خاطر این است که «اُمّ» به معنی «مادر» است و می‌دانیم که مادر پناهگاهی است برای فرزندان که در مشکلات به او پناه می‌برند و نزد او می‌مانند و در اینجا اشاره به این است که این گنهکاران خفیف المیزان محلی برای پناه گرفتن جز دوزخ نمی‌یابند، وای به حال کسی که پناهگاهش، «جهنم» باشد. «هاویّة» از ماده «هوی» به معنای «افتادن و سقوط کردن»

۱- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۶۵۹، حدیث ۷.

۲- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۶۶۰، حدیث ۱۳.

است و آن یکی از نام‌های «دوزخ» می‌باشد ، چراکه گنهکاران در آن سقوط می‌کنند و نیز اشاره به عمق آتش دوزخ است . و اگر «أُمّ» را در اینجا به معنی "مغز" بگیریم ، «هاویه» به معنی "سقوط کننده" می‌باشد ، ولی تفسیر اول صحیح‌تر و مناسب‌تر به نظر می‌رسد .

﴿١٠﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَّةُ و تو چه می‌دانی هاویه چیست ؟

﴿١١﴾ نَارُ حَامِيَّةُ آتشی است سوزان .

«حَامِيَّة» از ماده «حمی» (بر وزن نفی) و به معنی شدت حرارت است و در اینجا اشاره به سوزندگی فوق‌العاده آتش دوزخ است . به‌هرحال این جمله که می‌فرماید : «تو چه می‌دانی هاویه چیست ؟ هاویه آتش سوزان است» ، تأکیدی است بر این معنا که "عذاب قیامت و آتش دوزخ فوق تصور همه انسان‌ها است" .

پایان سورة قارعه

سورة تکاثر

فضیلت تلاوت سورة «تکاثر»

در فضیلت تلاوت این سوره ، در حدیثی از پیغمبر اکرم نقل شده می خوانیم: « کسی که آنرا بخواند ، خداوند در برابر نعمت هایی که در دنیا به او داده است ، او را مورد حساب قرار نمی دهد و پاداشی به او می دهد که گویی هزار آیه قرآن را تلاوت کرده است » .^(۱) و در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که : « خواندن این سوره در نمازهای فریضه و نافله ، ثواب شهادت شهیدان را دارد » .^(۲) بدیهی است که این همه ثواب از آن کسی است که آن را بخواند و در برنامه زندگی به کارگیرد و روح و جان خود را با آن هماهنگ سازد .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
تَفَاخُرُ وَ تَكَاثُرُ شَمَارًا بِهْ خُودِ مَشْغُولِ



داشته (و از خداوند غافل کرده است) .

حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ ﴿٢﴾

تا آن جا که زیارت قبرها رفتید (و قبور مردگان خود را بشمردید).

«الْهَيْكُم» از ماده «لهو» به معنای «سرگرم شدن به کارهای کوچک و غافل ماندن از اهداف و کارهای مهم» است ، «راغب» در «مفردات» می گوید : «لَهُو» چیزی است که انسان را به خود مشغول داشته و از مقاصد و اهدافش باز می دارد . «تَكَاتُرُ» از ماده «کثرت» به معنی «تفاخر و مباهات و فخرفروشی بر یکدیگر» است . البته گاهی نیز به معنی «فزون طلبی و جمع مال» آمده ، چنان که در حدیثی از پیغمبر اکرم می خوانیم : «تکاتُر ، جمع آوری اموال از طرق نامشروع و خودداری از ادای حق آن و بستن آنها در خزینه ها و صندوق ها است» .^(۱) این بحث دامنه دار را با حدیث پرمعنایی از پیغمبر اکرم پایان می دهیم ، ایشان در تفسیر «الْهَيْكُمُ التَّكَاثُرُ»

۱- «نور الثقلین» ، جلد ۵ ، صفحه ۶۶۲ ، حدیث ۸ .

فرمودند : « يَقُولُ ابْنُ آدَمَ مَالِي مَالِي وَ مَالِكَ مِنْ مَالِكَ إِلَّا مَا أَكَلْتُ فَأَقْنَيْتَ أَوْ لَبِسْتَ فَأَبْلَيْتَ أَوْ تَصَدَّقْتَ فَأَمْضَيْتَ : انسان می گوید : مال من ، مال من ، در حالی که مال تو تنها همان غذایی است که می خوری و لباسی که می پوشی و صدقاتی که در راه خدا انفاق می کنی . »^(۱) « زُرْتُمْ » از ماده « زیارة » و « زور » (بر وزن قول) در اصل به معنی "قسمت بالای سینه" است ، سپس به معنی "ملاقات کردن و روبرو شدن" به کار رفته است . « مَقَابِر » جمع « مقبرة » به معنی "محل قبر میت" است و زیارت کردن مقابر در اینجا یا کنایه از مرگ است (طبق بعضی تفاسیر) و یا به معنی "رفتن به سراغ قبرها برای شماره کردن و تفاخر نمودن" (طبق تفسیر مشهور) . معنی دوم صحیح تر به نظر می رسد و یکی از شواهد آن سخنی است که از امیر مؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه آمده است که بعد از تلاوت این آیات فرمود : «... این اجساد پوسیده اگر مایه عبرت باشند ، سزاوارتر است تا موجب

۱- « صحیح مسلم » (طبق نقل مجمع البیان ، جلد ۱۰ ، صفحه ۵۳۴) .

افتخار کردند». ^(۱) این سوره درباره قبايلي نازل شد که بر یکدیگر تفاخر می کردند و با کثرت نفرات و جمعیت یا اموال و ثروت خود بر آنها مباحثات می نمودند ، تا آنجا که برای بالا بردن آمار نفرات قبیله به گورستان می رفتند و قبرهای مردگان هر قبیله را می شمردند.

سرچشمه تفاخر و فخرفروشی

از آیات فوق استفاده می شود که یکی از عوامل اصلی تفاخر و تکاثر و فخرفروشی ، همان جهل و نادانی نسبت به پاداش و کیفر الهی و عدم ایمان به معاد است . عامل دیگر برای این امر ، احساس ضعف و حقارت ناشی از شکست ها است که افراد برای پوشاندن شکست های خود پناه به تفاخر و فخرفروشی می برند و لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که : « **مَنْ مِنْ رَجُلٍ تَكَبَّرَ أَوْ تَجَبَّرَ إِلَّا لِدَلَّةٍ وَجَدَهَا فِي نَفْسِهِ** : هیچ کس تکبر و فخرفروشی نمی کند مگر به خاطر دلتی که در نفس خود

۱- «نهج البلاغه» ، خطبه ۲۲۱ .

می‌یابد»^(۱) و لذا هنگامی که احساس کند به حد کمال رسیده است ، نیازی در این تفاخر نمی‌بیند .
 در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علیه السلام می‌خوانیم: «أَهْلَكَ النَّاسُ اثْنَانِ: خَوْفُ الْفَقْرِ وَ طَلَبُ الْفَخْرِ: دو چیز مردم را هلاک کرده است؛ ترس از فقر (که انسان را وادار به جمع مال از هر طریق و با هر وسیله می‌کند) و تفاخر».^(۲)

﴿۳﴾ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ چنین نیست که شما خیال می‌کنید به زودی خواهید دانست.
 ﴿۴﴾ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ باز چنان نیست که شما می‌پندارید به زودی خواهید دانست.

در حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام آمده است که فرمود: « گروهی از مایبوسته درباره عذاب قبر در شک بودند تا این که این سوره نازل شد تا آنجا که فرمود: « كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ » ، منظور از آن عذاب قبر

۱- «اصول کافی» ، جلد ۲ ، صفحه ۲۳۶ ، باب الکبر ، حدیث ۱۷ .

۲- «بحار الانوار» ، جلد ۱۳ ، صفحه ۲۹۰ ، حدیث ۱۲ .

است، سپس فرمود: «ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ»، منظور عذاب قیامت است» (۱)

﴿۵﴾ كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ

چنان نیست که شما خیال می‌کنید اگر شما علم‌الیقین (به آخرت) داشتید (به سراغ این موهومات و تفاخرات نمی‌رفتید).

یقین و مراحل آن

«یقین» نقطه مقابل «شک» است، همان‌گونه که «علم» نقطه مقابل «جهل» است و به معنی «وضوح و ثبوت چیزی» آمده است و طبق آنچه از روایات استفاده می‌شود، به مرحله عالی ایمان، «یقین» گفته می‌شود. امام باقر علیه السلام فرمود: «ایمان، یک درجه از اسلام بالاتر است و تقوا، یک درجه از ایمان بالاتر و یقین، یک درجه برتر از تقواست»، سپس افزود: «وَلَمْ يُقَسِّمْ بَيْنَ النَّاسِ شَيْءَ أَقَلِّ مِنَ الْيَقِينِ: در میان مردم چیزی کمتر از یقین تقسیم نشده است». راوی سؤال می‌کند: «یقین چیست؟»،

می‌فرماید: «التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ، وَ التَّسْلِيمُ لِلَّهِ، وَ الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ، وَ التَّقْوِيضُ إِلَى اللَّهِ: حَقِيقَتِ يَقِين؛ توکل بر خدا و تسلیم در برابر ذات پاک او و رضا به قضای الهی و واگذاری تمام کارهای خویش به خداوند است». (۱) در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «مِنْ صِحَّةِ يَقِينِ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ لَا يُرْضِيَ النَّاسَ بِسَخَطِ اللَّهِ، وَ لَا يَلُومُهُمْ عَلَى مَا لَمْ يُؤْتِهِ اللَّهُ... إِنَّ اللَّهَ بِعَذْلِهِ وَ قِسْطِهِ جَعَلَ الرُّوحَ وَ الرَّاحَةَ فِي الْيَقِينِ وَ الرِّضَا وَ جَعَلَ الْهَمَّ وَ الْحُزْنَ فِي الشَّكِّ وَ السَّخَطِ: از نشانه‌های صحت یقین مردم مسلمان این است که مردم را با خشم الهی از خود خشنود نکنند و آنها را بر چیزی که خداوند به او نداده است، ملامت نمایند (آنها را مسؤول محرومیت خود نشمارند) ... خداوند به خاطر عدل و دادش، آرامش و راحت را در یقین و رضا قرار داده و اندوه و حزن را در شک و ناخشنودی». (۲)

۱- «بحار الانوار»، جلد ۷۰، صفحه ۱۳۸، حدیث ۴.

۲- «بحار الانوار»، جلد ۷۰، صفحه ۱۴۳.

از این تعبیر و تعبیرات دیگر به خوبی استفاده می‌شود وقتی انسان به مقام یقین می‌رسد ، آرامش خاصی سراسر قلب و جان او را فرا می‌گیرد . ولی با این حال برای یقین مراتبی است که در آیات فوق به آن اشاره شده است و آن سه مرحله است . ۱ - **علم الیقین** : و آن این است که انسان از دلایل مختلف به چیزی ایمان آورد مانند کسی که با مشاهده دود ، ایمان به وجود آتش پیدا می‌کند . ۲ - **عین الیقین** : و آن در جایی است که انسان به مرحله مشاهده می‌رسد و با « چشم » خود مثلاً آتش را مشاهده می‌کند . ۳ - **حق الیقین** : و آن همانند کسی است که وارد در آتش شود و سوزش آن را لمس کند و به صفات آتش متصف گردد و این بالاترین مرحله یقین است . « محقق طوسی » در یکی از سخنان خود می‌گوید : « یقین » همان اعتقاد جازم مطابق و ثابت است که زوال آن ممکن نیست و در حقیقت از دو علم ترکیب یافته است ؛ علم به معلوم و علم به این‌که خلاف آن محال است و دارای چند مرتبه است : « علم الیقین » و « عین الیقین » و « حق الیقین » . (۱)

۱- مطابق نقل « بحار الانوار » ، جلد ۷۰ ، صفحه ۱۴۳ .

در حقیقت مرحله اول جنبه عمومی دارد ، مرحله دوم برای پرهیزگاران است و مرحله سوم مخصوص خاصان و مقربان . و لذا در حدیثی آمده است که خدمت پیغمبر اکرم عرض کردند: « شنیده‌ایم بعضی از یاران عیسی روی آب راه می‌رفتند ». فرمود: « لَوْ كَانَ يَقْبَلُهُ أَشَدُّ مِنْ ذَلِكَ لَمَشَى عَلَى الْهَوَاءِ: اگر یقینش از آن محکمتر بود، بر هواراه می‌رفت ». مرحوم « علامه طباطبائی » بعد از ذکر این حدیث می‌افزاید: « همه چیز بر محور یقین به خداوند سبحان و محو کردن اسباب جهان تکوین از استقلال در تأثیر دور می‌زند ، بنابراین هر قدر اعتقاد و ایمان انسان به قدرت مطلقه الهیه بیشتر گردد ، اشیاء جهان به همان نسبت در برابر او مطیع و منقاد خواهد شد ». (۱)

این است رمز رابطه یقین و تصرف خارق‌العاده در عالم آفرینش .

﴿ ٦ ﴾ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ

شما قطعاً جهنم را خواهید دید.

۱- «المیزان» ، جلد ۶ ، صفحه ۲۰۰ (ذیل ۱۰۵ / مائده) .

همگی دوزخ را مشاهده می کنند

منظور از این آیه ، مشاهده دوزخ در آخرت است ، که مخصوص کفار و یا برای عموم جن و انس است ، چرا که طبق بعضی آیات قرآن همگی از کنار جهنم باید بگذرند .

﴿ ٧ 〉 ثُمَّ لَتَرَوْنها عَیْنَ الْیَقِیْنِ

سپس (با ورود در آن) آن را به یقین مشاهده خواهید کرد .
تفسیر این آیه ذیل آیه ۵ ذکر شد .

﴿ ٨ 〉 ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیْمِ

سپس در آن روز همه شما از نعمتهایی که داشته اید ، سؤال خواهید شد .

در قیامت از چه نعمتهایی سؤال می شود ؟

« نَعِیْم » یک معنی بسیار گسترده دارد که همه مواهب الهی را اعم از « معنوی » مانند دین و ایمان و اسلام و قرآن و ولایت و انواع نعمتهای « مادی » را اعم از فردی و اجتماعی شامل می شود ، منتها نعمتهایی که اهمیت بیشتری دارند مانند نعمت « ایمان و ولایت » ، بیشتر از آنها

سؤال می‌شود که آیا حقّ آنها ادا شده یا نه ؟ و ظاهراً روایاتی که نعمت‌های مادی را از شمول این آیه نفی می‌کند، ناظر به این معنی است که شما نباید مصداق‌های مهم‌تر را رها کرده و به مصداق‌های کوچک‌تر روی آورید و در حقیقت هشدار می‌دهد که مردم در زمینه سلسله مراتب مواهب و نعمت‌های الهی و اینکه در برابر آنها مسؤولیت سنگین دارند . و چگونه ممکن است از این نعمت‌ها سؤال نشود در حالی که سرمایه‌های بزرگی هستند که در اختیار بشر قرار داده شده و باید از هر کدام دقیقاً قدردانی کنند و شکر آن را بجا آورند و در موارد خود صرف کنند .

پایان سورة تکاثر

سورة عصر

فضیلت تلاوت سورة «عصر»

در فضیلت تلاوت این سوره ، در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم : « هر کس سورة عصر را در نمازهای نافله بخواند ، خداوند او را در قیامت برمی انگیزد ، در حالی که صورتش نورانی ، چهره اش خندان و چشمش (به نعمت های الهی) روشن است تا داخل بهشت شود » .^(۱) و کاملاً مشخص است که این همه افتخار و سرور و شادمانی از آن کسی است که این اصول چهارگانه را در زندگی خود پیاده کند ، نه فقط به خواندن قناعت نماید .

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْعَصْرِ

به عصر سوگند ،

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۱۰ ، صفحه ۵۴۵ .

واژه «عَصْر» در اصل به معنی «فشردن» است و سپس به «وقت عصر» اطلاق شده، به خاطر اینکه برنامه‌ها و کارهای روزانه در آن پیچیده و فشرده می‌شود. سپس این واژه به معنی مطلق زمان و دوران تاریخ بشر و یا بخشی از زمان، مانند عصر ظهور اسلام و قیام پیغمبر اکرم و امثال آن استعمال شده است. «عَصْر» به معنی زمان و تاریخ بشر است، چراکه بارها گفته‌ایم: سوگندهای قرآن همواره متناسب با مطلبی است که سوگند به خاطر آن یاد شده و مسلم است که خسران انسانها در زندگی نتیجه گذشتن زمان عمر آنهاست.

﴿۲﴾ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ که انسان‌ها همه در زیانند.

«خُسْر» (بر وزن عسر) و «خسران» چنان‌که «راغب» در «مفردات» می‌گوید، به معنی «کم شدن سرمایه» است، گاه به انسان نسبت داده می‌شود و می‌گویند: فلان کس زیان کرد و گاه به خود عمل نسبت داده می‌شود و می‌گویند: تجارتش زیان کرد. این واژه غالباً در سرمایه‌های برونی مانند مال و مقام به کار می‌رود و گاه در سرمایه‌های درونی مانند صحت و سلامت و عقل و ایمان و ثواب و این همان است که خداوند متعال به عنوان «خُسْران مُبِین» (زیان آشکار) از آن یاد فرموده، آنجا

که می‌گوید: « إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ: زیان‌کاران واقعی کسانی هستند که سرمایه وجود خود و خانواده خویش را در قیامت از دست می‌دهند، بدانند خسروان مبین همین است ». (۱)

﴿ ۳ ﴾ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ

مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند و یکدیگر را به حق سفارش کرده و یکدیگر را به شکیبایی و استقامت توصیه نموده‌اند . چیزی که می‌تواند جلوی زیان بزرگ ذکر شده در آیه قبل را بگیرد و آن را به منفعت و سودی عظیم مبدل کند ، آن است که در برابر از دست دادن این سرمایه ، سرمایه‌گرانه‌تر و ارزشمندتر به دست آورد که نه تنها جای خالی آن سرمایه پر شود ، بلکه دهها و صدها و هزاران بار از آن بیشتر و بهتر باشد . گروهی سرمایه‌های نفیس عمر و زندگی را از دست می‌دهند و در برابر آن مالی مختصر

یا بسیار ، خانه محقر یا کاخی زیبا ، فراهم می سازند . گروهی تمام این سرمایه را برای رسیدن به مقامی از دست می دهند . و گروه هایی آن را در مسیر عیش و نوش و لذات زودگذر مادی . مسلماً هیچ یک از اینها نمی تواند بهای آن سرمایه عظیم باشد . بهای آن فقط و فقط رضای خدا و مقام قرب اوست . یا همان طور که امیرمؤمنان علیه السلام فرموده : « إِنَّهُ لَيْسَ لِنَفْسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا: برای وجود شما، بها و قیمتی جز بهشت نیست ، مبادا آن را به کمتر از آن بفروشید » . (۱)

برنامه چهار ماده ای خوشبختی

اصل اول : مسأله « ایمان » است که زیربنای همه فعالیت های انسان را تشکیل می دهد .
اصل دوم : میوه درخت بارور و پرثمره ایمان یعنی « اعمال صالح » می باشد . « صالحات » همان « اعمال شایسته » است ، نه فقط عبادات ، نه تنها انفاق فی سبیل الله ، نه فقط جهاد در راه خدا، نه تنها کسب علم و دانش ، بلکه هرکار شایسته ای است که وسیله تکامل نفوس و پرورش اخلاق و

۱- « نهج البلاغه » ، کلمات قصار ، جمله ۴۵۶ .

قرب الی الله و پیشرفت جامعه انسانی در تمام زمینه‌ها شود . این تعبیر حتی کارهای کوچکی همچون برداشتن یک سنگ مزاحم را از سر راه مردم شامل می‌شود ، تانجات میلیونها میلیون انسان از گمراهی و ضلالت و نشر آیین حق و عدالت در تمام جهان . وقتی چراغ ایمان در سرای قلب انسان روشن می‌شود ، نور آن از « زبان » و « چشم » و « گوش » و « دست و پای انسان » منعکس می‌شود ، حرکات هر کدام از آنها نشان می‌دهد نوری در قلب است که اشعه‌اش بیرون تافته .

اصل سوم: دعوت همگانی و عمومی به سوی حق می‌باشد ، تا همگان حق را از باطل به خوبی بشناسند و هرگز آن را فراموش نکنند در مسیر زندگی از آن منحرف نگردند . « حَق » به معنی « واقعیت » یا « مطابقت با واقعیت » است . در کتاب « وجوه قرآن » دوازده معنی و مورد استعمال برای این کلمه در قرآن مجید ذکر شده است ، مانند خدا ، قرآن ، اسلام ، توحید ، عدل ، صدق ، آشکار بودن واجب بودن و مانند اینها . **اصل چهارم:** شکیبایی و « صبر » و استقامت و سفارش کردن به یکدیگر به آن مطرح می‌باشد ، چراکه بعد از مسأله شناخت و آگاهی ، هرکس در مسیر عمل در هر گام با موانعی روبرو است ، اگر استقامت و صبر نداشته باشد ، هرگز نمی‌تواند ایمان خود را حفظ

کند و عمل صالحی انجام دهد یا احقاق حق نماید . با توجه به آنچه در بالا در مورد این اصول چهارگانه که به حق جامع‌ترین برنامه حیات و سعادت انسان‌ها است گفته شد ، روشن می‌شود که چرا در روایات آمده است که « وقتی اصحاب و یاران پیغمبر اکرم به یکدیگر می‌رسیدند ، پیش از آن‌که از هم جدا شوند ، این سوره را می‌خواندند و محتوای بزرگ این سوره کوچک را یادآور می‌شدند ، سپس با یکدیگر خداحافظی کرده و به سراغ کار خود می‌رفتند .^(۱)

پایان سوره عصر

۱- «دُرُ الْمَثُور» ، جلد ۶ ، صفحه ۳۹۲ .

سورة همزه

فضیلت تلاوت سورة «همزه»

در فضیلت تلاوت این سوره ، از پیغمبر اکرم نقل شده که فرمود : «هرکس این سوره را تلاوت کند ، به عدد هریک از کسانی که محمد و یارانش را استهزاء کردند ، ده حسنه به او داده می شود .» (۱)
و در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم : «هر کس آن را در نماز فریضه ای بخواند ، فقر از او دور می شود ، روزی به او روی می آورد و مرگ های زشت و بد از او دفع می گردد .» (۲)

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
وای بر هر عیجوی مسخره کننده ای .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ ﴿١﴾

وای بر عیجویان و غیبت کنندگان

آنها که با نیش زبان و حرکات دست و چشم و ابرو : در پشت سر و پیش رو ، دیگران را

استهزاء کرده یا عیبجویی و غیبت می‌کنند، یا آنها را هدف تیرهای طعن و تهمت قرار می‌دهند. «هُمَزَة» و «لُمَزَة» هر دو صیغه مبالغه است، اولی از ماده «همز» در اصل به معنی «شکستن» است و از آنجا که افراد عیبجو و غیبت‌کننده شخصیت دیگران را درهم می‌شکنند، به آنها «همزة» اطلاق شده است و دومی از ماده «لمز» (بر وزن رمز) در اصل به معنی «غیبت‌کردن و عیبجویی نمودن» می‌باشد. از مجموع کلمات ارباب لغت این‌طور استفاده می‌شود که دو واژه «هُمَزَة» و «لُمَزَة» به یک معنی است و مفهوم وسیعی دارد که هرگونه عیبجویی و غیبت و طعن و استهزاء، به وسیله زبان و علائم و اشارات و سخن‌چینی و بدگویی را شامل می‌شود. «وَيْلٌ» تهدید شدیدی است نسبت به این گروه و اصولاً آیات قرآن موضعگیری سختی در برابر این‌گونه افراد نموده و تعبیراتی دارد که درباره هیچ‌گناهی مانند آن دیده نمی‌شود. اصولاً آبرو و حیثیت اشخاص از نظر اسلام بسیار محترم است و هر کاری که موجب تحقیر مردم گردد، گناه بزرگی است. در حدیثی از پیغمبر اکرم آمده است: «أَلَا أُنبِّئُكُمْ بِشِرَارِكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ: الْمَشَاوُونَ بِالنَّمِيمَةِ، الْمَفْرَقُونَ بَيْنَ الْأَحْبَةِ، الْبَاغُونَ لِلْبُرَاءِ الْمَعَايِبَ: آیا شما را از شرترین افراد خبر دهم؟ گفتند: آری

ای رسول خدا. فرمود: آنهاکه بسیار سخن چینی می کنند، در میان دوستان جدایی می افکنند و برای افراد پاک و بی گناه در جستجوی عیوبند».

﴿ ۲ ﴾ الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ

همان کس که مال را جمع آوری و شماره کرده (بی آنکه حساب مشروع و نامشروع کند). «عَدَّدَهُ» در اصل از ماده «عد» به معنی «شمارش» است . آن قدر به مال و ثروت علاقه دارد که پیوسته آنها را می شمرد و از برق درهم و دینار و پولهای دیگر ، لذت می برد و شادی می کند . آیه ناظر به ثروت اندوزانی است که مال را نه به عنوان یک وسیله بلکه به عنوان یک هدف می نگرند و در جمع آوری آن هیچ قید و شرطی قائل نیستند ، از حلال و حرام و تجاوز بر حقوق دیگران از طریق شرافتمندانه و یا طرق پست و رذیلانه آن را جمع آوری می کنند و آن را تنها نشانه عظمت و شخصیت می دانند. آنها مال را برای رفع نیازهای زندگی نمی خواهند و به همین دلیل هر قدر به اموالشان افزوده شود ، حرصشان بیشتر می گردد و گرنه مال در حدود معقول و از طرق مشروع نه تنها مذموم نیست ، بلکه در قرآن مجید گاهی از آن به عنوان «فضل الله» تعبیر شده ، آنجاکه

۱- «نور الثقلين»، جلد ۵، صفحہ ۶۶۸، حدیث ۷.

دورودراز نیستند، مراقب حلال و حرامند، به ارحام خود کمک می‌کنند و غالباً اموال نزد آنها جمع نمی‌شود، هرچند در آمدشان زیاد باشد.

﴿۳﴾ **يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ** گمان می‌کند که اموالش سبب جاودانگی اوست. جالب اینکه «أَخْلَدَ» در اینجا به صورت «فعل ماضی» آمده، انسان مال پرست گمان می‌کند اموالش او را به صورت یک موجود جاودانه درآورده است، نه مرگ می‌تواند به سراغ او آید، نه بیماریها و حوادث جهان مشکلی برای او ایجاد می‌کند، چراکه مشکل‌گشا در نظرش تنها مال و ثروت است و این مشکل‌گشا را در دست دارد. چه پندار غلط و خیال خامی. اموالی که آنقدر در اختیار قارون بود که کلید گنجهایش را چندین مرد زورمند به زحمت برمی‌داشت ولی به هنگام حمله عذاب الهی نتوانستند مرگ او را ساعتی به تأخیر اندازند و خداوند او و گنجهایش را در یک لحظه با یک زمین لرزه مختصر در زمین فرو برد: «فَحَسَبْنَا بِهِ وَبِذَارِهِ الْأَرْضَ (۸۱ / قصص)». اموالی که نمونه کاملش در دست فراعنه مصر بود ولی به مصداق «كَمْ تَرَكَوْا مِنْ جَنَاتٍ وَ عُيُونٍ وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ وَ نَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ»: چه بسیار باغها و چشمه‌ها از خود به جای گذاشتند و

زراعتها و قصرهای جالب و گرانبیست و نعمتهای فراوان دیگر که در آن منتعم بودند» (۲۵ تا ۲۷ / دخان)، ولی همه اینها به آسانی در عرض ساعتی به دیگران رسید: «كَذَلِكَ وَ أَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ» (۲۸ / دخان). ولذا در قیامت که پرده‌ها کنار می‌رود، آنها به اشتباه بزرگشان پی می‌برند و فریادشان بلند می‌شود: «مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَّةٌ، هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَّةٌ: مال و ثروتم هرگز مرا بی‌نیاز نکرد، قدرت من نیز از دست رفت» (۲۸ و ۲۹ / حاقه).

اصولاً انسان از فنا و نیستی متنفر است و طرفدار جاودانگی است و همین علاقه درونی به ما در بحث معادشناسی کمک می‌کند که بدانیم انسان برای جاودانگی آفریده شده است و الا غریزه عشق به جاودانگی در او نبود. ولی این انسان مغرور و خودخواه و دنیاپرست، گاه جاودانگی خود را در اموری می‌بیند که درست مایه فنا و نیستی اوست، مثلاً مال و مقام را که غالباً دشمنان بقای او هستند، وسیله جاودانگی می‌شمرد. از این بیان روشن شد که تصور جاودانگی به وسیله مال دلیلی برای جمع مال و جمع مال نیز عاملی برای استهزاء و سخریه دیگران در نظر این کوردلان محسوب می‌شود.

﴿٤﴾ كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ

چنین نیست که او می‌پندارد ، به زودی در حطمه (آتش خرد کننده) پرتاب می‌شود .

﴿٥﴾ وَ مَا أَذْرِيكَ مَا الْحُطَمَةُ

و تو چه می‌دانی حطمه چیست ؟

« حُطَمَة » صیغه مبالغه از ماده « حطم » به معنی " درهم شکستن چیزی " است و این نشان می‌دهد که آتش سوزان دوزخ به شدت اعضای آنها را درهم می‌شکند ، ولی طبق بعضی از روایات « حُطَمَة » نام تمام جهنم نیست ، بلکه نام بخش فوق‌العاده سوزانی از آن است .^(۱) فهم این معنی که آتش به جای سوزاندن ، اعضا را درهم‌پسکند ، شاید در گذشته مشکل بود ، ولی امروز که مسأله شدت تأثیر امواج انفجار بر همه ما واضح شده است که چگونه ممکن است امواج ناشی از یک انفجار مهیب نه تنها انسان‌ها بلکه میله‌های محکم آهن و ستون‌های عظیم ساختمان‌ها را درهم بشکند ، مطلب عجیبی نیست .

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۳ ، صفحه ۱۷ و ۱۹ ، حدیث ۶۰ و ۶۴ .

نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَّةُ ﴿٦﴾

آتش برافروخته الهی است .

الَّتِي تَطْلُعُ عَلَى الْأَقْيَدَةِ ﴿٧﴾

آتشی که از دلها سر می زند .

تعبیر به « نَارُ اللَّهِ » (آتش الهی) ، دلیل بر عظمت آن است . تعبیر به « مُوقَدَّة » ، دلیل بر فروزان بودن همیشگی آن است . عجیب اینکه این آتش برخلاف تمام آتشیهای دنیا که نخست پوست را می سوزاند و سپس به داخل نفوذ می کند ، اول بردلها شراره می زند و درون را می سوزاند ، نخست قلب را و بعد مغز و استخوان را و سپس به خارج سرایت می کند . این چه آتشی است که اولین جرقه هایش بر دل آدمی ظاهر می شود ؟ این چه آتشی است که درون را قبل از بیرون می سوزاند ؟ همه چیز قیامت عجیب است و با این جهان تفاوت بسیار دارد ، حتی آتش سوزانش . چرا چنین نباشد در حالی که قلبهای آنها کانون کفر و کبر و غرور بود و مرکز حب دنیا و ثروت و مال ؟ چرا آتش قهر و غضب الهی قبل از هر چیز بر قلوب آنها مسلط نشود ، در حالی که آنها دل مؤمنان را در این دنیا با سخریه ها و عیبجویی و غیبت و تحقیر سوزاندند ، عدالت الهی ایجاب می کند که آنها کیفری همانند اعمالشان را ببینند .

﴿٨﴾ **إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّصَدَّةٌ** این آتش بر آنها به صورت در بسته است .
 «مُصَدَّةٌ» از ماده «ایصاد» به معنی «بستن در و محکم کردن آن» است . در حقیقت همان گونه که آنها اموال خود را در گاوصندوقها و مخازن در بسته نگاه می داشتند ، خداوند هم آنها را در عذاب در بسته دوزخ که راه خلاص و نجات از آن نیست ، زندانی می کند .

﴿٩﴾ **فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ** در ستونهای کشیده و طولانی .
 «عَمَدٍ» جمع «عمود» به معنی «ستون یا هر شیء طولانی» مانند قطعات چوب و آهن است و «مُمَدَّدَةٍ» نیز به معنی «کشیده و طویل» است . جمعی از مفسران این تعبیر را اشاره به میخهای عظیم آهنی دانسته اند که درهای جهنم محکم با آنها بسته می شود ، به گونه ای که راه خروج مطلقاً از آن وجود ندارد و بنابراین تأکیدی است بر آیه قبل که می گوید : درهای جهنم را بر آنها می بندند و از هر طرف محصورند . بعضی نیز تفسیر دیگری به کمک اکتشافات اخیر برای آن ذکر کرده اند و آن این است که شعله های سوزان جهنم به صورت ستونهای کشیده و طولانی بر آنها مسلط می شود . آنها می گویند: در اکتشافات اخیر ثابت شده است که اشعه مخصوص ایکس (رونتگن) بر خلاف اشعه های دیگر که به صورت مخروطی پخش می شود، به صورت استوانه ای درست مانند

ستون منتشر می‌گردد و عجیب اینکه این اشعه در تمام وجود انسان نفوذ می‌کند و حتی بر قلب مسلط می‌شود و به همین دلیل برای عکسبرداری از اعضای داخلی از آن استفاده می‌کنند ، معلوم می‌شود که اشعه‌ای از آتش سوزان جهنم برمی‌خیزد که چندان بی‌شباهت به اشعه فوق نیست .^(۱)

کبر و غرور سرچشمه گناهان بزرگ

"خودپرورینی" بلای بزرگی است که خمیرمایه بسیاری از معاصی محسوب می‌شود . غفلت از خدا ، کفران نعمت‌ها ، غرق شدن در عیاشی و هوسبازی ، تحقیر دیگران و استهزای مؤمنان همه از آثار شوم این صفت رذیله است ، افراد کم‌ظرفیت همین که به نوایی می‌رسند ، چنان گرفتار کبر و غرور می‌شوند که مطلقاً ارزشی برای دیگران قائل نیستند و همان سبب جدایی آنها از جامعه و جدایی جامعه از آنها می‌شود . در عالمی از پندار فرومی‌روند ، خود را تافته‌ای جداافتاده و حتی از مقربان خدا می‌شمارند و همین باعث می‌شود که عرض و آبرو و حتی جان دیگران در نظر آنها بی‌ارزش و بی‌مقدار باشد ، به «همز» و «لمز» مشغول می‌شوند و با عیبجویی و مذمت دیگران ، به

۱- «طنطاوی» ، ذیل آیات مورد بحث .

گمان خود بر عظمت خویش می‌افزایند. جالب اینکه در بعضی از روایات، این‌گونه افراد به "عقرب" تشبیه شده‌اند که کارشان نیش زدن است (و اگر نیش عقرب نه از ره کین است، نیش آنها از راه کینه‌توزیها است). در حدیثی آمده است که پیغمبر اکرم فرمود: «من در شب معراج گروهی از دوزخیان را دیدم که گوشت از پهلویشان جدا می‌کردند و به آنها می‌خوراندند، از جبرئیل پرسیدم اینها چه کسانی هستند؟ گفت: هَؤُلَاءِ الْهَمَزُونَ مِنْ أُمَّتِكَ، اللَّمَّازُونَ: این‌ها عیبجویان و استهزا کنندگان از امت تو هستند» (۱).

درباره مال و ثروت، نظرات متفاوتی در جهت افراط و تفریط وجود دارد، بعضی چنان اهمیتی برای آن قائلند که حلال تمام مشکلاتش می‌دانند و لذا جای تعجب نیست که این گروه دائماً به جمع اموال پردازند و آنی راحت ننشینند و هیچ قید و شرطی برای آن قائل نباشند و حلال و حرام در نظرشان یکسان باشد. در نقطه مقابل این گروه جمعیتی هستند که برای مال و ثروت کمترین ارزشی قائل نیستند، فقر را می‌ستایند و برای آن ارج قائلند، حتی مال را مزاحم تقوا و قرب خدا

۱- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۶۶۷، حدیث ۵.

می‌دانند. ولی در برابر این دو عقیده که در طرف «افراط» و «تفریط» قرار دارد، آنچه از قرآن مجید و روایات اسلامی استفاده می‌شود، این است که مال، خوب است اما به چند شرط؛ نخست اینکه «وسیله» باشد نه «هدف». دیگر اینکه انسان را «اسیر» خود نسازد، بلکه انسان «امیر» بر آن باشد. سوم اینکه از طرق مشروع به دست آید و در راه رضای خدا مصرف گردد. علاقه به چنین مالی نه تنها دنیاپرستی نیست، بلکه دلیلی بر علاقه به آخرت است و لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که وقتی حضرت ذهب و فضه (طلا و نقره) را لعن و نفرین فرمود، یکی از یاران تعجب کرد و علت را از امام علیه السلام سؤال نمود، ایشان فرمودند: «لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ إِلَيْهِ إِنَّمَا الذَّهَبُ الَّذِي ذَهَبَ بِالْبَيْنِ وَالْفِضَّةُ الَّتِي أَفَاضَتْ الْكُفْرَ: منظور از ذهب، چیزی است که دین را از بین ببرد و منظور از فضه، چیزی است که سرچشمه کفر و بی‌ایمانی می‌شود».^(۱) و در حدیثی از امام علی علیه السلام آمده: «السُّكْرُ أَرْبَعُ سَكْرَاتٍ: سَكْرُ الشَّرَابِ وَ سَكْرُ الْمَالِ وَ سَكْرُ النَّوْمِ وَ سَكْرُ الْمُلْكِ: مستی چهار نوع است؛

۱- «بحار الانوار»، جلد ۷۳، صفحه ۱۴۱، حدیث ۱۷.

مستی شراب، مستی مال، مستی خواب و مستی قدرت». ^(۱) در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است که: مردی خدمت ایشان آمد و عرض کرد: «پدر و مادرم به فدایت باد، مرا موعظه ای کن»، فرمود: «إِنْ كَانَ الْحَسَنَاتُ حَقًّا فَالْجَمْعُ لِمَاذَا؟ وَإِنْ كَانَ خُلْفٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ حَقًّا فَالْبُخْلُ لِمَاذَا؟» اگر حسنات حق است و به آن ایمان داریم، جمع مال برای چیست؟ (چرا در راه خدا انفاق نکنیم؟) و اگر پاداش و جبران الهی حق است، بخل برای چیست؟ ^(۲) بسیاری از افراد هستند که تا پایان عمر به جمع آوری مال مشغولند و سرانجام برای دیگران وامی گذارند، حسابش را آنها باید بدهند و بهره اش نصیب دیگران است، لذا در حدیثی می خوانیم که از امیرمؤمنان علی علیه السلام سؤال کردند: «مَنْ أَكْثَرُ النَّاسِ حَسْرَةً؟ چه کسی حسرتش از همه بیشتر است؟» فرمود: «مَنْ رَأَى مَالَهُ فِي مِيزَانٍ غَيْرِهِ وَأَدْخَلَهُ اللَّهُ بِهِ النَّارَ وَأَدْخَلَ وَارِثُهُ بِهِ الْجَنَّةَ: کسی که اموالش را در ترازوی سنجش اعمال دیگران

۱- «بحار الانوار»، جلد ۷۳، صفحه ۱۴۲.

۲- «توحید صدوق»، به نقل «نور الثقلین» جلد ۵، صفحه ۶۶۸، حدیث ۸.

بیند ، خدا او را به خاطر اموالش وارد دوزخ کند و وارثش را به خاطر آن وارد بهشت سازد»^(۱) و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ» (این گونه خداوند اعمال آنها را مایه حسرتشان قرار می دهد)، فرمود: «هُوَ الرَّجُلُ يَدْعُ الْمَالَ لَا يُثِقَّةُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ بُخْلًا ثُمَّ يَمُوتُ فَيَدْعُهُ لِمَنْ يَعْمَلُ بِهِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ أَوْ فِي مَعْصِيَتِهِ: این درباره کسی است که مالی را وامی گذارد و بخاطر بخل در راه طاعت الهی انفاق نمی کند، سپس می میرد و آن را برای کسی می نهد که در طاعت الهی یا در معصیتش مصرف می کند». سپس امام علیه السلام افزود: «اگر در طریق اطاعت خدا صرف کند، آن را در میزان عمل دیگری می بیند و حسرت می خورد، چرا که مال او بوده و اگر در معصیت الهی صرف کند، سبب تقویت او شده تا گناه کند (و باز عقوبت و حسرتش متوجه او است)»^(۲). آری موضع گیری انسان ها در برابر اموال، مختلف است، گاه از آن بت خطرناکی می سازند و گاه وسیله سعادت بزرگی.

پایان سوره همزه

سورة فيل

فضیلت تلاوت سورة « فيل »

در فضیلت تلاوت این سوره ، در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: « هر کس سورة فيل را بخواند ، در قیامت هر کوه و زمین هموار و کلوخی بر ای او شهادت می دهد که او از نمازگزاران است و منادی صدامی زند در باره بنده من راست گفتید ، شهادت شما را به سود یا زیان او می پذیرم ، بنده ام را بدون حساب داخل بهشت کنید ، او کسی است که من وی را دوست دارم و عملش را نیز دوست دارم ». ^(۱) این همه فضیلت و پاداش از آن کسی است که با خواندن این آیات ، از مرکب غرور پیاده شده و در طریق رضای حق گام بردارد .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْمَ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ



آیا ندیدی پروردگارت با اصحاب فيل (لشکر ابرهه که به قصد نابودی کعبه آمده بودند) چه کرد؟

تعبیر به «الْمَقَرَّ» (آیا ندیدی؟) با اینکه این حادثه زمانی رخ داد که پیامبر دیده به جهان نگشوده بود و یا مقارن تولد آن حضرت بود، به خاطر آن است که حادثه مزبور بسیار نزدیک به عصر پیغمبر اکرم بود و به علاوه به قدری مشهور و معروف و متواتر بود که گویی پیغمبر با چشم مبارکش آن را مشاهده کرده بود و جمعی از معاصران پیامبر مسلماً آن را با چشم خود دیده بودند. تعبیر به «أَصْحَابُ الْفِيل» به خاطر همان چندفیلی است که آنها با خود از یمن آورده بودند، تا مخالفان را مرعوب ساخته و شترها و اسبها از مشاهده آن رم کنند و در میدان جنگ نمانند.

داستان اصحاب فیل

«ذونواس» پادشاه یمن، مسیحیان نجران را که در نزدیکی آن سرزمین می زیستند، تحت شکنجه شدید قرار داد، تا از آیین مسیحیت بازگردند. بعد از این جنایت بزرگ مردی به نام «دوس» از میان آنها جان سالم به دربرد و خود را به «قیصر روم» که بر آیین مسیح بود رسانید و ماجرا را برای او شرح داد. از آنجا که فاصله میان «روم» و «یمن» زیاد بود، «قیصر» نامه ای به «نجاشی» سلطان حبشه نوشت، تا انتقام نصاری نجران را از «ذونواس» بگیرد و نامه را با همان

شخص برای نجاشی فرستاد. نجاشی سپاهی عظیم بالغ بر هفتاد هزار نفر به فرماندهی شخصی به نام «اریاط» روانه یمن کرد. (ابرهه نیز از فرماندهان این سپاه بود). «ذونواس» شکست خورد و «اریاط» حکمران یمن شد، بعد از مدتی ابرهه بر ضد او قیام کرد و او را از بین برد و برجای او نشست. خبر این ماجرا به نجاشی رسید. او تصمیم گرفت ابرهه را سرکوب کند. ابرهه برای نجات خود موهای سر را تراشید و با مقداری از خاک یمن به نشانه تسلیم کامل نزد نجاشی فرستاد و اعلام وفاداری کرد. نجاشی وقتی چنین دید، او را بخشید و در پُست خود ابقاء نمود. در این هنگام ابرهه برای اثبات خوش خدمتی کلیسای بسیار زیبا و مهمی برپا کرد که مانند آن در آن زمان در کره زمین وجود نداشت و به دنبال آن تصمیم گرفت مردم شبه جزیره عربستان را به جای کعبه به سوی آن فراخواند و تصمیم گرفت آنجا را کانون حج عرب سازد و مرکزیت مهم مکه را به آنجا منتقل کند. به همین منظور مبلغان بسیاری به اطراف و در میان قبایل عرب و سرزمین های حجاز فرستاد. اعراب که سخت به مکه و کعبه علاقه داشتند و آن را از آثار بزرگ ابراهیم خلیل عليه السلام می دانستند، احساس خطر کردند. طبق بعضی روایات گروهی آمدند و مخفیانه کلیسا را آتش زدند

و طبق نقل دیگری بعضی آن را مخفیانه آلوده و ملوث ساختند و به این ترتیب در برابر این دعوت بزرگ ، عکس العمل شدید نشان دادند و معبد ابرهه را بی اعتبار کردند . ابرهه سخت خشمگین شد و تصمیم گرفت خانه کعبه را به کلی ویران سازد تا هم انتقام گرفته باشد و هم عرب را متوجه معبد جدید کند . با لشکر عظیمی که بعضی از سوارانش از فیل استفاده می کردند ، عازم مکه شد.

هنگامی که نزدیک مکه رسید ، کسانی را فرستاد تا شتران و اموال اهل مکه را به غارت برند و در این میان دویست شتر از عبدالمطلب غارت شد . ابرهه کسی را به داخل مکه فرستاد و به او گفت بزرگ مکه را پیدا کند و به او بگوید : ابرهه پادشاه یمن می گوید : من برای جنگ نیامده ام ، تنها برای این آمده ام که این خانه کعبه را ویران کنم ، اگر شما دست به جنگ نبرید ، نیازی به ریختن خونتان ندارم . فرستاده ابرهه وارد مکه شد و از رئیس و شریف مکه جستجو کرد ، همه عبدالمطلب را به او نشان دادند ، ماجرا را نزد عبدالمطلب بازگو کرد ، عبدالمطلب نیز گفت : ما توانایی جنگ با شما را نداریم و اما خانه کعبه را خداوند خودش حفظ می کند . فرستاده ابرهه به عبدالمطلب گفت : باید با من نزد او بیایی ، هنگامی که عبدالمطلب وارد بر ابرهه شد ، او سخت تحت تأثیر قامت بلند

و قیافه جذاب و ابهت فوق‌العاده عبدالمطلب قرار گرفت ، تا آنجا که ابرهه برای احترام او از جا برخاست و روی زمین نشست و عبدالمطلب را در کنار دست خود جای داد ، زیرا نمی‌خواست او را روی تخت در کنار خود بنشاند ، سپس به مترجمش گفت : از او پرس حاجت تو چیست ؟ مترجم گفت : او می‌گوید : دویست شتر از من را به غارت برده‌اند ، دستور دهید اموال را بازگردانند . ابرهه سخت از این تقاضا متعجب شد و به مترجمش گفت : به او بگو هنگامی که تو را دیدم ، عظمتی از تو در دلم جای گرفت ، اما این سخن را که گفتی ، در نظرم کوچک شدی . تو درباره دویست شتر سخن می‌گویی ، اما درباره کعبه که دین تو و اجداد تو است و من برای ویرانش آمده‌ام ، مطلقاً سخن نمی‌گویی ؟ عبدالمطلب گفت : «أَنَا رَبُّ الْإِلَهِ وَ أَنَّ لِلْبَيْتِ رَبًّا سَيَمْنَعُهُ : من صاحب شترانم و این خانه صاحبی دارد که از آن دفاع می‌کند » . (این سخن ابرهه را تکان داد و در فکر فرو رفت) . عبدالمطلب به مکه آمد و به مردم اطلاع داد که به کوه‌های اطراف پناهنده شوند و خودش با جمعی کنار خانه کعبه آمد تا دعا کند و یاری طلبد ، دست در حلقه در خانه کعبه کرد و اشعار معروفش را خواند : « خداوندا ! هر کس از خانواده خویش دفاع می‌کند ، تو نیز از ساکنان حرم امت دفاع کن و امروز ساکنان این

حرم را بر آل صلیب و عبادت‌کنندگانش یاری فرما». سپس عبدالمطلب به یکی از دره‌های اطراف مکه آمد و در آنجا با جمعی از قریش پناه گرفت و به یکی از فرزندان دستور داد بالای کوه ابوقیس برود و ببیند چه خبر می‌شود. فرزندش به سرعت نزد پدر آمد و گفت: پدر! ابری سیاه از ناحیه دریا (دریای احمر) به چشم می‌خورد که به سوی سرزمین ما می‌آید، عبدالمطلب خرسند شد، صدا زد: «ای جمعیت قریش! به منزل‌های خود بازگردید که نصرت الهی به سراغ شما آمد» این از یکسو. از سوی دیگر ابرهه سوار بر فیل معروفش که «محمود» نام داشت، با لشکر انبوهش برای درهم کوبیدن کعبه از کوه‌های اطراف سرازیر مکه شد، ولی هرچه بر فیل خود فشار می‌آورد، پیش نمی‌رفت، اما وقتی که سر او را به سوی یمن بازمی‌گرداندند، به سرعت حرکت می‌کرد، ابرهه از این ماجرا سخت متعجب شد و در حیرت فرو رفت. در این هنگام پرنده‌گانی از سوی دریا فرارسیدند، همانند پرستوها و هریک از آنها سه عدد سنگریزه با خود همراه داشت؛ یکی به منقار و دو تا در پنجه‌ها، تقریباً به اندازه نخود. این سنگریزه‌ها را بر سر لشکریان ابرهه فرو ریختند و به هر کدام از آنها که اصابت می‌کرد، هلاک می‌شد و بعضی گفته‌اند: سنگریزه‌ها به هر جای بدن آنها

می افتاد ، سوراخ می کرد و از طرف مقابل خارج می شد . در این هنگام وحشت عجیبی بر تمام لشکر ابرهه سایه افکند، آنها که زنده مانده بودند ، پا به فرار گذاشتند و راه یمن را سؤال می کردند که بازگردند ، ولی پیوسته در وسط جاده مانند برگ خزان روی زمین می ریختند . خود ابرهه نیز مورد اصابت سنگی واقع شد و مجروح گشت و او را به « صنعا » (پایتخت یمن) بازگرداندند و در آنجا چشم از دنیا پوشید . بعضی گفته اند اولین بار که بیماری حصه و آبله در سرزمین عرب دیده شد ، آن سال بود . تعداد فیل هایی را که ابرهه با خود آورده بود ، بعضی همان فیل « محمود » و بعضی هشت فیل و بعضی ده و بعضی دوازده نوشته اند . و در همین سال مطابق مشهور پیغمبر اکرم تولد یافت و جهان به نور وجودش روشن شد و لذا جمعی معتقدند که : میان این دو ، رابطه ای وجود داشته است . به هر حال اهمیت این حادثه بزرگ به حدی بود که آن سال را « عام الفیل » (سال فیل) نامیدند و مبدأ تاریخ عرب شد .

با ابرهه گوز پی تعجیل نیاید

در نخستین آیه این سوره ، پیغمبر اکرم را مخاطب ساخته و می فرماید : « آیا ندیدی

پروردگارت با اصحاب فیل چه کرد؟ آنها با آن همه لشگر و قدرت آمده بودند تا خانه خدا را ویران سازند و خداوند با لشگری به ظاهر بسیار کوچک و ناچیز، آنها را درهم کوبید، فیل‌ها را با پرنده‌های کوچک و سلاح‌های پیشرفته آن روز را با سنگریزه «سجیل» از کار انداخت تا ضعف و ناتوانی این انسان مغرور و خیره‌سر در برابر قدرت الهی را ظاهر و آشکار سازد.

﴿۲﴾ **الْمَ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ** آیا نقشه آنها را در ضلالت و تباهی قرار نداد؟ آنها قصد داشتند خانه کعبه را خراب کنند، به این امید که به کلیسای یمن مرکزیت بخشند و تمام قبایل عرب را متوجه آنجا سازند، اما آنها نه تنها به مقصد خود نرسیدند، بلکه این ماجرا که آوازه‌اش در تمام جزیره عربستان پیچید، بر عظمت مکه و خانه کعبه افزود و دل‌های مشتاقان را بیش از پیش متوجه آن ساخت و به آن دیار امنیت بیشتری بخشید.

﴿۳﴾ **وَ أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ** و بر سر آنها پرندگانی را گروه گروه فرستاد. «طَیْر» معنی جمعی دارد یعنی «پرندگان» و «أَبَابِيل»، برخلاف آنچه در زبان‌ها مشهور است، نام آن پرنده نبود، بلکه معنای وصفی دارد. به این معنی که پرندگان مزبور، گروه گروه از هر طرف

به سوی لشکر فیل آمدند و این دو واژه مجموعاً به معنی "پرنندگان گروه گروه" است (نه اینکه ابابیل نام آن پرنندگان باشد). این پرنندگان شبیه پرستو و چلچله بودند که از طریق دریای احمر بر خاستند و به سراغ لشکر فیل آمدند.

﴿۴﴾ تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ
 که با سنگهای کوچکی آنها را هدف قرار می دهند.
 «سِجِّيل» کلمه‌ای فارسی است که از «سنگ» و «گل» گرفته شده است، بنابراین چیزی است که نه همچون سنگ، سخت است و نه همچون گل، سست. هر یک از این پرنندگان کوچک، سه سنگریزه به اندازه نخود یا کوچکتر با خود داشتند که یکی را با منقار و دو تا را با پاهای خویش حمل می کردند و این سنگهای کوچک بر هرکس فرود می آمد، او را از هم متلاشی می ساخت.

﴿۵﴾ فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ
 در نتیجه آنها را همچون کاه خورده شده قرار داد.
 «عَصْف»، (بر وزن حذف) به معنی برگهایی است که بر ساقه زراعت است و سپس خشکیده و کوبیده شده است و به تعبیری دیگر به معنی "کاه" است. تعبیر به «مَأْكُول»، اشاره به آن است که این کاه در زیر دندانهای حیوان بار دیگر کوبیده شده و کاملاً از هم متلاشی گشته، سپس معده

حیوان نیز آن را برای سومین بار خرد کرده است و این نشان می‌دهد که سنگریزه‌ها بر هر کس فرو می‌افتاد، او را کاملاً از هم متلاشی می‌کرد. این تعبیر علاوه بر اینکه دلیل بر شدت متلاشی شدن آنها است، اشاره‌ای به معنی "بی‌ارزش بودن و ضعف و ناتوانی" این گروه و جمعیت طغیانگر و مستکبر و ظاهراً نیرومند است.

معجزه‌بی‌نظیر (این خانه صاحبی دارد)

جالب اینکه قرآن مجید این داستان مفصل و طولانی را در چند جمله کوتاه و کوبنده در نهایت فصاحت و بلاغت آورده است و در واقع روی نقطه‌هایی انگشت گذاشته که به اهداف قرآن، یعنی بیدار ساختن گردنکشان مغرور و نشان دادن ضعف انسان در برابر قدرت عظیم خداوند کمک می‌کند. این ماجرا نشان می‌دهد که معجزات و خوارق عادات — برخلاف آنچه بعضی پنداشته‌اند — لزومی ندارد که بر دست پیامبر و امام ظاهر شود، بلکه در هر شرایطی که خدا بخواهد و لازم بدانند، انجام می‌گیرد، هدف آن است که مردم به عظمت خداوند و حقانیت آیین او آشنا شوند. این معجزات عجیب و اعجاز‌آمیز با معجزات اقوام گردنکش دیگر یک فرق روشن دارد، زیرا مجازاتی

همچون طوفان نوح ، زلزله و سنگباران قوم لوط ، تندباد قوم عاد و صاعقه قوم ثمود ، یک سلسله حوادث طبیعی بودند که فقط وقوع آنها در آن شرایط خاص ، معجزه بود . ولی داستان نابودی لشگر ابرهه به وسیله سنگریزه‌هایی که از منقار و پا‌های آن پرندگان کوچک فرومی‌افتاد ، چیزی نیست که شبیه حوادث طبیعی باشد . برخاستن آن پرندگان کوچک و آمدن به سوی آن لشگر مخصوص و همراه آوردن سنگریزه‌ها و نشانه‌گیری خاص آنها و متلاشی شدن بدنهای افراد یک لشگر عظیم با آن سنگهای کوچک همه اموری هستند خارق‌عادت ، ولی‌می‌دانیم اینها در برابر قدرت خداوند بسیار ناچیز است . خدایی که در درون همین سنگریزه‌ها ، قدرت اتمی آفریده که اگر آزاد شود ، انفجار عظیمی تولید می‌کند ، برای او آسان است که در آنها خاصیتی بیافریند که اندام لشگر ابرهه را همانند «عَصْفَ مَأْكُول» (کاه درهم‌پیچیده و خورده شده) قرار دهد . هیچ نیازی نیست که مانند بعضی از مفسران مصری برای توجیه این حادثه بگوییم آن سنگها حامل

میکروبهای وبا یا حصیه و آبله پوده‌اند.^(۱) و اگر در بعضی از روایات آمده که از بدنهای مصدومین مانند مبتلایان به آبله، چرک و خون می‌آمد، دلیل بر این نیست که آنها حتماً به آبله مبتلا شده بودند. همچنین نیازی به آن نیست که بگوییم این سنگریزه‌ها، اتمهای فشرده‌ای بودند که خلأ موجود درمیان آنها از میان رفته و فوق‌العاده سنگین بودند به طوری که هر جا فرودمی‌آمدند، را سوراخ می‌کردند. اینها همه توجیهاتی است که برای طبیعی جلوه دادن حادثه ذکر شده و ما نیازی به اینها نمی‌بینیم، همین اندازه می‌دانیم که این سنگها دارای چنان خاصیت عجیبی بودند که بدنها را متلاشی می‌کردند و بیش از این هم اطلاعی در دست نداریم و به هر حال در برابر قدرت خداوند هیچ کاری مشکل نمی‌باشد.

سخت‌ترین مجازات با کمترین وسیله

قابل توجه اینکه خداوند قدرت خود را در برابر مستکبران و گردنکشان در این ماجرا به

۱- «تفسیر عبده»، جزء عم، صفحه ۱۵۸.

عالی‌ترین وجهی نشان داده است ، شاید مجازاتی سخت‌تر از مجازات لشگر ابرهه در دنیا یافت نشود که جمعی چنان درهم‌کوبیده شوند که به صورت کاه خرد شده و خورده شده (عَصْف مَأْكُول) درآیند . اینکه برای نابود کردن جمعیتی با آن همه قدرت و شوکت از سنگریزه‌هایی سست و از پرنده‌هایی ضعیف و کوچک همانند پرستو استفاده می‌شود ، هشدار است به همه گردنکشان و مستکبران جهان ، تا بدانند در برابر قدرت او تا چه حد ناتوان و ضعیف هستند . حتی گاه می‌شود خداوند این مأموریت‌های بزرگ را به دست موجودات کوچک‌تری می‌سپرد ، مثلاً میکروبی را که هرگز با چشم دیده نمی‌شود ، مأموریت می‌دهد در یک مدت کوتاه به سرعت توالد و تناسل کند و اقوام نیرومندی را به یک بیماری خطرناک مسری مانند وبا و طاعون ، مبتلا سازد و در مدتی کوتاه همه را مانند برگ خزان بر زمین ریزد . سد عظیم « مأرب » در « یمن » ، وسیله پیدایش عمران و آبادی فراوان و تمدن عظیم و نیرومندی شد و به دنبال آن طغیان این قوم فزون گشت ، ولی فرمان نابودی آن به طوری که در بعضی از روایات آمده ، به یک یا چند موش صحرائی سپرده شد تا در آن سد عظیم نفوذ کنند و سوراخی را در آن به وجود آورند . بر اثر نفوذ آب تدریجاً این سوراخ بزرگ و

بزرگتر شد و سرانجام سد عظیم درهم شکست و آبی که پشت آن متراکم بود ، تمام آن آبادی ها و خانه ها و کاخ ها را ویران ساخت و آن جمعیت عظیم نابود یا در مناطق دیگر پراکنده و سرگردان شدند و این است قدرت نمایی خداوند بزرگ.

اهداف داستان « فیل »

از سوره قریش ، به خوبی استفاده می شود که یکی از اهداف سوره فیل ، یادآوری خاطره بزرگ نعمت های عظیم خداوند به قریش است تا به آنها نشان دهد که اگر لطف پروردگار نبود ، نه آثاری از این کانون مقدس یعنی مکه و کعبه وجود داشت و نه از قریش ، شاید از مرکب کبر و غرور فرود آیند و به دعوت پیامبر اکرم گردن نهند . از سوی دیگر این ماجرا که مقارن میلاد مسعود پیامبر واقع شد ، در حقیقت زمینه ساز آن ظهور بزرگ بود و پیام آور عظمت این قیام و این همان چیزی است که مفسران از آن به « ارهاص » تعبیر کرده اند . « ارهاص » به معنی معجزاتی است که قبل از قیام پیغمبر واقع می شود و زمینه ساز دعوت او است . این واژه در اصل به معنی " پایه گذاری " و اولین ردیف سنگ و آجری است که در زیر دیوار می نهند و به معنی آماده شدن و

ایستادن نیز آمده است . و از سوی سوم تهدیدی است به همه گردنکشان جهان اعم از قریش و غیر آنها که بدانند هرگز نمی‌توانند در برابر قدرت پروردگار بایستند ، چه بهتر که پندار خام را از سر به در کنند و سر بر فرمان او نهند و تسلیم حق و عدالت گردند . و از سوی چهارم اهمیت این خانه بزرگ را نشان می‌دهد که وقتی دشمنان «کعبه» توطئه نابودی آن را در سر می‌پروراندند و می‌خواستند مرکزیت این سرزمین ابراهیمی را به جای دیگری منتقل کنند ، خداوند چنان گوشمالی به آنها داد که برای همگان مایه عبرت شد و بر اهمیت این کانون مقدس افزود . و از سوی پنجم خداوندی که دعای ابراهیم خلیل عليه السلام درباره امنیت این سرزمین مقدس را اجابت فرمود و آن را تضمین نمود ، در این ماجرا نشان داد که مشیتش بر این قرار گرفته که این کانون توحید و عبادت همیشه مرکز امن باشد .

پایان سورة فيل

سورة قريش

فضیلت تلاوت سورة «قريش»

در فضیلت تلاوت این سوره ، همین بس که در حدیثی از پیغمبر اکرم نقل شده که فرمود : « کسی که آن را بخواند ، به تعداد هریک از کسانی که در گرد خانه کعبه طواف کرده ، یا در آن جامع تکف شده ، ده حسنه به او می دهد » .^(۱) مسلماً چنین فضیلتی از آن کسانی است که در پیشگاه خداوندی که پروردگار کعبه است ، سر تعظیم فرود آورده ، او را عبادت کنند و احترام این خانه را پاسداری کرده و پیامش را با گوش جان بشنوند و به کار بندند .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
بِنام خداوند بخشنده بخشنده
(مجازات اصحاب فیل) به خاطر این بود
که قریش (به این سرزمین مقدس) الفت گیرند (و مقدمات ظهور پیامبر فراهم شود) .



۱- « مجمع البیان » ، جلد ۱۰ ، صفحه ۵۴۳ .

در اولین آیه این سوره که در واقع مکمل سورة «فیل» است، می‌فرماید: ما لشکر فیل را نابود کردیم و آنها را همچون کاه درهم کوبیده شده متلاشی ساختیم «تاقریش به این سرزمین مقدس الفت گیرند» و مقدمات ظهور پیامبر اکرم فراهم گردد. «ایلاف» مصدر است و به معنی «الفت بخشیدن» و «الفت» به معنی اجتماع توأم با انسجام و انس و التیام است و منظور ایجاد الفت میان قریش و سرزمین مکه و خانه کعبه است، زیرا آنها و تمام اهل مکه به خاطر مرکزیت و امنیت این سرزمین در آنجا سکنی گزیده بودند، بسیاری از مردم حجاز هر سال به آنجا آمده، مراسم حج را به جا می‌آوردند و مبادلات اقتصادی و ادبی داشتند و از برکات مختلف این سرزمین بهره می‌بردند. همه اینها در سایه امنیت ویژه آن بود. اگر با لشگرکشی ابرهه و امثال او این امنیت خدشه دار می‌شد یا خانه کعبه ویران می‌گشت، دیگر کسی با این سرزمین الفتی پیدا نمی‌کرد. «قُرَیش» در لغت به معنای «اجتماع» نیز آمده است و چون این قبیله از اجتماع و انسجام خاصی برخوردار بودند، این نام برای آنها انتخاب شده است.

۲) اِیْلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّیْفِ الفت آنها در سفرهای زمستانه و تابستانه است.

«رَحْلَة» دراصل از «رحل» (بر وزن شهر) به معنی پوششی است که برای سوار شدن می‌نهند، سپس به همین مناسبت آن را به خود شتر و یا مسافرت‌هایی که با آن یا وسیله دیگری انجام داده می‌شود، اطلاق کرده‌اند. زمین مکه باغ و زراعتی نداشت، دامداری آن نیز محدود بود، بیشترین درآمد از طریق همین کاروان‌های تجاری تأمین می‌شد، در فصل زمستان به سوی جنوب یعنی سرزمین یمن که هوای آن نسبتاً گرم بود، روی می‌آوردند و در فصل تابستان به سوی شمال و سرزمین شام که هوای ملایم و مطلوبی داشت و اتفاقاً هم سرزمین یمن و هم سرزمین شام از کانون‌های مهم تجارت در آن روز بودند و مکه و مدینه حلقه اتصال در میان آن دو محسوب می‌شد.

منظور از آیه، ایجاد الفت بین قریش و سایر مردم در طول سفرهای زمستانه و تابستانه و حفظ عشق و علاقه به «مکه» به خاطر امنیت آن می‌باشد. البته قریش با کارهای خلافی که انجام می‌دادند، مستحق این همه لطف و محبت الهی نبودند، اما چون مقدر بود از میان این قبیله و از آن سرزمین مقدس، اسلام و پیغمبر اکرم طلوع کند، خداوند این لطف را در حق آنها انجام داد.

﴿ ۳ ﴾ فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ

پس (به شکرانه این نعمت بزرگ) باید پروردگار این خانه را عبادت کنند .
در این آیه چنین نتیجه می‌گیرد که : قریش با این همه نعمت الهی که به برکت کعبه پیدا کرده‌اند ،
باید خدای کعبه را پرستند ، نه بتها را .

﴿ ۴ ﴾ الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ

همان کس که آنها را از گرسنگی نجات داد و از ناامنی‌رهای بی‌بخشید .
از یکسو به آنها رونق تجارت عطا فرمود و جلب منفعت نمود و از سوی دیگر ناامنی را از آنها
دور کرد و دفع ضرر فرمود و اینها همه با شکست سپاه ابرهه فراهم گشت .
پایان سورة قريش

سورة ماعون

فضیلت تلاوت سورة « ماعون »

درباره فضیلت تلاوت این سوره ، از امام باقر علیه السلام روایت شده : « هر کس این سوره را در نمازهای فریضه و نافله اش بخواند ، خداوند نماز و روزه او را قبول می کند و او را در برابر کارهایی که در زندگی دنیا از او سر زده است ، مورد محاسبه قرار نمی دهد » . (۱)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالدِّينِ

آیا کسی که روز جزا را پیوسته انکار می کند ، مشاهده کردی ؟
 منظور از « دین » ، در اینجا جزا یا روز جزا است و انکار روز جزا و دادگاه بزرگ آن ، بازتاب وسیعی در اعمال انسان دارد که در این سوره به پنج قسمت از آن اشاره شده است . از جمله :

«راندن یتیمان با خشونت» و «عدم تشویق دیگران به اطعام افراد مسکین» است ، یعنی نه خود انفاق می‌کنند و نه دیگران را دعوت به این کار می‌نمایند . بعضی نیز احتمال داده‌اند که منظور از «دین» در اینجا قرآن یا تمام آیین اسلام است ، ولی معنی اول مناسبتر به نظر می‌رسد و نظیر آن را در سورة «انفطار» آیه ۹ (كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالذِّينِ) و سورة تین آیه ۷ (فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ) نیز آمده است که به قرینه آیات دیگر آن سوره‌ها منظور از دین ، "روز جزا" است .

﴿۲﴾ فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ او همان کسی است که یتیم را با خشونت می‌راند . «يَدْعُ» ، از ماده «دَعَّ» (بر وزن حَدَّ) به معنی "دفع شدید و راندن توأم با خشونت و عنف" است . در اینجا این نکته جلب توجه می‌کند که در مورد یتیمان ، مسأله عواطف انسانی بیشتر مطرح است تا اطعام و سیر کردن ، چرا که بیشترین رنج یتیم ، از دست دادن کانون عاطفه و غذای روح است و تغذیه جسمی در مرحله بعد قرار دارد .

﴿۳﴾ وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ و دیگران را به اطعام مسکین تشویق نمی‌کند . «يَحْضُ» از ماده «حَضَّ» به معنی "ترغیب دیگران بر چیزی" می‌باشد . و باز در این آیات به

مسأله « مستمندان » که از مهمترین کارهای خیر است ، برخورد می کنیم ، تا آنجا که می فرماید : « اگر خود قادر به اطعام مستمندی نیست ، دیگران را به آن تشویق کند » .

﴿ ۴ ﴾ فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ پس وای بر نمازگزارانی که ...
 ﴿ ۵ ﴾ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ نماز خود را به دست فراموشی می سپارند .

« ساهون » ، از ماده « سهو » در اصل به معنی « خطایی که از روی غفلت سرزند » ، خواه در فراهم کردن مقدماتش مضر باشد یا نه ، البته در صورت اول معذور نیست و در صورت دوم معذور است ، ولی در اینجا منظور سهو توأم با تقصیر است . باید توجه داشت که نمی فرماید : « در نمازشان سهو می کنند » ، چون سهو در نماز به هر حال برای هر کسی واقع می شود ، بلکه می فرماید : « از اصل نماز سهو می کنند » و کل آن را به دست فراموشی می سپرند .

﴿ ۶ ﴾ الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُنَ آنها که ریا می کنند .
 مسلماً یکی از سرچشمه های تظاهر و ریاکاری ، عدم ایمان به روز قیامت و عدم توجه به پاداش های الهی است و گرنه چگونه ممکن است انسان ، پاداش های الهی را رها کند و رو

به سوی خَلق و خوش آیند آنها آورد ؟

تظاهر و ریاکاری یک بلای بزرگ اجتماعی

ارزش هر عمل بستگی به انگیزه آن دارد و یا به تعبیر دیگر از دیدگاه اسلام ، اساس هر عمل را « نیت » تشکیل می دهد ، آن هم « نیت خالص » . در حدیث معروفی از پیغمبر اکرم آمده است که : « إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَ لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى » هر عملی بستگی به نیت او دارد و بهره هرکس مطابق نیتی است که در عمل دارد . در ذیل این حدیث آمده است : « آنکس که برای خدا جهاد کند ، اجرش بر خداوند بزرگ است و کسی که برای متاع دنیا پیکار کند ، یا حتی نیت به دست آوردن « عِقال » (طناب کوچکی که پای شتر را با آن می بندند) را کرده باشد ، بهره اش فقط همان است » .^(۱) این ها به خاطر آن است که « نیت » ، همیشه به « عمل » شکل می دهد ، آنکس که برای خدا کاری را انجام می دهد ، شالوده آن را محکم می کند و تمام تلاش او این است که مردم از آن بهره بیشتر بگیرند ، ولی کسی که

۱- « وسائل الشیعه » ، جلد ۱ ، صفحه ۳۵ .

برای تظاهر و ریاکاری، عملی را انجام می‌دهد، تنها به ظاهر و زرق و برق آن می‌پردازد، بی‌آنکه به عمق و باطن و شالوده و بهره‌گیری نیازمندان اهمیت دهد. در حدیثی از پیغمبر اکرم آمده است: «زمانی بر مردم فوای رسد که باطن‌های آنها زشت و آلوده می‌شود و ظاهرشان زیبا، به خاطر طمع در دنیا، این در حالی است که علاقه‌ای به پاداش‌های پروردگارشان ندارند، دین آنها ریا می‌شود و خوف خدا در دل آنها وجود ندارد، خداوند همه آنها را به عذاب سختی گرفتار می‌کند و هر قدر خدا را مانند شخص غریب بخوانند، هرگز دعایشان مستجاب نمی‌شود».^(۱) در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که به یکی از یاران خود به نام «زراره» فرمود: «مَنْ عَمِلَ لِلنَّاسِ، كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى النَّاسِ يَا زُرَّارَةُ كُلُّ رِيَاءٍ شَيْئٌ: کسی که برای مردم عمل کند، ثوابش بر مردم است، ای زراره! هر ریائی شرک است».^(۲)

۱- «اصول کافی»، جلد ۲، باب الریاء، حدیث ۱۴.

۲- «وسائل الشیعه»، جلد ۱، صفحه ۴۹، ذیل حدیث ۱۱.

در حدیثی دیگر از پیامبر آمده است : «شخص ریاکار در روز قیامت با چهار نام صدا زده می شود ؛ ای کافر !، ای فاجر !، ای حيله گر ! و ای زیانکار ! عملت نابود شد و اجرت باطل گشت . امروز هیچ راه نجاتی نداری ، پاداش خود را از کسی بخواه که از برای او عمل کردی » . (۱)

و یَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ ﴿۷﴾ و دیگران را از ضروریات زندگی منع می کنند . «مَاعُونَ» از ماده «مَعَن» (بر وزن شَأْن) به معنی "چیز کم" است و بسیاری از مفسران معتقدند که منظور از آن در اینجا ، اشیاء جزئی است که مردم مخصوصاً همسایه ها از یکدیگر به عنوان عاریه یا تملک می گیرند . مانند : مقداری نمک ، آب ، آتش (کبریت) ، ظروف و غیره . بدیهی است کسی که از دادن چنین اشیایی به دیگران خودداری می کند ، آدم بسیار پست و بی ایمانی است ، یعنی آنها به قدری بخیلند که حتی از دادن این اشیاء کوچک ، مضایقه دارند ، در حالی که تأمین همین اشیاء کوچک گاه نیازهای بزرگی را در زندگی مردم برطرف می نماید . در

۱- «وسائل الشیعه» ، جلد ۱ ، صفحه ۵۱ ، ذیل حدیث ۱۶ .

روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که در تفسیر «ماعون» فرمود: «هُوَ الْقَرْضُ يُقْرِضُهُ، وَ الْمَتَاعُ يُعْبِرُهُ، وَ الْمَعْرُوفُ يَصْنَعُهُ: ماعون، وامی است که انسان به دیگری می‌دهد و وسایل زندگی است که به عنوان عاریه در اختیار دیگران می‌گذارد و کمک‌ها و کارهای خیری که انسان انجام می‌دهد». (۱)

این سخن را با حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می‌دهیم، فرمود: «کسی که وسایل ضروری و کوچک را از همسایه‌اش دریغ دارد، خداوند در قیامت او را از خیر خود منع می‌کند و او را به حال خود وامی‌گذارد و هرکس خدا او را به خود واگذارد، چه بد حالی دارد». (۲)

پایان سوره ماعون

سورة کوثر

فضیلت تلاوت سورة « کوثر »

در فضیلت تلاوت این سوره ، پیغمبر اکرم فرموده‌اند : « هر کس آن را تلاوت کند ، خداوند او را از نهرهای بهشتی سیراب خواهد کرد و به عدد هر قربانی که بندگان خدا در روز عید (قربان) قربانی می‌کنند و همچنین قربانی‌هایی که اهل کتاب و مشرکان دارند، به عدد هریک از آنان اجری به او می‌دهد . » (۱)

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

مابه تو کوثر (خیر و برکت فراوان) عطا کردیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ ﴿١﴾

ما به تو خیر فراوان دادیم

«کَوْثَر» ، وصف است که از «کثرت» گرفته شده و به معنی "خیر و برکت فراوان" است .
تمام مواهب الهی بر شخص پیامبر در تمام زمینه‌ها حتی پیروزی‌هایش در غزوات بر

دشمنان و حتی علمای امتش که در هر عصر و زمان مشعل فروزان قرآن و اسلام را پاسداری می‌کنند و به هر گوشه‌ای از جهان می‌برند ، همه در این خیر کثیر وارد هستند .

« فاطمه » و « کوثر »

مصادیق این « خیر کثیر » زیاد است ، ولی بسیاری از بزرگان علمای شیعه یکی از روشن‌ترین مصادق‌های آن را وجود مبارک « فاطمه زهرا » دانسته‌اند ، چراکه شأن نزول آیه می‌گوید : آنها پیغمبر اکرم را متهم می‌کردند که بلاعقب است . قرآن ضمن نفی سخن آنها می‌گوید : « ما به تو کوثر دادیم » . از این تعبیر استنباط می‌شود که این « خیر کثیر » همان فاطمه زهرا است ، زیرا نسل و ذریهٔ پیامبر به وسیله همین دختر گرامی در جهان انتشار یافت . نسلی که نه تنها فرزندان جسمانی پیغمبر بودند ، بلکه آیین او و تمام ارزشهای اسلام را حفظ کردند و به آیندگان ابلاغ نمودند ، نه تنها امامان معصوم اهل بیت که آنها حساب مخصوص به خود دارند ، بلکه هزاران هزار از فرزندان فاطمه در سراسر جهان پخش شدند که در میان آنها علمای بزرگ و نویسندگان و فقهاء و محدثان و مفسران والامقام و فرماندهان عظیم بودند که با ایثار و فداکاری در

حفظ آیین اسلام کوشیدند .

﴿ ۲ ﴾ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ

اکنون که چنین است ، برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن .
 آری بخشنده نعمت او است ، بنابراین نماز و عبادت و قربانی که آنهم نوعی عبادت است ،
 برای غیر او معنی ندارد ، مخصوصاً با توجه به مفهوم «رَبِّ» که حکایت از تداوم نعمت‌ها و تدبیر و
 ربوبیت پروردگار می‌کند . خلاصه اینکه «عبادت» خواه به صورت نماز باشد ، یا قربانی کردن ،
 مخصوص «رَبِّ» و ولی نعمت است و او منحصرأ ذات پاک خدا است . منظور از جمله «وَ انْحَرْ» ،
 رو به قبله ایستادن به هنگام نماز و بلند کردن دست‌ها به هنگام تکبیر و آوردن آن در مقابل گلوگاه و
 صورت است ، چراکه ماده «نحر» به معنی گلوگاه می‌باشد ، سپس عرب آن را در معنی «مقابله با
 هر چیز» استعمال کرده است .

﴿ ۳ ﴾ إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ

مسلمأ دشمن تو اَبتر و بلاعقب است .
 « شَانِئِء » از ماده « شَتَنَان » (بر وزن ضَرَبَان) به معنی « عداوت و کینه‌ورزی و بدخلقی کردن »

است و «شَنَافِیَّ» کسی است که دارای این وصف باشد . «أَبْتَر» در اصل به معنی "حیوان دم بریده" است و انتخاب این تعبیر از سوی دشمنان اسلام ، به منظور هتک و توهین بود .

اعجاز سوره کوثر

این سوره در حقیقت سه پیشگویی بزرگ در بر دارد ؛ از یکسو اعطاء خیر کثیر را به پیامبر نوید می‌دهد (اگرچه «أَعْطَيْنَا» فعل ماضی است ، ولی ممکن است از قبیل مضارع مسلم باشد که در شکل ماضی بیان شده است) و این خیر کثیر تمام پیروزی‌ها و موفقیت‌هایی را که بعداً نصیب پیامبر شد و به هنگام نزول این سوره در مکه قابل پیش‌بینی نبود ، شامل می‌شود . از سوی دیگر خبر می‌دهد که پیغمبر بلاعقب نخواهد بود ، بلکه نسل و دودمان او به طور فراوان در جهان وجود خواهند داشت . از سوی سوم خبر می‌دهد که دشمنان او آبر و بلاعقب خواهند بود ، این پیشگویی نیز تحقق یافت و چنان دشمنانش تار و مار شدند که امروز اثری از آنها باقی نمانده است ، در حالی که طوایفی همچون « بنی‌امیه » و « بنی‌عباس » که به مقابله با پیغمبر و فرزندان او برخاستند ، روزی آن‌قدر جمعیت داشتند که فامیل و فرزندان آنها قابل شمارش نبود، ولی امروز

اگر هم چیزی از آن‌ها باقی مانده باشد، هرگز شناخته نیست .

ضمیر جمع درباره خدا برای چیست ؟

قابل توجه این‌که در اینجا و در آیات فراوان دیگری از قرآن مجید، خداوند با صیغه «متکلم مع‌الغیر» از خود یاد می‌کند، می‌فرماید: «ما» کوثر را به تو عطا کردیم . این تعبیر و مانند آن برای بیان عظمت و قدرت است ، زیرا بزرگان هنگامی که از خود سخن می‌گویند ، نه فقط از خود ، بلکه از مأموران‌شان نیز خبر می‌دهند و این کنایه از قدرت و عظمت و وجود فرمانبردارانی در مقابل اوامر است . در آیه اول این سوره ، کلمه «إِنَّ» نیز تأکید دیگری بر این معنی است و تعبیر به «أَعْطَيْنَاكَ» به جای «آتَيْنَاكَ» دلیل بر این است که خداوند «کوثر» را به پیامبر بخشیده و اعطاء فرموده است و این بشارتی است بزرگ به پیغمبر اکرم تا در برابر یاوه‌گویی‌های دشمنان ، قلب مبارکش آزرده نشود و در عزم آهنینش فتور و سستی راه نیابد و بداند تکیه‌گاه او خدایی است که منبع همه خیرات است و خیر کثیر را در اختیار او نهاده است .

پایان سورة کوثر

سورة کافرون

فضیلت تلاوت سورة «کافرون»

در فضیلت تلاوت این سوره، پیغمبر اکرم فرموده‌اند: «کسی که سورة کافرون را بخواند، گویی ربع قرآن را خوانده و شیاطین طغیانگراز او دور می‌شوند و از شرک پاک می‌گردد و از فزع (روز قیامت) در امان خواهد بود. (۱) در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم آمده است: مردی خدمتش آمد و عرض کرد: «ای رسول خدا! برای این آمده‌ام که چیزی به من یاد دهی که به هنگام خواب بخوانم»، حضرت فرمود: «هنگامی که به بستر رختی، سورة کافرون را بخوان، بعد از آن بخواب که این یزیدی از شرک است». (۲)

در باره فضیلت این سوره، روایات بسیاری نقل شده که حاکی از اهمیت فوق‌العاده آن است. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ
 بنام خداوند بخشنده بخشنده بخشنده
 بگو ای کافران.

۱- «مجمع‌البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۵۱. ۲- «مجمع‌البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۵۱.

آنچه را شما می‌پرستید ، من نمی‌پرستم .	لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ﴿٦﴾
و نه شما آنچه را که من می‌پرستم، عبادت می‌کنید.	وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ﴿٣﴾
و نه من هرگز آنچه را شما پرستش کرده‌اید، می‌پرستم.	وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ ﴿٤﴾
و نه شما آنچه را که من می‌پرستم، عبادت می‌کنید.	وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ﴿٥﴾
	لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ ﴿٦﴾

(حال که چنین است) آیین شما برای خودتان و آیین من برای خودم .

در روایات آمده که این سوره درباره گروهی از سران مشرکان قریش نازل شده، مانند «ولید بن مغیره» و «عاص بن وائل» و «حارث بن قیس» و «أُمیَّة بن خَلَف» و ... گفتند: «ای محمد! تو بیا از آیین ما پیروی کن ، مانیز از آیین تو پیروی می‌کنیم و تو را در تمام امتیازات خود شریک می‌سازیم، یک سال تو خدایان ما را عبادت کن و سال دیگر ما خدای تو را عبادت می‌کنیم. اگر آیین تو بهتر باشد، ما با تو در آن شریک شده‌ایم و بهره خود را گرفته‌ایم و اگر آیین ما بهتر باشد، تو در آیین ما شریک شده و بهره‌ات را از آن شریک شده‌ای .» پیامبر فرمود: «پناه بر خدا که من چیزی را همتای او قرار دهم». گفتند: «لا اقل بعضی از

خدایان مارالمس کن و از آنها تبرک بجوی، ما هم تو را تصدیق می‌کنیم و خدای تو را می‌پرستیم». پیامبر فرمود: «من منتظر فرمان پروردگارم هستم»، در این هنگام این سوره نازل شد و پیامبر به مسجد الحرام آمد، در حالی که جمعی از سران قریش در آنجا جمع بودند، بالای سر آنها ایستاد و این سوره را تا آخر بر آنها خواند. آنها وقتی پیام این سوره را شنیدند، کاملاً مأیوس شده و حضرت و یارانش را آزار دادند.^(۱)

مگر بت پرستان منکر خدا بودند؟

می‌دانیم بت پرستان هرگز خدا را انکار نمی‌کردند و طبق صریح آیات قرآن اگر از خالق آسمان و زمین از آنها سؤال می‌شد، می‌گفتند: «خدا است».^(۲) پس چگونه در این سوره می‌گوید: «نه من

۱- «مجمع البیان» و «تفسیر قرطبی»، ذیل آیه.

۲- ۲۵ / لقمان.

معبود شما را می‌پرستم و نه شما معبود مرا؟ پاسخ این سؤال نیز با توجه به اینکه بحث از مسألة خلقت نیست، بلکه از مسألة عبادت است، روشن می‌شود، بت‌پرستان خالق جهان را «خدا» می‌دانستند، ولی معتقد بودند باید بتها را عبادت کرد، تا آنها واسطه در درگاه خدا شوند، یا اینکه اصلاً ما لایق نیستیم که خدا را پرستش کنیم، بلکه باید بتهای جسمانی را پرستش کنیم، اینجا است که قرآن قلم سرخ بر اوهام و پندارهای آنها می‌کشد و می‌گوید: عبادت باید فقط برای خدا باشد، نه بتها و نه هر دو.

این تکرار برای چیست؟

این تکرار برای "تأکید" است، همان‌گونه که در حدیث امام صادق (علیه السلام) نیز اشاره به آن شده است آنجا که در پاسخ یکی از یارانش که از دلیل تکرار این آیات سؤال کرد، فرمود: «سبب نزول این آیات و تکرار آن، این بود که قریش به رسول خدا پیشنهاد کردند که یک سال تو خدایان ما را پرست، سال دیگر ما خدای تو را می‌پرستیم و همچنین سال بعد تو خدایان ما را پرست و سال دیگر (سال چهارم) ما

خدای تورا می‌پرستیم، آیات فوق نازل شد و تمام این پیشنهادها را نفی کرد.^(۱)

آیا مفهوم آیه «لَكُمْ دِينُكُمْ...»، جواز بت پرستی است؟

گاهی چنین تصور شده که آخرین آیه این سوره که می‌گوید: «آیین شما را برای خودتان و آیین من برای خودم» همان مفهوم «صلح کل» را دارد و به آنها اجازه می‌دهد که بر آیینشان بمانند، چرا که اصرار بر پذیرش آیین اسلام نمی‌کند. ولی این پندار بسیار سست و بی‌اساس است، زیرا لحن آیات به خوبی نشان می‌دهد که این تعبیر نوعی تحقیر و تهدید است، یعنی آیین شما ارزانی خودتان باد و به زودی عواقب نکبت‌بار آن را خواهید دید. شاهد گویای این مطلب صدها آیه قرآن مجید است که شرک را در تمام اشکالش می‌کوبد و از هر کاری منفورتر می‌شمرد و گناهی نابخشودنی می‌داند. به‌همین دلیل پیغمبر اکرم و تمام انبیاء عظام نه تنها یک لحظه با شرک سازش نکردند، بلکه نخستین و مهمترین برنامه آنها مبارزه با آن بود.

۱- تفسیر «علی بن ابراهیم»، جلد ۲، صفحه ۴۴۵ (با تلخیص).

اوهرگز يك لحظه با شرک سازش نکرد

آنچه در این سوره آمده ، بیانگر این واقعیت است که توحید و شرک ، دو برنامه متضاد و دو مسیر کاملاً جدا می باشد و هیچ شباهتی با یکدیگر ندارند ؛ توحید ، انسان را به خدا مربوط می کند ، درحالی که شرک ، او را از خدا بیگانه می سازد . توحید ، رمز وحدت و یگانگی در تمام زمینه ها است ، درحالی که شرک ، مایه تفرقه و پراکندگی درهمه شؤون می باشد. توحید ، انسان را از عالم ماده و جهان طبیعت بالا می برد و در ماورای طبیعت به وجود بی انتهای الهی پیوند می دهد ، درحالی که شرک ، انسان را در چاه طبیعت ، سرنگون می سازد و به موجودات محدود و ضعیف و فانی پیوند می دهد . نه تنها تمام انبیاء الهی با شرک مخالف بوده و با آن مبارزه می کردند ، بلکه امروزه نیز همه پویندگان راه حق و علماء و مبلغان این آیین، باید همین خط را ادامه دهند و درهمه جا برائت و بیزاری خویش را از هرگونه شرک و سازش با مشرکان اعلام دارند.

پایان سورة کافرون

سورة نصر

فضیلت تلاوت سورة « نصر »

در فضیلت تلاوت این سوره ، از پیغمبر اکرم نقل شده که فرمود : « کسی که این سوره را تلاوت کند ، همانند این است که همراه پیغمبر در فتح مکه بوده باشد » .^(۱) امام صادق علیه السلام نیز فرموده اند: « هرکس سورة نصر را در نماز نافله یا فریضه بخواند ، خداوند او را بر تمام دشمنانش پیروز می گرداند و در قیامت در حالی وارد محشر می شود که نامه ای با او است که سخن می گوید ، خداوند او را از درون قبرش همراه او بیرون فرستاده و آن امان نامه ای است از آتش جهنم ... » .^(۲) و این همه افتخار و فضیلت از آن کسی است که با خواندن این سوره در خط رسول الله قرار گرفته و به سنت و آیین او عمل کند .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ
 بِنَامِ خَدَاوَنَد بِخَشْنَدَهٗ بِخَشَائِشْكَرْ
 هَنَگَامِی کَہ یَارِی خَدَاوِیِرُوزِی فَرَا سَد .

﴿٢﴾ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا

و مردم را ببینی گروه گروه وارد دین خدا می شوند .

هنگامی که پیروزی نهایی فرارسد ...

«فَتْح» در اینجا به صورت مطلق گفته شده و بدون شک منظور از آن، «فتح مکه» است که چنین بازتاب گسترده‌ای داشت، فتح مکه را باید مرحله تثبیت اسلام و استقرار آن در جزیره العرب و سپس در جهان دانست و لذا بعد از فتح مکه دیگر هیچ مقاومتی از ناحیه مشرکان (جز در یک مورد که آن هم به سرعت سرکوب شد) دیده نشد و مردم از تمام نقاط جزیره برای پذیرش اسلام خدمت پیامبر می آمدند. در این آیه «نصرت» اضافه به «خداوند» شده است (نَصْرُ اللَّهِ) تنها در اینجا نیست که این اضافه دیده می شود، در بسیاری از آیات قرآن این معنی منعکس است. ^(۱) اشاره به اینکه به هر حال یاری و پیروزی به اراده حق است. درست است که برای غلبه بر دشمن باید تأمین

۱- از جمله ۲۱۴ / بقره و ۱۲۶ / آل عمران و ۱۰ / انفال .

قوا و تهیه نیرو کرد ، ولی یک انسان موحد ، نصرت را تنها از ناحیه خدا می‌داند و به همین دلیل به هنگام پیروزی مغرور نمی‌شود ، بلکه در مقام شکر و سپاس الهی برمی‌آید.

﴿ ۳ ﴾ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّاباً

پروردگارت را تسبیح و حمد کن و از او آمرزش بخواه که او بسیار توبه‌پذیر است .
«تَسْبِيح» به معنی منزه شمردن خداوند از هرگونه عیب و نقص است و «حَقْد» برای توصیف او به صفات کمالیه است و «استغفار» در برابر نقصانها و تقصیرهای بندگان است. این پیروزی بزرگ سبب شد که افکار شرک‌آلود زدوده شود ، کمال و جمال خداوند ظاهرتر گردد و گم‌کرده‌راهان به سوی حق بازگردند . این فتح عظیم سبب شد که افراد گمان نکنند خداوند یارانش را تنها می‌گذارد (پاکی از این نقص) و نیز بدانند که خداوند بر انجام وعده‌هایش توانا است (موصوف بودن به این کمال) و نیز بندگان به نقص خود در برابر عظمت او اعتراف کنند. ممکن است به هنگام پیروزی واکنش‌های نامطلوبی در انسان پیدا شود و گرفتار «غرور و خودبرتربینی» گردد و یا در برابر دشمن دست به «انتقامجویی و تسویه حساب شخصی» زند ، این سه‌دستور به او تعلیم می‌دهد که در لحظه حساس پیروزی به یاد صفات جلال و جمال خدا بیفتد ، همه چیز را از او بداند ، در مقام استغفار برآید تا هم غرور و غفلت او زایل گردد و هم از انتقامجویی برکنار ماند . **پایان سوره نصر**

سورة تبت

فضیلت تلاوت سورة «تبت»

در فضیلت تلاوت این سوره ، پیغمبر اکرم فرموده‌اند : « کسی که آن را تلاوت کند ، من امیدوارم خداوند او و ابولهب را در خانه واحدی جمع نکند » (یعنی او اهل بهشت خواهد بود ، در حالی که ابولهب اهل دوزخ است). ^(۱) مسلماً چنین فضیلتی از آن کسی است که خط خود را از خط ابولهب جدا کند ، نه کسانی که با زبان می‌خوانند ولی ابولهب وار عمل می‌کنند .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ
بریده باد هر دو دست ابولهب (و مرگ بر او باد) .
بریده باد دو دست ابولهب

«تَبَّ» و «تباب» (بر وزن خراب) به معنی زیان مستمر و مداوم است ، ولی «طَبَّرَسی» در

« مجمع البیان » می گوید : به معنی زبانی است که منتهی به هلاکت می شود . این سوره در حقیقت پاسخی است به سخنان زشت « ابولهب » عموی پیغمبر اکرم و فرزند عبدالمطلب که از دشمنان سرسخت اسلام بود و به هنگام شنیدن دعوت آشکار و عمومی پیغمبر اکرم و انذار او نسبت به عذاب الهی گفت : « زبان و هلاکت بر تو باد ، آیا برای همین حرف ها ما را فراخواندی ؟ » قرآن مجید در پاسخ این مرد بد زبان می فرماید : « بریده باد هر دو دست ابولهب ، یا مرگ و خسران بر او باد » .

﴿ ۲ ﴾ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ

هرگز مال و ثروت او و آنچه را به دست آورد ، به حالش سودی نبخشید .
از این تعبیر استفاده می شود که او مردی ثروتمند و مغرور بود که بر ثروت خود در کوشش های ضدّ اسلامیش تکیه می کرد .

﴿ ۳ ﴾ سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ و به زودی وارد آتشی می شود که دارای شعله فروزان است .
نه تنها « ابولهب » که هیچ یک از کافران و بدکاران ، اموال و ثروت و موقعیت اجتماعیشان آنها

را از آتش دوزخ و عذاب الهی رهایی نمی‌بخشد ، چنان‌که در آیه ۸۸ و ۸۹ سورة شعراء می‌خوانیم :
 «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ : قِيَامَتِ رَوْزِي است که نه اموال و نه فرزندان ،
 هیچ کدام سودی به حال انسان ندارد ، مگر آن کس که با قلب سالم (روحی بالیمان و باتقوا) در
 محضر پروردگار حاضر شود » .

و همچنین همسرش در حالی که هیزم به‌دوش می‌کشد .
 ۴ وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ
 ۵ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ
 و در گردنش طنابی از لیف خرما است .
 در این‌که همسر ابولهب که خواهر «ابوسفیان» و عمه «معاویه» بود ، در عداوت‌ها و
 کارشکنی‌های شوهرش بر ضد اسلام شرکت داشت ، حرفی نیست ، اما در این‌که قرآن چرا او را
 «حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» (زنی که هیزم به‌دوش می‌کشد) لقب داده ، به خاطر آن است که بوته‌های خار را
 به‌دوش می‌کشید و بر سر راه پیغمبر اسلام می‌ریخت تا پاهای مبارکش آزرده شود .
باز هم نشانه دیگری از اعجاز قرآن

می‌دانیم این آیات درمکه نازل شد و قرآن با قاطعیت خبر داد که ابولهب و همسرش در آتش

دوزخ خواهند بود ، یعنی هرگز ایمان نمی‌آورند و سرانجام چنین شد . بسیاری از مشرکان مکه واقعاً ایمان آوردند و بعضی ظاهراً ، اما از کسانی که نه در واقع و نه در ظاهر ایمان نیاوردند ، این دو نفر بودند و این یکی از اخبار غیبی قرآن مجید است و قرآن از این‌گونه اخبار در آیات دیگر نیز دارد که فصلی را در اعجاز قرآن تحت عنوان خبرهای غیبی قرآن به خود اختصاص داده است .

پاسخ به یک سؤال

در اینجا سؤالی مطرح است و آن این‌که با این پیشگویی قرآن مجید دیگر ممکن نبوده است ابولهب و همسرش ایمان بیاورند وگرنه این خبر کذب و دروغ می‌شد . این سؤال مانند سؤال معروفی است که دربارهٔ مسأله «علم خدا» در بحث جبر مطرح شده و آن اینکه می‌دانیم خداوندی که از ازل عالم به همه چیز بوده ، معصیت گنهکاران و اطاعت مطیعان را نیز می‌دانسته است ، بنابراین اگر گنهکار گناه نکند علم خدا جهل شود . پاسخ این سؤال را دانشمندان و فلاسفه اسلامی از قدیم داده‌اند و آن این‌که خداوند می‌داند که هرکس با استفاده از اختیار و آزادیش چه کاری را انجام می‌دهد ، مثلاً در آیات مورد بحث خداوند از آغاز می‌دانسته است که ابولهب و همسرش با

میل و اراده خود هرگز ایمان نمی آورند و نه از طریق اجبار و الزام .

همیشه نزدیکان بی بصر دورند

این سوره بار دیگر این حقیقت را تأکید می کند که خویشاوندی در صورتی که با پیوند مکتبی همراه نباشد ، کمترین ارزشی ندارد و مردان خدا در برابر منحرفان و جباران و گردنکشان هیچ گونه انعطافی نشان نمی دادند هر چند نزدیک ترین بستگان آنها بودند . با این که ابولهب عموی پیامبر بود و از نزدیک ترین نزدیکانش محسوب می شد ، وقتی خط مکتبی و اعتقادی و عملی خود را از او جدا کرد ، همچون سایر منحرفان و گمراهان ، زیر شدیدترین رگبارهای توبیخ و سرزنش قرار گرفت و به عکس افراد دور افتاده ای بودند که نه تنها از بستگان پیغمبر محسوب نمی شدند ، بلکه از نژاد او و اهل زبان او هم نبودند ، ولی بر اثر پیوند فکری و اعتقادی و عملی ، آن قدر نزدیک شدند که طبق حدیث معروف « سَلَمَانٌ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ : سَلَمَانٌ از خانواده ما است » گویی جزء خاندان پیغمبر شدند . درست است که آیات این سوره تنها از ابولهب و همسرش سخن می گوید ، ولی پیدا است که آنها را به خاطر صفاتشان این چنین مورد نکوهش قرار می دهد ، بنابراین هر فرد یا گروهی دارای همان اوصاف باشند ، سرنوشتی شبیه آنها دارند .

پایان سورة تبت

سورة اخلاص

فضیلت تلاوت سورة « اخلاص »

در فضیلت تلاوت این سوره ، پیغمبر اکرم فرموده اند : « آیا کسی از شما عاجز است از این که یک سوم قرآن را در یک شب بخواند ؟ یکی از حاضران عرض کرد : « ای رسول خدا ! چه کسی توانایی بر این کار دارد ؟ » حضرت فرمود : « سورة اخلاص را بخوانید . در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم : « کسی که یک روز و شب بر او بگذرد و نمازهای پنجگانه را بخواند و در آن سوره اخلاص را نخواند ، به او گفته می شود : " ای بنده خدا ! توا از نمازگزاران نیستی " . » (۱)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بَنَامِ خَدَاوَنْدِ بَخْشَنْدَهٗ بَخْشَایِشْکَرِ
 قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ
 بگو خدایوند یکتا و یگانه است .
 معنی « قُلْ » (بگو) در اینجا این است که این حقیقت را اظهار کن . در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام

می‌خوانیم که فرمود: «در شب جنگ بدر، "خضر" را در خواب دیدم، از او خواستم چیزی به من یاد دهد که به کمک آن بر دشمنان پیروز شوم، گفت: بگو: «يَا هُوَ، يَا مَنْ لَاهُوَ الْهُوَ». هنگامی که صبح شد، جریان را خدمت رسول الله عرض کردم، فرمود: «يَا عَلِيُّ! عَلَّمْتَ الْإِسْمَ الْأَعْظَمَ: ای علی! اسم اعظم به تو تعلیم شده سپس این جمله ورد زبان من در جنگ بدر بود ...». (۱) «الله» اسم خاص برای خداوند است و مفهوم سخن امام علی (علیه السلام) این است که در همین یک کلمه به تمام صفات جمال و جلال او اشاره شده و به همین جهت اسم اعظم الهی نامیده شده است. این نام جز بر خدا اطلاق نمی‌شود، در حالی که نام‌های دیگر خداوند معمولاً اشاره به یکی از صفات جمال و جلال اوست مانند عالم و خالق و رازق و غالباً به غیر او نیز اطلاق می‌شود (مانند رحیم و کریم و عالم و قادر و ...). این نام مقدس قریب «هزاربار» در قرآن مجید تکرار شده و هیچ اسمی از اسماء مقدس او این اندازه در قرآن نیامده است، نامی است که قلب را روشن می‌کند، به انسان نیرو و آرامش می‌بخشد و او را در

جهانی از نور و صفا مستغرق می‌سازد . واژه «أَحَد» از همان ماده «وحدت» است ولذا بعضی «أحد» و «واحد» را به یک معنی تفسیر کرده‌اند و ذاتی است که از هر نظر بی‌نظیر است . خداوند ، احد و واحد است و یگانه و یکتاست نه به معنی واحد عددی ، یا نوعی و جنسی ، بلکه به معنی وحدت ذاتی و به عبارت روشن‌تر وحدانیت او به معنی عدم وجود مثل و مانند و شبیه و نظیر برای او است . دلیل این سخن نیز روشن است ؛ او ذاتی است بی‌نهایت از هر جهت و مسلم است که دو ذات بی‌نهایت از هر جهت ، غیر قابل تصور است ، چون اگر دو ذات شد ، هر دو محدود می‌شود ، این کمالات آن را ندارد و آن کمالات این را (دقت کنید) .

خداوندی است که همه نیازمندان قصد او می‌کنند . **اللَّهُ الصَّمَدُ** ②

«صَمَد» دراصل به معنی شخص بزرگی است که همه نیازمندان به سوی او می‌روند و از هر نظر پر و کامل است و ظاهر اَبْقِیَّة معانی و تفاسیر دیگری که برای آن ذکر شده، به همین ریشه بازمی‌گردد . امام حسین علیه السلام برای «صَمَد» ، پنج معنی را ذکر کرده‌اند؛ «صَمَد»، کسی است که در منتهای سیادت و آقایی است. «صَمَد»، ذاتی است دائم، ازلی و جاودانی . «صَمَد»، وجودی است که

همانندارد. «صَمَد»، کسی است که نمی خورد و نمی آشامد. «صَمَد»، کسی است که نمی خوابد. (۱)
 از امام علی بن الحسین علیه السلام نقل شده که فرمودند: «صَمَد کسی است که شریک ندارد و حفظ چیزی
 برای او مشکل نیست و چیزی از او مخفی نمی ماند». (۲) در حدیثی آمده است که اهل «بصره» نامه‌ای
 به محضر امام حسین علیه السلام نوشتند و از معنی «صمد» سؤال کردند، امام علیه السلام در پاسخ آنها فرمود:
 «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، اما بعد در قرآن مجادله و گفتگو بدون آگاهی نکنید چرا که من از جدّم رسول الله
 شنیدم می فرمود: هر کس بدون علم سخن بگوید، باید در محلی از آتش که برای او تعیین شده، جای گیرد،
 خداوند خودش "صمد" را تفسیر نموده است: لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ...: نزاده و زاده هم
 نشده و است و احدی هم مانند او نیست، ... آری خداوند "صمد"، کسی است که از چیزی بوجود نیامده و در
 چیزی وجود ندارد و بر چیزی قرار نگرفته، آفریننده اشیا و خالق آنها است، همه چیز را به قدرتش بوجود
 آورده، آنچه را برای فنا آفریده، بهار اده اش از هم تلاشی می شود و آنچه را برای بقا خلق کرده، به علمش

۱- «بحار الانوار»، جلد ۳، صفحه ۲۲۳. ۲- «بحار الانوار»، جلد ۳، صفحه ۲۲۳.

باقی می‌ماند، این است خداوند صمد ...» (۱)

﴿ ۳ 〉 لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ نزاده و زاده نشده است .

از بعضی روایات استفاده می‌شود که «یُولَد» در آیه «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ» معنی وسیع‌تری دارد و هرگونه خروج اشیاء مادی و لطیف را از او و یا خروج آن ذات مقدس از اشیاء مادی و لطیف دیگر را نفی می‌کند . چنان‌که در همان نامه‌ای که امام حسین علیه السلام در پاسخ اهل بصره در تفسیر «صمد» مرقوم فرمود ، این آیه چنین تفسیر شده : «لَمْ يَلِدْ» یعنی چیزی از او خارج نشد ، نه اشیاء مادی مانند فرزند و سایر اشیا که از مخلوقین خارج می‌شوند (مانند شیر از پستان مادر) و نه چیز لطیف مانند نفس و نه عوارض گوناگون مانند خواب و خیال و اندوه و حزن و خوشحالی و خنده و گریه و خوف و رجاء و شوق و ملامت و گرسنگی و سیری ، خداوند برتر از این است که چیزی از او خارج شود و نیز خداوند برتر از آن است که او متولد از شیء مادی و لطیف گردد ... مانند خارج شدن موجود زنده‌ای از موجود دیگر و گیاه از زمین و

آب از چشمه و میوه از درختان و خارج شدن اشیاء لطیف از منابعش، مانند دیدن از چشم و شنیدن از گوش و استشمام از بینی و چشیدن از دهان و سخن از زبان و معرفت و تشخیص از دل و جرقة آتش از سنگ» (۱) **﴿۴﴾ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ** و برای او هرگز شبیه و مانندی نبوده است.

«كُفُو» در اصل به معنی همپراز در مقام و منزلت و قدر است و سپس به هرگونه شبیه و مانند اطلاق می شده است. مطابق این آیه تمام عوارض مخلوقین و صفات موجودات و هرگونه نقص و محدودیت از ذات پاک او منتفی است، این همان توحید ذاتی و صفاتی است، در مقابل توحید عددی و نوعی که در آغاز تفسیر این سوره به آن اشاره شد. او نه شبیهی در ذات دارد، نه مانندی در صفات و نه مثلی در افعال و از هر نظر بی نظیر و بی مانند است. امام علی (علیه السلام) در یکی از خطبه های نهج البلاغه می فرماید: «او کسی را نزاده است که خود نیز مولود باشد و از کسی زاده نشد تا محدود گردد، ... مانندی ندارد تا با او همتا گردد و شبیهی برای او تصور نمی شود تا با او مساوی باشد». و این

تفسیر جالبی است که عالی‌ترین دقایق توحید را بازگو می‌کند (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ).

دلایل توحید

توحید، یعنی یگانگی ذات خداوند و عدم وجود هرگونه همتا و شبیه برای او. گذشته از دلایل نقلی و آیات قرآن مجید، با دلایل عقلی فراوان نیز قابل اثبات است که در اینجا قسمتی از آن را به صورت فشرده می‌آوریم: ۱- **برهان صرف الوجود**: خلاصه‌اش این است که خداوند وجود مطلق است و هیچ قید و شرط و حدی برای او نیست، چنین وجودی مسلماً نامحدود خواهد بود، چراکه اگر محدودیتی پیدا کند، باید آلوده به عدم گردد و ذات مقدسی که هستی از آن می‌جوشد، هرگز مقتضی عدم و نیستی نخواهد بود و چیزی در خارج نیست که عدم را بر او تحمیل کند، بنابراین محدود به هیچ حدی نمی‌باشد. از سوی دیگر دو هستی نامحدود در عالم تصور نمی‌شود، زیرا اگر دو موجود پیدا شود، حتماً هریک از آنها فاقد کمالات دیگری است و بنابراین هر دو محدود می‌شوند و این خود دلیل روشنی بر یگانگی ذات واجب‌الوجود است. ۲- **برهان علمی**: هنگامی که

به این جهان پهناور نگاه می‌کنیم ، در ابتدا عالم را به صورت موجوداتی پراکنده می‌بینیم، زمین و آسمان و خورشید و ماه و ستارگان و انواع گیاهان و حیوانات ، اما هرچه بیشتر دقت کنیم ، می‌بینیم اجزاء و ذرات این عالم چنان به هم مربوط و پیوسته است ، که مجموعاً یک واحد منسجم را تشکیل می‌دهد و یک سلسله قوانین معین بر سراسر این جهان حکومت می‌کند . هر قدر پیشرفت علم و دانش بشری بیشتر می‌شود ، وحدت و انسجام اجزای این جهان آشکارتر می‌گردد ، تا آنجا که گاهی آزمایش روی یک نمونه کوچک (مانند افتادن یک سیب از روی درخت) سبب می‌شود قانون بزرگی که بر تمام عالم هستی حکومت می‌کند ، کشف گردد (همان‌طور که درباره نیوتن و قانون جاذبه اتفاق افتاد). این وحدت نظام‌هستی و قوانین حاکم بر آن و انسجام و یکپارچگی در میان اجزای آن نشان می‌دهد که خالق آن یکتا و یگانه است . ۳ - برهان تمانع : (دلیل علمی - فلسفی) دلیل علمی دیگری که برای اثبات یگانگی ذات خداوند ذکر کرده‌اند و قرآن در آیه ۲۲ سورة انبیاء، الهام‌بخش آن است، برهان تمانع است، می‌فرماید: «لَوْ كَانَ فِيهَا إِلَهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ» اگر در زمین و آسمان ، خدایانی جز خداوند یگانه بود ، زمین و آسمان به فساد

کشیده می‌شد و نظام جهان به هم می‌خورد، پس منزّه است خداوندی که پروردگار عرش است، از آنچه آنها توصیف می‌کنند». توضیح این دلیل در جلد ۱۳ تفسیر نمونه صفحه ۳۸۱ تحت عنوان «برهان تمناع» مشروحاً ذکر شده است. ۴- دعوت عمومی انبیاء به خداوند یگانه: این دلیل دیگری برای اثبات توحید است، چراکه اگر دو واجب‌الوجود در عالم بود، هر دو باید منبع فیض باشند، چراکه یک وجود بی‌نهایت کامل ممکن نیست در نورافشانی بخل ورزد، زیرا عدم فیض برای وجود کامل، نقص است و حکیم بودن او ایجاب می‌کند که همگان را مشمول فیض خود قرار دهد. این فیض دو شاخه دارد: فیض تکوینی (در عالم خلقت) و فیض تشریعی (در عالم هدایت). بنابراین اگر خدایان متعددی وجود داشت، باید فرستادگانی از نزد آنها بیایند و فیض تشریعی آنها را برای همگان برسانند. حضرت علی علیه السلام در وصیت‌نامه‌اش برای فرزند گرامیش امام مجتبی علیه السلام می‌فرماید: «وَاعْلَمْ يَا بُنَيَّ إِنَّهُ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكٌ لَأَتَتْكَ رُسُلُهُ وَلَرَأَيْتَ آثَارَ مُلْكِهِ وَ سُلْطَانِهِ وَ لَعَرَفْتَ أَفْعَالَهُ وَ صِفَاتَهُ وَلَكِنَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ: بدان فرزندم اگر پروردگارت همتایی داشت، فرستادگان او به سراغ تو می‌آمدند و آثار ملک و سلطان او را مشاهده می‌کردی و به افعال و صفاتش

آشنا می‌شدی، ولی او معبود یکتا است، همان‌گونه که خودش توصیف کرده است.^(۱) این‌ها همه دلیل بر یگانگی ذات او است، اما دلیل بر عدم وجود هرگونه ترکیب و اجزاء در ذات پاک او روشن است، زیرا اگر برای او اجزاء خارجیه باشد، طبعاً نیازمند به آنها است و نیاز برای واجب‌الوجود غیر معقول است و اگر اجزاء عقلیه (ترکیب از ماهیت و وجود یا از جنس و فصل) منظور باشد، آن نیز محال است، زیرا ترکیب از «ماهیت» و «وجود»، فرع بر محدود بودن است، درحالی‌که می‌دانیم وجود او نامحدود است و ترکیب از «جنس» و «فصل»، فرع بر داشتن ماهیت است، چیزی که ماهیت ندارد، جنس و فصل هم ندارد.

شاخه‌های پربار توحید

معمولاً برای توحید، چهار شاخه ذکر می‌کنند؛

۱- توحید ذات: (که در قسمت قبلی شرح داده شد).

۱- «نهج البلاغه»، وصیت به امام معجبتی (بخش نامه‌ها: نامه ۳۱).

۲- **توحید صفات:** یعنی صفات او از ذاتش جدا نیست و نیز از یکدیگر جدا نمی‌باشد، مثلاً «علم» و «قدرت» ما دو وصف است که عارض بر ذات ما است، ذات ما چیزی است و علم و قدرت ما چیز دیگر، همان‌گونه که «علم» و «قدرت» نیز در ما از هم جدا است، مرکز علم، روح ما است و مرکز قدرت جسمانی، بازو و عضلات ما، ولی در خداوند نه صفاتش زاید بر ذات او است و نه جدا از یکدیگرند، بلکه وجودی است تمامش علم، تمامش قدرت، تمامش ازلیت و ابدیت. اگر غیر از این باشد، لازمه‌اش ترکیب است و اگر مرکب باشد، محتاج به اجزاء می‌شود و شیء محتاج هرگز واجب‌الوجود نخواهد بود.

۳- **توحید افعالی:** یعنی هر وجودی، هر حرکتی، هر فعلی در عالم است، به ذات پاک خدا برمی‌گردد، مسبب‌الاسباب، او است و علت‌العلل، ذات پاک او می‌باشد. حتی افعالی که از ما سرمی‌زند، به یک معنی از او است، او به ما قدرت و اختیار و آزادی اراده داده، بنابراین در عین حال که ما فاعل افعال خود هستیم و در مقابل آن مسؤولیم، از یک نظر فاعل، خداوند است، زیرا همه آنچه داریم، به او باز می‌گردد (لَا مُؤْتَرِّفِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ).

۴- توحید در عبادت: یعنی تنها باید او را پرستش کرد و غیر او شایسته عبودیت نیست، چراکه عبادت باید برای کسی باشد، که کمال مطلق و مطلق کمال است، کسی که از همگان بی نیاز است و بخشنده تمام نعمت‌ها و آفریننده همه موجودات و این صفات جز در ذات پاک او جمع نمی‌شود. هدف اصلی از عبادت، راه یافتن به جوار قرب آن کمال مطلق و هستی بی پایان و انعکاس پرتوی از صفات کمال و جمال او در درون جان است که نتیجه اش فاصله گرفتن از هوا و هوس‌ها و روی آوردن به خودسازی و تهذیب نفس است. این هدف، جز با عبادت «الله» که همان کمال مطلق است، امکان پذیر نیست.

پایان سورة اخلاص

سورة فلق

فضیلت تلاوت سورة « فلق »

درباره فضیلت تلاوت این سوره ، از پیغمبر اکرم نقل شده که فرمود : « آیاتی بر من نازل شده که همانند آنها نازل شده است و آن دو سورة " فلق " و " ناس " است . » (۱) و در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم : « کسی که در نماز و تر ، سورة " فلق " و " ناس " و " اخلاص " را بخواند ، به او گفته می شود : ای بنده خدا ! بشارت باد بر تو ، خدا نماز و تر تو را قبول کرد . » (۲)

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
بگو پناه می برم به پروردگار سپیده صبح.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
﴿ ۱ ﴾ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ
پناه می برم به پروردگار سپیده دم

« فلق » (بر وزن شفق) از ماده « فلق » (بر وزن خلق) در اصل به معنی شکافتن چیزی و

جدا کردن بعضی از بعضی دیگر است و از آنجا که به هنگام دمیدن سپیده صبح پرده سیاه شب می شکافد، این واژه به معنی "طلوع صبح" به کار رفته، همان گونه که «فجر» نیز به همین مناسبت بر "طلوع صبح" اطلاق می شود. بعضی آن را به معنی همه موالید و تمام موجودات زنده اعم از انسان و حیوان و گیاه می دانند، چرا که تولد این موجودات که باشکافتن دانه و تخم و مانند آن صورت می گیرد، از عجیب ترین مراحل وجود آنها است و در حقیقت هنگام تولد جهش عظیمی در آن موجود رخ می دهد و از جهانی به جهان دیگری گام می نهد. در آیه ۹۵ سوره انعام می خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ»: خداوند شکافنده دانه و هسته است، زنده را از مرده خارج می سازد و مرده را از زنده. بعضی نیز مفهوم «فلق» را از این گسترده تر گرفته اند و آن را به هرگونه آفرینش و خلقت اطلاق کرده اند، چرا که با آفرینش هر موجود پرده عدم شکافته می شود و نور وجود آشکار می گردد. هریک از این معانی سه گانه (طلوع صبح - تولد موجودات زنده - آفرینش هر موجود) پدیده ای است عجیب که دلیل بر عظمت پروردگار و خالق و مدبر آن است و توصیف خداوند به این وصف دارای مفهوم و محتوای عمیقی است.

﴿ ۲ ﴾ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ

از شرّ تمام آنچه آفریده است .

مفهوم این آیه ، این نیست که آفرینش الهی در ذات خود شرّی دارد ، چراکه آفرینش همان ایجاد است و ایجاد و وجود ، خیر محض است ، قرآن می‌گوید : «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» : همان خدایی که هر چه را آفرید ، نیکی آفرید « (۷ / الم سجده) . بلکه شر ، هنگامی پیدامی‌شود که مخلوقات از قوانین آفرینش منحرف شوند و از مسیر تعیین شده جدا گردند، مثلاً نیش و دندان برنده حیوانات یک حربه دفاعی برای آنهاست که در برابر دشمنانشان به کار می‌برند همانند سلاحی که ما در مقابل دشمن از آن استفاده می‌کنیم ، اگر این سلاح به‌جا به‌کار رود ، خیر است ولی اگر نابه‌جا و در برابر دوست مصرف گردد ، شر است . ازطرفی بسیاری از امور است که ما در ظاهر آنها را شر حساب می‌کنیم ولی در باطن خیر است مانند حوادث و بلاهای بیدارگر و هشداردهنده که انسان را از خواب غفلت بیدار ساخته و متوجه خدا می‌کند که این‌ها مسلماً شر نیست .

﴿ ۳ ﴾ وَ مِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ

و از شرّ هر موجود مزاحمی هنگامی که وارد می‌شود .

«غاسیق» از ماده «غسق» (بر وزن شفق) به گفته «راغب» در «مفردات» به معنی شدت ظلمت شب است که در همان نیمه شب حاصل می شود و لذا قرآن مجید به هنگام اشاره به پایان وقت نماز مغرب می فرماید: «إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ».

بنابراین معنی «غاسق» در آیه مورد بحث یا «فرد مهاجم» است، یا «هر موجود شرور» که از تاریکی شب برای حمله کردن استفاده می کند، زیرا نه فقط حیوانات درنده و گزنده شب هنگام از لانه ها بیرون می آیند و زیان می رسانند، بلکه افراد شرور و ناپاک و پلید نیز غالباً از تاریکی شب برای مقاصد سوء خود استفاده می کنند. «وَقَب» (بر وزن شفق) از ماده «وقب» (بر وزن نقب) به معنی حفره و گودال است، سپس فعل آن به معنی ورود در گودال به کار رفته، گویی موجودات شرور و زیان آور از تاریکی شب استفاده کرده و با ایجاد حفره های زیانبار برای تحقق بخشیدن به مقاصد پلید خود اقدام می کنند، یا اینکه این تعبیر اشاره به «نفوذ کردن» است.

﴿ ٤ ﴾ وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ

و از شرّ آن ها که در گره ها می دهند (و هر تصیمی را سست می کنند).

«نَفَاثَات» از ماده «نَفَث» (بر وزن حبس) در اصل به معنی ریختن مقدار کمی از آب دهان است و از آنجا که این کار با دمیدن انجام می‌گیرد، «نَفَث» به معنی «نَفَخ» (دمیدن) نیز آمده است. ولی بسیاری از مفسران «نَفَاثَات» را به معنی «زنان ساحره» تفسیر کرده‌اند (نفاثات جمع مؤنث است و مفرد آن «نَفَاثَة» صیغه مبالغه از «نَفَث» می‌باشد) آنها اورادی را می‌خواندند و در گره‌هایی می‌دمیدند و به این وسیله سحر می‌کردند ولی جمعی از مفسران آن را اشاره به «زنان وسوسه‌گر» می‌دانند که پی‌درپی در گوش مردان، مخصوصاً همسران خود، مطالبی را فرومی‌خوانند تا عزم آهنین آنها را در انجام کارهای مثبت سست کنند و وسوسه‌های این‌گونه زنان در طول تاریخ چه حوادث مرگباری که به بارنیاورده و چه آتشها که برنیفروخته و چه عزمهای استواری را که سست نساخته است. بعضی نیز «نَفَاثَات» را به «نفوس شریره» و یا «جماعت‌های وسوسه‌گر» که با تبلیغات مستمر خود گره‌های تصمیم‌ها را سست می‌سازند، تفسیر نموده‌اند.

بعید نیست که آیه مفهوم عام و جامعی داشته باشد که همه این‌ها را شامل شود حتی سخنان سخن‌چین‌ها و نمايان که کانون‌های محبت را سست و ویران می‌سازند.

سحر از دیدگاه اسلام

در جلد اول تفسیر نمونه ذیل آیه ۱۰۲ و ۱۰۳ سورة « بقره » بحث‌های مفصلی درباره حقیقت سحر در زمان‌های گذشته و امروز و حکم سحر از نظر اسلام و چگونگی تأثیر آن بحث‌های مشروحی به شرح زیر آمده است. در این مورد فقهای اسلام همه می‌گویند یادگرفتن و انجام اعمال سحر و جادوگری حرام است. در این قسمت احادیثی از پیشوایان بزرگ اسلام رسیده است که در کتاب‌های معتبر ما نقل گردیده ، از جمله این‌که: علی علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ تَعَلَّمَ شَيْئاً مِنَ السَّحْرِ قَلْبُهُ أَوْ كَثِيراً فَقَدْ كَفَرَ وَ كَانَ آخِرُ عَهْدِهِ بِرَبِّهِ ...»: کسی که سحر بیاموزد ، کم یا زیاد ، کافر شده است و رابطه او با خداوند به کلی قطع می‌شود ... ^(۱) . اما اگر یاد گرفتن آن به منظور ابطال سحر ساحران باشد ، اشکالی ندارد ، بلکه گاهی به عنوان واجب کفایی باید عده‌ای سحر بیاموزند تا اگر مدعی دروغگویی خواست از این طریق مردم را اغفال یا گمراه کند ، سحر و جادوی او را ابطال نمایند و

۱- « وسائل الشیعه » ، باب ۲۵ مِنْ أَبْوَابِ مَا يَكْتَسِبُ بِهِ ، حدیث ۷ .

دروغ مدعی را فاش سازند. شاهد این سخن که اگر سحر برای ابطال سحر و حل و گشودن آن باشد، بی مانع است، حدیثی است که از امام صادق علیه السلام نقل شده، در این حدیث می خوانیم: یکی از ساحران و جادوگران که در برابر انجام عمل سحر مزد می گرفت، خدمت امام صادق علیه السلام رسید و عرض کرد: «حرفه من سحر بوده است و در برابر آن مزد می گرفتم، خرج زندگی من نیز از همین راه تأمین می شد و با همان در آمد، حج خانه خدا را انجام داده ام ولی اکنون آن را ترک و توبه کرده ام، آیا برای من راه نجاتی وجود دارد؟» امام صادق علیه السلام در پاسخ فرمود: «عقدۀ سحر را بگشا، ولی گره جادوگری مزین»^(۱) از این حدیث استفاده می شود که برای گشودن گره سحر، آموختن و عمل آن بی اشکال است.

سحر در عصر ما

امروز یک سلسله علوم وجود دارد که در گذشته ساحران با استفاده از آنها برنامه های خود را عملی می ساختند: ۱- استفاده از خواص ناشناخته فیزیکی و شیمیایی اجسام، چنان که قبلاً نیز

۱- «وسائل الشیعه»، باب ۲۵ مِنْ أَبْوَابِ مَا يَكْتَسِبُ بِهِ، حدیث ۱.

اشاره کردیم ، همان‌طور که در داستان ساحران زمان موسی عليه السلام آمده که آنها با استفاده از خواص فیزیکی و شیمیایی مانند جیوه و ترکیبات آن توانستند چیزهایی به شکل مار بسازند و به حرکت درآوردند . البته استفاده از خواص فیزیکی و شیمیایی اجسام هرگز ممنوع نیست ، بلکه باید هرچه بیشتر از آنها آگاه شد و در زندگی از آن استفاده کرد ، ولی اگر از خواص مرموز آنها برای اغفال و فریب مردم ناآگاه استفاده شود و به راههای غلطی سوق داده شوند، یکی از مصادیق سحر محسوب می‌شود (دقت کنید). ۲ - استفاده از خواب مغناطیسی ، هیپنوتیزم و مانیه‌تیزم و تله پاتی، (انتقال افکار از فاصله دور) . البته این علوم نیز از علوم مثبتی است که می‌تواند در بسیاری از شؤون زندگی مورد بهره‌برداری صحیح قرارگیرد، ولی ساحران از آن سوء استفاده می‌کردند و برای اغفال و فریب مردم آنها را به کار می‌گرفتند . اگر امروز هم کسی از آنها چنین استفاده‌ای را در برابر مردم بی‌خبر کند ، سحر محسوب خواهد شد. کوتاه سخن این‌که سحر معنی وسیعی دارد که همه آنچه در اینجا گفتیم و در سابق اشاره شد نیز دربرمی‌گیرد. این نکته نیز به ثبوت رسیده است که نیروی اراده انسان ، قدرت فراوانی دارد و هنگامی که در پرتو ریاضت‌های نفسانی قوی‌تر شود ،

کارش به جایی می‌رسد که در موجودات محیط خود تأثیر می‌گذارد ، همان‌گونه که مرتاضان بر اثر ریاضت اقدام به کارهای خارق‌العاده می‌کنند. این نیز قابل توجه است که ریاضت‌ها گاهی مشروع است و گاهی نامشروع، ریاضت‌های مشروع ، در نفوس پاک نیروی سازنده ایجاد می‌کند و ریاضت‌های نامشروع ، نیروی شیطانی و هر دو ممکن است منشأ خارق عادات گردد که در اولی مثبت و سازنده و در دومی مخرب است .

﴿ ۵ ﴾ **وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ** و از شر هر حسودی هنگامی که حسد می‌ورزد .
این آیه نشان می‌دهد که حسد از بدترین و زشت‌ترین صفات رذیله است ، چراکه قرآن آن را در ردیف کارهای حیوانات درنده و مارهای گزنده و شیاطین وسوسه‌گر قرار داده است .

مهمترین منابع شرّ و فساد

در آغاز این سوره به پیغمبر اکرم دستور می‌دهد که از شرّ تمام مخلوقات شرور به خدا پناه برد ، سپس در توضیح آن اشاره به سه‌گونه شرّ می‌کند ؛ شرّ مهاجمین تاریک‌دل که از تاریکی‌ها استفاده می‌کنند و حمله‌ور می‌شوند . شرّ وسوسه‌گرانی که باسخنان و تبلیغات سوء خود ، اراده‌ها ،

ایمان‌ها ، عقیده‌ها ، محبت‌ها و پیوندها را سست می‌کنند . و شرّ حسودان . از این مطالب ، چنین استفاده می‌شود که عمده شرور و آفات از همین‌جا سرچشمه می‌گیرد و مهمترین منابع شرّ و فساد ، این سه منبع است و این بسیار پرمعنی و قابل تأمل می‌باشد .

شرّ حسودان

حسد ، یک خوی زشت شیطانی است که بر اثر عوامل مختلف مانند ضعف ایمان و تنگ‌نظری و بخل در وجود انسان پیدامی‌شود و به معنی در خواست و آرزوی زوال نعمت از دیگری است . حسد ، سرچشمه بسیاری از گناهان کبیره است . حسد ، همان‌گونه که در روایات وارد شده است ، ایمان انسان را می‌خورد و از بین می‌برد همان‌گونه که آتش ، هیزم را . چنان‌که امام باقر علیه السلام می‌فرماید : « إِنَّ الْحَسَدَ لَيَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْخَطْبَ » .^(۱) در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده

۱- «بحار الانوار» ، جلد ۷۳ ، صفحه ۲۳۷ .

است: «آفَةُ الدِّينِ الْحَسَدُ وَالْعُجْبُ وَالْفَخْرُ: آفت دین "حسد" و "خودبزرگی‌بینی" و "تفاخر" است». (۱)

این به خاطر آن است که حسود در واقع معترض به حکمت خدا است که چرا به افرادی نعمت بخشیده و مشمول عنایت خود قرار داده است؟ همان‌گونه که در آیه ۵۴ نساء می‌خوانیم: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ». کار حسود ممکن است به جایی رسد که حتی برای زوال نعمت از شخص محسود خود را به آب و آتش زند و نابود کند، چنان‌که نمونه‌اش در داستان‌ها و تواریخ زیاد است. در نکوهش حسد همین بس که نخستین قتلی که در جهان واقع شد، از ناحیه «قابیل» نسبت به برادرش «هابیل» بر اثر انگیزه «حسد» بود. «حسودان» همیشه یکی از موانع راه انبیا و اولیا بوده‌اند و لذا قرآن مجید به پیامبر دستور می‌دهد که از شر حسودان به خدا و ربّ فلحق پناه ببرد.

پایان سوره فلق

سورة ناس

فضیلت تلاوت سورة « ناس »

در فضیلت تلاوت این سوره، روایات متعددی وارد شده است از جمله این‌که : پیغمبر اکرم شدیداً بیمار شدند، جبرئیل و میکائیل (دو فرشته بزرگ خدا) نزد او آمدند، جبرئیل نزد سر پیامبر نشست و میکائیل نزد پای او، جبرئیل سورة "فلق" را تلاوت کرد و پیغمبر را با آن در پناه خدا قرار داد و میکائیل هم سورة "ناس" را تلاوت نمود. (۱)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ	بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ	بگو پناه می‌برم به پروردگار مردم.
مَلِكِ النَّاسِ	به مالک و حاکم مردم.



﴿۳﴾ إِلَهِ النَّاسِ

به خدا و معبود مردم.

پناه می‌برم به پروردگار مردم

در این سوره روی سه وصف از اوصاف بزرگ خداوند (ربوبیت و مالکیت و الوهیت) تکیه شده است که همه آنها ارتباط مستقیمی با تربیت انسان و نجات او از چنگال وسوسه‌گران دارد. البته منظور از پناه‌بردن به خدا این نیست که انسان تنها با زبان این جمله را بگوید، بلکه باید با فکر و عقیده و عمل نیز خود را در پناه خدا قرار دهد، از راههای شیطانی، برنامه‌های شیطانی، افکار و تبلیغات شیطانی، مجالس و محافل شیطانی، خود را کنار کشد و در مسیر افکار و تبلیغات رحمانی جای دهد و گرنه انسانی که خود را در معرض طوفان آن وسوسه‌ها عملاً قرارداده، تنها با خواندن این سوره و گفتن این الفاظ به‌جایی نمی‌رسد. با گفتن «رَبِّ النَّاسِ»، اعتراف به ربوبیت پروردگار می‌کند و خود را تحت تربیت او قرار می‌دهد. با گفتن «مَلِكِ النَّاسِ»، خود را ملک او می‌داند و بنده سریر فرمانش می‌شود. و با گفتن «إِلَهِ النَّاسِ» در طریق عبودیت او گام می‌نهد و از عبادت غیر او پرهیز می‌کند، بدون شک کسی که به این صفات سه‌گانه مؤمن باشد و خود را با هر سه هماهنگ

سازد ، از شرّ وسوسه‌گران در امان خواهد بود .

در حقیقت این اوصاف سه گانه درس مهم تربیتی، سه برنامه پیشگیری و سه وسیله نجات از شرّ وسوسه‌گران است و انسان را در مقابل آنها بیمه می‌کند .

④ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ از شرّ وسواس خنّاس .

⑤ الَّذِي يُوسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ که در سینه‌های انسانها وسوسه می‌کند .

⑥ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ خواه از جن باشد یا از انسان .

واژه «وَسْوَاسِ» به گفته «راغب» در «مفردات» در اصل صدای آهسته‌ای است که از به هم خوردن زینت‌آلات برمی‌خیزد . سپس به هر صدای آهسته گفته شده و بعد از آن به خطورات و افکار بد و نامطلوبی که در دل و جان انسان پیدا می‌شود و شبیه صدای آهسته‌ای است که در گوش فرومی‌خوانند ، اطلاق گردیده است .

«وسواس» معنی مصدری دارد ولی گاهی به معنی «فاعل» (وسوسه‌گر) نیز می‌آید و در آیه مورد بحث به همین معنی است . «خَنَّاس» صیغه مبالغه از ماده «خُنُس» (بر وزن خسوف) به معنی

”جمع شدن و عقب رفتن“ است، این به خاطر آن است که شیاطین هنگامی که نام خدا برده می شود، عقب نشینی می کنند و از آنجا که این امر غالباً با پنهان شدن توأم است، این واژه به معنی ”اختفاء“ نیز آمده است. لذا مفهوم آیات چنین است: «بگو من از شرّ و سوسه گر شیطان صفتی که از نام خدا می گیرود و پنهان می گردد، به خدا پناه می برم».

اصولاً «شیاطین» برنامه های خود را با مخفی کاری می آمیزند و گاه چنان در گوش جان انسان می دمند که انسان باور می کند فکر، فکر خود او است و از درون جانش جوشیده و همین باعث اغوا و گمراهی او می شود. کار شیطان، تزیین است و مخفی کردن باطل در لعابی از حق و دروغ در پوسته ای از راست و گناه در لباس عبادت و گمراهی در پوشش هدایت. خلاصه هم خودشان مخفی هستند و هم برنامه هایشان پنهان است و این هشدار است به همه رهروان راه حق که منتظر نباشند شیاطین را در چهره و قیافه اصلی ببینند، یا برنامه هایشان را در شکل انحرافی مشاهده کنند، هرگز چنین نیست، آنها وسواس خناسند و کارشان حقه و دروغ و نیرنگ و ریاکاری و ظاهرسازی و مخفی کردن حق. اگر آنها در «چهره اصلی» ظاهر شوند، اگر آنها «باطل» را با «حق» نیامیزند

و اگر آنها « صریح و صاف » سخن بگویند ، به گفته علی علیه السلام : « لَمْ يَخَفْ عَلَى الْمُؤْتَنَادِينَ : مطلب بر پویندگان راه خدا مخفی نمی شود » . آنها همیشه قسمتی از « این » می گیرند و قسمتی از « آن » و به هم آمیزند تا بر مردم مسلط شوند چنان که امیر مؤمنان علیه السلام در ادامه همین سخن می فرماید : « فَهَنَالِكَ يَسْتَوِي الشَّيْطَانُ عَلَى أُولِيَانِهِ » . (۱)

تعبیر « الَّذِي يُؤَسُّوسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ » و انتخاب لفظ « وسوسه » و لفظ « صُدُور » (سینه ها) ، نیز تأکیدی بر این معنی می باشد . این ها همه از یکسو ، از سوی دیگر جمله « مِنَ الْجَنَّةِ وَ النَّاسِ » هشدار می دهد که « وسواسان خناس » تنها در میان یک گروه و یک جماعت و در یک قشر و یک لباس نیستند ، در میان جن و انس پراکنده اند و در هر لباس و هر جماعتی یافت می شوند ، باید مراقب همه آنها بود و باید از شر همه آنها به خدا پناه برد . دوستان ناباب ، همنشین های منحرف ،

پیشوایان گمراه و ظالم ، کارگزاران جبّاران و طاغوتیان ، نویسندگان و گویندگان فاسد ، مکتب‌های الحادی و التقاطی ظاهر فریب ، وسایل ارتباط جمعی و سوسه‌گر ، همه این‌ها و غیر این‌ها در مفهوم گسترده « وسواس خناس » واردند که انسان باید از شرّ آنها به خدا پناه برد .

چرا به خدا پناه می‌بریم ؟

هر لحظه امکان انحراف برای انسان وجود دارد و اصولاً وقتی خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد که از شرّ « وسواس خناس » به خدا پناه ببرد ، دلیل بر امکان گرفتار شدن دیگران در دام خناسان و سوسه‌گران است . با اینکه پیغمبر اکرم به لطف الهی و با امدادهای غیبی و سپردن خویشتن به خدا از هرگونه انحراف بیمه شده بود ، ولی با این حال آیات را می‌خواند و از شرّ وسواسان خناس به او پناه می‌برد ، با این حال تکلیف دیگران روشن است . اما نباید مأیوس شد ، چراکه در مقابل این وسوسه‌گران مخرب ، فرشتگان آسمان به یاری بندگان مؤمن و رهروان راه حق می‌آیند ، آری مؤمنان تنها نیستند ، فرشتگان بر آنها نازل می‌شوند و آنها را کمک می‌کنند : «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ» (۳۰ / فَصَّلَتْ) .

ولی به هر حال هرگز نباید مغرور شد و خود را بی نیاز از موعظه و تذکر و امدادهای الهی دانست، باید همیشه به او پناه برد، همیشه بیدار بود و همیشه هشیار. در روایتی از پیغمبر اکرم می خوانیم: «هر مؤمنی، قلبش دو گوش دارد؛ گوش که فرشته در آن می دمد و گوش که وسوس خناس در آن می دمد، خداوند مؤمن را به وسیله فرشته تأیید می کند و این معنی آیه است»^(۱).

در حدیثی پرمعنا و تکان دهنده از امام صادق علیه السلام آمده: هنگامی که آیه «وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاجِسَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ: کسانی که وقتی کار بدی انجام دهند یا به خویشان ستم کنند، خدا را یاد می آورند و برای گناهانشان استغفار می کنند»، نازل شد، ابلیس بالای کوهی در مکه رفت و با صدای بلند فریاد کشید و سران لشکرش را جمع کرد. گفتند: «ای آقای ما! چه شده است که ما را فراخواندی؟ گفت: «این آیه نازل شده (آیه ای که پشت مرا می لرزاند و مایه نجات بشر

۱- «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۷۱.

است) چه کسی می تواند با آن مقابله کند؟ یکی از شیاطین بزرگ گفت: «من می توانم، نقشه ام چنین است و چنان». ابلیس طرح او را نپسندید. دیگری برخاست و طرح خود را ارائه داد، باز هم مقبول نیفتاد. در اینجا «وسواس خناس» برخاست و گفت: «من از عهده آن بروی آیم». ابلیس گفت: «از چه راه؟» گفت: «آنها را با وعده ها و آرزو ها سرگرم می کنم، تا آلوده گناه شوند و هنگامی که گناه کردند، توبه را از یادشان می برم». ابلیس گفت: «تو می توانی از عهده این کار بر آیی (نقشهات بسیار ماهرانه و عالی است)» و این مأموریت را تا دامنۀ قیامت به او سپرد. (۱)

خداوند! ما را از شرّ تمامی وسوسه گران در امان بدار.

پایان سوره ناس

پایان جزء سیام

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
متن تأییدیۀ مرجع عالیقدر حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی.....	۵
متن تأییدیۀ حضرت آیت الله خزعلی مفسر و حافظ کل قرآن کریم.....	۷
قرآن کامل ترین و زیباترین کتاب آسمانی.....	۹
تفسیر چیست؟.....	۱۱
تفسیر قرآن از چه زمانی شروع شد؟.....	۱۲
نیازها و ضرورت های ویژه هر عصر.....	۱۳
ویژگی ها و مزایای کتاب "تفسیر جوان".....	۱۷
محتوا و فضیلت تلاوت سورة «نبأ».....	۱۹
خبر مهم.....	۲۰

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
مسأله «ولایت» و «نبأعظیم»	۲۰
این همه تکیه بر معاد برای چیست؟	۲۴
همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار...	۲۶
چرا قرآن کوه‌ها را میخ‌های زمین می‌نامد؟	۲۷
پیوند این آیات با مسأله «معاد»	۳۸
سرانجام روز موعود فرا می‌رسد.	۳۹
سرنوشت شش مرحله‌ای کوه‌ها در قیامت	۴۳
جهنم، کمینگاه بزرگ	۴۵
بخشی از پاداش عظیم پرهیزکاران	۵۰

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
کافران می‌گویند: ای کاش خاک بودیم.....	۵۸
راه حل روشن ده گانه برای مسأله « جبر و اختیار ».....	۶۰
چرا برخی افراد به سر نوشت جبری معتقدند؟.....	۶۲
فضیلت تلاوت سوره « نازعات ».....	۶۴
سوگند به ابن فرشتگان پرتلاش.....	۶۵
مراحل پنجگانه اجرای فرمان های الهی توسط فرشتگان.....	۶۸
معاد تنها با یک صیحه عظیم رخ می دهد.....	۷۲
فرعون می گفت من خدای بزرگ شما هستم.....	۷۳

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
روش تربیتی انبیاء الهی	۷۵
گوشه‌ای از فصاحت قرآن	۷۹
آفرینش شما مشکل تراست یا آسمان‌ها؟ (دلیل دیگری بر معاد)	۸۰
رابطه «طغیان» و «دنیاپرستی»	۸۶
آن‌ها که نفوس را از هوا و هوس بازدارند	۸۷
«مقام ربّ» چیست؟	۸۸
تاریخ قیامت را فقط خدا می‌داند	۸۹
احساس «مسئولیت» عامل «هدایت» است	۹۰

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
فضیلت تلاوت سورة « عبس »	۹۳
اسلام و قرآن احترام خاصی برای حق جوین مستضعف قائل است	۹۶
تنها دست پاگان به دامن قرآن می رسد	۹۷
راه رشد و سعادت انسان سهل و آسان است	۱۰۲
انسان باید به غذای جسمی و روحی خود بنگرد	۱۰۶
آب باران مهم ترین مایه حیات است	۱۰۸
رویدنی های هشتگانه، ارکان اساسی غذای انسان یا حیوان	۱۱۰
اهمیت مواد غذایی زیتون و خرما و انگور	۱۱۲

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
عمده مواد غذایی سالم گیاهان، حبوبات و میوه ها می باشد	۱۱۸
صِحْه رستخیز	۱۱۹
رنگ رخساره خبر از سر درون می دهد	۱۲۳
اصول پنجگانه برنامه خودسازی	۱۲۴
فضیلت تلاوت سوره «تکویر»	۱۲۸
نشانه های هشتگانه پیچیده شدن طومار کائنات در قیامت	۱۲۸
آیا رستخیز برای حیوانات هم وجود دارد؟	۱۳۲
اگر حیوانات رستخیز دارند، تکلیف هم دارند؟	۱۳۵

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
زننده به گور کردن دختران.....	۱۳۹
نقش اسلام در احیای ارزش مقام زن.....	۱۴۱
آن روز معلوم می شود که در چه کاریم همه؟.....	۱۴۸
نظم آیات در قالب بیان حوادث دوازده گانه رستاخیز در	
دو مرحله فناء این جهان و حیات پس از مرگ.....	۱۴۸
آیا منظومه شمسی و ستارگان خاموش می شوند؟.....	۱۴۹
پیک وحی الهی بر او نازل شده.....	۱۵۶
ویژگی های پنجگانه رسول و فرستادگان از دیدگاه قرآن.....	۱۶۰

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
ای غافلان به کجای می‌روید؟	۱۶۲
فقط راهی که قرآن و پیامبر خدا معرفی کنند، راه مستقیم هدایت و بقیه راه‌ها انحرافی است	۱۶۳
بحثی پیرامون جبر و اختیار	۱۶۴
فضیلت تلاوت سوره « انفطار »	۱۶۶
آن زمان که نظام جهان درهم ریزد	۱۶۷
آثار گارهای انسان تا قیامت باقی است	۱۷۰
ای انسان چه چیز تو را مغرور ساخته ؟	۱۷۵
مراحل چهارگانه خلقت انسان	۱۷۷

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
گواهان هفتگانه در دادگاه قیامت	۱۸۱
روش کار فرشتگان مأمور ثبت اعمال	۱۸۴
آن روز که هیچ کس برای دیگری کاری انجام نمی دهد	۱۹۰
فضیلت تلاوت سوره «مطففين»	۱۹۲
وای بمرکم فروشان	۱۹۲
کم فروشی از عوامل فساد در ارض	۱۹۶
منظور از «سجين» چیست؟	۲۰۱
چرا گناه، زنگار دل است؟	۲۰۸

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
« علیین » در انتظار ابرار است	۲۱۱
انواع شراب‌های بهشتی	۲۱۷
"ابرار" و "مقربان" چه کسانی هستند؟	۲۱۹
شأن نَزول	۲۲۱
موضع‌گیری چهارگانه کفار نسبت به ابرار و نیکان	۲۲۲
فضیلت تلاوت سورة « انشقاق »	۲۲۸
تلاشی پررنج به سوی کمال مطلق	۲۳۱
دنیا، دار رنج‌ها و دردهاست	۲۳۲

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
فرمایش امیر مؤمنان (علیه السلام) در باره کهکشان، معجزه علمی است	۲۳۵
آنجایی که از شرم، نامه اعمال را پشت سر می گیرند	۲۳۷
دایماً دگرگون می شوید	۲۴۲
فضیلت تلاوت سوره « بروج »	۲۴۷
مؤمنان در برابر کوره های آدم سوزی	۲۵۱
اصحاب اخدود چه کسانی بودند؟	۲۵۳
شکجه گران در برابر مجازات الهی	۲۵۷
دیدن خدا با لشکر فرعون و ثمود چه کرد؟	۲۶۲

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
فضیلت تلاوت سورة « طارق »	۲۶۵
ای انسان بنگر از چه آفریده شده‌ای؟	۲۶۹
نقشه‌های دشمنان را نقش بر آب می‌کنم	۲۷۵
جمع بندی سورة طارق	۲۷۷
فضیلت تلاوت سورة « اعلی »	۲۷۸
خداوند بزرگ را تسبیح گوی	۲۷۸
نمونه‌هایی از تقدیر و هدایت عمومی موجودات	۲۸۰
دلایل پنجگانه ربوبیت عالی پروردگار	۲۸۴

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
ما تورا برای هر کار خیر آماده می‌کنیم.....	۲۸۵
تحلیلی بر حدیث «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ».....	۲۹۱
برنامه‌ای که در همه کتب آسمانی آمده است.....	۲۹۴
فضیلت تلاوت سوره «غاشیه».....	۲۹۶
خستگان بی نصیب.....	۲۹۷
دورنمایی از نعمت‌های روح‌پرور بهشتی.....	۳۰۰
انواع نعمت‌های بهشتی.....	۳۰۴
به شتر نگاه کن که خود آیتی است.....	۳۰۵

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
وجه اشتراک نعمت‌های چهارگانه حیوانات، آسمان، کوه‌ها و زمین	۳۱۰
جمع‌بندی محتوای سوره غاشیه	۳۱۴
فضیلت تلاوت سوره « فجر »	۳۱۵
به سپیده صبح شما سوگند	۳۱۵
پروردگارت در کمین ظالمان است	۳۲۴
نه از نعمتش مغرور باش و نه از سلب نعمت مأیوس	۳۳۳
اقبال و ادبار نعمت‌ها، امتحان الهی است	۳۳۴
تمام آزمایش‌های شگانه الهی جنبه مالی دارد	۳۳۹

فهرست مطالب

صفحه	موضوع
۳۴۱	روزی بیدار می‌شوند که کار از کار گذشته
۳۴۷	ای صاحب نفوس مطمئن
۳۵۱	فضیلت تلاوت سوره «بلد»
۳۵۲	سوگند به این شهر مقدس
۳۵۳	ارزش سرزمین‌ها به ارزش انسان‌های مقیم در آن است
۳۵۷	نعمت چشم و زبان و هدایت
۳۵۸	شگفتی‌های چشم
۳۶۴	شگفتی‌های زبان

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
هدایت به «نجدين»	۳۶۶
فضیلت تلاوت سورة «شمس»	۳۷۵
نقش خورشید در عالم حیات	۳۷۶
ارتباط سوگندهای قرآن با نتیجه آن	۳۸۷
عاقبت مرگبار طغیانگران	۳۹۰
تهذیب نفس، وظیفه بزرگ الهی	۳۹۲
فضیلت تلاوت سورة «لیل»	۳۹۵
فضیلت انفاق فی سبیل الله	۴۰۴

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
فضیلت تلاوت سورة «ضحی»	۴۰۷
آن قدر به تو می بخشد که خشنود شوی	۴۰۹
بحثی پیرامون شفاعت در قرآن	۴۱۰
فلسفه انقطاع و حسی	۴۱۳
به شکرانه اینهمه نعمت که خدا به تو داده...	۴۱۵
رهبری برخاسته از میان درد و رنجها	۴۱۷
نوازش یتیمان	۴۲۰
بزرگوار کردن نعمت ها	۴۲۴

فهرست مطالب

صفحه	موضوع
۴۲۵	فضیلت تلاوت سورة «انشراح»
۴۲۵	ما تورا مشمول انواع نعمت‌ها ساختیم
۴۲۶	"شرح صدر" مافوق معجزات انبیاء است
۴۳۱	فضیلت تلاوت سورة «تین»
۴۳۸	فضیلت تلاوت سورة «علق»
۴۴۲	آغاز وحی همراه با آغاز یک حرکت علمی بود
۴۴۵	ذکر خداداد در هر حال
۴۵۰	عالم هستی محضر خداست

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
سجده کن و تقرب جوی	۴۵۵
طغیان و احساس بی نیازی	۴۵۶
فضیلت تلاوت سوره « قدر »	۴۵۸
شب قدر ، شب نزول قرآن	۴۵۸
۱- چه اموری در شب قدر مقدر می شود ؟	۴۶۳
۲- شب قدر کدام شب است ؟	۴۶۴
۳- چرا شب قدر مخفی است ؟	۴۶۵
۴- آیا شب قدر در امتهای پیشین هم بوده است ؟	۴۶۵

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
۵- چگونه شب قدر برتر از هزار ماه است؟	۴۶۶
۶- چرا قرآن در شب قدر نازل شد؟	۴۶۶
۷- آیا شب قدر در مناطق مختلف، یکی است؟	۴۶۷
فضیلت تلاوت سوره «بینه»	۴۶۹
این است آیین جاویدان	۴۷۰
بهترین و بدترین مخلوقات	۴۷۵
علی (علیه السلام) و شیعیانش خیر البریه اند	۴۷۶
لزوم اخلاص نیست در عبادت	۴۷۸

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
قوس عجیب صعودی و نزولی انسان	۴۷۸
فضیلت تلاوت سوره «زلزله»	۴۸۰
دقت و سختگیری در حسابرسی قیامت	۴۸۵
پاسخ به یک سؤال	۴۸۷
فضیلت تلاوت سوره «عادیات»	۴۸۹
عظمت جهنم	۴۹۳
آیا طبیعت انسان، ناسپاسی و بخل است؟	۴۹۵
رابطه سوگندهای این سوره و هدف آن	۵۰۱

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
فضیلت تلاوت سورة « قارعه »	۵۰۲
اسباب سنگینی میزان اعمال	۵۰۶
فضیلت تلاوت سورة « تکاثر »	۵۱۰
سرچشمه تفاخر و فخر فروشی	۵۱۳
یقین و مراحل آن	۵۱۵
همگی دوزخ را مشاهده می کنند	۵۱۹
در قیامت از چه نعمت هایی سؤال می شود؟	۵۱۹
فضیلت تلاوت سورة « عصر »	۵۲۱

فهرست مطالب

صفحه	موضوع
۵۲۴	برنامه چهارماده‌ای خوشبختی
۵۲۷	فضیلت تلاوت سوره «همزه»
۵۲۷	وای بر عیجویان و غیبت کنندگان
۵۳۶	کبر و غرور سرچشمه گناهان بزرگ
۵۴۱	فضیلت تلاوت سوره «فیل»
۵۴۲	داستان اصحاب فیل
۵۴۷	با ابرهه گوکز پی تعجیل نیاید
۵۵۰	معجزه بی نظیر (این خانه صاحبی دارد)

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
سخت‌ترین مجازات با کمترین وسیله	۵۵۲
اهداف داستان « فیصل »	۵۵۴
فضیلت تلاوت سوره « قریش »	۵۵۶
فضیلت تلاوت سوره « ماعون »	۵۶۰
تظاهر و ریاکاری یک بلای بزرگ اجتماعی	۵۶۳
فضیلت تلاوت سوره « کوثر »	۵۶۷
مابه‌تو خیر فراوان دادیم	۵۶۷
« فاطمه » و « کوثر »	۵۶۸

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
اعجاز سوره کوثر	۵۷۰
ضمیر جمع درباره خدا برای چیست؟	۵۷۱
فضیلت تلاوت سوره «کافرون»	۵۷۲
مگر بت پرستان منکر خدا بودند؟	۵۷۴
این تکرار برای چیست؟	۵۷۵
آیا مفهوم آیه «لَكُمْ دِينُكُمْ...»، جواز بت پرستی است؟	۵۷۶
او هرگز یک لحظه با شرک سازش نکرد	۵۷۷
فضیلت تلاوت سوره «نصر»	۵۷۸

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
هنگامی که پیروزی نهایی فرا رسد...	۵۷۹
فضیلت تلاوت سورة «تَبَّتْ»	۵۸۱
بریده باد دو دست ابولهب	۵۸۱
باز هم نشانه دیگری از اعجاز قرآن	۵۸۳
پاسخ به یک سؤال	۵۸۴
همیشه نزدیکان بی بصر دورند	۵۸۵
فضیلت تلاوت سورة «اخلاص»	۵۸۶
دلایل توحید	۵۹۲
شاخه های پر بار توحید	۵۹۵

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
فضیلت تلاوت سورة « فلق »	۵۹۸
پناه می‌برم به پروردگار سپیده‌دم	۵۹۸
سخنراز دیدگاه اسلام	۶۰۳
سخن در عصر ما	۶۰۴
مهمترین منابع شرّ و فساد	۶۰۶
شرّ حسی و دانی	۶۰۷
فضیلت تلاوت سورة « ناس »	۶۰۹
پناه می‌برم به پروردگار مردم	۶۱۰
چرا به خدا پناه می‌بریم ؟	۶۱۴

مؤسسہ جوان